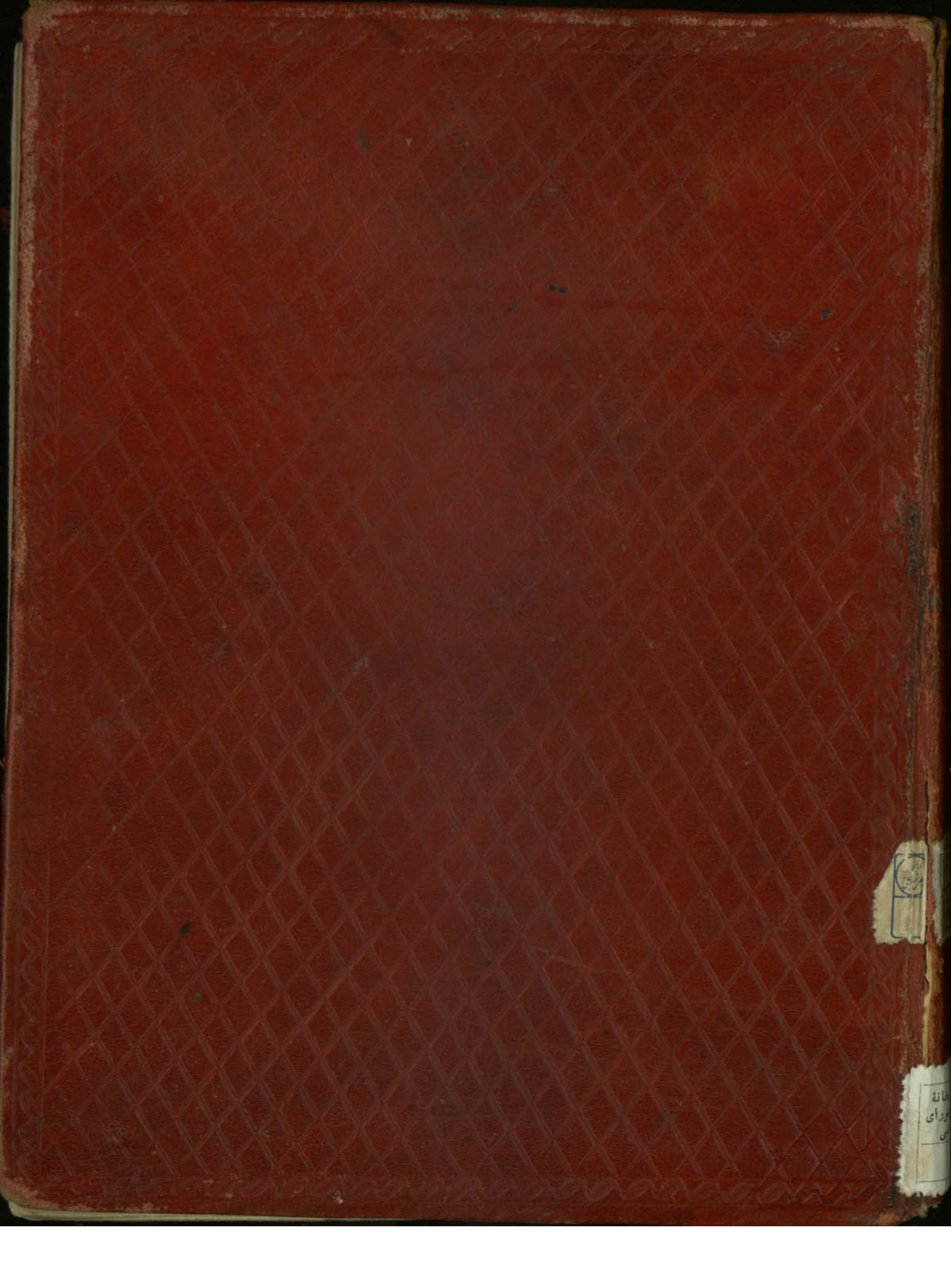
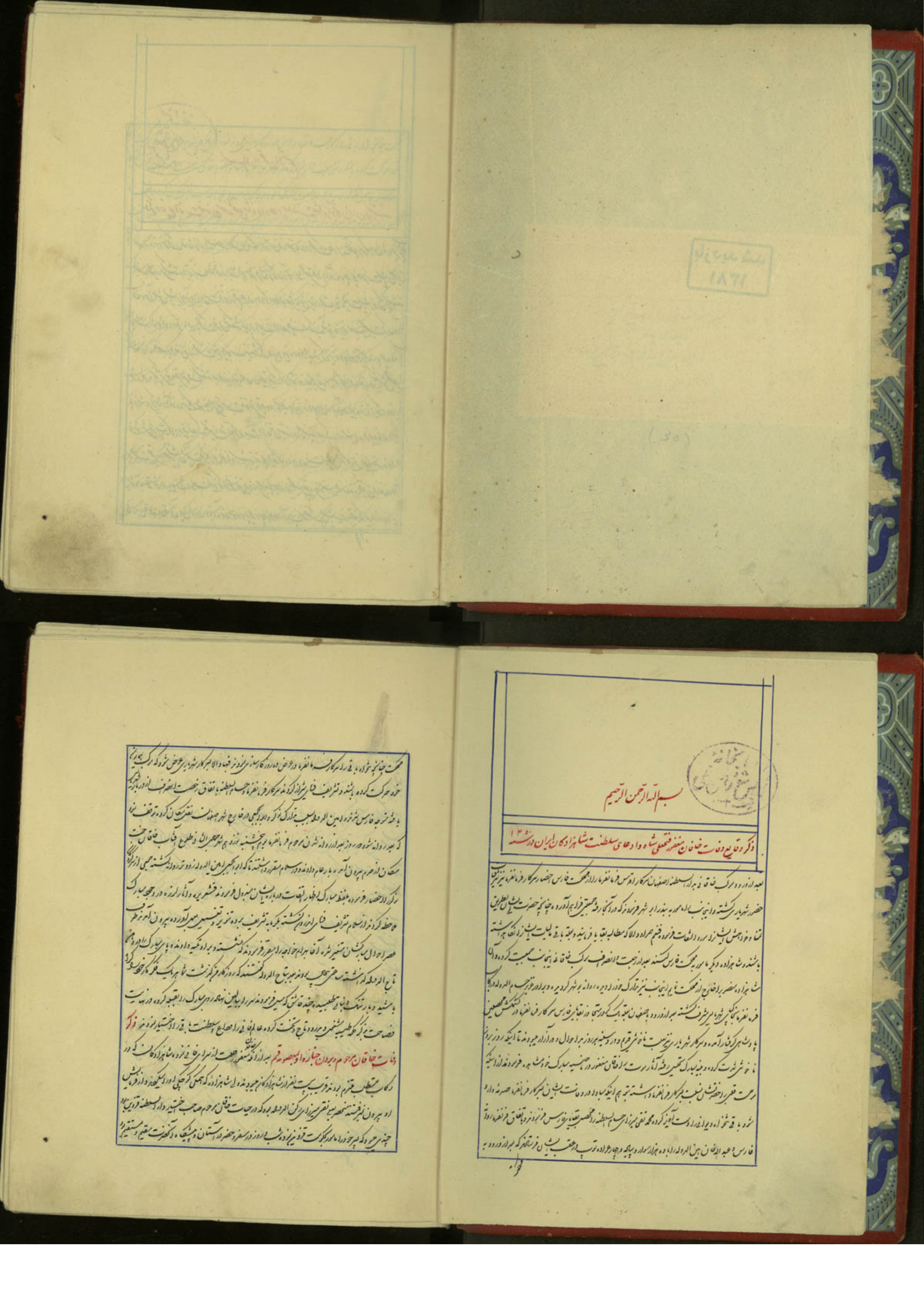




بازدید شد
۱۳۸۱
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب سفرنامهٔ شاهزاده رضاقلی میرزا
نایب الایاله
مؤلف
موضوع تالیف در بیان وقایع بعد از وفات فتحعلی شاه
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر
۹۰۵۹
۷۸۷
۱۱۹۴
بازرسی شد
۶۳ - ۳۲
بخش مخطوطات
۱۸۶۱
(٥٤)



بسم الله الرحمن الرحیم

ذکر وقایع وفات خاقان مغفور فتحعلی شاه و ادعای سلطنت شاهزادگان ایران در سنهٔ ۱۲۵

دقیقه از التفات حضور محروم نبود در این سعقد به که بجهه حفظ اردو و محارست حرم و خزاین بمشورت اله یار خان آصف الدوله
و سایر امنای قاهره و شاهزادگان دارالخلافه تاج سلطنت را بر سر گذاشته نقاره خانه پادشاهی را بلطف باخ ق
کریمه و جمیع شاهزادگان و امرا و ایرانی و اولیای دولت قاهره بدستور خاقان مغفور بر روی سپهر فرود آورده اردوی شکوه پایه
نظم و نسق گردید و در این مصیبت عظمی و واقعه کبری نقش اصلی پیرو زنیا مره سه روز بعد از این سعقد به در اصفهان
توقف امین الدوله که وزیر پادشاه و بدخواه دولت قاهره نفرما میر بود و منظور اینکه اورا بدست آورده پایه
سلطنت را پاینده دارند امین الدوله که از خارج شهر با مرحمت فارس برد بعد از استماع وفات خاقان مغفور
لشکر او متفرق شد از ضیاع خود در استرش دیده از خارج شهر داخل شهر شده و در خانه جناب سعقد الدین آقا سید
محمد باقر رشتی مجتهد بمحارست خود فراهم آورده و مستعد و منضبط نشست سیف الدوله شاهزاده که صاحب اختیار
اصفهان بود او نیز از رکن الدوله توهم کرده بطرف بختیاری رفته رکن الدوله و آصف الدوله و سایرین قرار کردند
که بتوانند امین الدوله را بچنگ آورده میسر نشد روز چهارم بعد از وفات خاقان مغفور مرحوم اردوی سلطانی نقارخانه
حیات خاقانی حرکت کرده از اصفهان و نوبتخانه در جلو سرباز نظام بسته عقب نوبتخانه اهل حرم عقب سرباز
نعش خاقان مرحوم در تخت روان بر جمع عقب حرم رکن الدوله و امرا عقب تخت و کشیکچی باشی با سایر
شاهزادگان و لشکریان در عقب سواره با این ترتیب تا بقم همین قسم منزل بمنزل طی مسافت کرده
تا ورود بمعصومه قم نمودند همگی شاهزادگان و امرای قاجار لباس سیاه پوشیده سینه را چاک زده سر و پا
برهنه خاک بر سر کنار ها پر از خاک و گریبان چاک در جلو تخت تا آخر تا روضه سعقد به در مکانیکه در حیات

آقا

خود خاقان مغفور سعقد به بجهه خود معین و سنگ مرمر بسیار خوبی از اشعار در بار خود نقش و حجاری نموده
آن که بر روی آن سنگ را در آن خاک و تربت پاک سپرده و در روی آنحضرت را نیز بتربت جناب خامس آل عبا حضرت
سید الشهدا علیه السلام که در حیات خود خاقان مغفور بقدر یکصد من تربت ذخیره کرده و جمع نموده پوشش نیز سر دو خسرو
کردند سرخ و کبود ترکی که خاقان بمیتی برده آصف الدوله که از سرکار شاه ظل السلطان معروف بود
و همراه بود اخواه محمد میرزای پسر نایب السلطنه بود و از ترس ظل السلطان همراهی شاهزادگان نکرده در معصومه
قم بر سر تربت خاقان مغفور ما در طاهر استاد به قرآن بود با طرز دکار ظل السلطان شخص گشته رکن الدوله
و سایر شاهزادگان و امرا را با جواهر و خزاین و اسباب سلطنت بالتمام دارد و دار الخلافه جمیع جواهر و اسباب
سلطنت را برده گذار از شار سرکار ظل السلطان نمود مرازش هر که نور و تاج ماه و نور العین ظل السلطان
ظل سلطنت را در خود شاه و لوای سلطنت را برافراخت و در یوم چهار دهم شهر رجب ۲۵۰ سعید
تعیین نموده بر تخت طاوس نشست بار عام در داده شاهزادگان دار الخلافه و امرای قاجار و سرکردگان
لشکر پادشاهی و نوکر عراق و مازندرانی جمیع بالتمام به فرود آورده تهنیت سلطنت گفتند و سکه دار الخلافه سلو
باسم ایشان زدند و خطبه سلطنت را باسم ایشان خواندند و حضرت ظل السلطان دست سخاوت و بخشش بر آن مال فراوان
گشوده هر یک از شاهزادگان و امرا و سرکردگان لشکر را زر و اهالی طهران را انعام و احسان فراخور حال خود نموده
چنانچه در عوض چهل روز حکومت از دولت خداداد بمردم داد و بخشش نمود و کمال حسن سلوک برادر با سایر شاهزادگان داشت
خاقان جنت مکان و سیر جهان و اهالی ایران از عرق داشت و کرسی سلطنت بنام نامی ایشان بلند آوازه گردیده و

از شاهزادگان و اسباط خاقان جنت مکان با اطراف مملکت ایران فرمان فرمائی داشته بضایع شفقانه در حفظ سلطنت و
رعایت صله رحم که ودیعه پروردگار است مرقوم و بر بلدی مردم و ترتیب سپاه نظمی و خزانه را پر و زر نجیه از هر جهت ساز لشکر و
سپاه و توپخانه نمود **گفتار در ذکر سلطنت محمد شاه** بعد از فوت خاقان خلد آشیان محمد شاه در تبریز
بکفایت امور الله نجود شخص مهر رضا میرزا ابوالقاسم شاهزاده که پر بسته در هوای رضای محمد شاه بود از جمود بعد از آن واقعه سبب
خود سالار اصفهان بپرده جلو کناره چهارده روزه به تبریز رفته و پا شد و بقیه را از دو محمد شاه از عدم رضای اهل آذربایجان
و رسیدن یکسال از رجب و نگاهداشتن دینار نقد و جواهر استطاعت سلطنت را در خود ندیده از سایر امرا فرا گرفته
دانسته با همراه قایم مقام و ایلچیان انگریز و روس در دوشنبه نهم شهر رجب ۲۵۰ الجلوس نموده سکه تبریز را باسم خود زده
و خطبه سلطنت را باسم خود خوانده چون خبر به ظل السلطان رسید بنابر جاتی که مهتر از برادران و زیر دست نبود
که با صلح نزد او فرستد که از راه صلح شفقانه براه آورده خیالات بیجا از سر او بیرون کند رکن الدوله متعهد این خدمت شده
خلقی قد فر شمون کیاه آلات تفنگ یه و لای قمیتی بجهه محمد شاه آراسته و فرمانی در غایت مهربانی و دلجوئی نشر بعضی داد از
نوشته بحضرت که بیهوده اخوال در دولت گوهر چه صورت دارد از میان چهار ارد وجه خاقان مغفور لازم
که یکی متقلد امر سلطنت گشته سایر اطاعت او را واجب شمارند عتبه را به جمیع شاهزادگان و امرا
قاجار و سرکردگان لشکر و اکثر اهالی مملکت این امر را اکراه دارند شاهزاده را نیز سپاه آشفته که هر یک در این امر
لذا تو او لویت دارد نیز چنانچه بصورت باطنی را از خود رفع کرده سر اطاعت را پیش آورد بقانون سابق منصب ولیعهدی
و مملکت آذربایجان بدستور سابق برقرار و اولاد نایب السلطنه مرحوم را اکرام نموده و دولت خداداد و مملکت را جدا از دارا باهم

خواهیم

خواهیم خورد و الا آماده حرب و جدال باش که با لشکر بی پایان بر سر تو خواهیم فرستاد و یکصد هزار تومان انعام بر کن الدوله
داده و او را روانه با آذربایجان مامور نموده بعد از ورود رکن الدوله به تبریز ابتدا در کمال رعایت ملاقات منظور داشته
بعد باشاره قایم مقام نواب میرزا را با همراهان او در حلقه قراول امر کرده که احدی از آنجا خبر بیرون نیاورد و در
روز بهوای تسخیر دار الخلافه از تبریز حرکت کرده او بعد خوار تو قبل از وضع بقضیه سوار در سرباز و پیاده ای صحرا
خود دیگر مانده سپاه و لشکریانش بعد سفر زمستان و از نمی مملکت آذربایجان قدرت حرکت ندارد بر آذربایجان مراجعت نمود
بعضی از نسا در بنغر قایم مقام و بناء بر چه که در حقیقت منظور و سلطنت پادشاه بر آن بود بمبلغ یکصد هزار تومان از ایلچی انگریز
و روس قرض کرده و ایشان از جهه رو نخواه استقراض همراه آورده و سخوال را اقرار داده که بعد از ورود بدار الخلافه رد نموده
لشکر را حرکت داده از تبریز حرکت کرده وارد و اردوی سلطانی شدند و دو برادر از محمد شاه بعد که یکی اسمش شاهزاده سال وادواه
خسرو میرزا یکنفر و دیگری که او را حاکم میرزا گفتند هر دو از یک مادر و شاه از اهالی گرجستان
بود و از عادت محمد شاه بودند و اهالی آذربایجان بسبب اینکه سپاه بسیار رغبت به میرزا آمر شاهزاده بود بودند ولیان اول
و برادر با محمد شاه چندان الفتی نبود در بر خود که بار و میرزا حاکم اردو بود در حسن و جمال صورت اشرف
وجب امر خاقان مغفور به پای تخت روس رفته در فرنگستان تصویر او را در صفت
بالفصل جماعت او سید پنش تصویر او نقش سپاه نیز برادر خود جهانگیر میرزا استقبال نمود در کمال
ملطور سپاه نیز محمد شاه قایم مقام خلف برابر داشته از اهالی آذربایجان رغبت
باشند و اینها را بعد از خلف در همدان بعد از ملاقات حکم نموده

که چشمهای آن نور چشمی را بیرون آورده در قلعه اردبیل محبوس نمودند بجهت دنیا قایم مقام بعد از انتهیه مرحمت نایب السلطنه
مرحوم چنین خاتم بزرگ را از خرد و بزرگ بر خود لازم داشت و بعد از اینمعامله متوجه خمسه گردیده حمله فتح الله میرزا که از اولاد
خزینه و سرایه را پیش آورده و پس از ورود بزنگان جمیع اسباب و جواهر فتح الله میرزا را بمصلحت وقت ضبط نموده آن
قلیل اسباب بعهده نبودن در زنگان خزینه و اسباب سلطنت فراهم و ماورای کار را متوجه قزوین شد ما رسیده و قزوین منوچهر خان
گرجی که از جانب خاقان مرحوم بحکومت رشت و گیلان و منصب معتمد الدوله سرافراز بود با پانصد سوار و پنجاه هزار
تومان پیشکش وارد اردوی محمد شاه و ملحق باسباب محمد شاه گردید و سرور و التفات بی اندازه گشت و الله یار خان آصف الدوله
که بتزویر و حیله در آستانه مقدسه خزینه بود بعد از آنکه از لشکر محمد شاه اطلاع یافت علم بد خواهی را افراشت از حوالی
قم و ساوه و تویسرکان و کرهرود قریب بدو هزار سوار و سرباز فراهم آورده بعد از فصل منوچهر خان معتمد الدوله
محمد شاه بتدارک فصل منوچهر خان و آصف الدوله تا تمامی سلطنت تمام گشته و وقتی در امر سلطنت بهم رسید حرکت جواز
تعجیل داده خارج از قزوین نزول نموده نوکر قزوینی دسته بدسته ملحق میشدند در دار الخلافه و عرض ظل السلطان رسید
لشکر خود را سان دیده سی هزار سوار و پیاده پسر والی شاهزاده امام ویردی میرزای کشیکچی باشی شاه مرحوم در مقدمه پیش
با منقلای محمد شاه فرستاده و سهراب خان گرجی را نیز با چند هزار سوار و توپ عراده و زنبورک تفنگچی باشی روانه
کرده و کریم مرحمت میرزا علی عقب او جوکی را با سه هزار جمعیت و توپ فرستاده و بقیه آن لشکر و سپاه را نیز
خود سان دیده و مواجب سال گذشته را تمام با مواجب سال آینده علاوه بسواران بیست تومان و پیاده ده تومان
را تمام بدست خود در دست ایشان گذارده و سرکردگان سپاه را هر یک فرمان خلعت اسب و اسلحه و

یراق و انعامات فرموده اسبهای توپخانه را هر یک پانزده تومان قیمت تسلیم کرده با اسبابهای بزرگ و تهیه معظم
چنین لشکر آراسته که هرگز در ایران لشکری بدین آراستگی مهیا نشده بود سان دیده روانه نموده و خود ظل السلطان در شهر طهران
با جمعی از شاهزادگان دار الخلافه و محمد باقر خان قلعه بیگی برادر آصف الدوله توقف نموده امام ویردی میرزا منزل بمنزل
پیاده تا نزدیک بقزوین رسیده از آنجا رکن الدوله برادرا درقراول بود هر روزه تهدید مینمود که اگر برادر تو با یکی
تا بی کند چشمهای ترا خواهیم کند از اینطرف هم رکن الدوله برادرش نوشته جات نوشته منع از نزاع و جدال لشکر و رغبت
در خدمت محمد شاه مینمود آن نمک ناشناس هم بنوشته جات برادر فریفته نشده بلکه حکم مرون اطلاع
سرکردگان و امرای لشکر ده دوازده هزار سوار برداشته رو بمیدان رفته محمد شاه دیدن و در جلو در بیرون بنا بعد از طلوع
محمد شاه بر صحن کشیکچی باشی الیخور صاحب انگریزی توپچی باشی خود را با چهار عراده توپ بسرکرده بالیخور بر سر طلیعه چهار عراده
توپ با اسلحه بجانب اردوی صاحب اهرار بجهت بر دهلا در دره نزدیک نموده الیخور توپ سیاه جبه پر کرده بالا دست
اردو بر سر بلندی استوار نموده و هر توپ را باهر اردو کرده صبح اهرار برخواستند سرهای توپ را ... خود دره و سردار
را نزدیک آورد از آنجا بلند شد که سردار شاه ذیب ملحق بار دهی شهر خدمت در طاعت محمد شاه نموده تا هر یک که سر اطاعت
دارد بسیم الله شرفیاب خدمت شود و هر یک هم که طالب ابن سردار رفته باشید و هر یک با نگاه خود بیرون دیده برود
اگر صدا در آورده و کوهیه نزاع کشید چهار توپ سیاه جبه را که پر از آتش است یکجا بر شما بارید و از شما باقی نخواهد ماند لشکریان
بمحض حرف سردار تا چار شده بعضی بخدمت محمد شاه و برخی بخانه های خود رفته و پاره که عیال در دار الخلافه داشتند رو بطهران
روان گشتند در لحظه لشکریان آن سردار ایستاده از آشتی چو نبات النعش متفرق هر یک بطرفی رفتند امام ویردی میرزا محمد شاه

بعد از هفتاد چنین مرد از نزاع سرعت در حرکت داده از قزوین بتوجه دار الخلافه گردیده بسهراب خان و ابو الحوکی هر یک در آن
منزل که بود نزد کفش استماع اینخبر توقف کرده عریضه ارسال داشته که منتظر ورود موکب همایون خیال شیم رد ...
برادر الخلافه محمد شاه و آصف الدوله در خفیه نوشتجات بمحمد باقر خان قلعه بیگی نوشته که بورود موکب همایون در کوکب باید
ظل السلطان و شاهزادگان که در شهر جاشند مقید و محبوس نموده نگذارند که بطرفی بیرون رفته باشند اینخبر و جهت اثر ظل السلطان
رسید از آنجا که تمام سرکردگان و یاران خود را با تعاقب محمد شاه فرستاده بود کسی را نداشت که یاری و مددکاری باو نماید با محمد باقر خان
مشورت نمود محمد باقر خان از راه حیلت آن شاه ساده لوح را فریفته گفت قلعه طهران حصین است حصین چهار سردار
تفنگچی بسته با محصور در تصرف ماست که محمد علیخان بر سر ... باشند لقدر ریزکرده ما میتوانیم بهمین استعداد خود ... از دارات
دار الخلافه را بتصرف آن شاهزاد عریضه حضرت خاقان ما نوشته شجاع السلطنه را با لشکر و توپخانه استعداد خواهیم نمود
البته سرکار ظل السلطان شجاع السلطنه را امر خواهند فرمود که تر نعمت عصام ... سیاست و مخارج ناچار شکار را از
پیش نخواهند برد و سرکار ظل السلطان خواهد رسید بچاره ظل السلطان استخبار آن تنظلی فریفته شده عزم راسخ جنگ کرد
با قاست پرید و محمد باقر خان و نوکر تفنگدار فریفته و مستظهر گشته توقف در دار الخلافه نمود هر چند بعضی از
شاهزادگان خیر خواه از ... نمودند که لابد تعقیف و ... عدم ... از دار الخلافه نمودند مفید نیفتاد او جاء القدر عمی البصر بر جاده
قرار مستقیم گشت اردوی محمد شاهی و کوکبه خسروانی قریب گشته در شب چهارشنبه بیست و سیم شهر شعبان چهار ساعت از
شب گذشته در هنگامیکه ظل السلطان در اندرون حرمسرا بستر راحت و ... خواب استراحت داشت محمد باقر خان قلعه بیگی
جمعیت خود را سکه در آستانه ابتداء او بر برج خانه در باغ مرحوم خاقان بعمارت ... آمد محمد جعفر خان کاشی را

سابقا در زنجیر و دورا بر ... شاه ... عین ... زنجیر عقب ساخته بعد از انجام کار و زیر السلطان پرداخت
آن نمک ناشناس سر از دروازه بیرون رفته حسب شاه را در تبریز بجهت مقید ساخته جمعیت خود را بدروازه قراول کرده صبح
روز دروازه شهر را گشوده حصین حصین شهر ما بیرون استوار و هر یک بتصرف ... بقون لسا بقون اولئک المقربون در شرف
حضور محمد شاه برخواسته کسی سابقت از همکار خود بوده باشند سبقت بر یکدیگر گرفتند شاهزادگان و امراء و اهالی
مملکت فوج فوج دسته دسته هر یک به آستان بوس خود را با تعاقب رسانیده و بر بانی تهنیت سلطنت را ای گفتند و برخی
بر سیله از و سابق تقرب جسته در ان کار خود را جلوه داده خدمت سیراوز محمد باقر خان چسپنده امر صحیح قاآنی مغفور را با اسباب
سلطنت و فرش و ظروف طلا و نقره با اثاث البیت عظمت قرق نموده که باغ نگارستان برده از هر جهت آرایش
بباغ و هند اهالی شهر با غرور از خلعتهای ... گوناگون انواع خورد و نیها معمور کرده تا زانوی عظیم و شاهان و ... بزرگ و
شادیان پیرامون ایستاده محمد شاه در روز یوم بیست و سیم شهر شعبان با یمن شادیانه وارد نگارستان شد و بر مسند امر صحیح خاقان
مرحوم نشسته با جمیع شاهزادگان و لشکریان سرفرود آورده تهنیت سلطنت را گفتند بیچاره ظل السلطان از خوف
جان بر خود بپچاند و قیقه آرام و قرار نداشت حرم ارحم خاقان مغفور که خسته السلطنه و فخر الدوله و پاره دیگر از زنان
و دختران ظل السلطان را بر داشته با خازن الدوله و کلید خزانه و تاج شاهانه با جواهرات آلات و کوه نور و تاج ماه
و جواهرات های کشور محمد شاهی شتافته ظل السلطان در غایت ذلت و مغذرت اکمال تا جیکه بر سر گذاشته با جواهرات
نفیسه برسیاست گرفته خدمت محمد شاه برگذار نمود باخواستن پدر و کار خیر که چنان در سنگها می را مرون
تراع و جدال قسمت بر چنان کسی نامیده و دیگری سلام با جاناته اسباب و منزل الحال در قصر عار حقیق شیخ نکینند

بسی دهقان که صد خرمن بگیرد · ز صد خرمن یکی جو بر نگیرد · بسی ناکشته را کو در درآرد · سپهر از هیچ تا در هیچ کارد
محمد شاه از غرور جوانی و سلطنت حقیقی بدون رخصت نایب‌السلطنه در ترتیب امور میفرمود دولت آن است که بی خون دل آید بکنار
ورنه با سعی و عمل باغ جنان اینهمه نیست · محمد باقر خان قلعه بیگی محمد جعفر خان کاشی را در زنجیر کشیده بحضور محمد شاه حاضر نمود
محمد شاه در ازای خدمت محمد جعفر خان را به محمد باقر خان با خانه و اوضاع بخشید بیچاره را بعد از انقضای سال فراری را
و شکنجه کشیده بهای یک کرور از آن باز یافت نمودند خلاصه هفت روز در اردوی محمد شاهی در نگارستان توقف بود از
آنجا در ساعت نیک وارد دارالخلافه در عید فطر سنه ۱۲۵۰ محمد را بر تخت طاوس جلوس کرده شاهزادگان صغیر و کبیر را
سر طاعت در پیش گرفته در سلام عام حاضر ظل‌السلطان بعد از آن کوکبه و جلال پادشاهی بذلت فرمانبری و تباهی در سلک
در حیات خاقان مغفور در سلام حاضر نگشت در خدمت محمد شاه در جرگه خفض جناح سلام ایستاده هیچ جه
اعتبار و اعتنائی نسبت باو ملحوظ نشد حق در این جزء از زمان دنیا با این چنان است که هیچکس بهره نبرده بلکه از کتب سلف
نیز نخوانده بود روزگار است اینکه عزت دهر که خار دارد · چرخ بازیگر ازین بازیچه‌ها بسیار دارد
شاهزادگانی که هر یک شیر ایشان بر آسمان دولت مجره کهکشانی بود در بر قصر بطریق ذلت و حقارت
بنظر می‌آمد هر که گریا هیچ روستا و بزرگی با بی‌عزتی و خواری نبود کسانی که نور چشم خاقان مغفور محسوب بودند
اکنون جز از حقارت بر ایشان نظر نمیکند ظل‌السلطان همینکه از سلام محمد شاه بیرون آمد سرباز اردوی او را حلقه قراول
سرباز امر خانه مطلق متحرک بالاراده نبود شاهزادگان دیگر بیش رکن‌الدوله و هر یک که با وجود بعضی محکی در قراول سرباز
گرفتار اهل بار اراده خود متحرک نبود مگر امام‌وردی میرزا که در پناه دولت روس بود کسی متعرض او نبوده با فراغت بعد

در بیان آمدن شاهزادگان بدربار تحت رکاب محمد شاه غازی بعد از استقرار محمد شاه در دارالخلافه و طاعت شاهزادگان
پای تخت و امرای قاجاریه و تصرف خزاین و جواهر و اثاث سلطنت که در عرض شصت سال مرحوم خاقان مغفور در مملکت
ایران و افغانستان و هندوستان فراهم آورده بود با جواهرات بی حد و گوهر کانیه که از شاه پریش و نادر شاه
باز یافت شده بود و هر یک از شاهزادگان ناچار در طاعت و انقیاد ورود کردند اول محمد قلی میرزای ملک آرا
که از همه اسباط خاقان مغفور بحسب عمر بزرگتر و بر همه مهتر از جانب خاقان مغفور بحکمرانی مملکت طبرستان و استرآبادی
سرافراز و الحق بضعف بنیه و علت جثه هوس دارائی و سلطنت نداشته و با وجود کبر سن و کثرت اولاد و احفاد
و حصانت مملکت طبرستان و استراباد و بیست هزار نوکر آماده و چند از اولاد که نقصای در پیش نهاده بود دارای خدمت کرده هر چند
اهل مملکت و بزرگان آن ولایت بشورش و جمعیت کرده او را بکمک بیت و هوا خواهی خود و صعوبت و حصانت مکان مستظهر
داشته ولا کفر سفیه سیفیا و عاقبت تحریک و ترغیب پسرش ... میرزای صاحب اختیار ابنه امیرزاده حکم فرمای ...
را بخدمت فرستاده بعد خود و چند نفر از اولاد پیش پایه سریر سلطنت حاضر گشته مورد دولت و خلعت و لطف شده اکرام
و در حال انتقال بر او دلها یک بار و تلطیف آمد · و همچنین محمد حسین میرزای حشمت‌الدوله که در عهد خاقان بحکومت و اختیار
ولایت کرمانشاهان و لرستان فیلی و عربستان سرافراز بود در ازای ... با میرزا ابوالقاسم همدانی بدولت نیابت و صحبت
او با قائم مقام ... از دار الخلافه فرستاده قائم مقام نیز اطمینان کامل داده و عده منصب ولیعهدی داد و نمود
وزیر حاجی میرزا فرقه ... او نیز روز بروز ... محمد حسین میرزا نوشت آن بیچاره طمع با وجود کثرت سپاه و دولت مملکت
و قرب جوار بدولت عثمانی و نزدیکی ... بخدمت شاهزاده مرحوم محمد میرزا با عباس میرزای نایب‌السلطنه

بی اختیار طمع منصب ولیعهدی برداشته بدار الخلافه روان گشت تا جانب قائم مقام بر جوانمرد اگرچه بهرام میرزا برادر محمد شاه
را مأمور بحکومت ولایتش کرده و اموالش را بتصرف آوردند ولی بهتر از شاهزادگان دیگر میبود و از بعد از گشتن
قائم مقام آنهم خبر داد و بی‌کس گشت · و بر این قیاس محمد تقی میرزای حسام‌السلطنه که در زمان دولت خاقان جنت مکان بحکومت
و دارائی ولایت بروجرد و بختیاری و الوار و لرستان فیلی مأمور در این وقت از محمد شاه بهراس و خوف بختیاری و دیگر
عرض که در آن مملکت بودند او را مستظهر نمودند قیس با داری نمود و اهالی مملکت عرض کردند که اگر پای اقامت فشاری
انقدر می‌توانیم که ترا با ... و اموال صحیح و سالم بخاک بغداد و عراق عرب برسانیم با اتفاق گشته قبل از
خود ابوالفتح میرزای پسر خود را بخدمت محمد شاه فرستاد و از تعاقب او خود بدار الخلافه روان گشت و در نزد جوان برادر زاده
نشست ما همینکه با قافله اردوی جمع گشت و لاتینش با اموال و اسباب بیک از برادرهای محمد شاه بخشیده شد و با بطریق
نیز شیخ علی میرزای شیخ الملوک که در دولت خاقان مرحوم حاکم دولت آباد و تویسرکان میبود و در آن هنگام با عدم اسباب
و بضاعت خود سرا دعای فرمانروایی نموده از علامات پادشاهی و نشان خسروی بر سبیل نقاره صبح گفته که چند سیدان
سلطنت را در فارس خلاف حاجی ویرچالی نموده و خطبه و ... و تخت کرده بعد از آنکه طایفه زنگنه را که از
اهالی ارادت بودند در خود جمع کرده در عرصه خیلی بصورت حمال ... زنگنه نیز او را مستظهر کردند منصوب
اولی قوه و اولی باس شدید و مایه فتنه بود صرف سکه زد تا اینکه کوکب جلال محمد شاهی از افق تبریز کوفته
طلوع نمود آنچه بصورت خامی یکبار بعد ... آن جمع از زنگنه متفرقه بسبیل ... و پرس فرتقرها ... بطاعت و
فرمانبری تنبیه ... ابنه نظم علی میرزای پسر خود را با وزیر ... بار در عرض راه باستقبال فرستاده و بعد از ورود

رکاب شاهی خود نیز مراسم طاعت و بندگی بدار الخلافه شتافت منظورش اینکه ولایت ملایر و تویسرکان را در تحت اختیارش کنند
ولی غافل از اینکه او نیز باتفاق یاران و برادران از ازل جواز داده و بسی خواهد شد چنانچه الفاسی که شاهزادگان از قاطرهای بی‌پالان
سوار کرده با آنها خفت روانه اردوی سیکرخانه ... این بیچاره · از باب پیشکش قلمرو جواهر از ده هزار تومان تجاوز بیک و از
یکطرف قاطرهای بی‌پالان آورده او را سوار کرده بار دوی سپهر برده بشستند خلاصه او نیز تشریفات خدمت محمد شاه شده در
حلقه برادران نشست · دیگر سیف‌الدوله محمد میرزای حاکم اصفهان که از وفات خاقان مرحوم تا به از رکن‌الدوله کرده بسمت
بختیاری رفت جماعت بختیاری او را حمایت و یاری کرده جمعیتی همراه او آمده در اصفهان سلطنت ظل‌السلطان را ... و بار فارسی
فرستاد و بعد از ظل‌السلطان و سلطنت محمد شاه نیز عریضه و با تحفه و پیشکش لایق بدربار شاهی ارسال داشته سکه و خطبه را در اصفهان
بنام محمد شاه جاری نمود ولی از دور بارگاه شاهی بگوارا از شرف پای بوس حضور ... رفت او نیز پای اقامت در آنجا فشرده منزوی از
و بعد از خبر ... کرده بود آنکه مراد الدوله خسرو خان گرجی را با سم سرداری با هزار لشکر مأمور به اصفهان را
شاهزاده رفت که برود اصفهان سیف‌الدوله را گرفته و بسته بدربار شاهی فرستد خسرو خان نیز حسب الامر با ایل بختیاری
را آن کشته در ورود و هر از السلطنه اصفهان چند روزی بعد سیف‌الدوله را گرفته در تحت روان نشانیده با جمعی سوار بحضور
محمد شاه فرستاد از اینکه تاج‌الدوله مادرش بسبب تعلق خاطر خاقان مرحوم بسبب بعضی جواهر از همه اصرار و حسرت در نیست
بعد اخذ جواهرات از تاج‌الدوله او را ... هر کسی متعرض نشد · دیگر اسمعیل میرزای شاهزاده و معلم که از
طفولیت دست پرورده سرکار شجاع‌السلطنه و حکم خلاص را با دولت داشته ملحق شجاعت از سایر جوانان
ممتاز و در رزم روسیه در سال ... برطرف هنرها نموده فتوح نمایان و رزم شاهانه در پیشگاه خاقانی

بعرصه ظهور رسید در این اوقات سبب مخالفت واداوت میرزا کار شجاع السلطنه بهمراهی منتظر کرک اقبال آن بیهول

واز خدمت محمد شاهی تخلف جسته و اعمال میمون و قهرمان میرزا برادر محمد شاه که والی خراسان میبود لشکر بر سر او هر بکه

از انطرف الهیار خان آصف الدوله با لشکری که از نامور سرداری خراسان و دو هزار کشته تا فتح عسکر نوکران به او را

از هر طرف گرفته گریزی از خدمت نیزه ناچار که در آصف الدوله شتافت و با جمعی سوار روانه دار السلطنه تبریز

او نیز با خوانین پریست و از حجوم کارها بر اردبیلی دیگر اهین میرزای حاکم سمنانست که برادر مرحوم نایب السلطنه

و همچنین محمد شاه خلاص داشته مادرش خازن الدوله است که از طفولیت بخزانه داری شاه مرحوم خاقان مغفور

سرافراز بوده بخزانه آن گنجینه چهل ساله از جواهرات و خزانه نهانی خاقانی مطلع نبوده در ظهور سلطنت ظل السلطان در خفیه و نهان

عریضه بمحمد شاه نوشته اظهار میل نصیحت میکرد در این اوقات بهمین میرزا نوکر سمنانی را برداشته شرفیاب حضور شد

بعضی خدمات داروش و بروزیاده گذرد و فانی برده والتفات انرا گرفت دیگر از حجت شاهزادگان صاحب ولایت

حیدر قلی میرزای صاحب اختیار ولایت گلپایگان و ولایت اگرچه به جهت ولایت گلپا اعتبار شاهزاده

معظم اله قابل بر خیالات نبوده ولی بعلت عقل و دانش و تحصیل حفظ و نسب از طرق متعدده شاهزاده مزبور

صاحب الوف و کرور بودند واز اینکه از طرف پادشاه وارث مطلب ارشادی خالی از دعا و سرش

بی غوغا بوده جمعی از خواهش پسندیده را بسیار محبت و مهربانی کرده فرحی و فرایضه خود نموده که بخیص ازره هر قرار

لشکر سیورات میبود در وقت وفات شاه مغفور در گلپایگان بوده بعد از استماع آن قضیه با خود آن شدید

که خزانه ملو از زر و جواهر نوکر گلپایگانی آنجه و حاضر دار السلطنه اصفهان شد که برادر بزرگ ایشان است و خالی از

حکایت حیدر قلی میرزا که از جمله شاهزادگان بود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در رحمت بسر برده روز دیگر شاهزاده بطریق [illegible] آورده روزش باصفهان در خانه جناب [illegible] آقای مجتهد الزمانی منزل
نمودند و ماه شوالی در تبریز [illegible] الحق [illegible] به بصیرت [illegible] است میرزا آن یافت که او در ملک
سلطنت بگیرد [illegible] تاج خسروی [illegible] محکم است یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم
والله متم نوره ولو کره المشرکون بلی چون خواست پروردگار بظهور قرار دیگری قرار یافته بود که کوشش اهل سفاهت
و سعی ایشان بیهوده [illegible] ماه که شاهزاده [illegible] آمد [illegible] از جانب محمد شاه فیروز میرزا [illegible]
فارغ [illegible] لشکر [illegible] اصفهان و از آنجا [illegible] ملک فارس مأمور بودند و از آنطرف [illegible]
[illegible] شجاع السلطنه با شاهزادگان فارس [illegible] در مقدمة الجیش فیروز میرزا [illegible] صاحب [illegible]
سرباز نظام [illegible] عراده توپ و چهار هزار سوار مأمور [illegible] اصفهان شاهزاده [illegible] از اصفهان
بطرف مملکت فارس عنان عزیمت معطوف [illegible] که یکی از [illegible] فارس است [illegible] شجاع السلطنه
مشرف شده [illegible] عراق [illegible] و در هر جا [illegible] رکاب بود و در [illegible]
لقب سیف [illegible] بطرف اصفهان فرار کرد [illegible] شاهزاده با سه نفر از
پسرانش [illegible] شجاع السلطنه وارد شیراز [illegible] فارس [illegible] فیروز میرزا با شاهزادگان
چند در خانه جناب شیخ ابوتراب [illegible] حضرت شیخ [illegible]
و پس از انجام امورات و فات حضرت [illegible]
[illegible]

[illegible] بصیرت [illegible] شاهزاده [illegible] احوال [illegible]
[illegible] آورد [illegible] محبت [illegible]
[illegible] شاهزاده گفت [illegible]
و حقوق صحبت [illegible] شهر [illegible]
[illegible] که این امر در نهایت سهولت میسر است [illegible] نفر از [illegible]
بیرون دروازه مهیا کنیم [illegible] همراه [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] آورده [illegible] نزد منوچهر خان [illegible]
[illegible] منوچهر خان [illegible] شاهزاده [illegible]
شاهزاده [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] سه پسرش [illegible] همراه آورده [illegible] سرباز [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] منوچهر خان [illegible]
قلعه ارک [illegible] روزی [illegible] سوار [illegible] طهران [illegible] حضرت [illegible]
محمد باقر [illegible] سید [illegible] محمد شاه [illegible] جناب سید [illegible]
[illegible] در بیان قتل قائم مقام و انجام آن کار نافرجام
[illegible] پس از [illegible] شاهزاده در تبریز [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] قائم مقام [illegible] سلطنت [illegible] قائم مقام
در خفیه [illegible] قرار داده [illegible]
[illegible] محمد شاه [illegible] قائم مقام [illegible]
نزد محمد شاه [illegible] ایران [illegible]
که [illegible] هزار تومان [illegible] روس و انگریز [illegible] ایران [illegible]
[illegible] دولت روس و انگریز [illegible] حمایت محمد شاه [illegible]
[illegible] محمد شاه [illegible] لشکر [illegible] قائم مقام
[illegible] ایران که خدمت محمد شاه
[illegible] قائم مقام [illegible] منوچهر خان معتمد الدوله [illegible]
[illegible] رکن الدوله [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]
سلطنت در ایران [illegible] وزیری [illegible] بصیرت [illegible]
[illegible] آراسته در علم عربیت [illegible] در علم ریاضی [illegible] بلاغت [illegible]
[illegible] فصاحت [illegible]
[illegible] پنجاه هزار شعر عربی [illegible] نهایت [illegible]

[illegible] علوم [illegible] قدرت [illegible]
از هنگام حرکت محمد شاه از آذربایجان [illegible] دار الخلافه طهران قائم مقام [illegible]
[illegible] محمد شاه [illegible] محمد شاه [illegible]
[illegible] قائم مقام [illegible] قائم مقام [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
پادشاه [illegible] دولت [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] قائم مقام [illegible]
[illegible] میرزا آقاسی نام ایروانی [illegible]
[illegible] میرزا آقاسی ایروانی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد شاه [illegible] شاهزاده [illegible]
تمام [illegible] میرزا آقاسی [illegible]
که فیض پروردگار و الطاف حضرت [illegible] خسروی [illegible]

وقعت دارائی را حوال باو داشته بیشتر باعث عقاد شاه درباره آن شد گمراه گشته مضمون چند فرد که بحیرالعه خطبه را
نیز از انفاس کثیر الاکیاس مولانا دانسته ولی از خوف قایم مقام مخفی است که ارادت خود را نسبت به آن ظاهر سازد
دست بوس در خفیه دست هم بیداد و رزبانزد در پنهانی بخشا خوار مملکت و عاقبت فرود ارادت و کثرت نیاز شاه را
بر آن داشته که درحق مولانا خاصه تحویل شد ستر فیلر زد روزی امر فرموده که رقم سیصد تومان وظیفه باسم جناب میرزا زاده در خرقه
کنند و در قمرا نوشتند بنظر قایم مقام که رسید چهره قمرا برداشته رقم را پاره کرد و گفت سیصد تومان که میرزا آقاسی دو ماهه
سید هم میتوان سی نفر سرباز گرفت که سنی بکار نو کری آید از آن کیفیت که بعرض شاه رسید مزید حقیقت شده و میرزا آقاسی نیز همو که
کرد دیده وقف دکار قایم مقام را بزبان ارشاد و بیان ضلالت نهاد بعرض شاه رسانید عاقبت در سلخ بر پیده بر لعی
مراتب فسق و استیصال دولت آن رنیه سنگر بنیاد قرار و استقرار یافت لهذا در یوم یکشنبه نهم شهر صفر المظفر ۱۲۵۱ صبحگاه آفتاب
تماشای باغ نگارستان محضر آراسته و از اسباب جلالت و دستگاه سلطنت در آن گلزار رشک افزا از هر نوع بساط
خسروی آراسته صلای عام درداده شاهزادگان و امراء ایران بپایه سریر سلطنت حاضر شدند قایم مقام بیچاره بعادت هر روزه با کرکب
جلال و دبدبه استقلال بسلام آمده گفتگو با که با بزرگ بعضی گوش زده نموده و رخص شد بعد از یک ساعت دیگر دوباره او را در
خلوت حضور برده آن زمین چند شاه بآواز بلند با آواز خاش در خنده خرار فحوای کلام گزین ضمیر شاه را قایم مقام در
نزد عرض که ندیدم که چه شنوده ای کرده باشی معلوم است که با شش نمی کو بنای همچو حمی تا کی بقای بیهده گراست میشود مرا خدا
گشت و بعد بی نیاز شوی و فرخنده کری بروم که با وجود تقریر مملکت آذربایجان و تو هم خلق ایران و عجم دنیای ارم از
و نگه داشتن سرباز و توپخانه و با کثرت شاهزادگان و سلطنت ظل السلطان و سرکار فرمانفرما در مملکت فارس و کرمان

حکایت خوردن آقا
طعام که ... آب

تو را از آورده و بر تخت طاوس نشانیدیم چنین سلطنتی عظیم بتو ارزانی داشته اکنون بسبب چه خود را مورد ملامت کن و چون
مرا به یک گناهی بزرگ که باعث بد گردی خلق از تو خواهد شد و مردم را وا دارد از آذربایجان حرکت از ادم بکیره نشسته کافه شنید در بازار حرم شد
تو را بصرف نیم مملکت ایران را با وجود آنچه داشتم بکنیه تو سخن کهم و خیال من چنین بود که بعد از آن بولایت را بصرف
روم و ترکستان و سلطنت فرمانفرمائی به نشا ... سهم اینقدر شاه جهت ده که از گفته است را تقدیم سال هم حسین عظیم
بجای که نزد باشم از آنجا که تغیر شاه نسبت با آن بسیار بوده خود از جای جسته دست بخنجر برده و بسوی او دوید خنجر شاهزاده
زود فرموده او را گرفتند و در سرداب حبس نمودند و جمیع اسباب شهر کوه که خانه او را ضبط کرده متعلقان و بیرون او را گرفتند
رسانیدند نفر بوده شاه دقیقه خانه داده او را چند روزی مالیده کاشانه از روبا قی بیمار و خود او را در همان شب در سرداب کربلا
زاهی معکوس کرده مرد و بضرب سینه تفنگ روز با نفس قطع شده نعش او را در شب به تخت روانی گذاشته در شاهزاده عبدالعظیم
مدفون کردند ماه ماه جاه قایم مقام بعزم غروب نموده وکوکب اقبال میرزا آقاسی از افق اقبال و فیروزی طلوع کرد در بیان بردن

شاهزادگان بقلعه اردبیل و کیفیت آن حصار و حبس در قلعه هر کدام که دیر کاشته که گرفتار قایم مقام گشتند حکم بیعنی
شد که یکانه بیعرفه متعلقان و ملحقات را ضبط گشته کجا بحت که روان شد فرو شهر رسیدند که جهت قلعه عمل خود در پیش
رایی با قایم مقام و شاه او را تهم کرده دست اندازی میکردند اکثر لشکر محمد شاهی بسته قایم مقام و اهل شهر و ناراضی بعلت آن که
مرجع عام بود جهت آن دو باده در تو هم بودند وا الی دارالخلافه نیز در سقف مهابت بودند با مفتیها آشوبی در شهر هم رسیده
در شب تفنگ بسیار از شهر خبه کرده هر کس بجهت محافظت در خطر خود در بالای بام خانه بر آمده لشکری از شب تا صبح
آغاز تفنگ انداختن نموده محمد شاه در نگارستان خائف شده تو هم که که شاهزادگان که در شهر هستند آغاز

فتنه و فساد کرده آن بهم و توپخانه را که در بیرون بود قریب بیکاه عراده توپ مستعد با توپچی و اسباب اورده و
شهر بسته و بنای توپ انداختن نموده و مطرف برده شهر را بضرب توپ خراب کرده در شب تا روز غوغای عظیمی خود
بجود در شهر واقع شد ولیکن چون از کسی نزاعی شد خود بجود هم رسیده بود خود بجود نیز رفع کردید صبح مردم آرام گرفتند از این
مقدمه محمد شاه از شاهزادگان خائف گردیده اگرچه قبل از این هم منظورش رحبس و اتلاف ایشان بود ولی
این مقدمه بیشتر باعث بر این مسئله گردید مقارن این حال وبائی در طهران و آن نواحی واقع و خلقی هر روزه برابطه این
ناخوشی تلف میشدند و شاه بسبب ناخوشی اراده نقل و حرکت از دار الخلافه طهران مصمم بود ولیکن بیعنه وجود شاهزادگان
در طهران مجاب بحرکت و خروج را نداشت عاقبت در یوم پنجشنبه پانزدهم شهر صفر المظفر ۱۲۵۱ یک ور تغیب میرزا آقاسی
بعد از صرف نهار روز در پنهانی فرمود بیست نفر سوار و پانصد سرباز با قاطرهای بی فسار آنچه در میدان ارک نموده و یک دفعه
هشت نفر از شاهزادگان را سیاه کرده بدون لباس کلاه با کفش سر بار ودس نمود هر قدر از ایشان جزع و فزع
بظهور رسید مفید نیفتاد و خواهی نخواهی ایشان را کشیده بر قاطرهای برهنه سوار کرده بدون توکر و خدمتکار روانه کردند اسامی ایشان
برین ترتیب بود
حیدر قلی میرزای رکن الدوله امام وردی میرزای کشیکچی باشی شیخ علی میرزای شیخ الملوک
محمد حسین میرزای حشمت الدوله محمد تقی میرزای حسام السلطنه اسمعیل میرزا علی ... السلطان و ... سرکار شجاع السلطنه
که هر دو چشم چهار شیر را بیرون آورده بر هر شهر محبوس بود از وقت در تخت روانی نشانیده با آن کمال اتفاق شاهزادگان
روانه اردوبیل که از بناهای مرحوم عباس میرزای نایب السلطنه است فرمودند و دیگر محمود میرزا ... اما قلعه اردوبیل
مکانیست محکم و حصاریست مستحکم اطراف آن زمین تا یک فرسنگ در این نوع سنگ بیت ترا از سایر زمینها ...

تخمینا صد ذرع پستر آن زمین پیدا شد در آن زمین است مرحوم عباس میرزا در قلعه در میان هم از نهایت استحکام ساخته
که بنای دیوار آن سیصد ذرع شاه پیدا شد و یک ذرع او بیشتر از ده و نیم ذرع سنگ است دور آن زمین چشمه است که در آن
دور از چشمه میرود سنگ در سنگ میشود آب برسد این قلعه از آن چشمه است و هوای آنجا نیز غایت داراییست دارد و مرتبه که
لشکری و مستحفظان آنجا هر قدر لازم است که پانصد سرباز میحافظت در آنجا معین شود هر ماه که گذشت بالمره پانصد
نفر بعضی مرده و بعضی از ناخوشی و بدحالی گال بزرگ فاله بابر پانصد نفر دیگر معین گشته و بخیر اهل اردبیل که در آنجا عادت
بآن آب و هوا دارد و دیگری ممکن نیست در آنجا ده و سواد بسیار خانهای تنگ با دیوار قلعه از سنگ چند ساخته اند و ار ... آن
زمین و بلندی دیوار هاییست نیم بگاه ده ساعت بغروب مانده لازم است که چراغ روشن کنند اگر چراغ نباشد
کیم روز نمی بینید و در زمستان که آفتاب قریب افق حرکت میکند صلا آفتاب در آن قلعه بچشم نمیرسد و خلاصه
شاهزادگان بیچاره را در چنین جائی بدون پرستار و غمخوار محبس نمودند در بیان بردن ظل السلطان بمراغه و از آنجا باردبیل
بعد از بردن شاهزادگان باردبیل محمد شاه روز و شب در تفکر و تصور کار ظل السلطان بود هر قدر که ملاحظه انکار میشود
هیچوجه در این تصورش چاره انکار عکس بزرگ نمی شد زیرا که تنها هراس او در طهران ممکن نبود با وجود آنچه از ارش
و بخشش که ظل السلطان درحق صغیر و کبیر خلایق شده بود جمیع مردم علانیه روی خدمتش با وی بودند که نمی توانست
او را روانه اردبیل نمودند رسید که شورش عام در این مقام بر پا کرده و ... شیخ الملوک میرزای پسرش چند سال
از قبل نایب السلطنه مرحوم حکمران اردبیل بوده و عام و خاص اردبیل از وی راضی و خوشنود از وی بودند این فقره نیز تقی
بوده آنچه اش داده تغییر است چون سایر شاهزادگان او را باردبیل فرستند و در ... نیز از برای عظیم اندیشه داشت

ولیکن شب و روز سرباز و قراولی بر دورش سخط میبودند که قدری باختیار خود بر نمیداشت و بر آن بیچاره شب و روز اوقات
تلخ میبود زیرا که خود در شفیعه متصل از تاج و تخت خسروی بر لب او گرفتاری و کمیاب قراول بهر روز و هر شب و نیمروز کار
و از جانی خوف جان و پریشانی عیال و اطفال و ملاحظه برادران و عیال خاقان مغفور بیچاره از زندگانی خود سیر شده
نزدیک بان بود که قصد جان خود نماید تا مدت یکسال بدین پریشانی و صعوبت روزگار گذرانید پس از یکسال
التماس نمود که مرا با این ذلت و خواری نگاه داشتن چه ضرورت دارد یا مرا بکشند و فارغ سازند یا مرخص کنند که بعتبات
عالیات رفته بقیه عمر را در اماکن طیبه مجاور باشم ایشان نیز همین را صرفه دولت دانسته غنیمت شمرده او را مرخص کردند بیچاره
با دلی خرم و خاطری آزاد از غم عیال خود را برداشته پرواز خوانی ایقاع سبزه و طرف قرار و اماکن مشرفه را
مقصود و همچنانکه الی حین حال در مدینه الشریف در ضمیر خود نقش بسته از دار الخلافه حرکت و از عراق عجم
گذشته بعراق عرب آمد و پس از ورود و بهمراه یکی از غلام پیشخدمتهای شاهی با جمعیت سوار از تعاقب چون
بخت نافرجام با فرامین و ارقام وارد بمضمون اینکه اکنون بجهات چند مصلحت شما در رفتن بعراق عرب و ورود
نیست چندی در مرغزار مراغه چون مرغ زار در آن آشیان و دیار منزل ساخته بعد که اولیای دولت را مصلحت
در رفتن شما بنظر آید شما را با تدارک درست روانه خواهند کرد خلاصه بحکم تسلیم چاره ندیده او را بطرف مراغه
برده در آنجا محبوس و از آنجا باردبیل روان گشت الله اعلم بعواقب الامور **در بیان سلطنت حضرت عالمین**
منزلت اقدس والا و بنقل برخی از مقدمات و مقدرات آن قبل از حرکت خاقان خلد آشیان
بسمت دار الخلافه اصفهان بهر روزه بجهه تعدی فارس و ولایات آن مملکت بنای دولت اساسی برپا کرده مصلحت

شد بر اهمی با بر نفوذ از آنجا که تقاضای مذکور در چه پا و مجهول الموری بوده و دست قابل روانی بر طرف انبان کرده بودند سرکار اقدس
دست مرتبت کرده امروز و فردا میگذرانید تا از آنجا که یکی از علامات دیه در روت الاطبا و حکما سبب دولت
و حرص در خدمت یافته از طبع مبارک پادشاهی در کمال جد و جهد ازغیب تا ضرب شخواه فارس گشته و همین جهت بود
ظفر آیت ایالت رتبه دار السلطنه اصفهان ساخته بود و کاشان چاپاری بسرعت تمام با ارقام و فرامین قضا نظام احضار
سرکار اقدس و تاکید در باب آوردن یک کرور زر روانه فرمودند عرایض سرکار بتاکیدات چند در جواب
از امین الدوله و سایر اولیای دولت قاهره رسید بمضمون اینکه اگر بوصول فرمان و ورود سعادت حضرت آقا نیمی
اکبر پیشخدمت خود سرکار اقدس با مبلغ یک کرور شرفیاب حضور خاقانی نگردد و موکب همایون بنفسه خود متوجه مملکت فارس
خواهد شد مسلمست که در ورود موکب همایون چه قدرها ضرر و خسران بمایه و سود خواهد رسید و خلق در مرارت و
مشقت خواهند افتاد بعد از آگاهی سرکار اقدس بمضمون فرمان خاقان مغفور و ملاحظه احوال نزدیک و دور
زحمت خود را بر آسایش و رفاه رعیت ترجیح داده با وجود بقایای چنین و تقصیرات بمرارت قرین خود تصمیم شرفیابی
حضور خاقان جنت مکان و حراس ملکی گردید و از شاهزادگان تیمور میرزا حسام الدوله و آقاخان سرخیل الدوله و شاهرخ
میرزا را در مقام رکاب فرمودند میرزا محمد وزیر که بلباس ملبس چون امین مستقیم شغل وزارت سرکار داشت او را نیز
ملتزم موکب بنصرت آیت نموده در یوم پنجشنبه بیستم شهر جمادی الاولی جمعی از غلامان و غلام پیشخدمتان الطریق اختصار
از دار العلم شیراز حرکت و رو باصفهان عزیمت نموده و حین حرکت از شیراز بباغ فرمانفرما که خارج شهر است
بجهه مرخصی پسران و چاکران نزول فرمودند شب جمعه را در آن باغ فردوس نشان توقف فرموده و انجا ...

احضار و بلفظ مبارک فرمودند که حق مطلب از اینکه بعد وفات نایب السلطنه مرحوم عباس میرزا که بعلاقه تضمین یک کرور
مطالبه دولت روس که ناچار بمنصب ولیعهدی را قابل تر شاهان محمد میرزا واگذار فرمود از ما بر خلاف شد و مایوس بوده
در این باب بهر جهه و هر حیثیت اولویت داشتیم ملاحظه فرموده از بنا بر این عتابی که سابق بر ما و کسان ما بود اکنون
نیست و همچنانکه مرحوم نایب السلطنه را بدولت روسیه سپرده بستند و خراجی بگران از انجهت تهی سفیر بودند اکنون
بستگی و توسل بار او بدولت انگریز دیده بنده مرتجه اعتمادی بر ما و امورات ما نظر با نفوذ تحیین در این سفر بعد از شرفیابی
کشف رکیبا از حکایات تقاضای فارس و صرامرد ممکن را دست آویز کرده بطریق ناصحانه با ما رفتار نمایند بعد از ظهور
عدم التفات شهریاری لازم است که سرکار ما از کار مملکت شانه خالی کرده بی مراوات در امر نمایم که باشد که بجهه تحریک
رک بعید نیست تشریف فرمای فارس شده بخلاف رای ما خواهند قراری در امورات مملکت داده باشند بنا بر این مصلحت
بر اینست که آن فرزند به بندر ابوشهر رفته که بوده و بندر ابوشهر قراری محکم و عهدی مستحکم با دولت علیه انگریز داده و قلعه
ابوشهر را از حیث آذوقه و مستحفظ و توپخانه آراسته لشکر دشتی و دشتستان و کوهگیلویه با عوستار از جمع آوری
نموده مستعد و مضبوط داشته چنانچه بر حسب تمنا از دربار پادشاهی بر جهت بنویم فیها و الا موکب همایونی تشریف
فرمای فارس گردیده و بخلاف سعی ما امورات را مستقر فرمودند بعد از انصراف موکب همایون آن نفر را بلشکر آراسته
چون آتش سوزان از جای حرکت کرده خشک و تر را در هم سوخته از هر جهت عرصه را بر ساکنین آن مملکت چه
سایر بلاد تنگ سازد تا بعد از آن دستور العمل سرکار اعلی را بفرزند رسانند اسکندر فرماینه نترا فرموده اینجانب پروانه
بنده را بوشهر شدم و سرکار اقدس روانه اصفهان شدند بعد از ورود باصفهان و شرفیابی حضور حضرت ملک سلیمان ...

بطریقی که سابقا مورد التفات پسران شود در امر پادشاه معت تمام التصورات و انتقادات خاص شهریاری گشته بود
کار را برده در دیده نمودن مزاج مبارک شاهی بقدری ناخوش فرموده بود زیرا بقدر تغییر و سوء اخلاق که در طبع مبارک یافته همه روزه مصلحان شخواه
شده در باب مصلحت گرده اوقات تلخ داشتند و حضور مرا شتن سرکار شجاع السلطنه در پایه سریر اعلی و فرستادن انجا
رو بدولت انگریز و توقف در بوشهر و وجود سایر شاهزادگان در فارس مقتضی و قرار در کم التفاتی سرکار اقدس نمیبود
و بطریق هزار ارقام فارسی نمودند حسام الدوله بعد از قیل و قال بسیار قرار دادم سرکار اقدس برابر داد که سرکار اقدس پا غیاب
محمد تقی میرزا حسام السلطنه از پیش رفته و حسام السلطنه را مختص بششصد هزار تومان تنخواه فرمودند که ده روزه از سرکار اقدس
وصول نموده امین الدوله را نیز با ده هزار سوار و پیاده و چهار عراده توپ مختص حسام السلطنه فرمودند از تعاقب روانه گردند
و قرار بر این شد که اگر ده روز مبلغ مذکور از سرکار اقدس تحویل امین الدوله نشود و قبض مشار الیه بحضور پادشاهی واصل نگردد
شهریاری با صد هزار لشکر متوجه فارس شود قرار برای خرج سفر گشته بهمین جا ختم شد در این بین مزاج خاقانی متغیر شده از
زحمتی در وجود خود ملاحظه فرمودند بعلت اینکه باو داد از آن قسم صدمه و گرفتاری بحضرت اقدس رسید غلامحسینخان سپهدار
را مخصص فرموده احضار و حرکت دادن حضرت اقدس فرمودند بطریقی که بدون چاپار و چاکران و ملتزمین رکاب
سرکار اقدس و حسام السلطنه را در یوم سه شنبه بیستم شهر جمادی الثانی از اصفهان متحرک ساختند و امین الدوله
نیز خارج از عمارت سعادت آثار چادر زده اسباب جمعی خود را جمع آوری کرده در خارج حرکت بود و سرکار
اقدس باتفاق حسام السلطنه میان زمانی تا پنجشنبه را در قمشه یوم جمعه از آنجا آمده بمنزل اسمیه امین آباد
محمد کاظم خان جبادار باشی سرکار اقدس که بعلت سی هزار تومان تنخواه در نزد تحویلدار ایشان پادشاهی ضامن میبود

در شب جمعه نوزدهم که این قضیه بظهور رسید اگرچه غوغاطلبان و اشرار اهل اردو اراده کرده بودند ولیکن زنبورکچی و چا…
نموده خود را با تن برهنه بر اسب بسیار خوبی انداخته چاپارچی همه جا تاخته تا زوال جمعه خود را بحضور اقدس رسانیده
در خصوص کیفیت وفات خاقان مغفور را عرض رسانیده چون وقوع آن حادثه امری بود بسیار صعب و دشوار بحضور سرکار اقدس
بملاحظات چند و از فرط رقت … عرض نمودند بجهة اینکه سواد جمعیت حسام السلطنه که اغلب از طایفه
میرزا بابای بختیاری رسیده خود بخود آشوبی کشند از روی صحبت بنایی نزد حسام السلطنه فرستاده که اراده سلطان …
ما رسیده که اگر تو خود مرا حجت کامل شهریاری کرده عرض کنی و جواب از از عقب بیاید و اکنون فرغ نموده که
خود را بار کرده ما در چاپار در توی آتیم و مطلب را اصلاح خواهیم کرد حسام السلطنه اطاعت کرد … خود را … کرده
که کوچ نمودند و از اردوی سرکار اقدس بیرون آمدند از وقت سرکار اقدس که در هر رفته حقیقت مطلب را بتفصیل حالی
نمودند و فرمودند که در این حاله خیال تو چیست و تو چه خواهی کرد عرض کرد که در زمان حیات شاه مغفور همیشه اراده
چشم امرای ایران بسرکار اقدس روشن بود و همه برادران خود را در سلک چاکران حضرت اقدس میدانستیم اکنون
بطریق اولی اطاعت و بندگی کرده از چاکری و بندگی در ضمیر منظور است تخمیر بصورت … اگر … باشید
که در رکاب ملتزم خواهیم بود و اگر مرخص فرمایید که بر سر عیال و حشم خود رفته در تهیه خدمتگزاری و جان نثاری
باشیم سرکار اقدس که مرحله مصلحت و صدق … را از وی استنباط فرمودند بتصور اینکه در مملکت و ولایت
از وضع … بیشتر بظهور برسد او را مرخص فرموده پیمان و عهد بندگی و نوکری را با پیمان موکد کرده …
پای سلوک سرکار اقدس را بوسیده وداع کرده بطرف عراق روانه گردیده و سرکار اقدس عنان عزیمت را

بفارس

بفارس معطوف فرمودند بعد از ورود منزل ایزدخواست که حد خاک فارس است شاهزادگان و نوکرهای ملتزم
رکاب را احضار فرموده در زبان شورت و عزم دولت امر … هر کس بقدر پایه و مایه خود عرضی نموده پاره
را اعتقاد در این بود که از همین جا سرکار اقدس مراجعت … کرده … انداخته اصفهان را تصرف
شوند و جای … را از آنجا بگذرانند تا خواست پروردگار چه باشد بعضی را اعتقاد این بود که در همان ایزدخواست توقف
کرده لشکر سرحدات فارس را جمع آوری کرده سرکار شجاع السلطنه را از کرمان احضار با لشکر فراوان از راه عراق توجه
فرمایند جمعی را مذهب اینکه خود سرکار اقدس تشریف فرمای شیراز شوند شاهزاده را با جمعی … روانه کرده
که از آنجا با عساکر … امین الدوله اگر … نشود دست تسلط را باصفهان کشید آرای مختلفه اهل … را عرض رسانید
سرکار اقدس بجهات عدیده و ملاحظات چند هیچیک از این آرا را صائب ندیده مقرر فرمودند که بهتر آنست که
حال بفارس رفته ابتدا خانه خود را ضبط کرده پس از انتظام مملکت فارس احضار همه … شجاع السلطنه
با اسباب شایسته بتصرف مملکت پرداخته باشیم همگی رای مبارک را احسن شمرده بتصدیق … سرکار اقدس
نمودند از منزل ایزدخواست کوچ کرده بقمشه تشریف فرما گردیدند در منزل قمشه برادر کرام والی که از طرف
حضرت فرمانفرمائی حکومت سرحدات فارس سرافراز بود با جمعیتی شرفیاب حضور مبارک از قضیه …
باخبر و از ضمیر سرکار اقدس مستحضر گشته ملتزم رکاب گردید روز دیگر از قمشه کوچ کرده بمنزل … تشریف
فرما گردیدند … که ملازم رکاب و حارس شوارع سرحدات رسیده و رکاب بوسی شرف … گردیده
التفات گردید ولیکن هر قومی که سرکار اقدس را … نموده منتظر اخبار از جانب امین الدوله بودند آن بلیه گرفتار

بیهوده اخبار رسیده و اطلاع … شاهرخ میرزا مامور بکرمان فرمانی باقتدار شجاع السلطنه مرقوم فرمودند که
هنگام … در سیستان و کرمان … وصول افتخار فرمان هر قدر جمعیت کرمان و سیستان که مقدور شود بلا تامل وارد
… و وارد شیراز بحضور اقدس حاضر کرده و شاهرخ میرزا از آن طرف روانه … در رکاب اقدس … روانه …
بجهة اخبار … آقا بابا خان … سرداری از غلامان حضور را … مشغول … فرمودند که … را
با آقا بابا خان گفته هر قسم که صلاح دانند رفتار نمایند و غلام مزبور از منزل … پیش از خود روانه ساخته و خود متعاقب تشریف فرمای
شیراز گردیدند بعد از وصول … آقا بابا خان سردار در خفیه نوکر … از … را با … عمده …
خود را جمع آوری دروازه و میدان توپخانه … را به بهانه استقبال آراسته در کمال استعداد … ارک … گردید
… اهل شهر و بازار … فارسیها باستقبال فرستاد و سرکار اقدس در یوم پنجشنبه بیست و هشتم وارد شهر گردیدند و لیکن از
بابت تعزیه … برخش مبارک گرفته … صاحب قرابت بود از ورود … و لباس سیاه استنباط کرده با اعتقاد
خود هر کس خیالی میکرد … تا سرکار اقدس ورود شهر فرموده و در کاخ همایون قرار گرفتند
پاره از … شهر … که خلق … گرفتند روز دیگر … سرکرده و کار … مملکت و عمال هر ولایتی را بجای
شهر را بحضور مبارک طلبیده بار عام دادند و هر یک … التفات فرموده … احوال
هر یک فرمایشی که باعث امیدواری … فرمودند تمام اهل مملکت خوشنود و خرم به دعای دولت مشغول گشته یوم جمعه سیم
شهر شعبان ۱۲۵۰ ساعت جلوس معین کرده بنای دولت قاهره در تدارک و تهیه اسباب سلطنت … همه … دسته …
نوکر جدید گرفته با انتظام امور سرباز و توپخانه پرداخته دقیقه آرام و قرار نداشته ولیکن شب و روز سرکار اقدس منتظر

اخبار

اخبار از جانب امین الدوله و چشم براه آمدن شجاع السلطنه میبودند اما سرکار شجاع السلطنه در کرمان توقف داشته بجهة ورود
… چاپاری … السلطنه اصفهان روان و بعد از قضیه خاقانی همان چاپار از اصفهان بیرون آمده … رکاب
اقدس در منزل قمشه … و شاهرخ میرزا را که مامور باحضار شجاع السلطنه فرموده بودند آن چاپار را نیز مصحوب او کرده
شاهرخ میرزا … در قلعه … منزل نموده میرزا محمد حسین نام که از اعاظم آن ولایت بوده با جمعی از
طوایف آن ولایت سابقه … داشته و در پی فرصت بودند تا در این وقت که فوت خاقان مغفور گوشزد اهالی ولایت
گشته غوغاطلبان … غنیمت شمرده پنج شش هزار جمعیت فراهم آورده بمحاصره میرزا محمد حسین لشکر کشیده … دور
آن قلعه را احاطه کرده بنیاد نزاع کردند میرزا محمد حسین متحیر … شاهرخ میرزا شده آنهم … در آن قلعه …
محافظت جمعی از مسلمانان … بجهة استمداد و دفع شر … سرکار
اقدس عرض … شجاع السلطنه را … دفع این … روانه کرمان نموده بعد از ورود …
چاپار بکرمان و اطلاع شجاع السلطنه از قضیه … بعد از تعزیه داری با انتظام ولایت پرداخته سکه …
کرمان را بنام حضرت اقدس … سکه مبارک … تهنیت سلطنت و پاره از …
نفیسه … و احکام … در باب … داشته و مضمون عریضه
اینکه الحمدلله والمنه حضرت پروردگار … سلطنت ایران … بالارث و الاستحقاق بحضرت
فلک رفعت اقدس … ارزانی داشته و همه شاهزادگان و … خاقان خلد آشیان و امرا و اعیان ایران …
اطاعت و بندگی آنحضرت را بر دوش ارادت انداخته … اطاعت … هزار شکر که لطف الهی …

و قوت طالع فیروزی مطلع حضرت قدر قدرت شهریاری بازوی غضنفر ... خاقان چین و قیصر روم از خاک روبان آستان والاجاه و منور

خواهد بود اگر اختصار مرخص نشده در آن ماده بایست بجهة تحتی از خدمات مملکت ایران با انتظام این بنده خدمات بحسن و حسن ربط

بلا طائلی است از مراحم بیقیاس حضرت قدر قدرت امید زیاده از این غایت در خود میدانم و چنانچه از اختصار کمترین مرور بار سپهر

احتشام پیشنهاد خاطر همایون تسخیر و تصرف ممالک ترکستان و مملکت بنی عثمان است زهی سعادت بنده که اگر

هیچ و کرمان و سپاهیستان و غیرهما مانند آتش بنیادبرانداز و برق تابان سرقدم ساخته تکاپوی اردوی شرف ظفر اعلام

از تصدق فرق مبارک مظفر و آنچه خواهیم بود عریضه و پیشکش را برای قبول ارسال دربار داشته و خود مشغول تهیه توپ و

و لشکر گردید نظام العلماء منشی وزارت شجاع السلطنه قرار داشت بحق نظام ملک طهران و استرآباد و افلاطون

حکیم در سلک تلامذه تخته اش محسوب بوده و دقیقه از دقایق حکمت و فرو گذاشت و ... با تقرب ...

با حضور بیش بلاکرخان ولد ارشد اکبر سرکار شجاع السلطنه با ده هزار لشکر مامور به تسخیر دار العباد یزد گردید اهالی یزد که خبر ورود

بلاکرخان استماع نموده سیف الملک میرزای پسر ظل السلطان را که حاکم یزد بود غدر خواهی کرده دو هزار تفنگچی نزد پدرش

راهی نموده خلقی از نوابان و اعیان دار العباد ده از شهر بیرون آمده بلاکرخان را استقبالی لایق و خدمتی شایسته نموده

وارد یزد گردیدند و در قلعه که تاریخ آن مشهور بزندان اسکندر است قرار یافت و در انتظام امور آنشهر پرداخته سکه

دار العباد را بنام نامی سرکار قدر قدرت و خطبه آن نواحی را باسم مبارک آنحضرت قرار داد و مبلغ هنگفتی از نقود نیز از

بعض صور الضرب و سایر تحف یزد پیشکش فرستاده و معروض داشت که از تصدق فرق مبارک ساحت دار العباد یزد بقبضه

و اهالی این مملکت را از مراحم خسروانه امیدوار و جان نثار ساخته ام لشکری بپایان ... سامان ... دارم

از حکم

از حکم محکم شهریاری شرف نفاذ پذیرد بعزم دار السلطنه اصفهان حرکت و عنقریب سکه و خطبه مملکت عراق را بنام حضرت

شهریاری بلند آوازه خواهم کرد انتهی بعد از وصول عریضه و پیشکش بلاکرخان ... مقرر فرمودند که تا از دار الخلافه

خبری برسد چنین حرکتی را نکوهیم فرمود آنفرزند رخصت یافت که از یزد حرکت کرده روی بسوی آورد و همان حدود یزد در انتظام

جمعیت خود را مهیا دارد که از استحکام حرکت شجاع السلطنه بتکلیف آنفرزند مقرر خواهیم داشت با تقسیم جواب عریضه

بلاکرخان را مرقوم فرموده و خلعتی فاخر بجهة او فرستادند

در مأمور فرمودن برادر اکرم والی با جمعیت رکابی بر حدود عراق و اتفاقی که در آن اوان روی داد

سابقاً مذکور گردید که شاهرخ میرزا در قلعه بزم ... محمد

حسین خان ... کرده مراتب را بعرض قدس رسانید بعد از اطلاع حضرت اقدس ... اتراک

تسخیر گردید بنابراین والی را با ده هزار سوار مامور بان نواحی فرموده مقرر فرمودند که بعد از سیاست آن طایفه انتظام ...

در امر سرحدات داده و لایت ابرقوه که ما بین ... حسین ... جمیع اصفهانست بتصرف در آورده متصل به چهار

... امین الدوله فرستاده بنویسید که فرما ده هزار سوار مامورم که در اینجا هستم منتظر امر و صحبت تا باشم اگر صحبت دانی

باصفهان آمده ... تصرف کنم و اگر صلاح دانی بعراق روم بهر قسم که صحبت دانی و دستورالعمل داده از قرار

... هر روزه آدم روانه اصفهان نموده بهر قسم امین الدوله صحبت دانستی

رفتار نموده اگر چنانچه والی آنولایت بدون صلاح امین الدوله ... آنفرزند را ... باشند رخصت یافت که رفته با او

غرض ... والی را اتمام ... دیده در دهم شهر رجب ... از شیراز روانه و از این طرف علیخان نام ... و محمد

حسینخان ... و برادران میرزا قاسمخان ... طرف قلعه بزم را گرفته عرصه بر قلعگیان تنگ کرده لشکر را ... روانه

قلعه زده اهل قلعه را پاره رو بخود کرده قریب بتصرف رسیده بودند برادر اکرم والی بعد از حرکت از شیراز هزار سوار ...

خود را با میغار در جلو فرستاده ... در میان آن طایفه ... آغاز قتل و کشش نمودند قلعگیان بطمع

شده از قلعه بیرون آمده آغاز تفنگ انداختن و کشتن نمودند اغلب ایل کشته و بزرگان ایل اسیر و دستگیر ... قلعگیان

گردیدند روانه و دیگر خود والی وارد قلعه بزم گردیده و آنچه لازمه سیاست بود درحق ایشان نموده چندروزیکه بانتظام کار ایشان

پرداخت اهالی و اعیان ابرقوه عریضه بسرکار والی نوشته ... امین الدوله نمودند از آنکه خود والی در آن نواحی

... شاهرخ میرزای برادر کهتر خود را با ... خان یزدی که از جمله معتقدان امین الدولت بود و سابق

در جهرم ... ابرقوه بود بحسب ... اهالی آنولایت روانه ابرقوه و خود در ... مشغول جمع آوری نوکر و ارسال

رسل نزد امین الدوله و خدمات دیگر گردید بعد از ورود شاهرخ میرزا به ابرقوه اهالی آنولایت ... را بطور

رسانیده ... شاهرخ میرزا ... نام نایب سیف الدوله شاهزاده اصفهانرا مقید ساخته اموالش را تاراج

داده و ... خدمتگذاری امین الدولت ... گردیدند بعد ازین ... حسینخان بختیاری که همیشه ...

حکومت ابرقوه را نقش خیال بسته ... تصرف آنجا بقدر هزار نفر پیاده و سواره از ...

بختیاری جمع آوری نموده وارد شهر ابرقوه گردیده ... شاهرخ میرزا که مطلع گردیده چاره بجز تسلیم و انقیاد ندیده بخدمت

شاهرخ میرزا شتافت و اظهار خدمت نمود بهانه خدمت در ابرقوه ساکن شده در خفیه اهالی شهر را ترغیب و تحریک ...

روی بخود کرد و بعضی را از بیم و برخی را بامید مطیع خود کرد ... که شاهزاده را جواب گفته آغاز سرکشی نمائید شاهرخ میرزا از اراده

و ضمایر حسینخان مطلع شده ولیکن از نداشتن نوکر و استعداد و جمعیت حسینخان و روی اهل شهر با او جرأت بر ...

مشارالیه

مشارالیه نمی نمود ... شاهرخ میرزا که کار را ... دیده کار از ... گذشته در نهم

شهر شعبان حسینخان ... بختیاری ... و چهار پنجنفر از نوکرهای خود در برج بالای عمارت جای داده ... علیخان

نام برادرزاده میرزا قاسمخان ... قلعه بزم فرار نموده ... نزد حسینخان ... خود نموده در

که حسینخان خدمت شاهرخ میرزا آمده ... علیخان را آورده ... شاهرخ میرزا ...

حسینخان نموده گفت ... عرضه که بعضی تقصیرات کرده ... حسینخان که بنای کار را ... دیده ... کرده

شاهرخ میرزا را به تفنگ ... حسینخان ... تیر ساخته حسینخان از ضرب گلوله علیخان ...

که در دست داشت ... علیخان ... علیخان در غلطیده و حسینخان ...

... بختیاری ... از بالای برج ... چند نفری از بختیاری ... شاهرخ میرزا کشته ...

جمعیت بختیاری ... رو بفرار نهاده در بین فرار چند نفری را تعاقب کرده و گرفته ... شاهزاده آورده ...

نموده بعد از قتل حسینخان ... برادر اکرم والی ... نوشته ... روانه اصفهان

نزد امین الدوله نوشته ... خبر ... اگر ... شما اکنون سرحد ... خود

مضبوط داشته شوارع و طرق ...

و عدم غله اگر عزیمت ... مستغرق خواهند شد و خلاص ایشان ...

بر دولت و نصرت ... سرکار اقدس ...

... سلطنت ظل السلطان ... تغییر داده

وسبب ارادت امین الدوله بخدمت ظل السلطان بعد از وفات خاقان خلد آشیان در توقف امین الدوله در اصفهان
و عیال و اطفال او و کسان او که قریب دو سه هزار نفر می شدند تمام مراحم ظل السلطان بحضور مبارک احضار فرموده هر یک
را التفات نموده دل داشته و پس از آن مبلغ پنج هزار تومان بجهة اخراجات ایشان مرحمت کرده و گفت شما مختارید خواه به طهران
بیائید و الا ما بر رفیق باشید مانعی نیست اینجا که بجهة اخراجات بقدر کفایت [illegible] شما داده روانه اصفهان نموده ایشان را
با بدرقه تا اصفهان [illegible] آنچه مال بجهة حمل و سواری ایشان ضرور بود از طویله مرحمت شده و رقمی با امین الدوله بر مضمون نوشته
اینکه حقوق خدمت شما با عهد پدر و جدم بر این دولت علیه بسیار است رعایت سلسله شما بر طبقه سلاطین این دودمان
لازم اینکه آنجناب بالطوع و الرغبه با ما نکرده نبوده و نباید حسب التمنای آنجناب متحمل داشته عیال و متعلقان آنرا
از دار الخلافه مرخص و روانه اصفهان نمودیم هر وقت که تمنای خود بجا [illegible] ما شما همان منصب صدارت را [illegible]
که در عهد خاقان مغفور از برای آنجناب بود و همگان بخواهش برقرار خواهد بود تا دیر دولت بجا [illegible] حضرت [illegible]
نقصان نپذیر بخواهد بود بعد از وصول این نوشته و عیال امین الدوله باصفهان حیرتی از مراحم ظل السلطان در سرکار او
مرود شده خیالش اینکه در اصفهان توقف نموده که هر دو طرف را منظور داده و خود در این میانه از هر دو جانب منظور باشد
ولی غافل از اینکه گفته
هست آئین دو بینی ز هوس — قبله عشق یکی باشد و بس
همچنانکه کار هر دو طرف [illegible]
علاقه مند [illegible] کرده و تأثیری در امر سلطنت استقرار یافت باری [illegible] که رفتن شاهزاده [illegible] فارس [illegible]
بر توقف [illegible] گذاشته با نواب شاهزاده سلیمان میرزا از دار الخلافه بفارس آمده و خبر غلبه محمد شاه بر ظل السلطان [illegible] ورود
[illegible] طهران [illegible] سلیمان میرزا شاهزاده ایست که برادر بزرگ [illegible] جوانی و شجاعت [illegible]

شاهزاده

شاهزادگان دار الخلافه ممتاز بوده [illegible] حضرت اقدس شجاع السلطنه برود و همیشه [illegible] برادران
نسبت [illegible] رسیده در شب گرفتاری ظل السلطان نواب معظم الیه از محمد شاه بسبب اخلاص بدولت فرمانفرما [illegible]
[illegible] با قرقان [illegible] دروازه را گشاده مرخص نموده بود که شاهزادگان دار الخلافه باستقبال محمد شاه روند نواب
معزی الیه چند نفر از نوکر و غلامان خود را با اسباب خفیف برداشته بعزم استقبال از دروازه شهر بیرون آمده و بفارس [illegible] در
اصفهان امین الدوله را ملاقات و سخنی که [illegible] باشد از وی شنیده و از اصفهان حرکت کرده و در [illegible] برادر [illegible]
والی [illegible] میرزا از سرحد [illegible] منتظر اخبار از جانب امین الدوله بودند سلیمان میرزا ملحق با ایشان کرده [illegible]
ظل السلطان و محمد شاه و اوضاع دار الخلافه و مملکت ایران مطلع کرده [illegible] والی [illegible] حضور اقدس فرستاده
و ورود سلیمان میرزا و وقایع دار الخلافه را اظهار [illegible] آگاه [illegible] نمود و خود نیز باتفاق سلیمان میرزا بعد از دو
روز وارد بحضور اقدس گردیدند نواب سلیمان میرزا که برادر و مهمان بود مورد التفات گوناگون گردید **ذکر جلوس**
سرکار اقدس فرمانفرما مخفی نماناد که ذات مقدس حضرت اقدس بحسب اخلاق [illegible] که لازمه [illegible] خسروی [illegible]
و با اسباب ظاهری که باعث ادعای خلافت و شهریاریست از جمیع اسباط و احفاد خاقان جنت مکان [illegible]
رتبه مهتری و برتری را داشته اما اخلاق نیک و رحمت بزیردستان و برادران [illegible] قاطبه اهالی مملکت ایران در میان خاص
و عام مشهور است و ضرب المثل [illegible] نزدیک و دور شده محبوب القلوب [illegible] و دل آزاری [illegible]
خلق [illegible] سرشته از بهشت [illegible] کلش از بهشت [illegible]
نه چنین [illegible] — رخ روشنش خواجه [illegible] — ز پاکی خداوند [illegible]

اسباب ظاهره که مایه اتفاق [illegible] شهریاریست اولا وارث مملکت فارس [illegible] در مدت چهل سال در سلطنت خاقان
مغفور بخلافت بر شاهزادگان [illegible] بجهة ایشان اتفاق [illegible] خاقان جنت مکان [illegible]
[illegible] آن [illegible] برادر [illegible] شجاع السلطنه که دیده روزگار [illegible]
و خاقانی [illegible] برادر [illegible] خلافت [illegible]
شوکت [illegible] لشکر کشی [illegible] و تیمور گورکان [illegible]
[illegible] شهر جهان و طوایف افاغنه [illegible]
بجان [illegible] چندین سال در عهد خاقان [illegible]
[illegible] مملکت ایران [illegible]
شاهی [illegible] حضرت اقدس [illegible] آنحضرت [illegible]
در روز [illegible] آن فلک سلطنت [illegible] شاهی [illegible]
فرمانفرمائی [illegible] در یوم جمعه [illegible]
۱۳۳
[illegible] تاج سلطنت [illegible] فرق مبارک
تزیین [illegible] سکه مملکت و خطبه سلطنت را بنام نامی آنحضرت بلند آوازه کرده [illegible]
[illegible] سپاه و [illegible] مجمع [illegible] مبارک [illegible]
[illegible] عظیم [illegible]

شاهزاده

با [illegible] عنایات [illegible] تمام اهالی مملکت [illegible] حضرت اقدس [illegible]
بدست ارادت [illegible] سلطنت حضرت اقدس نمودند **ذکر رفتن اینجانب بضمیمه گرمسیر و بندر ابوشهر و تسخیر ولایت**
دشتی و بعد از استماع وفات خاقان مغفور آمدن بشیراز و رفتن در رکاب سرکار شجاع السلطنه بعراق
سابقا مذکور گردید که سرکار اقدس [illegible] اصفهان [illegible] اینجانب [illegible] بندر ابوشهر [illegible]
گرمسیر [illegible] که چنانچه بخلاف [illegible] دولت [illegible] اینجانب [illegible]
[illegible] سرکار اقدس [illegible] اینجانب [illegible] عقیده [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] برادر [illegible] تیمور میرزا [illegible] بندر ابوشهر [illegible]
سرافراز [illegible] جمال خان دشتی [illegible]
[illegible] رسیده [illegible]
چنانچه [illegible] ولایت دشتی [illegible]
[illegible] خان دشتی [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] خان [illegible]
پنج شش روز در آنجا توقف کرده [illegible] جمعیت [illegible]
[illegible] فارس [illegible] حرکت [illegible]
[illegible] جمال خان [illegible] عبدالله خان [illegible] بیعت داده بودند

در حمایت ما در برادر خود شاه نبرجه حکال سپید دشت را لیها با اتباع و هواخواهان خود که قریب به دو هزار جمعیت بودند که بجز
شرف و مستغرق ضربت کلاع گردیدند در روز دیگر که از اردو حرکت داده رو بقلعه خجاز که از جمله مرافقین جمال خان بوده
رفته ابتدا قلعگیان در برج رفته بنای غوغا برداشتند بعد که اینجانب وارد گردیده و ملاحظه استعداد او را کردند از در عجز
در آمده قرار نهاشتفیع خود ساخته استدعا نمودند اینجانب وارد و از خود مستحفظ بقلعه گذاشته تعیین کرده استقرار
جمال خان که تصرف قلعه خجاز را استماع کرد تمام قلعه جات الکثیه نزده هر کس که با او موافقت کرده آنها را کوچانیده
و اسباب خود بقلعه شعبه که بصلابت شهر بود کشیده و اسباب قلعه داری مهیا و ضبط نموده کسانی که موافقت با او
در رفتن بقلعه شعبه تمرد نمودند بخرابی گرفته قلاع و قراء خود را تسلیم کردند اینجانب نیز برگرداگرد جمله تعیین و تعیین کرده
که جمیع قلاع او را کوچیده اثری از آن قلعه جات باقی نگذارند بعد از کوچیدن قلاع دور قلعه شعبه او را از قلعه خجاز حرکت داده
که برور شعبه فرود آئیم رجعی صره نمائیم اینجا جمال خان و بستگان او که قوت یا ظرف ضعیف خود را ملاحظه نموده از در استیمان
در آمده و در خراب یک دو برای واسطه و شفیع می بردند جمال خان که امر خود را پشت زدیده عریضه فرستاده شفیع برای عفو تقصیرات
که از جرم او اینجانب گذشته و آنچه منظور بات ... اینجانب از جهت اینکه سرقع بر ... استم هر دو تن را
که سالها شطای نمی رفت در این مدت ضبط کرده و ولایت را که کار گذار از خود منفرض نمایم بنا برایم جمال
خان را قبول کرده و اسباب قلعه کبری و ... آوردن جمال خان فراهم آورده و خاضر از ... بوده و تصرفات
خام بحسب ظاهر ترتیب میدادم که بعد از ظهر آن روز محمد صادق ... از ... اسکندر میرزا و ... در خفیه
با یه خاقان مغفور و مرحمت سرکار ... اصفهان ... دستور ... ساخت ... اینجانب ... برقرار

هر قدر تقصیر کردم که با این لشکر رجاله و این عشیرت ... چه سازم و چه نوع این قضیه را ... فکرم به هیچ جا نرسیده
و چنان بود که اگر اسباب جنس ... آن بی ... که نفسم هفتاد و دو گروه بودند ... شمشیر قتل ... دیگر
کرده و دیار ... آن گروه بیرون ... بفکر ولایت ... حضرت ... تاراج ... کشاده بنگاه
عزی بر پا شد جمال خان نیز از طرفی در آمده آنچه ... ضمیر فتنه تخمیر ... بود ... بر ساییر ... ورود مهر صادقی
هر کس از آن گروه ولایت جستجوی خبر نمودند هر یک ... داده بشارت از انتظام امر سرکار ... حضرت
مقدس شهر ... نموده و ... هر روزه از سراپرده بیرون ... حکم ... نموده ... در نظام ... کرده
بعد از عبدالله خان ... را که ... بودند طلبیده و گفتم خبر صحیح رسیده است که امشب جمال خان نظر بر
... اراده فرار دارد اگر جمال خان بیرون رود زحمات و صدمات بیهوده و ضایع خواهد شد لامحاله بایم
جمعیت ... و اتباع خود را برداشته و بر سر راه ... و گرده او را اگر ... حاضر ... نیز قبول
خدمت ... جمعیت خود را ... برداشته بطرفی روان ... بعد از آن ... داران و فراری ... و
... که بجهت ... خود از جمع گشته بودند بقدر سه چهار هزار نفر ... شدند
... طلبیده و گفتم که شما ... باید لازم است که بانجام آن بپردازید بعرض ما رسیده است که
... از جمال خان ... کرده است که بجهة او ذخیره شود ... انعام ... جمعیت خود را
برداشته ... جمال خان را بجهت خود تاراج و غارت کرده ... رساله ... خام ... و بیرون
کرده ... جمعیت خود را برداشته روان ... تنگستانی ... کاپه محمد ... خان

تنگستانی را که حکال اطمینان ... حصیر ... از شب گذشته احضار ... آورده ... اله ... صادق
و اظهار ارادت نموده همان ساعت تفنگچی تنگستانی و نوکر رکابی را در خرج جمع کرده ... را با سرباز در جلو روانه بعد از ساعت
از شب گذشته از اردو حرکت داده به بندر ابوشهر همه جا با نظام تمام ... آمدیم و هیچ جا توقف ننمودیم تا وارد بندر ابوشهر
در عرض راه هر چند غوغا طلبان دشتستانی خواستند چشم زخمی بر دور ... نتوانستند و بعد از ورود به بندر ابوشهر برج ... داده
تقسیم که با ... کرده کیفیت را بجهة اطلاع حضرت اقدس ... عرض داشتم و از سرکار اقدس حکم محکم احضار
اینجانب ... قصد ... که در خدمت شجاع السلطنه ... باشم و ضبط ... طلعت را ... بعد
بجهة اینجانب ... چون اینجانب ... مقتضی ... خلعت ... پوشیده و مهر مبارک را ... رقم زده منتظر
وقت ... امراء ... خود را ... غیبت ... که ... خبر رسید که خان ... گ
... طوایف ... جمعیتی فراهم آورده قریب شش هفت هزار کس ... سوار و از غوغا طلبان
و فتنه جویان ... فراهم آورده و از ... بر سر مضافات آمده بقلعه ... داده که رسید ... قلعه
... کرده او را جواب گفتند ... قلعه ... تفنگچیان یورش ... در جمله ... و ... نفر
... اتباع او ... و ... روز ... نیز یورش برده قلعه را تصرف در آورده و شمشیر انتقام
بر قلعگیان ... و چهار صد نفر از زن و مرد ... آنجا ... کرده و اموال ... را
غارت نموده اهل مضافات و حیات داد و از خوف جان و عیال برای جمع ... جمعیتی ... بسته اراده
تسخیر بوشهر در نظر دارد و بعد از استماع ... دفع آن ... فتنه ... از رفتن ... با احضار ...

دشتستان و جمعیت ... اشاره نموده از هر طرف جمعیت ... و رفع نظام فراهم آمده و لیکن از حرکت خان ... اسکل
خیالی خام در نظر گرفته تصوراتی چند بر لوح خاطر نقش بسته بود بعد از اجماع عساکر از برازجان حرکت کرده و وارد مضافات
و خانعلیخان ... حضرت حیات داد و ... اهل مضافات که حرکت ما را باستعداد استماع نمودند ... خانعلیخان
متفرق شد و مشارالیه خائف گشته ... سر ... غارت ... آورده هر یک ... بیرون ... و مالیه
... جمعیت خانعلیخان ... شنیده خود نیز بطرف ... گشته ... تعاقب کرده مراجعت ... خان
... برادر ... حسام الدوله ... توقف داشته ... گفتند ... شهر ... بوده ... رسیده ... خان
... جمعی ... کرده ... حسام الدوله نیز هر روزه با ... در مقام نزاع
و جدال بوده ... مشارالیه ... تا ... حسام الدوله با سواران ... خود ... بطرف ... نقش ... بیرون ... ساخته
و ... نیز ... غنیمت شمرده جمعیت خود را برداشته ... ساخته ... سرکار ... اراده
... تسلیم کرده ... تصرف در آورده ... که چند نفر از عمله حسام الدوله در
بودند ... تیر و تفنگ ... حسام الدوله رسیدند اتفاق ... زده ...
... آتش ... ساخته
... خود را ... آغاز نزاع و جدال نموده ... حسام الدوله اطلاع یافت جمعیت خود را
... سنگر ... اینجا ... سنگر ... داده
... کرده تا قریب ... آنجا ... گشته

که او را از توابع کازرون گذرانیده که اهالی آن تا بر شخص عقب گذشته در آن جا بود که اینجانب از تعاقب خانفیخان در حیث
برالغ کرده بجهة عقب نشستن او را کمال رنج و خسته و لشکریان لذکره بالای سر دالکی که راهی است بسیار صعب با مرارت و شقت
تمام و زحمات ما لاکلام وارد جره شده به قدر تصدیع و مرارت در آن راه کشیده که ما فوق آن با متصور نبود و بعد از ورود
جره برادر کرام جعفر میرزا را در آن مکان ملاقات کرده از آنجا به کازرون و از کازرون به شیراز بحضور اقدس مشرف گشته بیان
احوال خود را معروض داشته سرکار اقدس نیز وقایع مسافرت و گزارش خود را بجهة آگاهی اینجانب ابلاغ فرموده و باره
شکایت از نیامدن شجاع السلطنه و رسیدن اخبار از امین الدوله نمودند و مقرر داشتند که اینجانب تهیه نوکر را دیده
لشکر را روانه اصفهان و عراق فرمایم **ذکر مشرف شدن به سرکار اشرف شجاع السلطنه بحضور اقدس و مأمور گردیدن**
اینجانب از العراق و خاتمه احوال چون تاکید سرکار اقدس در احضار شجاع السلطنه از حد گذشت عرضه داشت نمود
که بر سرکار ظاهر است که ولایت کرمان و صفحات بلوچستان و سیستان بعد از مشرف شدن این جاکر آستان خالی از فتنه و
حکومت از آنجا نیست که ملاحظه این سرحد لازم و متحتم است چنانچه رای ملک آرای اقدس مقرر گردد با قاآن میرزا فروغ الدوله
را مأمور فرمایند که به کرمان آمده او را به نظام همه با نظام و سرپرستی مملکت که گذاشته خود مشرف شده بعد از وصول
عریضه شجاع السلطنه سرکار اقدس تهیه فروغ الدوله را دیده روانه فرمودند سرکار شجاع السلطنه فروغ الدوله را باتفاق
نظام همه و در کرمان گذاشته خود بچاپاری و ایلغار رهی فارس آورده در یوم جمعه پانزدهم شهر شعبان ۱۲۳۰ از شیراز به شرف
حضور اقدس گشته بعد از ملاقات در باب امورات پایان مشورت نمودند سرکار شجاع السلطنه که از فقایع غرور و تهور
سرشت و سر در بوده بهیچ وجه حضی خانزاده حضی حوزی نشمرده آنچه خزاین و دفاین که با لشکر مهر شاه و جمع کرده سلطنه

پرداختی نمود امورات مملکت واضح پایه سلطنت را با بهمی وجه معروض اقدس میرسانید و سرکار اقدس نیز هر روزه چشم براه
و منتظر اخبار از جانب امین الدوله میبودند تا اتفاقی شد که امین الدوله بسبب ملاطفت ظل السلطان خیوان بحالت از نظر
ما یوس نموده و میانه را از دو طرف داشته بعد از اینکه محمد شاه ظل السلطان را منسوب و برادر غالب آمده کار او را تباه دید
مضطرب گشته تاکید تمام عریضه سرکار اقدس نوشته و تاکید در مأمور فرمودن شجاع السلطنه را به عراق نموده بخلاف لشکر نوشته
هر روز چاپار و قاصد او رسیده و بر خیال تاکید الکیه قبل شده است معروض داشته که احتیاج به لشکر زیاده و استعداد کلی نیست
بمحض ورود شجاع السلطنه از عراق و آذربایجان اصفهان از هر جا لشکر عراق فراهم خواهد آمد باری سرکار اقدس نیز تهیه ما را
تمرین شجاع السلطنه را مشخص و مبارک حضار دادار شیراز تهیه نوکر و توپخانه پرداخته در یوم پنجشنبه سوم ماه شوال ۱۲۳۰ شجاع السلطنه
از قرار دستور العمل امین الدوله با ده هزار سوار و پنج هزار پیاده و چهار عراده توپ از شیراز حرکت فرمودند اینجانب و برادر
مکرم والی با غلامان و عملجات خود در خدمت ایشان که بر شکار شنعی بودیم سرپرستی سوار را با اینجانب و پیاده را با برادر عزیز
والی معروض فرمودند و چنین قرار شد و بود که هزار نفر تفنگچی از سرحدات فارس و پنج هزار سواره و پیاده از کرمان و بلوکات
نیز ملحق باین لشکر کرده سرکار شجاع السلطنه با این تهیه و اوضاع از شیراز حرکت فرمودند در روز در خارج شهر اطراق
فرمانفرما بجهة اجماع عساکر و سپاه توقف و سلیمان میرزا نیز ملتزم خدمت گردیده بعد از آن پنجم شهر مذکور حرکت از اطراق
شهر فرموده در منزل زرقان نزول نمودند و لیکن عدم آذوقه و سیورسات در منزل عرض را که والی نزد خواست جواب کلی اقدس
رکاب را شورش داشته هر کس بقدر قوه آنچه میتوانست جمع نموده بجهة زمستان زود و فور برف و باران و عدم آذوقه
بقدر ده هزار قاطر و شتر و مال بنه زیاده همراه بوده و برف بطرز تقریر در چند منزل براه اسد و دلکره و برد که حمل نمود

عبور نموده سرکار شجاع السلطنه باین حرب باب رفع عوام فریب مردم را جان دل گرم مینمایند که اگر کوه آتش میبود خوشحال رفتم
جسارت پیش سیفاروند و در جان نثاری و جان نثار بی پروا انقدر جنگ بلا عزم عشرت و آوای خاک سپرانشتند
بخاطر خواستند و دیگر در البعد رسیدن نوکر در زرقان توقف فرموده و در یوم هفتم که بنای حرکت بود صبح بسیار زود
اینجانب بر خواسته که تصفیه و ترتیب پرداز ملاحظه کردم که شدت تمام باران میآمد و لیکن با عزم شجاع السلطنه
دانستم که اگر آتش بارد و هنگام اختلاف را نخواهد بود در شدت باران اینجانب و والی بر خواستیم از طرف سواره و
پیاده را بنظام و قرار خود واداشته در آن روز باران باز داشته و عالیجاه لشکر الله خان نوری که از جمله مقربین ایشان سفید و کر
بوده و محاسن کار و اهل نظر بر سایر یک ساعت از روز گذشته در شدت برف و باران سرکار شجاع السلطنه از زرقان
حرکت فرموده ساعت بساعت برف و باران شدت میکرد در میانه راه رفتار و راه چنان تمام صحرا آب گرفته و دریای عظیمی شد
تا کمر و سینه اسب در گل فرو رفته امکان حرکت چهاری باقی نبوده توپخانه بکلی در آن وحل ماند و سرباز بیچاره با چهارپایان و اغنام
در آن با یتاق و باران از کار رفته و نظامشان متفرق و هر یک راهی برای ورش گرفتند و رفتند سرکار شجاع السلطنه بهمان
قسم که سابق بودند مطلق در خیال تغییر بهم رسیده آن برف و باران را تماشای باغ و بوستان تصور کرده و بتمکین تمام
طی مسافت میفرمودند و تمام نوکر از سرما و بارش قریب بهلاکت رسیده بودند بهمین قسم چهار فرسنگ طی مسافت کرده
قریب تخت جمشید در قریه خرابی که مسمی به کناره بود نزول فرموده و تمام نوکر از سواره و پیاده متفرق شده هر یک بطرفی رفته
و بسیاری در عرض راه و به اتفاق خسته و ماندن سپاه دو نفر از سرباز در آن روز بهلاکت رسیدند و بسیاری از دواب و اسب
و قاطر از همراه اسقاط شد از جمله بیست راس قاطر از اینجانب با بارخانه در زیر یتاق رفته اسقاط کردید و بسیاری از

اموال و اسباب اهل اردو ضایع و تمام کرده حسرانی ارکان و چشم زخمی کلی روی داده و تا بمال اجمالی پس بخاطر مراتب که آن
در آن صحرا توقف شده در ایش کرسیرو همین بستر و بستر کشته قبالت و لیکن مضمون از جاد القضا اذا جاء القضاء و حکم ازل
جاء القدر عمی البصر احدی بتنبیه نگشته باری در آن روز شجاع السلطنه در خرابه کناره با عدم آذوقه و عسرت امکان توقف فرموده
محمد تقی بیک نیز بوده در آن خرابه با اتاق و سینه اسب آب سائیر هر قسم بود و بسر برده بوغای عظیمی در آن خرابه بجهه عدم امکان بوده بر سر
جلد کرده اسب با بتنگی اوقات گذرانیده روز دیگر اینجانب و لشکر الله خان را مأمور که جمعی سوار بر داشته سوار و سرباز متفرقه را
از قرار و حل و حوش جمع آوری کنیم و اسباب امرا با نعش سرباز از آن بیاتاق بیرون آورده با شیم اینجانب چند اسب یدک
بر داشته در آن دریای بی پایان روان گشتیم جمعیت متفرقه را جمع آوری کرده بصد هزار زحمت و مرارت پاره از اسباب مردم
و نعش مرده کان را از میان آب بیرون آورده تا عصر در آن مخمصه گرفتار عصر فارغ گشته بعد از آن بجهه بکردت شجاع السلطنه
فرمودند که منزل فردا کجا است عرض کردم قریه سیوند فرمودند که بجهه سیورسات و الی بشیراز رفته سیورسات آماده کند و الی را
در منازل ایشان مراد فرموده و لیکن بسبب قحطی و بیم حرامی که در آن منزل سیورسات متعذر بود به هزار مرارت قلیل سیورساتی از بعض از
منازل آماده شده بود و الی در چهار اردو پیش رفته بقدر رسد قوت مقرر نموده روز دیگر از کناره حرکت فرموده وارد سیوند شدند بعلت
عدم سیورسات در میانه نوکر شاهی و اتفاق شده خبر او سرکار شجاع السلطنه رسانیدند فرمودند در آن منزل چاپار از امین الدوله رسید
و تاکید در آمدن شجاع السلطنه نموده بود و جواب عریضه امین الدوله را مرقوم فرموده آدم او را روانه کردند در روز دیگر از آنجا حرکت
فرمودند و توپخانه را مصحوب اینجانب فرمود که از راه رودخانه به کمین آورده و خود سرکار شجاع السلطنه از راه تنگ قادر
که تنگ است بسیار صعب سواره و سرباز تشریف بردند و با وجود که مسافت منزل زیاده از سه فرسنگ نبوده تا غروب آفتاب

گرفتار که را بینه سرباز به کشته بار ها را برورش از تنگ صعب و کریوه عسر بر داده و یک ساعت از شب گذشته به منزل
لمین رسیده و انجناب توپخانه را از همه جا از راه سنگلاخ آورده تا رودخانه سیمره سیلاب زیاد آمد که عبور ممکن نبود ناچار
توپخانه با آب زده و چهار ساعت مرارت تمام توپخانه را از آب گذرانیده و تا غروب آفتاب همه جا از طریق صعب و
سنگلاخ عقب خود پیاده گشته توپخانه را می آوردیم اسبهای توپخانه از کار شد اسبهای سرکردگان را با اسبهای غلامان به توپ
بسته میآوردیم دو ساعت از شب گذشته بود که به لمین رسیده همه نوکر و چاکر از کار مانده و خسته شدند با چاپار جمعی
سرباز بر سر توپخانه گذارده و خود به منزل شجاع السلطنه فرمودند که لا محاله با برف ها را هم تو ترجمه توپ های و بشهدام لمین
برسانی در آن شب هم سوار سادات [illegible] رسید روز دیگر از لمین حرکت کرده سرکار شجاع السلطنه اراده
کردند تشریف فرمای شهر مرغاب شدند انجناب توپخانه را برداشته از راه تنگ همه جا به زحمت و مشقت توپخانه
را گذرانیده چهار ساعت از شب گذشته از رودخانه شهر عبور نموده وارد منزل گردیدیم در آنجا دیدی نبود هیچ چیز به کار است
وجود داشته نوکر هجوم عام نموده از عدم آذوقه عرض حال نمودند سرکار شجاع السلطنه از صندوقخانه سیورسات تا نقد رحمت
فرمودند روز دیگر از شهر حرکت فرموده به خنجر سنگ قطع مسافت نموده به کار رود نیراخی که گاه نزول کرده جزئی سیورسات به مردم
رسید و لیکن به هوا شدت سرما گشته که چیزی را پیاده رای دو مردن نبود روز دیگر از آنجا حرکت به کار رود نیرای ده سیر که مهمات
سرحدات را وارد نزول نمودند در مملکت فارس بلکه در اغلب ممالک ایران این سرمای سخت ممکن نیست در جلیل رستاق
و عدم سیمره و قحطی آذوقه بسیاری از مردم تلف گردیدند روز دیگر از آن منزل حرکت کرده به کار رود نیراخی خان خره
نزول نمودند و در آنجا برادر مکرم والی سیورسات معقول روانه کرده به طریق گذشت و روز دیگر از آن منزل حرکت کرده بقریه

ادا

سوم نزول فرموده برادر عزیز والی که در حضور سرکار شجاع السلطنه رفته بود در طبره آباد توقف داشت چاپاری از امین الدوله با که
رسیده برادر معظم الیه ادراک را بر شجاعت در حضور سرکار شجاع السلطنه بر زده و در آن شب سرکار شجاع السلطنه به منزل انجناب تشریف آورده
بودند کتاب دیوان خواجه حافظ در پیش انجناب بوده به مطالعه آن و تفکر در عواقب امر مشغول بودم مستقر فرمودند که تفألی از دیوان
خواجه گرفته شود انجناب تفألی زده به منزل آمد که مطلعش این است مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید که ز انفاس خوشش
بوی کسی می آید کفتار مجلس فرمودند که دیر بیرون رفته آدم امین الدوله را حضور بر سانید که از پشتیبانت به پیش رفته چاپار امین الدوله
را داخل مجلس نمود از آن حسن اتفاق حیرتی کامل ظاهر گشت نوشتجات امین الدوله را که مطالعه فرمودند مسطور شد که فیروز
میرزای برادر محمد شاه به پیشکاری منوچهر خان معتمد الدوله با ده هزار لشکر و سی عراده توپ از دار الخلافه به عزم تسخیر مملکت فارس
حرکت کرده و در مقدم ایشان اللهیاری صاحب انگریز با توپخانه سرکرده و پنج فوج سرباز با ده هزار سوار سواره چو در رسیده که از
امین الدوله از اصفهان به جهت خبر بیرون آمده گشته امین الدوله بار ناکید در آمدن سرکار شجاع السلطنه نموده بود
و معروض داشته که به حضور که مرکب استر با اصفهان برسد شاهزادگان عراق و نوکر عراقی اجماع نموده و اجماع محمد شاه هر از ایشان
خواهند زد و بعد از اطلاع سرکار شجاع السلطنه از گزارش روز دیگر از سرق حرکت فرموده به عزم منزل آنجا تشریف فرما
گشتند سابقا قلمی گردید که حیدر قلی میرزای شاهزاده و کیکاری در اصفهان آمد در خانه جناب مجتهد الزمانی حاجی سید محمد باقر
ساکن گشته و در آن اوان که خبر آمدن فیروز میرزا و ورود اللهیاری در اصفهان اشتهار یافته متوهم گردیده خود با سه نفر از پسرانش
رو به توجه به فارس نموده در عرض راه سرق و آنجا شرفیاب حضور شجاع السلطنه گردیده و نیز از آمدن اللهیاری صاحب و ما ایشان
فیروز میرزا و منوچهر خان آنچه شنیده است معروض رسانید و در رکاب شجاع السلطنه وارد آباده شد و در آباده بقیه

نزول رحمت و تهیه نوکر سه روز توقف فرموده و در روز چهارم سلیمان میرزا را در مقدمه لشکر با دویست نفر سوار به عزم قراول
که احوال قمشه را خبر گیری نماید و یا صورت رسانیده بعد از سه روز توقف در آباده موکب شجاع السلطنه حرکت کرده در
منزل سرمه به شولستان نزول فرمودند توپخانه را از راه کرد مراد به روانه نموده روز دیگر از شولستان حرکت
و تشریف فرمای ایزدخواست گردیدند در آنجا چاپاری از امین الدوله رسید و عریضه آورده و مضمون اینکه اللهیاری با سرباز و
توپخانه وارد سهارت اهل اصفهان شده منتظر تشریف آوردن سرکار و ترحم و داشتن از اهالی عراق اصفهان به صحت خود دارد
در بودن و آمدن سرکار منتشر است بنا بر این یک شب در عمارت سلطنت آباد و یک شب توقف نموده به عزم قمشه و انتقال به
بهبهان و بعد از فیروز میرزا و منوچهر خان با عساکر بر رهچه خود رسیده و سیف الدوله شاهزاده اصفهان چاره بجز فرمانبرداری بر
جمعیت خود را مصحوب علی اکبر خان وزیر و سالار خان سرهنگ با توپخانه بر سر راه شام فرستاده و از طرف عم و بیعت شد
نیت که دعوای رو برو با این گروه مقابله نمایند اولا توپخانه ایشان از شما بیشتر و کارگر است در آنجا هم ایشان بیشتر و ثانیا
شتر و شش قمشه و اصفهان زاد از عقب دارند و فیروز میرزا با شعرا تمام در اصفهان سرای با شوره و توپخانه به میل خود داری کنند
و شما عموما از عدم آذوقه و در آن بیابان تاب آورید و اگر به جهت تشخیص ذخیره به سمت سرداری شیراز بگردید نمی توانید در میان توقف
کرده باشید در این صورت هیچ چیز مصلحت شما در مقابله ایشان نیست از راه لنجان خود را به حوالی اصفهان برسانید همینقدر که شما
به اصفهان رسیدید اگر فیروز میرزا صد هزار لشکر داشته باشد که اهالی اصفهان او را بر هم خواهند زد و بعد از فسا دکار الهیاری هم
در بیرون بی پا خواهد شد و سنگ صحرا لشکر او را تمام کنند سرکار شجاع السلطنه عرایض امین الدوله را استماع نموده و از
امنای دولت در این مقدمه که آن لشکر مشورت فرمودند و همه بر طبق عرایض امین الدوله تصدیق نمودند روز دیگر از منزل

ادامه

ایزدخواست متحرک گشته با من آباد تشریف فرما و در آنجا محمد قلی خان بختیاری که ساکن حوالی قمشه بود با دویست سوار کار آمد که بر
شناخته ملحق بوده گردید و مورد التفات و انعام بسیار آمد و انجناب را از آنجا با سه و ال بعضی سواره کار با و غایه لشکر امه خان
نوری و محمد باقر خان بختیاری با مور فرمودند که تا حوالی قمشه رفته دست بازی زده از آمدن الهیاری و سلامت و کیفیت که با سر وض دارم
از آن طرف نواب سلیمان میرزا که با دویست سوار مأمور گشته بود به حوالی قمشه در جائیکه موسوم به قهر نگاه و پیاده شده رسیده بود
الهیاری وارد قمشه گردیده و اهالی قمشه نیز اطاعت کرده تعقیب سر رسانت نمی نمود و لیکن محمد اسد الله خان پسر امین الدوله که حاکم قمشه بود
الهی صاحب مطلع نگشته که وارد قمشه شود مگر آمده در بروز قمشه که به جهت لشکر و سردار رو جا بیست تن و حصین قرار گرفته
سلیمان میرزا که خبر آمدن الهیاری شنیده در همان قرنگاه توقف گزارش را معروض داشته انجناب به سیدابر حضور حضرت شجاع السلطنه رفته
بیا هم تا دو فرسنگ اردوی الهیاری به موسوم به قصر حرم که رسیدیم آن قلعه را که به خود مراد خود با سواران معین کرده و سوار برده را در
حوالی اردوی ایشان رسم نواب سلیمان میرزا که از آمدن انجناب مطلع گشته از قرنگاه بیرون آمده و با ابوالحسن بیگ کرده داشت
ملحق به اکردیم قراری داده که آمدیم اردوی ایشان نمایان شد با انتظام تمام اردو را از جنس و دسته که هر دسته گروه ساخته توپخانه و انتظام
سرباز را در سر راه اردو نهاده و مستعد نموده که عبور از آنجا ممکن نمیشود و بقدر دویست نفر سوار از اردوی ایشان خارج شده
رو به این طرف سیاه نمود ما نیز رو بآن سواران سوار گشتیم نزدیک که رسیدیم اسب انداخته ایشان تاب مقاومت نیاورده
از جلو ما بیرون رفتند پاره از دور و نزدیک گمین سپاه که به سپاهی کرده چند تیر تفنگ داده برای ایشان تا عقب رفت
لشکر و اردوی نمیده و مراجعت کردیم چون شب بود از امیر جلال نبود شب را مراجعت کرده در قلعه قصر حرم عریضه به سرکار شجاع السلطنه
نوشتیم و از انتظام و استعداد ایشان آنچه بود دیده عرض کردیم و عرض نمودیم که اگر سلطان مبارک قرار گرفته فرمایند همین سوار در ضیق ایشان

در این هنگام آنها را سرگرم و مشغول کرده سرکار راهی میرزا کرده بر حسب عرایض امین الدوله خود را باصفهان رسانند و مقابل شده با

باشند [illegible] هیچ وجه مصلحت نیست و دیگر اختیار دارند میرزا آنطرف عریضه را ارسال داشته و خود سوار شد شب را

تا صبح بقراول مشغول بودم شب چهارشنبه بیست چهارم را در امین آباد توقف فرموده طرف عصر آقا باقر نام سفرجانی

با جمعی از رعایا و سیورسات یکروزه بخدمت مشرف گشته عرض کرد که [illegible] و پس از آن جمعی عریضه اینجانب سرکار شجاع السلطنه

از آقا باقر مستفسر راه آنجا [illegible] فرموده عرض نموده بود که قلعه رستان تمام راهها برف گرفته که امکان عبور نیست مگر از قصر جم

راهی است که راست میرود بحوالی قمشه [illegible] فرسنگ مقابل قمشه میشود و از آنجا کرده است که میرود [illegible]

منحصر است و از جمعی دیگر سؤال کرده همگی بر همین طریق عرض نمودند راه [illegible] که قصر جم آمده از آنجا [illegible] رفته باشند

و خود را باصفهان رسانم آدم امین الدوله که در خدمت بود آنهم بهمین طریق عرض نمود و قرار بر همین فقره مقرر گردید از

سه نفر از توپچیان محمد شاهی خود را مخفیه در اردوی شجاع السلطنه رسانیده و بواسطه کشیکچیان در آن نصف شب بحضور شجاع السلطنه

مشرف گشته مضمون عرضشان اینکه تمام لشکر محمد شاهی [illegible] شاهی [illegible] شده و جدال با لشکر نخواهند کرد و بحضور

که مقابل [illegible] بخدمت شما رسیده اطاعت و انقیاد خواهند کرد و ما نیز از جانب توپچیان بخدمت شما آمده ایم که بسعت

اظهار خدمت [illegible] مسلم [illegible] سرکار کردند سرکار شجاع السلطنه از اینمعنی خرسند گردیده بایشان [illegible]

و بدست [illegible] اینها حکم [illegible] اگرچه ظاهر عرض ایشان این بود ولی در باطن [illegible] توپچیان

از [illegible] توپچیان [illegible] شجاع السلطنه میرفتند که در جنگ [illegible] سرکار [illegible]

نوکر گشته بودند [illegible] که بحضرت [illegible] در ظاهر [illegible]

که شما چنین و چنان [illegible] بخواهم نمود مشروط باینکه در وقت مقابله شما سپهسالار از توپخانه [illegible] کرده سوار شوید [illegible]

سه نفر فرصت یافته مطلب را با توپچیان [illegible] نهاده [illegible] اینکه خیانت و نمک بحرامی [illegible]

[illegible] کرده و عده مخالفت باینطرف و موافقت با آنطرف قرار داد و فردا یوم چهارشنبه بیست و چهارم سرکار شجاع السلطنه از [illegible]

حرکت کرده بمنزل قصر جم [illegible] اینجانب با همراهان آن شب را خواب [illegible] بقراول مشغول بودیم

[illegible] جمعیت خود را جمع کرده بجوالی اردوی ایشان [illegible] کرده که از آنطرف قراول

ایشان [illegible] چند سر [illegible] ایشان نزد برداشتیم و قریب باردو رسانیدیم همین قسم [illegible]

بود که لشکر شجاع السلطنه از ره [illegible] اینجانب که دانستم [illegible] رسید نواب سلیمان میرزا و دیگران در آنجا [illegible]

شجاع السلطنه رسیده عرض کردم که آمدن شما هیچ لازم نبود ما اینها را سرگرم داشته ایم شما خود را باصفهان [illegible]

فرمودند که راهها برف گرفته بجز همین راه قصر جم راهی دیگر نیست امروز را در اینجا توقف کرده [illegible] ساعت از شب

گذشته بسیار بیم که فردا ظهر رسیده باشیم و [illegible] پانصد سوار برداشته پشت سر [illegible]

داشته باشی که اگر خبر شود [illegible] همراه ما [illegible] چشم [illegible] اطاعت نموده همینقسم [illegible]

اردو [illegible] کرده از هر طرف [illegible] از [illegible] جمعیت [illegible]

و از آنطرف قریب باردوی ایشان [illegible] جدال [illegible] برداشته و قریب [illegible]

امراد [illegible] بیرون آمده اینها را [illegible] ضعیف [illegible] همین قسم [illegible]

گرم [illegible] سوار [illegible] آنطرف [illegible] همین قسم

محاوله داشتند تا غروب آفتاب قرار لهامار [illegible] مراجعت نمودند سرکار شجاع السلطنه [illegible] احضار فرموده که چهار

ساعت از شب گذشته اردو بار کرده [illegible] آقا باقر سفرجانی و آدم امین الدوله از راه [illegible]

و هر دسته سوار [illegible] از توپخانه [illegible] کرده بدست داده [illegible] اینجانب [illegible] پانصد سوار

[illegible] در جلو اردوی ایشان [illegible] بقراول مشغول باشیم تا صبح که از راه گذشته [illegible] باشد اگر

سواری [illegible] جنگ و گریز [illegible] خود را [illegible] اینجانب سوار [illegible] با جمعی [illegible] خود از اردو

رفته [illegible] خود را [illegible] که قریب بحرکت [illegible] نزدیک اردوی ایشان [illegible] قراول [illegible] چند نفر [illegible]

در جلو [illegible] و خود هم [illegible] چند شبانه روز بود که خواب بچشم نرفته بود [illegible] گشته در [illegible]

شب [illegible] بشدت [illegible] سرد [illegible] برف [illegible] و در این [illegible] دست [illegible]

در آنجا برف [illegible] مردم [illegible] آسمان [illegible] تاریک [illegible] بعد حرکت [illegible] آدم [illegible] برف [illegible]

عوغای محشر [illegible] برف [illegible] شدت [illegible] ساعت [illegible] برف [illegible]

[illegible] حرکت [illegible] از هر طرف [illegible] مردم [illegible] باقی [illegible]

بقراولی [illegible] اردوی ایشان [illegible] ایشان [illegible]

سؤال کردم [illegible] برف [illegible] سبحان الله [illegible]

[illegible] برف [illegible] نیز [illegible] برف [illegible] برداشته

سوار [illegible] شجاع السلطنه [illegible] شجاع السلطنه را دیدم که در

در میان برف و بارده تا سینه در گل نشسته گاهی بر سر توپخانه و گاهی بر سر نظام [illegible] و بعضی اوقات بر سر سوار [illegible]

[illegible] غروب [illegible] بنظرم رسیده [illegible] در آن برف و باران [illegible]

[illegible] که بحضور ایشان رسیدیم فرمودند چه خبر است عرض کردم [illegible] که بقراولی فرستاده [illegible]

اردوی ایشان [illegible] و [illegible] بعزم [illegible] آورده [illegible]

عرض کنم فرمودند در این صورت [illegible] چه باید [illegible] عرض کردم اختیار با سرکار است [illegible]

فرموده کیفیت را [illegible] عرض کردند که [illegible] حرکت در این شب [illegible] خاصه [illegible]

[illegible] برف [illegible] بیرون [illegible] اگر ده سوار [illegible]

حال اینکه [illegible] خصم [illegible] اگر [illegible] گشته [illegible] که در شب [illegible] برف [illegible]

وصده [illegible] متفرق گشته اند [illegible] توقف [illegible] فردا [illegible] ترتیب سپاه کرده براه راست میرویم اگر در

جلو [illegible] عزم مقابله و مقاتله [illegible] خواهیم [illegible] داریم خواهیم رفت سرکار شجاع السلطنه

چاره [illegible] توقف در آن شب [illegible] حکم [illegible] توقف فرمودند [illegible] خدمت [illegible]

در اردو [illegible] کشیک [illegible] در اردو بر پا بود و ساعت [illegible] برف [illegible]

چه باید کرد [illegible] خدا [illegible] عالم [illegible] خواب بچشم [illegible] رفته

[illegible] شجاع السلطنه [illegible] سوار [illegible] قریب باردوی ایشان [illegible] صبح [illegible]

[illegible] ولیکن از اردوی ایشان [illegible] توپخانه [illegible] کرده [illegible] بسته بودند و طرف دیگر [illegible]

منظم چهار دسته سواره و سرباز ایشان نیز از دست رفته بودند قریب بصبح اینجانب سوار را برداشته وارد دارالحکومه شدیم برف کرده
شده و اهالی شهر از رحم بسته چنان سروایت کم فصیح بسته تعلم نمی توانستیم نمود و بعد از ورود بار دو قیاس منظم را رسید
سرکار شجاع السلطنه سوار گشته صف آرائی سیفر بودند آن روز که یوم پنجشنبه بیست و پنجم شهر شوال بود دو ساعت از روز گذشته
توپخانه را در جلو و سرباز را عقب توپخانه برادر کرم والی را بر سرباز و توپخانه مامور سرکرده و توپ سوار را اینجانب سپرده
در عقب سرباز بار داشتند و خود شجاع السلطنه گاهی بر سر توپخانه گاهی در فوج سرباز و برای ترتیب سوار گردش می نمودند بنده را برای چپ
و اینها مقرر داشتند همین ترتیب می آمدیم و لکن بجهة نقص ستاد و عدم آذوقه سرحدات فارس که هرکس آذوقه بار کرده و بالای
بر داشته از چهار قسمت لشکر پاره قسمت آن مال و اسب بود و مردکار زار و از آنطرف بقیه اینکه از فیت اطلاع داشتند
صبح زود بر خواسته بنه و اسباب خود را بان کوه کشیده نرده عراده توپ و چهارصد سرباز در آن سنگر بر سر بنه و اسباب
که داشتند لشکر خود را در زمین تیر کشیده و توپ آرائی نموده توپخانه را در جلو و سوار عقب توپخانه و سرباز را عقب سوار داشته
منتظر ورود ما بودند و نفهمیدن ایشان در بالای تیغ کوه و در بین گرفته خبار رسید او را عسیر را چنان بود که ما بر از مقابل اردوی
ایشان آمده باشیم قریب بقدر یکسنگ نزدیک بود از آنجائی که بگذاریم در آنجا نزدیک شده روشنیم همه جا آمده گاه که کرده
ایشان بودیم و حمله کردن از ایشان معلوم از مقابل اردوی ایشان گذشتیم و در عقب بر آمده ملاحظه که توپ آرائی کرده نموده
بجلو ما میان برای بنه و توپخانه ایشان یلغار رو برو نمودیم جمعیت ما بقیه بنه و اسباب را هم سرکار شجاع السلطنه ملاحظه فرموده
بودند قلعه در مقابل میر اتر مقرر کرده که سرباز و توپخانه خود را بقلعه برسانند بنه را در آنجا بگذاریم و جمعیت را بر داشته بمقابل خصم
شوند بنه و سرباز را در آن وقت شدند که خود را بحصار برسانند که توپخانه ایشان در عقب در آمد و آتش خوره و انتظار ایستاده در گرفت

بحوالی

گلوله در میان بنه فرود آمد که بنه متفرق گشتند و از توپ بجهة حفاظت توپچیان نمک بحرام صد اش بر گشت اینجانب با جمعی
را از پیش زده و نم با چهار اسب از خصم انداختیم که دو توپ با اسب انداختند که از آنجا توپچی آتش خورده سواری از غلامان که اسم آن
آقا سیاب بیک بود همین شخص غلام بود و بعلی اینجانب اسب انداخت گلوله توپ بر کفل اسبش خورده که مرد و مرکب هم در غلطید
توپ دیگر چهار پاره در میان توپ آمد که یکطرف توپ را خالی نمود چند توپ دیگر چهار پاره کبرفته آتش خورده که سر سوار را بر گشت
از بقیه نه روبرو نهادند و ایشان از توپخانه را گرم جوابی ساخته متلاقی برف و شیشه آتش را طرف ما بسیار بریز و نقص هم آورد
توپ و گلوله چنان بود که نفس منقطع می گشت و در آن هنگام سرکار شجاع السلطنه خود را بر سر توپخانه رسانید نیز از چهار عراده توپ که همراه
ما سپرده توپچیان سه عراده که آذربایجانی بود نیز بر عهده خود و فا کرده اسب را از پا نموده سوار گشته و لشکر خصم پیوستند یک عراده
که توپچیان دارا اهل فارس بودند بر جای ماند سرکار شجاع السلطنه بر سر آن توپ پیاده گشته خود آن توپ را آتش داده که از آنطرف توپچی
را آتش خورده و در مقابل گلوله آن بر دهن توپ آمد از آنجا که گشته عراده را شکسته یکطرف توپچی را گرفته بر شکم اسب توپخانه رسید
همه را در گیر غلط نیز سرکار شجاع السلطنه چاره نزدیک چار سوار گشته از آنجا گذشتند و ایشان آمده توپخانه ما را تصرف نمودند
در آن هنگامه بنه و اسباب از آن قلعه گذشته از کجلو فتاده و سرباز که پای فرار گذاشتند و جمعی خود را بآن کوه ساختند و جمعی دیگر
خرابه از قلعه را سنگر کرده پای اقامت افشردند و توپخانه و لشکر ایشان همه جا توپ زده و بغلط می آمد و ما را تعاقب نمیکردند
و سوار ما را بضرب گلوله توپ چنانچه متفرق میساختند تقسیم کرده نفر قریب بگلوگیر بودند سرکار شجاع السلطنه رسیده ما با بقیه
که توپخانه ایشان زور آور شد سرباز که در جلو قلعه خرابه با سنگر کرده بعضی پاره سرباز ها دعا کرده که چند توپ بر آن خرابه بسته
آنکه ز را با زمین یکسان نمودند و چهار پاره در زیر سربازها بسته بچاره ها را سیره آوردند و بجنگ آخر بازها دستگیر شدند شجاع السلطنه

اینطرف قلعه در فکر وا ساز و پا داری بود و ببوابست بجهة آنکه خراب گشته که دیده سربازها گرفتار و توپخانه بر سر ما را ز اشعه و توپ
و با بیرون گلوله مجال توقف نبوده و گذشته باز توپخانه ما را تعاقب کرده بقدر توپ زدند که هر سواری متفرق گشته بعد از آن
از تفرقه سوار خاطر جمع گشته دانستند که این سوار ایشان دوا سازد نفاق نرسند و از آنجا صاحب سوار نظر مراد و داده که بجهة جلو
بنه و دستگیری سوار و پیاده اسب انداخته یکطرفه با نصد سوار عقب توپخانه اسب انداخته اینجانب در دو دل پیچیده لشکر کرده
خان گفتم بسیار انعقید نه زیرکی از برای یا حارث کلم بهتر آنست که این سرچکار برویم گلوله توپ داده از زمین حمایت آید شاع
شدیم و اینها سوار ایستادند و توپ نیست که از جلو آنها با برقرار نمود و سر اسب را از همانجا برگردانند لشکر از خان نوری و مراد قلیخان با بقیع
با پنجاه نفر از غلامان کار آمد اتفاق نموده بیرق را برافراشتیم و در جای صحت با گرده گذاشتیم جمعی از پیاده لشکر بانجا
ملحق گشته سه چهار پنجاه نفر سوار هم بسته شدند آن پانصد سوار سه دسته شده دستگیر زیر دست اینجانب بودند و بیمرا از وقت
با بود و دست غارت و شمشیر قتل بر اهل اردو گشاده بودند که از تعاقب بر ایشان اسب تاخته در و به هر از آن دسته سوار
لقمه سوار الشبریز را از اسب انداخته و ایشان را هزیمت نهادند ایشان را تعاقب کرده و هر دو دسته سواره را زده و آنها را هم برداشتیم
همین طریق تا قریب منظم سرباز و توپخانه برده که باز توپچیان را آتش دادند سوار اینجانب برگشته و لی متفرق نگشت
اینجانب با چهار نفر سوار که یکی از آنها الله بخش خان نایب بود و دیگر حسینعلیخان گرد لانی و دو غلام سیاه بطرفی از آن کار زار
ایستاده و هشت نفر از آن گروه جمعی سرباز زده بر ایشان برده رو به توپ خود دیر رفتند اینجانب با چهار سوار بر سر آنها اسب تاخته الله
بخش خان را هنراره گیر که بلکه امر خواست حسینعلیخان آنکه رسیده اینجانب هم سوار را تعاقب نمودم که اسب بسیار خوبی سوار بود
تا قریب سوار ایشان خود را بسیر و بار از اسب انداختم قریب سیصد سوار از توپ ایشان جدا گشته اینجا نیز از تعاقب نموده

ریگزار

اینجانب با ایشان جنگ و گریز نموده و قریب بگرفتار بودم که الله بخش خان رسیده و مرا تقویت نموده با تفاق ایشان جنگ و گریز
نموده خود را بلشکر اله خان و سوار از خود رسانیده و ایشان حمایت کرده دو باره و سر آن سوار برگشته تعاقب کردیم و توپخانه
رسیده دیدیم سیصد سوار بحمایت ایشان آمده که مراجعت کردند آتش فشان شعله ور شد و از هر طرف گلوله تفنگ چون باران نیسان
بر سر مردان سپاه بسیار می بارید و برق شمشیر آبدار در آنها در زد و دیده دو غبار چشم پردلان مرکز را تیره و تار کرد و نیز قریب بساعت
و نیم آتش جدال اشتعال داشت چهار پنج سوار از اینطرف و قریب به بیست نفر سوار از آنطرف کلاک نامی دو زخم کرده چاره
سوار ما را شکسته باز توپخانه را بر سر ما کشیدند از آنجا که لشکر از قفس بنه و همراهان بجهة ما طمینان هم رسیده بود دیگر بنای جنگ و گریز
گذاشته همه جا جنگ و گریز می نمودیم تا آنجا مقرر کرده که سوار آنها از توپخانه جدا نیست بر سر ایشان با جمعیت تیره گیریم و با توپخانه با ایشان
هزیمت کرده جنگ و گریز می نمودیم و لکن بنه را نشستم که کجا برده و رود گذاشته و از بسکه آتش کرده بودیم بر ورود همراه کبرلی
باقی نماند تمام سوار برگ قافله را بحال از کثرت عطش در دهن افسرده بود بیرق با هر جا هم کرده با جمعیت انبوه ما را
تعاقب کرده مجال دم زدن نمی دادند و همین قسم توپخانه آتش فشانی می کرد و از عقب می تاخت تا چهار فرسنگ ما را تعاقب کردند
و سینه ما را ابکره پر از برف داده و دو اسب در تنگه کرده و این تنگ را با توپخانه و سرباز گرفتند و در آنجا آتش که از تعاقب بسیار
بوده که توپخانه آمده و نشر نموده آتش از کی اشغال داشت و از اینکه بیرق استیلا را راه گریز نیست و دست سپر را بسته کردیم
خان گرد نیارت و تاراج بازار گان و تجار شغلی گشتند قریب بشتر بنه و اسباب کنیز خانه و بار شتر سوار غلام و پیاده
اسباب که را ز نش میسر نبود تاراج رفت و اگر اینجانب از آن روز سواحت نمیگذارد که بعضی از آنجا را اوت نبود
بیرون کنند و بعد از آن ایشان شجاع السلطنه عازم بشیدن شکسته گاه یم بر سر اینجانب را نقاب آورد که سرکار شجاع السلطنه

محو گشتم قرار تحسین ... فرو رفته گشتند چه با برگرد و همجا با برف ... هر چه خبر است جمعیه ... گشتند راه فارس را
از دست ... گرفته از دست از طرف فارس و کرمان و یزد ... بریده گشته و با نصرت ... هر کجا که ... خار ...
با این طمع ... اگر بطرف اصفهان و عراق بخواهیم رفت با این حالت پریشان ... از عقب ... با استعداد از جلو
در آمده ... تسلیم خواهیم کرد بهتر این است که در همین حوالی گردش کرده از خاک فارس چندان دور نشده باشیم در راه اختیار ... راه دست
داشته اگر برف ... از جانب ... گذشته بلکه ... از فارس ... در باب ... گشته طرف دست چپ ...
راه ... صاحب ... متفرق گشته بعضی ... گرفتار شده و برخی ... اصفهان ... نشد از آنجمله ...
و حیدر ... با اصفهان رفته که ... هر کدام ... شب ... باشند و نوکرهای ... سلیمان میرزا ...
... از ... راه ... رفتند غرض ... که از اهل عراق بودند هر چه ... برداشته و فرار نمودند
... بود که ... آفتاب نزدیک بغروب رسیده که ... رسیده ... و ...
... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عصری سواری برگشته چند نفر از الوار را گرفتار ساخته بحضور شاهزاده آوردند و الیخان مبلغی را ضبط کرده بود و مبلغی از آن
مال بابت نعیشا در سرکار حسام الدوله حکم بسیاست سارقین کرده پانصد تومان مال مردم را بیرون آوردند قیمت فرود و گفت
مال تر تر رسید ما خورده ایم و در آن روز عریضه خدمت نایب السلطنه در شیراز نوشته و مردم شیراز عریضه ارسال داشتند آوردم
اگر شما مرا شناسید فهم معرفت سرکار را دارم و امید دارم که شب کلاه آهسته پیش اینجانب که سیر را شناختم باتفاق
نجابت ایشان در آمدم بعد از حمایت شعبان برف نه ده با به آهسته آتش روح دو ساعت خدا و مردم را هزار بار شکر کرده بر سر آتش
فرود آمدم قریه علیق درویش سپهر رحمه و مستقلان سید شمس طلوع شد و چون از کثرت غلبه خواب تا بیدار شدیم بعد
ای دم از آن طرف سرکار شجاع السلطنه بعد از نزاع و نمای خصم بر سر آنکه اسبهای طیار را در جلو انداخته و عنان اسب را
کرده همه جا باتفاق چند قدم بیرون از تاخت گذر آمده تا اول صبح خورده بعده ایزد خواست سر پنیر در کار روانه سرا
ایزد خواست آمده گشته و آنکه در عرض راه توقف کرده بود و اطلاع از نزاع خصم اسب نیره را گذر گشته همه جا بی قید
اینجانب سیاهی و سرازیر ها نیز از گرفته کناره رسید فرود آمد در مقام صرف غذا با آنجا رسید باتفاق او از غذا رسیدیم همراه
رفت و کیفیت آمدن جمعیت را از او بیان کرد گفتم اگر صد هزار لشکر بر سر ما آید اسب را از اینجا بکار حرکت نخواهد
داشت غذا و آتش خورده خواهیم بعد از ساعت شکرالله خان و جمعی از غلامان تعاقب ما آمدند و نقاره انگشتان آتش
کردند صبح از شکرالله خان استفسار روز گذشته را کردیم بیان نمود که شصت قاطر با بنه و اسباب را که برده بسیار
از همراهان دور بر گرده و بغارت رفت چنانچه غیر از آنها مال باقی نماند شکرالله خان گفت شجاع السلطنه و سایر شاهزادگان
و شب خورده ایزد خواست پس نیره و لیکن بجهة ما هر روز و امیرزاده خیال از خطر نیست بر احتیاط رفت سواره گردید

قرعی کردیم انداده پیروزی آمده و طرف استیا و نه بنه مردم آنچه بود در جلو انداخته روانه کردیم مدیم و مشتمل حرکت سواری شدیم گوارا
بغلام برداشته عقب بنه پیر فرستیم دو فرسنگ که از اسفرجان دور شده از جلو فریاد و فغان که بنه را زدند فرستیم مقتفت جلو شدیم گوارا
راحت فریاد خواست دست راست را نگاه کردیم که از دست چپ تمیز ترکمان که همیشه کشیک شجاع السلطنه بود و اسباب را انداخته
آمده و نزبان ترکمانی طوری که مشق ترکی در آن حوالی سوار دیده است نزد اینجانب آمده و اسب یک جوان اینجانب اسب
سر فراز بر کوه خود را به تفنگ دادم و رسیدم چند سوار دیده نگهبان بیان نموده شب که سوار گشته و بنه از این راه گذشته است
جمعیت آنها هر سواری بیاده و دلیف خود از سر باز نشسته و در عقب آمده و اند و یک تمام این صحرا همه از سر باز و سوار است
و در کار آمیند که باز ما نه بنه را غارت کرده مردم را اسیر نمائیم نمیدانم بر سر شجاع السلطنه چه آمده است او را گرفته اند یا
سلامت است بعد از استماع اینجانب ابرابر انگیخته و الی شکرالله خان با جمعی سوار همراه ای کردند سایر باتفاق نکرده هر یک از
گوشه بدر فرستنده تفنگ در جلو و ما از عقب اسب تاخته نظر کردیم زیر هر بوته خاری و در که منبع سوار و سرباز است و چند سوار در
ریشه گری سفناق کرده قصد کردیم که شاه بعد از جماعت خود ماند باشد که بسته آتش خود را به گشیده تا کنون بیرون
و ایشان را مصحوب خود کرده نیزه بخصم برده جست از یک ساعت که رسیدیم طی است شلیک در ما کرده که اطراف
اسب ما را بنچاه گلوله گرد کرد چون جمعی رسیده بود حفظ خدا بخیر گذرا نیز عنان اسب را کرده از دو بنه که دو راه شدیم
زیر دست ما دو سواره و سرباز را بود و تفنگ به ایشان اسب تاخته یکسوار بر رفت رسید که سوار دیگر نیزه را از گردن سینه
خود را از اسب انداخته ابرا تسلیم کرد و تفنگ اسب را گرفته برگشت بقدر پنج قدم که دور شد تفنگ آن نامرد آتش خورده
گلوله گرفت برادر تفنگ که از سر پیش در رفت اسب از دو شش رها شد دست را گردن اسب سر فراز حلبی ساخته

و برشهر

برادران اسب افتاد و اینجانب از دور ملاحظه کردم و دستم تفنگ زخم برداشته است گفتم نامرد با تفنگ دور با پیر و فاتش
را فرصت نرسید که جانمیرخان بچه آن پیاده اسب تاخته آن پیاده تفنگ پر کرده را بناه خود کرده نشست و بچه جانمیر
خان را هر اخت برو نگرفت تفنگ جانمیرخان بچه او دور از تیر تفنگ نگرفت که کمتر از غلامان او باکمی شکرالله خان رسید
و بضرب گلوله او را از پای در آورد و سرش را بریده و اسبش را گرفته آورد و اینجانب دیدم تفنگ گلوله برات او را از کار
نموده روانه ایزد خواست نمودم قرار پیش آمده دیدیم بقدر مقصد و پنجاه نفر سوار بر سرتاج جمع گشته آن گریبان را جمع کرده
و انتظاری دارند فرس بسیار خورده که جرات سواری همراه نداشتم که ایشان زاد دشتی نمایم با آن قلیل جمعیت چه توان نمود
کرد قراری برادر ایشان اسب تاخته و جولان نموده شاه برادران تیر زیر آیند و بسیار زحمت چه نیر صلاح از آن حرکت نکرده
و بسیار درست بجنگ نمودند ما نیز از ایشان برگشتیم پاره راه که آمدیم چند نفر قاطرچی ملاحظه نمودیم که از آن طرف از دو ما آنها
قاطرچیان اینجانب بودند گفتند هفت رأس قاطر ما را جمعی سواره و سرباز گرفته و برایشان و گمرزده انداد بابعض دراز کردند
جیا شنه برادر همراه مکاریان بر آنکه زدیم قراری که جماعت تیر و تفنگ کرده سه رأس از آن قاطرها را گرفته و جانفرا
نماک پاک انداخته و ایشان بالای تنگ کوه را گرفته چون اسبهای ما از کار رسانده و قدرت قشار در کوه را نداشتند و تمام صحرا را
جمعیت ایشان فرا گرفته بود و جنگی کار را به درازا بردیم آنها در کرشتیم همه جا فوج فوج سواره و سرباز ملاحظه میکردیم و با هر یک سر بازی
کرده سکه گذشتیم تا دو ساعت بعد از ظهر که روانسرای ایزد خواست رسید سرکار شجاع السلطنه در آنجا تشریف داشته
مراتب را عرض کرده فرمودند شب را با بیرحتیاط داشت که البته از ایشان لشکری بتعاقب ما خواهند آمد و اگر بالای سر ما
بلیغ تر کمتر از اینجا بیرون نخواهد رفت کمی چند بشرف برکار و انسرا بوده در آن شب هر قرار کردیم از کثرت سرما و ضعف که

مردم بکلیس برنشست که برانکه و رفته قراول مردم را که آخر الامر برخورده نه نفر از غلامان شکرالله خان دو نفر برخ بجمع وارد
تا رفته قراول نمودند و کسی از ایشان آن شب متعرض ما نگردید صبح یکشنبه بیست و ششم از ایزد خواست حرکت کرده
بقریه صفاه نزول نموده اهالی آن قلعه و قلعه را بر روی ما بسته از بالای برج طناب و جوال برای گندم و سیورسات بیرون فرستند
تقسیم گردید صبح دوشنبه بیست و نهم از صفاه حرکت کرده بسور مق نزول نموده اهالی سورمق در قلعه را بسته اسباب
با شجاع السلطنه در پشت دروازه قلعه بر آمده هر چند کردیم در قلعه را باز ننمودند و سیورسات فروختند روز سه شنبه غره ماه
قتل محرم الحرام از جهة خستگی در آن مکان خراب توقف که ده روز چهارشنبه سیم از آنجا حرکت و بکاروانسرای ده بید آمد از برف
و شدت سرما چنان بود که بسبیلین ارحرا تمام گشته و با صرای احوالی باقی نمود آذوقه با صرای رسید ذخیره که بود بمصرف
گذشت یوم پنجشنبه سیم از ده بید حرکت و بکاروانسرای خان کرکان تر دیر نموده آنجا نیز آذوقه بدست نیامد یوم جمعه چهارم
از آنجا بمنزل آباده الی آمده در آنجا هم آذوقه بهم رسید یوم شنبه پنجم وارد کمین گشته رعایا آنجا نیز تنگ گشته روز یکشنبه ششم
در منزل کنار و وارد یوم دوشنبه هفتم بزرقان وارد گردیدیم و یوم سه شنبه هشتم از زرقان حرکت کرده با باران بسیار شیراز را ساعتی
در آن کثرت باران با وجود ابتذال و شکستگی بی پایان تا قریب شهر رسید سرکار فرمانفرما جمعی از شاهزادگان با استقبال
فرستاده بودند احوال سرکار شجاع السلطنه و حیدر قلی میرزا و کثرت سرکار فرمانفرما شرف شدند سرکار فرمانفرما پاره ایشان را
دلداری داده با مراد و مجرد و جاده تهیه لشکر در ثانی ایشان را استمال و مستظهر کرده بعد از آن دو لشکر شکسته شیراز سرکار قرصی
اما و جر لشکر جمع آوری فرموده و مجلس شوره آراستند که در تدارک و تلافی آن چشم زخم چه باید کرد حضرت قاجاری
از قبیل امین یکانی و میرزا محمد علی که بعقیده مراجعات قریه چنین روزی را از حضرت رب العزه طلب به او در سایه پیرکار نزد

فریفته خود کرده بنیه در مخالفت و نمک بحرامی سهم استوار کرده بود میرزا محمد علی وزیر که کمال وثوق و اعتماد در امور سرکار فرمانفرما داشت و
مرتبه بود که در خفیه با مرحوم نایب السلطنه اظهار ارادت غایبانه مینمود و نیز پس از فوت خاقان در دار السلطنه اصفهان توقف
نموده رسیدن سپاه او بطهران رفته در دولت محمد شاهی زنان خود را در تزویر حیله و تزویر پخته بود قبل از اینکه سرکار فرمانفرما از مجلس شاه
تشریف آورند اینجا نیز از خدمات طلبیده فرمودند که عواقب امور و مصلحت حال چه بخیال تو میرسد عرض کردم که بعد از فتنه
و چشم زخمی که واقع گشته مرا که و ال ازین بیشتر مصلحت و آماده تازه و را نفعی نیست با برادرم که مشغول سازند لشکر و تهیه سپاه بوده
اگر خداوند عالم نصرت برکت فرمایند والا نزد عقلا دیر اجتماعی نخواهد بود و اگر شما بخواهید که بتصدر ایالت با ملت القایم
مهلکه کشیده و چنان دانید که پس از آنحضرت در اینباب عرض خصوصیتی بهم خواهد رسید بخیر از جمله محالات اما تهیه و ترتیب
لشکر منحصر است که آن چشم زخم و شکستی چه بر لشکر ما رسید اراده اوقات آنحضرت بتدارک این چنین البته نخواهند کرد که
از آنها کاری ساخته شود لازم است که حکام و اهالی مملکت در اینباب شمار را امداد و اعانت نمایند در این امر استاده
و فرمان صادرت نخواهد گرفت هر آنچه خود سرکار فرمانفرما بنفسه بنزم محلی کردی و شکرانه تشریف فرما کردند و هر یک
از حکام و سرجوخه کان طوایف را تشریف سازند تا در جمع آوری لشکر نیز تقصیری واقع گردد و ایشان نیز از اراده ارادت اطاعت
در خدمت نمایند و سرکار شجاع السلطنه را در شیراز بجهت نظم امور مقرر داشته و سرکار فرمانفرما از هر جا لشکر روانه شیراز فرمایند
و اگر از جانب محمد شاه لشکری تعیین شود که بقدر قوه کوشش بعمل خواهد آمد والا پاس حکمت را نگاه داشته تا بازی روزگار چه
و نیز بجهات دیگر وجود سرکار در خارج از ولایت مصلحت بیشتر است و اگر بر فرض تقصیر امری واقع شود که سرکار فرمانفرما
نزد ایشان تشریف فرما شوند لابد در توقف شیراز باشند سرکار شجاع السلطنه را مامور بر این خدمت کرده باشند که لازم

و واجب است بعد از استماع این عریضت سرکار فرمانفرما کمال تحسین را فرموده بعقوبت این خدمت او را گردیده مکرر فرمودند که
فکرت صایب است ولی با پریشان خاطر اوضاع دولت بتقسیم کرد که اشاره جمعی انجم که از بستر و دایر و خیالات میکنند
باری سرداران مجلس شاوره حاضر گشته اجماعت نمک بحرام حق ناشناس را در حضور حضار فرموده استشاره فرمودند
هر یک بنا بر خیالات و تصورات خود چیزی گفت بجز از خیر خواهی سرکار فرمانفرما بهر قسم صحبت اینان آمد سرکار فرمانفرما
فی المجلس در آمدی از عرایض اینجانب فرمودند که میرزا محمد علی رای مبارک را منحرف ساخته و صریح در حضور اهل مملکت عرض
کرد اگر سرکار فرمانفرما بخواهند وجود خود را بنفسه سالم باز ببینند و تمام عیال و متعلقان و چاکران قریه را در آتش سوزان گرفتار
و در میان دشمن گذارند از عرض بقیه نیست والا هر گاه سلامتی سر را با دولت و صحت خود را با آسایش متعلقان تمنا دارند
لازم است که توقف کنند در بیرون شهر فرمایند و مرتب با اینهای بگو آنچه سرکار فرمانفرما از مرحمت ملک نمود
و عاقبت قرار بر این شد که حاجی اکبر نواب را با همراهی برسالت نزد محمد شاه فرستاده از اینطرف نیز لشکری آماده
کنند اگر امورات برونق گذرد فبها والا احتیاط حضور متردد داشته باشند پاره ای از این تصورات بیهوده کرده بسر هم
و شیطان خیال آن مجلس را اگر از نیزه از آنجا برخاسته مجلس مشاورت را در مخالفت ولی نعمت قرار داده و قرار داده
داده که راه اصفهان را به سیه تکدار در که اخباری از جانب خصمین سرکار فرمانفرما برسد و اگر خبری باشد حرکت نمایند
رسیده بر طبق امر عالم کرده و روز چهارشنبه نهم و پنجشنبه دهم و جمعه یازدهم را سرکار فرمانفرما به تدابیر باطله و مصالح بیجا
انشاء و دولت مجهول و بی تدبیر گذرانیده گاهی خیال فرستادن پاره ای تصورات نموده گاهی فکر [illegible] فرمودن شجاع السلطنه را
با طراف محال و لشکر آراستن مینمودند ولی از نمک بحرامی دولت سپهسالار [illegible] میرزا [illegible] از آنکه کوکب [illegible] در

ورود ال [illegible] تا همه اوقات بحیرت بگذرانید **گفتار در بیان آمدن لشکر عراق و آذربایجان در خدمت فیروز میرزا**
و منوچهر خان بفارس و گرفتاری حضرت فرمانفرما و شجاع السلطنه مجملی از وقایع آنکه بعد از شکست یافتن شجاع السلطنه و کمر [illegible] در آن رزم و نزاع
که مذکور شد چون شکست آنها قرار در گرفتاری ایشان را آنجا نوای نصرت بود بم بطریق که نگارش یافت استخلاص بجهت ایشان
حاصل کرده خود را از زحمت و مرارت از جنگ دشمن با نیزه بخاک فارس رسانید بعضی صاحب منصبان بعد از [illegible] بقصر
نزد که با قلیلی جمعیت لشکر کشیدن بمملکت فارس خالی از اشکال نیست بنا را بر توقف در قمشه گذارده فتحنامه جنگ را بدربار
محمد شاهی ارسال داشت و نیز نواب فیروز میرزا منوچهر خان نگاشت و منتظر اخبار بود منوچهر خان که از آن فتح
اطلاع یافته در اصفهان درنگ نموده با دوازده هزار لشکر ابواجمعی خود در خدمت فیروز میرزا بقمشه آمده ملحق بجماعت
گردید و چند روزی در قمشه در تهیه لشکر کشیدن بفارس مشغول بودند در آن اثنا عرایض و نوشتجات پاره از فارسیان دولت
دولت فرمانفرمائی با ایشان رسید که هنگام حرکت است تا مرتکب این جهت [illegible] قرار که زود تر آمده [illegible]
ایشان نیز وقت را غنیمت شمرده بتعجیل تمام آمدند و همه جا بر شجاع و شکست خورده میرانند و بهر قلعه و حصاری که میرسیدند
اهالی آنجا قلعجات را گشوده و استقبال نموده تا بشهر [illegible] وارد گردید میرزا منوچهر خان متصرف انکه شاید [illegible]
بنا ورده بانکه سرکار فرمانفرما و شجاع السلطنه از شیراز بیرون رفته در محال ایران شورش و غوغای عظیم برپا کنند بنا بر
اطمینان ایشان عریضه در غایت دلتنگی و صحت از سینه نگاشت و مصحوب بستگان یوزباشی ارسال
خدمت حضرت فرمانفرما داشت مضمون عریضه اینکه بعد از وفات خاقان خلد آشیان اینگونه [illegible]
در میان شاهزادگان و اولیاء دولت ایران اتفاق افتاده اینگونه امورات از نمک بحرامی و شیطنت پاره ای از مفسدین بوده است

سرکار محمد شاهی اصلی بر این [illegible] و اتفاقات نیست شکر سالها نمک پرورده این دودمان بوده‌ام و از جمله خانه زادانم
مامورم که از جانب محمد شاه با شما قرار مدارد واله اگر امورات فیما بین بر طبق رضا طرفین بگذرد که بسیار خوب و الا امرست
عظیمه و تنها صاحب لشکر ابواجمعی مامور بجنگ و نزاع خواهد بود مراد از این خصوص رجوعی نیست و انشاء الله تعالی بعد از شرفیابی حضور
شما امورات بطریق خاطر خواه خواهیم کرد نیز که شمار اصلی باشید مادر بستگان یوزباشی همه جا آمده تا روز چهارشنبه یازدهم عصری که سرکار
فرمانفرما بجهت خیالات مذکور تشریف فرمای باغات حوالی شهر گردیدند که بستگان وارد و گفتگو از اینکه صاحب خبران فارس
بر سر راه بوده اند ایشان از ورود بستگان اطلاع یافته میرزا محمد علی وزیر برادر از نزد ایشان [illegible] آورده [illegible] بستگان را برده داشته
بحضور سرکار شجاع السلطنه رفتیم سرکار شجاع السلطنه باز بهمان الفاظ مغلظه و فرمایشات شده با بستگان فرمایش و گفتگو فرمودند
در ایام شاه سرکار فرمانفرما تشریف آورده [illegible] بستگان [illegible] عریضه منوچهر خان را داده بنظر فرمانفرما رسانیده [illegible] که
منظور ایشان بر توقف و نگاهداری سرکار فرمانفرما و شجاع السلطنه بوده در آن وقت مضمون عریضه منوچهر خان را [illegible]
کرده مرغبات چند بجهت توقف سرکار فرمانفرما سفارش با منوچهر خان بیان نموده [illegible] از ورود بستگان و خبر آمدن منوچهر
خان و لشکر عراق و آذربایجان غوغای عظیم در شیراز افتاده هر کس بجهت حفظ جان خویش بطرزی و طریقی حرکت نموده
و خائنین دولت در حرکت و جنبش آمده بودند در آن وقت اجماعی بسیار از خلق ولایت و نوکر و کاربی در [illegible] نهانی
جمع شده و مجلس نموده که چه خواهند [illegible] سرکار فرمانفرما جمعی از ارباب دولت و اهل مملکت از [illegible] مشورت اضطرار
کردند [illegible] پاره ای دیگر که خیانت خود را ظاهر ساخته بودند [illegible] حضور از آنکه عذر آوردند میرزا [illegible] وزیر با جمعی دیگر در مجلس
شورای حاضر گشته آخر الامر قرار شد که سرکار فرمانفرما توقف کرده اکبر میرزا [illegible] حسنخان قاجار ایشیک آقاسی [illegible]

نزد فیروز میرزا و منوچهر خان فرستند و بطریقی سازش و آمیزش کرده باشند بی سبب اگر نه ایستاده مقالات مکرر از جنس
سرهای ایشان شنیده و دانستم که سرکار اقدس را مجال تجربه اینگونه امورات نیست شاهزاده عاقبت الامر آن نمک بحرام
سرکار اقدس را بمکر و حیله فریب داده برحسب خصم گرفتار خواهند کرد و پیش خود تصور کردم که باید کاری کرد که سرکار اقدس
روی توقف داشتن را با خصم برداشته باشند و نتوانند تأمل کنند در چاره به تکاپو بودم که در این اثنا غوغا از ارک شنیدم
رفتم که ملاحظه کنم دیدم جمعی حمال و ضرام در ارک ریخته هر کس پلاس و اسبابی دارد انجیر را که شنیده‌اند متعلقات خود را
بروش حمل داده و از ارک بیرون ببرند که در خانه‌های شهر پنهان کنند و خلق شهر بر ارک هجوم کرده از ملاحظه حمال‌ها
اضطراب بیایند غوغای عظیم برپا کرده دیدم از ملاحظه آن احوال حالی پریشان بی‌تاب شده چند نفر را سیاست کردم
و آنچه مردم را دست آویز کرده بر برج ایستاده بنظاره کنار ارک ایستادم و در حضور سرکار اقدس فضای تمام نمودم
باغ آمده راستی نزد دیدم که در حرم خانه و تسخیر بیمار ارشد را گرفته چند نشست بر کلمه خود حجتی خود را بر روی او
امر خشه داده در ارکی جنگ مردم را نیز بنفقه و را که خلق ولایت دیوانگی از اضطراب که آمده در باره خیالات باشند
داشتم و قرار اخلاص سپاه و دیده خود بعزم مقابله و مقاتله فیروز میرزا بیرون آمدم و نیز سرکار اقدس که از مجلس احضار
میرزای وزیر کابه و امیخا فرقه رفته بسر کلاتر و کدخدایان شهر را با جمعی از خواهش در کابه و سرکردگان لشکر رکابی و غلامان قریب
سرکار اقدس و سایر شاهزادگان را احضار نموده فرمان محمد شاه را و نوشتجات منوچهر خان را از آن باب بجهة ایشان خوانده
و بیان کرده که فتوا صبح با هم سرکار اقدس و شجاع السلطنه و سایر شاهزادگان را تمام و کمال گرفته و اموال ایشان را ضبط
کرده تا منوچهر خان وارد شود و نوکرهای قدیمی و جان نثاران حقیقی که بوده‌اند دیگر شش با بودن ایشان در عرض پنجاه

پنجاه سال از نمک آن دولت پرورش یافته و بجهت گذران هر یک دارایش شمار سرکار اقدس و شاهزادگان چقدر زحمت
و خسارت کشیده و بر دور او آذوقه نبوده و که نمک خوارگی پنجاه ساله را فراموش کرده برآن خیانت تن در دهند باجمعی
مجهد و هم استان کرد و بر دو هر کس دیگر از اقارب همسایگان و آشنایان خود سراغ داشته در ساعت ایشان را فرستاده در نزد
اصحاب سقیفه می‌آوردند و سپاه و نمک بحرامی خود جدائی در حرامزادگی دیگران داشته غرض در آن شب از نوکر و شهری حدود
هزار کس از لشکر این بجهت ایشان جمع کرده برای تجهیزات برج دسته دسته بسته کرده و هر دسته سرکرده معین کرده باشند نزد
در سپاهها و برج برج متعینه تقسیم کرده قرار داده که صبح بسیار زود هر کس بر سر محله خود رفته قیام برای تدارک حاجات نمایند
سرکار اقدس شاهزادگان را احضار فرموده گفتند چه باید کرد اینجانب عرض کردم که آنچه را میرزا عرض و اصرار کردم که خود را
بیرون نها کشیده بعضی شهرها رفته اند باشیده بعضی نمک نشناسان فریفته شده توقف کردیم کار کشیده باینجا که شنیده و ایام قضا
که ملاحظه میشود مرا یقین است که تا طلوع آفتاب فردا که آفتاب عمر ما همه غروب کرده هر یک پست و هزار نفر
گرفتار خواهیم شد و مصلحت شما در این میدانم که از شاهزادگان و نوکرهائی که در واقع از ایشان اطمینان باشد و
ایشان را امین دانیم بقدر نه کیسه سوار از ایل و کمتر هم خواهد رسید اکنون ایشان را احضار کنیم و پست راه قلعه را تا دروازه
آمده و داریم آنچه از جواهر و پول نقد و اسبابی که بقیمت بیش و وزن کمتر باشد برداریم راه قلعه را در همین شب حمل نموده
تکیه در دروازه را در دست داریم با آن جمعیت و سوار هر جا که بخواهیم میرویم اگر نتوانستیم از هر جا لشکر جمع کرده و تهیه دیده
بقدر قوه و قدرت در کار خصم صرف خواهیم کرد و اگر نتوانستیم راه ما در جاها و اماکن مشرفه باز و گشاده است هر جا که
صلاح دانیم خواهیم رفت سرکار اقدس این عرض را پسندیده گفتند که چنین خواهیم کرد و در آن باب با شجاع السلطنه گفت

اگر ما از اینکه گرفتاری ایشان امری مقرر بود شجاع السلطنه عرض کرده که سهو داده اند که چنین خیالی بخاطر شما رسد که دولت و حکمت شما از
دست برود برفته برنام عالم خواهید گردید منوچهر خان اطمینان کلی داریم که بطریق خاطر خواه در خدمت شما رفتار خواهد کرد
سرکار اقدس مرا احضار کرده فرمودند که شجاع پرستی ما راضی نمیشود چه باید کرد اینجانب چون معاینه گرفتاری خود را دیده بودم و از
جانب صاحب عالم هم الآن شربت بلا و جمع جان حفظ دولت در آن شب بر من محسوس شده بود از عرض عظیم و خاطرم هم پرسید
بود و از آن نفرتم بی‌اختیار گشته گریه بر حرام جیکی نموده عرض کردم شجاع السلطنه شمس قیمه عاقبت خود نماید را خواهد بجهت و کرد
ما را به بحیره ذلت گرفتار خواهد نمود و از در اصرار و ابرام سرکار اقدس حیران گشته با آقا بابا خان و میرزا حسن ناظر شورت کردیم
ایشان نیز دست از خود کشیده سر در پیش افکندند چه کرد و چه حرکت کنند در عمر خود هر یک ثروتی جمع کرده و تعلقات هم سایر
یکدفعه در آن تصییب و مخمصه گرفتار گشته چون بیم مهلکه بر ایشان فالعرض کرد در این شب بر نشستن سرکار اقدس
مصلحت نیست سبب اینکه ما را قوه حرکت نیست و شخص حرکت را اگر فعلا گریز از شهر که تو نیم ترک کرده در رکاب برده باشیم
تمام خیال ایشان بجهت چهار روز دنیا و دو نیا بود و بی‌نوبت اجازت گشته رفتم شکرالله خان نوری را با خود مشغول حرکت نموده
اقدس بردیم و هم سرکار اقدس را گرفته با برادرم تمام اوراق غیب و تحریص بر نشستن می‌نمودم در این اثنا سرکار شجاع السلطنه در آن
مجلس حاضر گشته اصرار مرا دیده زیاده بر هر زمان گشود و دشنام چند بر من داد که میخواهی دولتی را تمام کنی چقدر اصرار در تباهی کار اینکنی
بعد از ملاحظه این رفتار گفتم که من تکلیف خود را بجای آوردم اگر که از من عزیز بپرهیز تا فردا که ببینید دست شما از حیله و جاه
گسیخته شود اکنون که بنای شما بر هلاک خود است من نیز از شما عزیزتر نخواهم بود در خدمت شما خواهم ایستاد تا عوض
بر ارواح شما محو گرده دایره گفتم چون شب با نهایت رسیده بود بجهة مراد رک فرود آنجا رفتم و در آن شب شاهزادگانی که بودند

از جمله سپهسالار و والی و تیمور میرزا صاحب الامر اقدس علیجاب و غلامان خود را بر احتیاط جناب اق را استعداد داده
در خانه‌ها جمع کرده ایشان نزد ما چند شفقت نکاه دار اسکوب آخر الامر از جانب اصحاب سقیفه اخبار روز سه شنبه هر یک از
ایشان بر در خانه آمده انجام عمر ایشان نمودار آمد بر هلاک کفر باقی نمانده بلکه اخبار امر استان و فرزندان
را با اظهار کرده با دشمنان هم استان که در آن شب غوغا و قتال در خانه‌ها باهم سیده بود که پایان برای آن تقصیر برده
بیجهة در آن و همشیر کار و متعلقانی که در مدت عمر با هم دولت و عزت بوده بود فرو دانی ملاحظه کرده بود در توقف عقلا
چنان مصیبتی را ملاحظه کرده آن جمعیت بی جهت ایشان و پایمال شدن سیر گریه و بیقراری ناله و سوگواری ایشان را از
کار کرده و آرام و قرار از آن جایگاه ضعیف النفس زاییده بود حالتی از ایشان ملاحظه که هر که دل سنگ داشته باشد
و ناله آنها کباب میشد و ما نیز بتوجه احات و حیرت‌های بیشمار و بلیه نامعلوم که در آن بیماد و صد آن سعادت
مگر رسیده بود و هر وقت تصور بیماری و دوری از یکدیگر قبض روح شده هر دقیقه مرگ و هلاک خود را از حضرت باری میخواستیم
یکطرف ملاحظه قبایح و تعلقات بیکبار گرفتاری در چنگ دشمنان و ملاحظه شکست از دوستان و بی‌کسی با خصمانه
سمانی جانی را از دست داده بود که تقریر نیست چنان حالتی از اسیران تصور کرد مگر اینکه برشخص وارد شود و معاینه کرده باشد
اینجانب و تیمور میرزا قریب بصبح یکجا آمده نوکرها را بتفرق دیدیم و داشتیم فردا آنچه ما چاره نیست در حصار سند خود رفته
چیزی که باقی بود علیحده کرده پاره در میان علیحده و بارها کار تقسیم کرده و پاره را در میان دیگران بچیده اینکه گذاشتیم
که اگر فردا شب سالم مانیم و سرکار اقدس مایل بر نشستن شوند آماده و مهیا باشیم بعد از ارک آن شب مراجعت جیال خود را یک یک از
نموده و اهر جانب دیده هر یک را انگاه یکی از مجتهدین و پیشوایان دین برده محفوظ داشتم در آن وقت صبح پنجشنبه از دو هم

و تیمور میرزا که اسلحه در جوف عماری پوشیده اسبهای خود را همراه اتابک بود بحصار ارک کشیده بودیم و یک تیر بقلاده اسبها [illegible]
همراه آورده بودیم که اگر احیاناً اتفاق فتنه احتیاج نباشد و به آن جنس یک [illegible] خود گفتیم که فی الحال حاضر کرده در مرحله ثانی که آوردند جزو هم
دفعی آن کمیر انبار را انقاط بار کرده برادرانک حاضر کرده میرزا اسعد اشات بلیغ جبه زره اسلحه خود پوشیده کمر بست سرکار اقدس
رفتیم سرکار اقدس که در آن شب تا صبح بیدار بوده زره و جبه قرقوش فرموده که پاره از جواهر و اسباب را پیچیده در دو کیسه نهاده هم
اراده داشتند که در آن شب بطرف روانه شوند نزد اینجانب و تیمور میرزا که کمر بسته بیشتر رسیدیم سئوال فرمودند در چه کار بسیار مشغول
کردیم که عذر ایضاً کلامی رسیده امروز احوال ما خالی از خطر نیست فرمودند که شما را ایضاً محض و ناراضی نکرده جهت شاهنشاهی فکر فرق صحیح است
ولیکن نه با این جهت اگر شب محالی شود خواهیم رفت شما در ارک کار خود را بسازید اینجانب با سرکار اقدس در گفتگو بودیم که شیخ از خواجه سرایان
آمده و گفت فلان غلام برادر ارک شما عرضی دارد اینجانب برادرک رفته میرزا فرج زمان و برادرش را دیدم که غلام اینجانب بود
او را بر احوال دیدم گفتم چه مطلب است با آنکه که در شب حضرات فارسی و جمع ترکهای قرمی شما با یکدیگر مهرده همداستان شده
که امروز اجماع کرده شما را گرفته باشند و بدست نوچهرخان دهند او را آنچه آوردم امیخانی در عقب فرمایش که مرا نزد ایشان
برده باشد حق [illegible] شما برده [illegible] با آوردم امیخانی [illegible] کریبان مرا بدست آورده پاره کرد و هم
از دست او بدر رفته خود را به جهت خبر شما رسانیدم که در عرض راه تفنگچی و لشکر شهری از دو کوچه دیدم که با تفنگ بار ره
از فارسها بر سر برج و دروازه ها رسیده [illegible] جمعیتی [illegible] ایشان امیخانی و سایر فارسیان الکنون [illegible] اینجا اگر
دقیقه تأمل کنید همگی گرفتار خواهید شد مرحمت شما را از کوچه خود برداشته عرض کردم اینجانب [illegible]
سراسیمه بکمر بست کار را در شب شاهنشاهی شیخ میرزا و اکبر میرزا را دیدیم که کمر بست سرکار اقدس [illegible] اکبر میرزا با س

سواری پوشیده و بچه رسالت نزد نوچهرخان برده ایشان از دیروز کلام کرده با آنکه و جیاد بوده کیفیت اجماع حضرات فارسیان را [illegible] گفته
تأکید در ارک کرده ام ایشان نیز بجه جوار فرستاده اسبهای خود را سوار شده برادرک حاضر شده اینجانب آدم درگیر نزد والی فرستاده که زود
خود را بسرنیزه باش دو نفری را تا حضرت شجاع السلطنه رسیده دیدیم با اضطراب تمام در میان رسیده عرض کردم خصمهای فرزندان
بر شما ظفر خواهند یافت صورت سرکار اقدس رسیده مراتب را عرض کردم سرکار اقدس همینقدر فرمودند که تو برو در دروازه اصفهان
نگاه دار کن همینقدر کار بکن تا چند دقیقه دیگر در دروازه هستم [illegible] که من خود را خواهم رسانید اینجانب از خدمت سرکار
اقدس بیرون آمده و سرکار اقدس سراسیمه رخت پوشیده بیرون آمدند اینجانب بدارالک آمدم پسر و لنجان که او را جان محمدخان
میگفتند در پیش ایستاده بود کمر بست سرکار اقدس شرف کشته و سرکار اقدس اراده مرحمت منزل او را در عمارت خود
ارک سفر فرمودند در آن وقت با سواران آمده و مهیا بود اینجانب او را در آنجا دیده اسکندر میرزا برادر خود را که بسن چهارده
همراه او کرده گفتیم شما در خدمت اسکندر میرزا رفته در دروازه باغشاه را که قریب بارک است باید تصرف نموده تا من خود را
رسانیده باشم ایشان نیز اطاعت کرده باتفاق اسکندر میرزا رفته در آن اثنا جهانگیر را در راه دیدم که با اضطراب تمام
تمام رو به باغ میرود گفتم جهانگیر تو را چه حالت است گفت از امیخانی و میرزا محمود وزیر و سایر فارسیان بکمر بست سرکار
پیغام دارم گفتم بگو گفت حضرات گفته اند که شما گرفته و بسته مهر شاه را سیاست شده در ارک رفته محصور گشته دست از جنگ
نکشید الا کار ارک بیرون آمده و خون شما در گردن شما است در همانجا با شمشیر تا نزد فیروز میرزا و نوچهرخان داده شوند برد ایشان
خود ملاحظه کرده که پیغام خوب است بسبب جنگ و بیرون آمدن سرکار اقدس خواهد بود بجهانگیر گفتم و تأکید کردم که سرکار اقدس در باغ
سیاست شده برو عرض کن جهانگیر بکمر بست سرکار اقدس رفته تیمور میرزا را تأکید تمام در خدمت سرکار اقدس فرستادم عرض کردم

ای همراهان به چه جهت توقف دارید چرا سوار نمی‌شوید آیا همینقدر که امیر تو در ارک با راه فرصت است بیرون خواهیم
برد و به تیمور میرزا گفتم که من در عقب اسکندر میرزا و سواران می‌روم و برج و برج تو هم فرصت است سرکار اقدس را سوار کرده آورده باش
تیمور میرزا که کمر بست سرکار فرمانفرما رفته بود و بعد از رسالت جهانگیر سرکار اقدس حبیب الله را حضور فرموده فرمایش
می‌نمودند که برو امیخانی را خاطر جمع کرده بحضور آورده باش و او را اطمینان بده که خوفی نداشته باشد و بحضور آید تیمور میرزا که کمر
سرکار اقدس را سیر فرموده بودند که من منتظر شجاع السلطنه هستیم شما بروید و دروازه را نگاه دارید که انیس من شجاع السلطنه
هرچه خواهیم رسید تیمور میرزا را تأکید بر فرستادن دروازه فرمودند و قبله کردند تیمور میرزا با اینجانب رسیده فرمایش سرکار را بیان
نمود اینجانب تیمور میرزا سوار گشته در عقب اسکندر میرزا رفته و حضرات محصوری که در دروازه رسیده بودند نقاره خانه و [illegible]
خان نفر و عبدالله خان عرب و احمد خان ناصری با هزار نفر تفنگچی بر سر برج و دروازه آمده بودند و سواران همینکه ایشان را دیدند
بر سر برج دروازه و در دروازه را گشاده دیدند فرصت فرار را غنیمت شمرده جلو را جمع کرده و اسکندر میرزا را در [illegible]
گذاشته اسب انداز از دروازه بدر رفتند باره تیر تفنگ در عقب ایشان کرده ایشان بیرون رفته بودند [illegible]
میرزا که او را در مضرب گلوله گرفته آن طفل در حالت پیاده با چارم رحمت نموده اینجانب همراه کرده فرمایشات سرکار
اقدس را شنیده رو براه نمودم اکبر میرزا و شاهرخ میرزا را در نزد خود سواره حاضر یافتم ایشان را باتفاق تیمور میرزا
روانه دارالک نمودم قدری جواهر و قدری پول نقره که ممکن بود بیرون آورده و ترک اسبها انداخته رو براه نهادیم قریب
بدروازه که رسیدیم اسکندر میرزا را پیاده دیدم که همه جا پیموده و همینقدر پا نگاه که دروازه را اگر [illegible] و سواران [illegible] رفتند
و در آن وقت گرد تفنگ [illegible] ایشان از سر برج و دروازه بر زمین میریخت اینجانب کار را که تباه دیدم متوجه دروازه

با عشاق شدم و روی بدروازه اصفهان است انداختیم هر قدر اخوان گفتند که بیرون و چه بخواهیم کمی گفتم جان ما [illegible]
هر جا که می‌برید می‌آیم با شما همه متصور کردم که این دروازه را از دست گرفته اند یا بدروازه اصفهان رفت اگر او را هم
گرفته باشند انا لله و انا الیه راجعون چاره مرگ است والا اگر آن دروازه بدست آید بسلامت از لشکرگاه خالی نوروز خانی [illegible]
که در آنجا هستند استمدادی نموده تا اینکه سرکار اقدس خود را بیاری رسانند و دروازه را نگاه دارند اینقدر رفت
بزرگ شدم که اسب یکی خود را با اسکندر میرزا داده باشم که سوار شود آن طفل را روانه طویله کردم که برود اسبی سوار شده برود
بدروازه اصفهان آمده باش همه جا به تخته دسته بر سر فوج فوج نوکرها خود را رسانیده ام که یراق و اسلحه بر خود [illegible]
داده روی بدروازه ها می‌روند ما نیز پایه های تفنگ را کشیده بسته در روی خانه زنجیر بسته بودیم که اگر کسی دست اشاره بکار
ما کند کشمکش را سفره کرده باشیم و در همه جا به تاخته و فریاد میکردیم که اینک در جوشن کشتار [illegible] نوچهرخان را چنین
دچار گرد عنقریب [illegible] از روس سرداران ورود [illegible] ایشان در این سیلان بر پا خواهند و همین سوال [illegible]
تا قریب بدروازه که رسیدیم ملاحظه کردیم که دویست سیصد نفر تفنگچی و اواط شهری ایشان نیز رو بدروازه [illegible]
در میان راه بجماعت [illegible] و پایه های تفنگ را کشیده که سلک جمعیت ایشان را متفرق کردیم دروازه را تصرف شدیم و
آن طرف صبح که آدم اینجانب نزد والی رفته بود برادرزن [illegible] سوار شده و با جمعیت [illegible]
برادر [illegible] باتفاق در هنگامیکه دروازه تصرف شده بود رسیدند [illegible] بقوت شد و اسکندر میرزا هم از [illegible]
رسیده در آن وقت محمد رضا بیک پسر [illegible] خود را اسب [illegible] که سوار بود [illegible] برترک داشت روانه [illegible]
سرکار اقدس کردم که لطف [illegible] سرکار دروازه اصفهان را تصرف کرده ام تا [illegible] آورده است خود را برسانید

دیک نفر از او چهار شتر که خان را دیدم با و گفتم برو بشکر اله خان بگو مرا گفته بود که از صد هزار [illegible]

سوار چو بر گرد دست روز بار توام بگاه چرام غزار توام و همیشه نزد او جای برادری و جانب خدمت داراد و ست

[illegible]

من ملتزم رکاب خواهم بود و دقیقه‌ای از صحبت شاه جدا نخواهم شد سایر برادران را با خود همجهت ملاحظه کردم دانستم که چون
ما بر سر گوی گو خواهد رحیت ایشان گفتم بطرف که شمال شیراز واقع است و درین ده بر سمت شرق است اگر بخواهیم با تحکم به
رفته باشیم همه جا سرحدات قحطی و پیش است و آثار آنها پیدا نمی‌شود و راه‌ها را برف گرفته و بکلی مسدود است و این فصل زمستان
بی بالاپوش و اسب که از برف و سرما بمیریم ما خود ما نه بر اینکه داریم هلاک خواهیم شد و علاوه در آنجا هم آدمی با غرضه نیست
که مقصود از آمدن ما آمده و از سمت شمال تا شهر قزوین لشکر آذربایجان گرفته و از جانب جنوب تا مقابل قلعه ممکنت را لایات
و اینکه ما و سایر متفقین بشیر به بیشتر بسته‌اند که اگر عقاب شویم از سر ایشان نتوانیم پرید و اگر پری کردیم از ایشان نتوانیم امید
و آنچه ملاحظه می‌کنیم جانب مغرب را که بیک روز دو روز و طرف دشتستان میرود بهتر و سالمتر از جهات دیگر می‌بینیم اولاً بعلت اینکه
آن ولایت گرمسیر است اگر در کوه و صحرا اسب ما را سیری کند و از آن گیاه ما خود سیر توانیم خورد و ضرر اکول که مطلقاً با جامه و
آلاتی نبردیم و بالاپوشی چنان ضرورت نیست و همین حالت سیر توانیم بسر برد و ثانیاً اینکه از جمله ولیخان دو خواهر زن دشتی و دشتستانی
اشخاص چند که در آنجا برسر آن راه نشسته که هر یک از ایشان را ما خود چند مرتبه چیزها کرده و جان ایشان را از هلاکت
داده‌ایم و بدولت و ثروت رسانیده‌ایم اینجا اگر بهر یک پناه بریم ما را حمایت کرده حمایت
خواهند نمود و جان خود را از ما دریغ نخواهند داشت و همچنین میرزا منصور خان بهبهانی که چندین سال در اداره ما خود داشته خود را
سیراب که چقدر را محبت درباره او کرده بودیم و او نیز البته حقوق و نمک خواری قریه را منظور خواهد داشت از آنجمله
اراده کشتن که مستند دو نفر ما را یاری و دستگیری کنند سازی سپاه خواهیم کرد و حمله بسیم و بقدر کفاش معمن سازیم
اگر نامردی کنند و ما را بلشکر شاه اسیر کنند بنقصیر خواهیم که در نزد خود خجل نخواهیم بود پس از ما بسی از ممالک محروسه

بر دولتهای دیگر خارجه خواهیم رفت و ثانی اینکه بجانب همیشه اوقات طالب حکومت بندر ابوشهر بودم و بتصور چنین روزها بود که پیش حسین
حسین را انتظام داده امروز مرده در عوض تصرف آن حاصل کرده ولکن چون شنیده خاطرم همیشه چنین روزها بود حساب و
بالیوز انگریز که در آنجا بود مرد عبوری مسکین مزاج الکمال رابطه و اتحاد در اداره ما و اگر بکار آمدن و ربیم بسمت دشتستان و بندر ابوشهر دیگر هیچ هم
جا بستن توانیم بسر برد بسبب اینکه تمام راه گرمسیر است بر فرض ناامنی و بی‌غیرتی آن اهالی مملکت ایران برابطه بالیوز در چند سرکار
نشست از بندر ابوشهر با کشتی رفته و در حال خارجه رفت حضرات برادران که مرغبات برادرجان بسمت عزب را ملاحظه کرده
همه تصدیق نمودند که آن راه بهمه جهات بهتر است اگر آنچه که در نظر ما است که بسبب نزاع تیمور میرزا با ولیخان که تصور
چنان میرود که اگر دو ما را در این اسباب و اثاثه مجبور بسکان نزار ده که از اسباب ما بگزرد و لکن خوف از ولیخان و خوف الیه
بوده و هر طرف دیگر را که ملاحظه کردیم خوف جان در این بوده بدانستیم که اگر ولیخان اسباب و اثاثه ما را بگیرد و خوف از
محمد شاه مزار ده که ما را گرفته بدست آنها بدهد با وجه حالت چون نزد ولیخان خوف جان نبود هیچ کمال گشته رو بسمت مغرب
نهادیم و هر لحظه از عقب نگریسته منتظر بودیم که از شهر که بجهة دستگیری ما مردم بی آنیده و در حالت از جان خود سرکشته ایم
خود را بلشکر رسانیده و هیچ چه پرواکشته شیراز را گذشتیم فرار سراه که آمدیم چند راه بس نابود در جلو چند نفر بیاده از طاعی آمده
چونکه یکه از ده قه چیزی همراه نبود ناچار بهانه فرق را برادرانشده بجهة قوت خود و اسبان بزرگ نهادیم قریه از شهر دور شده بودیم
ملاحظه کردیم که او دانسته جمعی سواری از ترکمن و جهانی نزاع سیاه شدند و بجانب برادران نگفتیم و تصور نمودیم که ایشان سوارها بجانب
که برسر ما آمده و با دیگر عهد بوده تا نفری از ما باقیست بنا بر راه نهر بیست بنهای ده نفر که باید رو بآن سواران رفتیم و درازی
که نزدیک شدیم چند تیر تفنگ از جانبین رد و بدل شد بعد ما را ایشان شناختند و ما هم دانستیم که ایشان پسر ولیخان و کسان زاده

او سیاه شنیده که دو ساعت پیش از این از دروازه برآمده فرس انداخته که جانحمه خان پسر ولیخان اینجا برادر بزرگ آمده چند
نموده که امروز بهتر از خانه ولیخان بجهت شما جایی نیست چنین و چنان ضمانت سبر صلاح خواهند آورد و ما هم که بعض از
اینراه آمده بودیم اطمینان کلی داده که بجز خانه ولیخان در جای دیگر نخواهیم رفت ملا محمد علی وزیر ولیخان که همراه جان
محمد خان بود مسکه اینقدر آمدن ما را شنیده نزدیک بود که شغلی برگزیده و چیزی خرید برای از اسباب ما نظر کرده آن ما را
چنان تصور نمود که عجب لقمه چربی نزد ولیخان خواهد برد که هر لحظه که نگاهش بزرگ و بسته‌های ردیف می‌افتاد عقده‌های ملال
و از رویش گشاده می‌گشت و هر دم که عکس دلالی اسباب بصحرا افتاد ضمیرش با قیافت از دور اسب خود را بر نشانده و چنین
چشمهایش در حدقه می‌رقصید و از آن طلاآلات و افرخود را چون ارتکاب اسراف دیدیم اگرچه طینت و طبیعت آن ما را
نشناسیم و هر یک بارها او را تجربه ها کرده و شناخته بودیم ولکن چون چاره نبود با او حاضر ساخته که همه ما شنیدیم و آنها
هر دم نزدیک یک یک آمده جزو جزو اسباب را بنظر خریداری نگریسته و قیمت آن را بر سینه تخت که با دو چیزی را از آن میانه ببرد
ربوده ما همه خیالات او را دانسته بستیم و لکن خوف جان ما را از آزار او سیر داد و باری گرده بی سرد پا هم را گرده بسر خانه بیمرده
که بر سر سیدیم ملا محمد علی با کشش آمده با و از طینه سلطنت قربانت شوم سرکار اقدس حکم نفرموده که رعایای خانوانی
که با قای خود خیانت کرده از ایشان را غارت کنیم تا عبرت دیگران شود چون که سیه دانستیم که عاقبت غارت خواهند کرد
بلکه ما خود از جمله غارتیان نشانیم اینجانب هم گفتیم بهر صلح صلاحتر ادارست دیده ایم که چیزی خود آن بر ظمستان در خانه
ریخته سر خود رفتیم چه ضرر از دست کمتر از در و در کمال اضطراب که نتوانستیم نمود تر رفته باشیم شاید بر کار من در آن بیش برده با شیم
و جان خود را از مهلکه رها نیده باشیم آنگاه امر اطمینه سلطنت قربانت شوم تامل نمود که کاو و کرستن غارتی را که از هر کس

آورده و در جلو امر بحضره برده باشند در حقیقت بیجا باز دیده از زن کاو و کوسفند لازم داشته و ما را مطمئن نموده و خود و برادران
همراهانش باز بجهت غارت باطراف صحرا میرفتند و از هر جا هرچه آوردند که تا بجهه آنها برده باشیم ای همه جا دران بامارت آمده
تا اینکه بعد از ظهر بیکار و شیرازی خانه ولیخان رسیدیم از هر که برادر و کارو انسرا بیرون آمد جمعیتی بسیار از اهل قافله و تجار ملاحظه کردیم
که دو دانکه رو بشیراز فرود آمده از همه ایشان باطراف جبار بچرا نشستند بود حضرات اموال که چشت شان با آنقافله در چپان
رسید فیل‌های از نگاه ایشان شکوه با چون تشنه که باب و گرسنه که بکباب می‌ادرکت آمد نز آن ملا محمد علی با ارادت فریاد کرده گفت
طاع شاهزاده خود مان کردم که امروز صاحب او شیشه‌ها را یک یک آبیاب افکنده و سرای بر کار از زاد از قحبه لشکر بی باشان نگارنده
داده اگر آن وقت که اینقافله را تاراج کرده و از همه ایشان بجهه شاهزاده خود مان لشکر فراهم آورده و از آنکه بخانه ظهر رسیدم
کنیم و دشمنانش را از بخیر پیشه زنیم این حرف را تراکنه و یکباب آن قطار دوان تاخته اینجانب تصور کرده که این قضیه عظیم‌های ما
را بر ای ما دارد و مردم دور و نزدیک نیز اند که ایشان خود سر و خودمختار در همه کارها یسیاستی لا بد از جانب ما خواهند دانست
ناچار در جلو آن مفسد با تاخته بهر قسم بود او را آرام کردم گفتم مزبور و نشناخته تو را چه باعث است که مال چنین و فرار
پراکنده کنی و نمیدانی چه اراده است بهتر چنانست که بسلامت رفته باشی پس از تحقیق مراتب اطراف کاروانسرا را گرفته
آنچه مال است ضبط کرده و بجهة ولیخان خواهیم برد بهر اداره تقسیمی و ... سیاسی از مزبور اوراد را باز رسم حاضر کرده تا قریب بکاروانسرا
رسیده و حاضر کاروانسرا شده بودیم که دیدیم ام التجار و جمعی از هم شرکا و متعلقان ما بسیار شنیده که قبل از وفات خاقان جنت مکان از
راه عراق بزیارت عتبات عرش درجات رفته بودند و در آن مدت که در مملکت ایران اغتشاش بوده در اماکن مقدسه توقف
داشته اینک از راه بصره به بندر ابوشهر وارد و از آنجا بکازرون و خانه ولیخان آمده چون خبر آمدن ما را شنیده بودند

اشعار یافته برادر لیخان کمال خدمتگذاری را افزوده و پنجاه نفر قشقچی از طایفه خود همراه بدرقه ایشان ساخته که آنها را تا
بیش از رسانند حتی قنبر از درود ما بکار رو همراه او ارد شده او بیسیم چه خبر آورند اینقدر است [illegible] که بر ما چه گذشت
و برادر او را که بهیات حبس پس از یک سال مفارقت دیدن چنین یافت که بجهة استقبال او آمده ایم و در غایت حیرانی و
اشتیاق از پرده های حجاب بیرون آمده ما را در بر کشیده و تعلیق نمودن کرد [illegible] جای نشستن نیست و روزگار ما را در او بحث
سعدوت گذشته را بجهة ایشان بیان نموده ناله و فغان ایشان بلند گردید ما هم کلام گفتم امروز نصیحت تو را آن نیست که
بیش از رفته باشی همراه ما آمده تا خود را بکابل رسانیم آنچه مقدر بجهة ما شد جواب چنین گفت که مدت یک سال صدمه
سفر را کشیده و مرارت دیده ام که بکابل خود رسیده و پدر و برادران خود را دیده باشم حال که مأیوس گشتم اگر ما را بکشند حق
نیست [illegible] خود را بخدمت پدر رسانم [illegible] هر قدر اصرار نمودم فایده نبخشید عاقبت ایشان را
وداع کرده [illegible] که از بهای خود را [illegible] اما از اینجانب ملا محمد علی حرامزاده که
دیگران خود را چون گرگ گرسنه بجهة آنکه [illegible] تیز کرده بود بعد از آنکه [illegible] متعلقان ما [illegible] در حضور ما
رفتار [illegible] حرامزاده [illegible] خود را [illegible]
در میان [illegible] که ولیخان همراه بجهة بدرقه روانه کرده بود ایشان [illegible] گفت آنرا که شما را همراه ایشان کرده [illegible]
ایشان [illegible] بود [illegible] غالب [illegible] که [illegible] باشد
جان محمد خان پسر ولیخان [illegible] همراه [illegible] ملا محمد علی [illegible] در عقب [illegible] داشته و در کاروان [illegible]
بیچاره کار [illegible] نموده هر قدر [illegible] عجز و الحاح [illegible] فایده نبخشید عاقبت [illegible] از متعلقات

[illegible]

ابی [illegible] از میان [illegible] روانه نمود جمیع اثاث [illegible] تمام [illegible] و تاراج نمود [illegible]
بار کرده [illegible] بیچاره [illegible] گشته [illegible] تا [illegible]
[illegible] نشده [illegible]
[illegible] احوال بوده [illegible] ساعت از شب گذشته [illegible]
شده چون [illegible] یک سال بود که [illegible] در آنجا [illegible] گرسنه و [illegible]
[illegible] بسیار دشوار بود [illegible]
آمدیم ولی از شدت [illegible] در [illegible] آمدیم و از شدت [illegible]
[illegible] خود [illegible] از [illegible] نفر [illegible]
در [illegible] جمع گشته از خوف جان [illegible]
که [illegible] نیم [illegible]
از [illegible] آمدیم [illegible] بود که [illegible]
دو [illegible] احوال [illegible] داشتیم [illegible]
[illegible] آنچه [illegible] داشتیم [illegible]
شد و از جمله [illegible] در آنجا [illegible] گشته بود [illegible]
[illegible] آن گشته [illegible] خود را دیدیم که [illegible]

جمع [illegible] پراکنده [illegible] که [illegible] خورده باشند [illegible]
[illegible] که [illegible] جان خان پسر ولیخان [illegible] نمودیم [illegible]
[illegible]
و آن [illegible] نموده [illegible] که [illegible] باشند [illegible]
برآمدیم [illegible] آب [illegible] خوردیم چون [illegible] فارغ گشته [illegible]
[illegible] عطش [illegible] غالب [illegible] همراه داشتیم [illegible]
[illegible] تا چشمه که [illegible] آب [illegible] کرده [illegible]
چشمه که رسیدیم [illegible] آب [illegible] منزل کردیم [illegible] عطش غالب [illegible]
چشمه [illegible] آب [illegible] آب [illegible] عطش [illegible]
[illegible] شب در آنجا نشسته بودیم که [illegible] غوغای عظیمی ظاهر گشت [illegible]
[illegible] گفت که ملا محمد علی [illegible]
[illegible] که [illegible] کرده ام [illegible] یقین کردم که [illegible]
معلوم [illegible] گفت [illegible] اسباب [illegible]
[illegible] خود [illegible] برادران [illegible]
[illegible] در آن [illegible] برادر [illegible]

[illegible]

[illegible] ملا محمد علی [illegible]
[illegible] ملا محمد علی گفت [illegible]
[illegible] کرده ایم که [illegible] شاهزاده [illegible] کرده است
[illegible] کرده [illegible]
[illegible]
[illegible] جمع گشته [illegible]
[illegible] گفت [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
تمام [illegible] خسته [illegible]
بسیار [illegible]
[illegible] کردیم [illegible]
[illegible] همراه [illegible] رسیدیم [illegible]
[illegible] کشیدیم [illegible]
[illegible] رسیدیم [illegible]
[illegible] قطع گشته [illegible] کشیدیم و

برادر با هر یک تا خاکستر و سیمات بدار خود جمع کرده نشسته و بر حالت خود همی خورده و از آن روز چهار روز هم سنگ همراه بودیم
و دیدیم چه سیزدهم طلوع صبح از جای خود حرکت کرده سوار شتریم و از کرده فرود آمد [illegible] صحرا [illegible] و وقت [illegible] رسیدیم قریب
کرده و حز ملاحظه کردیم جمعی پیاده در حوالی دیده و سر که قبل از ما کرده رسید و از راه صبر اگرفته باشند ما نیز تو هم اینکه [illegible]
باشند و آن تنگ را بخواهند برما بت سرعت رفته حوال [illegible] تو هنوز راه برا گرفته و بسته باشند با شلیک زاده
همگی دیدیم [illegible] قبل از ما برگرده دیده باشند برافروزند و از پی کار خود رفتند [illegible] که از رفتن [illegible] آسوده [illegible] شخص
پیاده را دیده که رو بجای آمد چونکه نزدیک رسید ما را شناخت تو ضمنی بهمن آورده [illegible] که از کسبه شیراز و آقا [illegible] از جمله
قافله [illegible] و چون از قدیم الایام با ایشان آشنا بوده نشسته حال قرار شیر [illegible] نوده کجه ایشان [illegible] رسم هم [illegible]
تا رفات [illegible] چه بجهه ما او [illegible] در سر کرده توقف نمودیم و سر از [illegible] تمورا رسیدیم [illegible] چون [illegible] ملاحظه
کرده بنظر حسرت در [illegible] و [illegible] از [illegible] فرود آمد [illegible] خود [illegible] که قرار [illegible] برآمده [illegible]
راه بسته باشند و اینجانب در کرده از [illegible] قافله [illegible] آن کال [illegible] برادران [illegible] کرده بود که [illegible]
رفت کشته بود [illegible] الحساب [illegible] ایشان گفته بود [illegible] از راه [illegible] بسیار [illegible] شما از جانب خود [illegible] که
چنین [illegible] که [illegible] اگر هر یک [illegible] هزار [illegible] و ایشان [illegible]
با او [illegible] و حقوق [illegible] که [illegible] شیر [illegible] کرده [illegible] در شب [illegible]
الاغ [illegible] شب [illegible] کرده و در شب [illegible] که کشف [illegible]
و [illegible] پس کرده و [illegible] و هر ساله وظیفه [illegible] در این صورت شما قیاس حال خود را کرده باشید که چگونه باید

و لت [illegible] خواهر [illegible] ابرار [illegible] که سیاق [illegible] او را [illegible] خاصه [illegible]
حسام الدوله و [illegible] و [illegible] در میان نفاق [illegible] و [illegible] صحبت [illegible] از [illegible] حضرت [illegible]
مضطرب گشته نزد اینجانب [illegible] سؤال و جواب [illegible] ایشان [illegible] استفسار نمودم [illegible]
گفته [illegible] ملاحظه [illegible] گفتم [illegible] نشستیم [illegible] عجب از [illegible]
که چنین [illegible] ایشان از این طرف [illegible] کرده و از این طرف محمد شاه [illegible]
و شما را [illegible] هر گز چنین کاری [illegible] از غارت [illegible] شما [illegible] محمد شاه [illegible]
باری برادران [illegible] مشورت [illegible] خیال [illegible] که [illegible] رفت لیکن [illegible]
بود حرکت [illegible] حرکت [illegible] که از [illegible] ایالات [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] اگر [illegible] و [illegible] خانه [illegible] رسیم [illegible]
[illegible] خواهد [illegible] چون تمام راه [illegible] حضرت [illegible] سوار شدیم [illegible]
[illegible] کازرون رسیدیم چون حکومت کازرون [illegible] باقر خان [illegible]
[illegible] که [illegible] کازرون [illegible] باقر خان [illegible] حاضر کرده [illegible]
در کنار باغ نظر [illegible] باقر خان [illegible] باقر خان [illegible]
نقش و نگار [illegible] و اسباب [illegible]
کازرون [illegible] حکومت [illegible]

[illegible] استهزا [illegible] گفت اگر [illegible] قرار [illegible] عنقریب [illegible] مراد [illegible]
که [illegible] رفت و در آنجا [illegible] خواهم [illegible] سخن [illegible] اتفاق [illegible] سوار [illegible] ایشان [illegible]
در عرض راه [illegible] باقر خان [illegible] کردار [illegible] آزادی فرود [illegible] کرده [illegible]
[illegible] گفتم که برادر [illegible] تاریخ دارد [illegible]
[illegible] باقر خان [illegible] کتاب [illegible] تحت [illegible]
و برادر [illegible] تعلقات [illegible] تفسیر [illegible] هر یک [illegible]
هر لحظه [illegible] و برادران [illegible]
و [illegible] شهان [illegible]
نظر [illegible] و برادر [illegible] اعتقاد [illegible] تجسات [illegible] برادر [illegible]
که طرف [illegible] که [illegible] آن [illegible] نظر [illegible]
[illegible] خواهد [illegible] لطیف [illegible] کرده [illegible]
[illegible] باقر خان [illegible] تا هنگام غروب دارد
[illegible] خفته [illegible] که همیشه [illegible] کرده [illegible]
[illegible] جیب [illegible] و [illegible] شاهزاده [illegible]
خود [illegible] خواهر [illegible] کرده [illegible] جمعیت [illegible]

فراد کرد و باقر خان [illegible] رفت [illegible] احوال اطلاع داده [illegible] و اگر [illegible] فلک [illegible]
که [illegible] احوال [illegible] که جان [illegible] شد [illegible] خواهم کرد [illegible]
اخلاص [illegible] خود [illegible] برادر [illegible]
ما را [illegible] اوضاع [illegible] فراهم [illegible] پرده [illegible]
[illegible] پرده [illegible] آن [illegible] کشمیر [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] آن [illegible] فرش [illegible] بوده [illegible]
و سطش پارچه [illegible] بشقاب [illegible] آن [illegible] کاسه [illegible] الماس [illegible] بشقاب آن [illegible]
[illegible] ظرف [illegible] ظروف [illegible] ظرف [illegible]
خلاصه هر چه از هر جا سرقت نموده [illegible] بجهة رفع ضرورت [illegible] ملاحظه
[illegible] خلاصه تماشای غریبی [illegible] اوضاع و اسباب و اطوار حضرات [illegible] و در آن شب [illegible]
لذت صرف [illegible] چون خسته بودیم [illegible] احتیاط [illegible] ایشان [illegible]
و ایشان [illegible] آورده [illegible] و [illegible] آورده [illegible]
[illegible] فراوانی [illegible] کرده [illegible] صحیح [illegible]
طرار با [illegible] کرده [illegible] نظر [illegible]
کرده [illegible] آنچه [illegible] خزانه [illegible] پنهان و ذخیره کرده [illegible] تمام [illegible]

خان کثیر الاحترام نسبت بزیردستان و ... همه را در میان همراهان و عمله جاتش تقسیم نموده بهر یک از آن تجارت قسمت داد
بهره رسید چون ما در آن شب تازه مهمان و از راه رسیده بودیم رخت خواب پاکیزه بود که در آن آسایش کرده باشیم قدری
زری و ترمه را با بالشهای بسیار نرم بجهت ما فرش نمود و ما نیز چون میل خواب داشتیم در کمال آسایش در آنجا به رختخواب رفته از رنج
که چشمهای ما بخواب گرم آمد آواز غرش نقاره خانه بلند گردید یک دفعه سراسیمه از خواب جسته ملاحظه کردم که پنجاه نفر عمله نقاره
خانه اطراف چادر ما را احاطه کرده سرنای و کرنا را در چادر کرده صور اسرافیل را در چادر ما دمیده گوش ما را سوراخ کردند حیرتی
بسیار از نوبت زدن ناهنجار ایشان نموده آخر الامر مشخص شد که خان با غروش ... در آن که همه یکبار گشته نوبت ...
و نشاط و عظمت بی اندازه دماغ خانش را معطر ساخته سبب مهمان نوازی گشته مطربان خاصه را حکم رفته که در عالم
رویا از نغمه سرائی بجهت ما بزمی لایق ترتیب دهند بنا براین هر شبی که ... تکلفات از مراسم تا رقاصات ... بطور ... رسید
تا طلوع صبح آن شب نوازنده و رقاص بودیم تا چشم بر هم نهاده دیدیم که آواز ... از جای جسته پرده گوش ...
هر قدر اصرار کردیم که دست بردارند ... که قدری چشمهای ما گرم شود ... سفر بخواب رویم ...
... فرستند و ... حکم ... قصد ... که ... خفته و ... شما ... خلاصه آن شب را هم ...
... تا صبح ... چهارشنبه دهم صبح ... ضرورت در جلوی ... نشسته بودیم یکی از آن ...
که کلاه ... از طریق ... پوشیده و ... بسته و با ... که ... غارت ...
... قطعه کرده ... از آن ... کلاه ... بر سر نهاده و ... عظیم بر کتف ...
چادرهای ... که ملاحظه کردیم از شدت خنده قریب ... گشتیم ... فرشهای

خانت آنگاه جستند و قبلا که باز کرده از هر قسم حلویات و شیرینی الآت ... اصفهان ... که در کجا غارت
شده و بود خلاصه بسیار ... ... آورده ... در ... بالای ... کردیم ... گفتم ... از کجا آورده
گفت (اگر برای امام حسین بگریم ... شفاعت ... رسیده) امروز ... در چادر ... کرده و از
برای شما ... حسین ... آورده که ... خود را ... که ... صحبت ... گشتیم پس از ساعتی
و آقا خان ... با ... چادر ... با اسباب ... آخر ... احوال ... و تعارفات ...
... که ... چادر ... ترتیب یافته اگر ... خواهد ... باز ...
خواسته روی ... ملاحظه کردیم مطربان ... که هر یک از غارت ... دارالبرخ ...
جایزه و انعام گرفته ... ساخته ... چادر ... نقاره خانه ... درون چادر ... نشستیم بطور ...
... که ... کهنه فراهم آورده ... بر ... داده ...
کار ... نقاره ... ملاحظه کردیم هر یک ... ترتیب داده ...
... روی ... و ... رسیده ... بسته و ... را ...
با کلاه ... پیراهن آبی ... که ... آن ... رفته ... سرتا سر ... دیگر ... کرده
دست ... آورده ... ملبس ... خلاصه هر یک ... رسیده بود ... بر خود ...
داده بودند در آن ... که آنهم ... امیر ... علیه السلام ... مرحوم ...
خان به پسر ارشد ... خان ... تحقیق رسید ... تبرک نموده بود ...

خباثت که عمل صالح را شیطان لعین ترغیب بکفر و زندقه میکند از اتفاقات آن ... که ... قسمت ...
... گردیده بود ... گرفته با کلاهی که ... بر کله ... نقش ... مجلس ...
و قپان ... هر یک ... مختلف ... وجود خود را آراسته ... قبا ... مجلس ... آورد ...
و از ملاقات هر یک ... ضحک و خنده ... که ... ز ...
... رخت و چاره ... تماشای اجزای مجلس ... گشتیم ... الله الله ...
... هنگام نهار خوردن رسید ناظر خان که برادر ملا ... ملا محمد جعفر ... شنیده ...
که ... زیرجامه ... پوشیده ... زیرجامه ... نقش ...
عاقبت ... آن اسباب ... خان ... قسمت ...
از جماعت ... خود را ... فاخره ... آراسته ... پارچه ... زیرجامه ...
بجهت ... منصب نظارت ... مهمان نوازی ... خود را ... کرده ...
و ... آورده ... شال ... ملا عبدالله ... قرآن ... قبای ...
دارد بر ... پوشیده ... که ... شکسته ... کرده ... آن ... جسارت ...
نهار ... طعام ... نشسته ... عقب ناظر ... چون سفره ...
چند ... کفنهای ... که ... آورده ... سفره ... کفنها ...
از قرع آن ... غریب ... در خود ... و ... تکحیر کرده ...

فرو می بردیم هر قسم ... اطراف ... احضار کرده ... احوال و ...
در ... کار ... بسیار ... که ... رفتار ...
برشما ... که ... حاکم ... که ...
که سیاق ... جمع می آید ... خود را ... جمعیت ...
و تنها خواهم ... خواهد ... باشد که ... دولت محمد شاه
خدمت بخواهم کرد چه بهتر ... شما در دست ... خدمت شما از هر طرف جمعیت فراهم
آورم و کارهای بزرگ از پیش برده باشم اکنون مصلحت کار در اینست که ... خان ...
شود که جمعیت خود را برداشته وارد شیراز ... که ... در خدمت ... و شما خود با
نفر از برادران ... و ... خان ... آنجا را بر ... وارد شیراز ...
دیگر خود را ... جمعیت ... خان برداشته شیراز ... لشکر ... آمده ...
آمده باشند ... از ... وارد ... و ... سرکار ... رسیده
و ... خان ... شیراز ... عریضه ... پیغام ... هر قسم
که دستور ... نفر از ... دو نفر از فارسیان ...
... آورده ... صلاح ... داده ... گفتم
اکنون که ... که ... بیرون ... و از قرار ... مرقوم ... هر جا ... نشسته

بطرف ... محروسه از ولیخان آدم روانه کردیم و فقیه از برای تاشیت و طمینان از ولیخان نزد جماعت الاراچون ارک
و ماچون کرسنه و سلیم در نظر ایشان می‌نمودیم و بهر دو ماردی اشتهار و غایت تنانکه آوا آورد با اسباب واثاث
سیکرد و از جا آبهر را که بر ما کمال سکرد و بر چه را دواج ایشان از جسم چرخی نزد ملک پرواز بود و الا از خوف
ولیخان نفس از ایشان بیرون نمی‌آمد و بحق تمام محبت را در هر باب ظاهر ساخته پارهٔ لباس و اثاث از قسمتی فرش و
ظروف و بعضی جزوه ریزهای دیگر که ضرور بود بما داده بعد از سه روز از توقف قرار داد که با نواب شاهزاده والی
از طرف دشتستان بجهة همراهی تیمور میرزا و اسکندر میرزا و اکبر میرزا نزد ولیخان توقف کنند و در آنچند روز باستراحت
انتظام قلعه نمیه پرداخته و از هر جا آذوقه و سرب و باروت بقلعه مزبوره کشیده و آنچه لازمهٔ سازو حالتی غریب بجهت
همه سیر بود که اگر ولیخان سلطنت شما در اینجا توقف کنید و از هر جا جمعیت فراهم آورده سعادت شیراز خواهیم کرد
از این سخن خیالی بجهة ما هم رسیده که ولیخان درباره ما البته در فکر خیر خواهد بود و بتدبیر میافتادیم و اگر سلطنت فارس که شما
برویم تصور میکردیم که طمعی درین کرده است و در اینجا چون خانه خویش میباشیم خواهد رحمتی نسبت بما کرده با غیر تصور کرده
که ما را از خانه خویش بیرون و درد کرده و در تنگنای تنگ ترکان آنچه لازمه فطرت ایشان با غیر سمت آورد و از آن بیچاره هم از ترس
ما حیران شده نمیدانست چکند آخر الامر همین قسم قرار یافته بعد از ظهر سه شنبه شاه زاده همراه ما از در خانه ولیخان اکراد و
وداع ایشان کرده از خانه ولیخان بیرون آمدیم بعد از قطع مسافت تنگ ترکان بهر صحرای حکایج که رسیدیم
چند سواری از دور نمایان شد نزدیک رسیده معلوم شد مراد خان نام کسی است که از طوایف و اقارب ولیخان سیاستیه
از صفحه دشتستان بجانب ولیخان آمده بتحقیق اوضاع دشتستان و احوال خوانین آن سامان در آمده بیان نمود که خبر انتصاب

و دولت شما و آمدن شش نفر از شاهزادگان بخانه ولیخان در آن صفحه انتشار یافته محمد قلیخان برادر میرزا باشار و کلانتر
جمعیتی فراهم آورده و از هر طرف و تمام آن صحرا را از که رسیدن و دشتستان قریه بقریه بر شما بسته و تفنگچی نشسته از
که امکان عبور از آن صحرا بر شما مشکل است و همچنین خوانین دشتستان باهم همداستان کرده و هر جا که بروید استحکام و نگاهی
بجهة شما محکم نیست برای تفنگ و دعوای حکومت که در مخاطرات عظیمه در کار شما خواهد بود باری در آن احوال حیران
و پریشان گشته در راه درختی بیابان نشستیم قلیان بجهت ارباب آتش تجسس ترتیب داده و دو ساعتی از کار رفتن نشسته پرحسرت
بر آورده و بتفکر در حرف آمده هر چه میگویم نمی‌دانستیم که ما را چه باید کرد و کدام دیار روی آورد و بعد از چند دقیقه ملاحظه کردیم که سوار
از تنگ ترکان بتعاقب در آمده و بهمه جانب تاخته فریاد میکردند اما سخنان مفهوم نمی‌شد که چه میگویند تا نزدیک آمد او را شناختیم
طفیل بود و اوارا که حاجب سرای ولیخان بود برهنه و پابرهنه سوار گشته و بهمه جا در قفای ما تاخته می‌گفت مرا فرموده رسید که
از برای شما خبر ساره دارم بعد سیه نوشته بما داد که بجهة ولیخان نوشته بود مرا حقیقتاً که حضرات شیرازی و نوکر بابت باره
اجماع کرده و سرکار را ترس از بد نفسی تمام کرده منصب فارسی را بعیسی سرباز تمام و اکمال خانه های ایشان را با زمین یکسان
کرده اکثر سرکار را ترس بر تخت سلطنت تمکین نشسته و نوکرهای شاهزادگان بتعاقب ولی نعمتان مشغول
سوار و سرکار رفتن شده و شما شاهزادگان را این خبر داده و بشارت داده باشید چنین کاغذ را از کازرون بجهة ولیخان
نوشته بود و برادران ما در کوشه‌ها آن کاغذ نوشته بود که این خبر اصلی دارد و شما البته مراجعت کنید تا ملاحظه کنیم بعد از
ورود عمله جات و غلامان چه خواهد شد پس از اطلاع از این خبر حالتی غریب بجهة ما هم رسید اگرچه تصدیق این را نیز میکردیم
که شاید از برای تمهید ولیخان در پیش ما بعد از رفتن ما از شیده باشد و لیکن از نوشتن برادران اطمینانی حاصل کرده

سوار گشتیم و مراجعت نمودیم که از راه سنگلاخ راه چگونه قطع کرده تنگ ترکان را بیع از جانب ارباب بهمنی و بتان نظر آمد جایی
دقیقه خود را بخانه ولیخان رسانیدیم ملاحظه کردیم که از هر خانه صدای کل و کرنای شادی از عالی در جانب آسمان بلند گردیده و هزار ارمردان
در جا در ولیخان اجماع نموده نقاره خانه را بنوازش در آورده و غوغای عظیم و هنگامه غریب در آن انجمن ظاهر و آشکار
گردید جماعتی از نوکرهای تنگ کلا که بعد از تنگه خانه های ما را تاراج کرده بودند در آن هنگامه بجهت خاروها رضامندی
برگرد گرسنگی حسنه در تعاقب ما آمده بودند ما را که از دور دیده گرداگرد ما گرفته و در آنجا اظهار اراد تمندی نموده و
ما از آن نغمه غریب در تحیر و تعجب بوده نمیدانستیم که چگونه اتفاق افتاده است که دوباره فلک روی نموده و بخت یاری
کرده است که آنهمه پریشانی بیکبار بدل گشته است باری بهمه جا آمدیم تا چادر ولیخان برادران از ملاقات کرده
و از تفصیل احوال مطلع گشته

روز جمعه هفتم شهر رجب المرجب پس از نماز ظهر با آستانه متبرکه حضرت امیر المؤمنین علیه الصلاة و السلام مشرف شده از آنجا

رخصت حاصل نموده با تعلق برادران گرام تیمور میرزا و ... اسکندر میرزا از دروازه نجف اشرف بیرون رفته و جناب ...

یوسف کلید دار آن حضرت ... قریب نیم فرسنگ همراه بود پس از آن او را رخصت مراجعت ...

وداع کرده و جناب با برادران یک فرسنگ و نیم راه آمده به مسجد کوفه رسیده ...

[illegible]

اینجا نبان که اینفقره را ملاحظه نموده انگشت تحیر بدندان گرفته و در کار خود حیران گشته نه پای فرار و نه جای
ماندن با دل کارگس اینگونه شغلی تر کلی بحضرت باری کرده و استعانت از جناب سید الشهدا علیه السلام
خواسته و دست از جان شسته اینجانب و برادران با آن سمت راندیم قریب بکیدان راه که طی نموده با نطرف رسیده
که رسیدیم سی و پنج نفر سوار را نیزه و بطرف دست چپ چو ملاحظه شد و بقدر چهل سوار بدست راست بنظر رسید
سوارانی که بدست راست بنظر رسید قریب و نزدیک اینجانب بود و بودند و سواران دست چپ قریب بهزار قدم
با میان ایشان و اینجانب راه دور بر سر راه آمده اینجانب و برادران مصمم نزاع و جدال گشته بنه و اسباب
خود را در راه گذارده و روبسواران نموده سواران نقابها سیاه کرده و در عقب خواهی مشغول گشته و اینجانب هم نقابها
خود را باز نموده قریب صد قدم بنزدیک ایشان زمین پستی بوده پیش دستی کرده آن گودی را بتصرف خود آورده
و اینجانب هشت سوار بوده چهار نفر را پیاده نموده و در آن زمین پست نشانیده و چهار سوار دیگر رو بایشان رفته که
یکبار ابرهای اینجانب از حقه قریب بزمین پست که رسیده چهار نفر ایشان از ضرب گلوله گشته و از این فقره
انچه ایشان از حرکت خود پشیمان گشته پشیمانی بر جرأت اینجانب افزوده و دو نفر دیگر ایشان را در حیرانی
زده و با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام طلبیده و حضرت را شکر کرده و بسرعت رفتند که جمعیت آورده باشند
همینقدر که ایشان دور گشته اینجانب هم فرصت غنیمت شمرده و در اثنای راه بقیه را که همراه بار یک شده و اینجانب
خود را بیا غستان کربلا رسانیده نصف شب دوم دروازه رفته و داخل قلعه شهر گشته آن روز و آن شب را که از صدمه
و زحمت کشیده حیران بوده که آیا در این سفر بشرکت که رفته در حیرت تمام که محمد کریمخان مسیر ابراهیم خان عمر که چه حرکت

بجلوی

مجاورت آن آستان را اختیار کرده است در کربلا باینجانب رسیده و اینجانب را بمنزل خود برده و آنچه لازمه محبت و
مهربانی بود در آن شب بعمل آورده و آن شب را در آن منزل بسر برده روز شنبه یازدهم در کربلای معلی خانه اجاره نموده و همراهان
مشغول زیارت بوده و خدمت اعلام فخر الاحترام السید یحیی میرزا اوکه مرشد میرزا ابراهیم رسیده و در بعضی سخنان که غیر
حق مملکت ایران و اهالی بوده در این آورده صحبت و ابراز تأثیری در سخن خود و حال ایشان بنظر رسید بالاخره یافته شد
که خیالات ایشان بسیار فرق دارد دوشنبه سیزدهم قریب چهار فرسنگ راه که آمده بحسب رسیده و کلان
چند از جانب پاشا بجهت چند شخص از سارقین بر سر جسر نشسته همینقدر که یافتند اینجانب روانه بغداد بودم
نهایت حسن سلوک را نموده و اصرار زیاد از حد کرده که اینجانب را نگاه داشته باشند از آنجا که تنها جمعی سوار همراه بودند
و ملاحظه حال ایشان لازم بود توقف در آنجا را عذر خواسته و از سیب که گذشته و بمحاذات خود اینجانب و خوان ایلخان را
روانه بوده قریب سه فرسنگ راه با همراهی میرزا حیدر رسیده آن روز هشت فرسنگ راه قطع نموده از جهت ازدحام اینجانب
آسوده گشته دوشنبه پانزدهم هم صبح از کاروانسرا حرکت نموده در عرض راه شکارگاه و گرگ و دراج بسیار
است قریب بنام بغداد جمعیت شکار گاهی بنظر رسید که در هیچ جا از ممالک عجم دیده نشده بود خصوص دراج زیاده از حد در آن
زمان بهم رسیده اکثر لوری که اهالی بغداد بمصرف میرسانند کثرت دراج سیاه شده و آن روز دو فرسنگ راه را طی
نموده منزل دارد کاظمین علیهما السلام شده در مکان شیخ عبد الرزاق کلید دار آن حضرت فرود آمده چند نفر خود
شد را لیه در آنجا بنده و کلیه بیت آشنائی قدیم شیخ طالب و اولاد ایشان که محرم خاص حضرت و معتمد بی سیاست
محبت و مهربانی را بعمل آورده و یوم پنجشنبه بیست و یکم بزیارت حضرت گردش کرده با لحره بغداد از کاظمین حرکت کرده

بغداد رفته و پس از ورود بغداد که نیز بلکه استقبال نموده و اینجانب را بخانه خود برده و قرار توقف را در منزل داده
و خود مشار الیه ساعتی نشسته و بعد برخواسته بمنزل دیگر رفته الحق نهایت ادب و محبت را نموده دوشنبه بیست و چهارم
اینجانب بدیدن بالیوز بغداد رفته پس از ورود بمنزل نهایت شناخت و محبت را بعمل آورده و خواهش نمودند
که دیگر که اینجانب تماشای عمارات صحرای انگار که در بغداد ساخته و اینجانب بعزم تفرج حرکت نموده بر اطاق
را عکسی آینه و منقش نموده که در عربستان و بغداد خانه نشین خانه مشار الیه دیده نشده و بعد اینجانب را کتاب خانه
خود برده فی الحقیقه کتب بسیاری که قریب پنجهزار جلد میشد بنظر رسید خود مشار الیه از علم عربی و فارسی و انگریزی بطور
معقول مربوط اطلاعی داشته که کمتر کسی از انگریزان مثل این استحضار دیده نشده بود الحق خیلی کار نموده و بسیار نیکو نظم نموده
بعد از اتمام تماشای عمارات مشغول گشته که بتماشای بستان مشار الیه رفته پس از آنکه بستان مشار الیه را سیاحت نموده
چندان تعریفی در او ندیده همینقدر بود که در عربستان بهتر از سایر جاها بوده و بعضی از گلهای هندوستان و فرنگستان
در آن بستان بهم آورده و بعد از تماشای بستان بطرف دیگر اینجا برده که از وحوش و طیور در آنجا جمع نموده
اقسام طیور در آنجا و هیچ چیز که بنظر اینجانب تازگی داشت بعضی مرغ حبشی که چون مرغ کوچک بود که رنگ آن تمام
رنگ گل حنفر و رنگ آن سفید و به ترکی ال باش بقدری غرابت که اسمی نبرده است که در ملک عجم
هم میرزا و منقار سفیدی دارد و بسیار خوش آواز است که صوت آن بهتر از بلبل است باری آن روز در خوش
گذشت و مسرور و مست بمنزل خود نموده چون اسمی از بغداد برده شد لازم است که مختصری از احوالات و تاریخچه
آن ذکر شود الحق محروسه بغداد عجب مملکت آباد و معموریست بغداد از اقلیم چهارم است و از بلاد عراق عرب

۴ب

عرب معرب میشود و بانی آنجا ابو جعفر منصور دوانیقی بوده است که از خلفای بنی عباس است و آنحضرت اتمام و بنام آن
طلب نموده و در زمان اهالی و جمهور جای عمارات آنجا تمام ابنیه لفظ بغداد مرکب است از بغ و داد و بغ نام بت
مشهور است که در ایام جاهلیت اهل عراق پرستش آن صنم را می نموده و داد کلمه ایست که بغداد را بت بخشش است و در
زمان سلاطین ساسانیه که مدینه مداین معمور بود در آنجا نیز اهالی و معموری بوده و محل آن صنم که در رم بهم منع بوده و در آنجا
بوده و بعضی از جمعی از جمال آنجا بعد از استیلای عرب بر عجم و تصرف سعد وقاص مملکت مداین و ایران و دولت عجم را آنجا
نیز رو بانهدام نهاده پس از خرابی که فوت و تفرقه مردمان آنجا جمعی کثیر در بغداد آمده ساکن گشته تا در زمان
ابو جعفر که بنای عمارت آنجا شروع در عهد خلفای عباسی دار الخلافه گشته گویند در زمان خلافت المعتصم بالله آبادی آنجا بمرتبه
رسیده بود که مکان خلافت بر خلیفه تنگ گشته بود و در سه فرسنگی آن اهالی و بناهات متصل گشته بود ایشان که سیر
باعتبار است و آب دجله از وسط آن معموره روانست و قبل آن در سابق بر این بغداد همین بوده که در زمان
خلفا معموری و دار الخلافه در آنطرف بوده است از اینکه زمین آنطرف پست و آب دجله مسلط بر زمین بوده چندین
بار از دور مسیل خراب گشته و خیلی عمارتش را آب گرفته پس از آن اینطرف را معمور نمایند و عمارات عالی
در آنجا بنیاد کرده و اندرو اهالی آنجا غالب بواسطه زوار اماکن مشرفه است و غالب سایر مذاهب ایشان در ترد دارند ایران
و مملکت عجم بسبب آب دجله اش بسیار گوارا میوه و گرمسیری و سردسیری در آنجا وفوری دارد و مذاهب اهالی آنجا بغیر
صباح است و بزیارت قبر امام اعظم و شیخ عبد القادر ادراک نموده مرد مش بسیار دیر آشنا و درشت خوی
هانه جو سیاه پوشند و زبان اهالی آنجا عربی است ولی بواسطه سپاه روم ترکی را میدانند و حرف میزنند اکنون در تصرف

آنجا در کنار شط شهر معروف را عمارت کرده و در این سه فرسخ

سلطان محمود سلطان روم است و از جانب وی علی پاشا با حکم نامه مأمور و [illegible] طاعون باعث خرابی و اهالی
سکنه آن زیاده است و [illegible] قریب پنج فرسنگ بترکیب هلال واقع است جمعه ششم شهر شعبان المعظم
طرف صبح بکاظمین علیهما السلام رفته در مراجعت به بغداد در عرض راه جمعیتی مشاهده و استفسار نمودم گفتند
[illegible] پاشا قایم مقام علی پاشا است [illegible] پیاده [illegible] یافتم که دنیا قابلیت ندارد که کسی حسرت
آن را خورده باشد چنین شهری و چنین قایم مقامی سبحان الله مالک الملک و [illegible] به منزل خود نموده چهارشنبه
یازدهم چونکه اینجانب را خیال سفر ولایت در نظر بود چنین سفری لامحاله مدتی طول خواهد کشید و بازماندگان
اینجانب در نجف اشرف بی [illegible] و بجهة سرپرستی ایشان لازم بود که کسی نزد ایشان باشد بنابراین [illegible]
و [illegible] میرزا را مقرر داشته که بسر عیال و بازماندگان اینجانب برود و یوم دوشنبه [illegible] از بغداد [illegible]
گشته وداع نموده روانه نجف اشرف شد سبحان الله از دوری و فراق برادران چه روز و چه شبی بر اینجانب
گذشت و اینجانب چونکه منتظر [illegible] کارهای کلیه در [illegible] بود بنابراین لازم آمد که شخص
دانا و مربی [illegible] برادر مکرم معظم والی همراه [illegible] او را اختیار داده و از [illegible] خود او را آگاه نموده که در این سفر
همراه بوده باشد [illegible] و خواهش تشریف آوردن ایشان را از کربلا [illegible] نمودم یوم پنجشنبه
شانزدهم اعمام کرام از کربلای معلی وارد کاظمین علیهما السلام شدند و اینجانب بجهة دیدن ایشان بکاظمین رفته و
بمنزل ایشان که رسیدم جمعیت کثیری از اعراب [illegible] و اهل حاج در آن مجلس جمع بوده و [illegible] قرار
مدار حرکت حاج را با محمد تقی [illegible] و اینجانب هم در آن مجلس نشسته پس از گفت و شنود بسیار قرار

قرار داده شد که کرایه یک کجاوه از بغداد الی شام [illegible] باشد و [illegible] شروط [illegible] در عرض راه [illegible]
از [illegible] حاج [illegible] محمد تقی [illegible] نموده و صیغه خوانده شد از آن مجلس برخاسته و هرکس بجهة سفر خود رفتند
و اینجانب آن شب را در منزل عم اکرم [illegible] میرزا توقف نموده فردا صبح مراجعت نموده و مشغول تدارک سفر خود گردیدم
چهارشنبه بیست و [illegible] جناب سید سلمان [illegible] حاجیه و [illegible] جناب [illegible]
کلید دار نجف اشرف وارد [illegible] اینجانب [illegible] تمام [illegible] سفر [illegible]
که ملاحظه احوال خود [illegible] تمام خیال [illegible] مرتبه [illegible]
ترجیح میدادم لهذا [illegible] ایشان [illegible] و جواب صریح دادم یوم پنجشنبه ماه مبارک رمضان برادر مکرم [illegible] والی
از کربلای معلی وارد منزل اینجانب گشت از ورود برادر مکرم نهایت شعف و بهجت روی داد چهاردهم ماه مبارک رمضان
از بغداد حرکت نموده خود بکاظمین رفته [illegible] و اسباب در خارج شهر کاظمین در اردوی حاج [illegible] و خود اینجانب
در خانه حاجی [illegible] نام فرود آمده دو روز و دو شب در آنجا بوده و روز دیگر از آنجا حرکت نموده بچادرها آمدم [illegible] ماه مبارک
رمضان از خارج شهر کاظمین حرکت نموده باتفاق قافله حاج بر شترها نشسته [illegible] حاج عجم که در
عمر خود سوار شتر نشده [illegible] از شترها بزمین خورده [illegible] شترها
و تمامی [illegible] منزل نموده [illegible] ماه مبارک رمضان طرف صبح از آن منزل حرکت نموده باتفاق
قافله حاج روانه شده اینجانب و برادر مکرم والی در کجاوه نشسته [illegible]
قریب چهار فرسنگ راه آمده [illegible] منزل نمودیم بیست و یکم ماه مبارک رمضان [illegible]

توقف نموده جمعی از اعراب بادیه [illegible] که در نزدیکی منزل داشته پس از اطلاع از ورود حاج بجهة تماشای حاج بمنزل
ایشان آمده از آن جمله شخصی عرب [illegible] صید نموده بجهة اینجانب هدیه آورد و از آن شخص عرب استفسار نمودم
که بچه تدبیر صید نموده [illegible] اینجانب طالب [illegible] شخص عرب
در جیب خود [illegible] اینجانب [illegible]
گفت در بیشه پنهان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] که عقل قبول نمی نماید یوم بیست و دوم رمضان
از آن منزل حرکت نموده [illegible] برادر مکرم والی در کجاوه نشسته
و اینجانب [illegible] منزل [illegible] شتر با کجاوه بزمین خورده والی زیر شتر [illegible]
[illegible] بزمین آمد که امید حیات نبود از آنجا که فضل پروردگار شامل [illegible] صدمه [illegible] رسید
صد هزار شکر پروردگار را [illegible] در میان قافله حاج [illegible] شخص حاج
بیچاره [illegible] استخوان [illegible] تیمور میرزا [illegible]
بود [illegible] حاج بیچاره [illegible] یک ساعت [illegible]
رسیده و فرود آمده در تفحص آب [illegible] عاقبت الامر پس از تجسس چند
گودال آبی بنظر رسید [illegible] از شدت تعفن آن آب [illegible]
تیره [illegible] آن آب [illegible] الی الصبح [illegible] رسید که خلق نزدیک بهلاکت

رسیده بودند و از آن آب سیاه [illegible] که چگونه آبی بود [illegible] در آن منزل [illegible] توقف نموده و شش فرسنگ راه
آمده بیست و سیم رمضان از آن منزل حرکت نموده با حالت خراب و کام تشنه آنروز را [illegible] عطش که بر قافله حاج استیلا
یافته بود [illegible] قطع منزلی نموده باشند چهار فرسنگ راه آمده تمامی از شترها فرود آمده در تفحص آب بر آمدند چشمه که در
آن بیابان هم نرسید پس از تفحص بسیار قدری آب باران در زمین پستی جمع شده بود [illegible] از آن آب [illegible]
چون [illegible] آب [illegible] جناب آقا سید نصرالله [illegible]
ترویج امور شرعیه بود [illegible] و جناب ایشان حالت حاج را که از شدت عطش ملاحظه فرمودند [illegible] حکم بر خوردن
آن آب نجس فرمودند یوم چهارشنبه بیست و چهارم طلوع صبح از آن منزل حرکت نموده در عرض راه گله آهوئی بنظر رسید
و در [illegible] حاج [illegible] و شکار آهو [illegible] هر یک نزد تیمور میرزا رفته و گفتند که [illegible]
از این گله آهو شکاری نموده [illegible] تیمور میرزا [illegible] آن گله آهو
[illegible] تفنگ [illegible]
[illegible] آفرین و تحسین از خلق [illegible] قریب چهار ساعت [illegible]
[illegible] خبر آوردند که قریب سه هزار
عرب [illegible] اینجانب [illegible]
[illegible] قافله [illegible] سبحان الله
که چه حالتی [illegible] برادر [illegible] میرزا [illegible]

از قافله که باید قاطری داشته و سوار بود از میان حاج خارج شده و بقدر اشلاق تفنگچی از محمد تقی میرزا همراه بوده در جلو قافله با ضبط
نیم فرسنگ راه رفته قریب بآن سواران که رسیدیم شخص عربی بقانون اعراب آب آخته در میدان آتش بما در رسید
واز جانب حاج تیمور میرزا اسب خود را حرکت داده قبل از رفتن او در مقابل آن شخص باو حمله نموده که اسب با نیزه
مرکب را زده باشد و آن شخص عرب که ملاحظه نمود تیمور میرزا قریب برسید باز بحبه بر سر تیمور میرزا از جلو او پرید
قدری که رفت سید تیمور میرزا برگشت مبادا بروی شخص عرب را بنظر در آورده تفنگ انداختش داده که مرد و مرکب در غلطیدن سواران
دیگر که باشند که مارا سوار و تفنگچی بسیار بسته و با ایشان مقاومت دیگر که بما فائق آمده باشند طمع را برو توقف نموده از انها در آن گشته
پس از آنکه قدری دور گشتند به نشان در قافله حاج آمده در کنار رود خانه خشک که قدری بارش از آن جمع شده بود منزل نمودیم
محل فرج اینها از شدت هوا و بحبت آب و هیزم بر مردم بسیار خوش گذشت آن روز را شش فرسنگ راه قطع نموده بودیم
بیست و ششم از آن منزل حرکت شش فرسنگ راه را طی نموده بمنزلی رسیدیم که آب بارش و هیزم بسیار خوبی داشته
زیاده از حد خوش گذشت بیست و هفتم از آن منزل حرکت نموده تمام راه تپه و نشیب بود با وجود بودن شتر و گاو زیاده
از حد تلخ گذشت بعد که بمنزل رسیدیم قیمت آب بارشی بود آن روز را پنج فرسنگ راه را طی نموده بودیم بیست و هشتم
یوم قبل آبی نبود زیاده از کفایت روز که همراه برداشته و ذخیره نموده باشند آن روز از طلوع صبح الی غروب آفتاب
راه آمده که شاید بشط فرات رسیده باشند که هوا تاریک شد و خوف غالب بود و کم نمودن راه را ... ناگاه
تشنه در آن بیابان فرود آمده محمد تقی میرزا خواسته از او تنخواه نمودم آب کجاست تمام مردم از عطش هلاک شده
جواب گفت در چهار فرسنگی این مکان شط فرات است هر کس از حاج آدمی از خود به شتر ... سوار نموده ...

تا نصف شب آب رسید و این قافله محمد تقی میرزا عمل نموده هر کس بقدر تحصیل آب از او خورده و مابقی تماماً تشنه
و بیکم که ترتیب داده که هنگ آب میرزا ... و در تفحص و سقا کان قدری ...
حالت نه چنان حالتی دست داده که زبان تحریر برد تا الی حال که هفت ساعت از شب بیست و نهم گذشته است اثری از
فرستادگان ظاهر نشده است بعضی میگویند آب نبود محمد تقی میرزا دروغ گفته بعضی میگویند عرب آنها را اسیر و ایشان نزاع نموده
و کشته و برخی میگویند آب آورده و راه را گم کرده و دیگری که سرباز ایشان باز گشته و بیچارگان در اندیشه رفته که عاقبت الامر
یک از این متفرق لا محاله شد در آن نصف شب باز کرده خانه محمد تقی میرزا دیده هر چند میخواستم طعن آن ... چنان
دهان خشک شد که بیان طلب حمل نمود و از صد کلمه یک را که حالی میکرد از عطش قوه جواب گفتن را نداشت و ...
که ترتیب داده که فردا قریب ظهر انشاء الله خود مان بشط فرات خواهیم رسید حالا که تحریر میکنم صبح بیست و نهم است هنوز
آب نرسیده و قیامتی در بیچارگان حاج بر پا است که نهایت ندارد تیمور میرزا از تشنگی قریب بهلاکت است برادرم ... که
شربت آبی سرد و جواب یأس می‌شنود — زین تشنگان ... — فریاد العطش چو ... کربلا
الکنون که وقت صبح است و طلوع آفتاب از تفضلات الهی ابری که بطلب آب رفته بودند مراجعت کرده و آب فراوان
در کمال خوبی و سردی آورده و ... پس از کثافات تطهیر است همه آلوده شکر الهی را بجای آورده و ...
از حس و یطهرکم تطهیرا واز آن منزل حرکت نموده قریب پنج فرسنگ تا غروب آفتاب طی مسافت نموده بر در فرسنگی
شط فرات رسیده در عرض راه که می‌آمدیم تیمور میرزا سوار اسب بوده ... که عبد حاج ... از آن دره ... بود
سوراخ بسیار بزرگی در سنگ ... حاجی علی اکبر نام شیرازی یک از اهل قافله بود نظر در آن سوراخ افکنده دید ...

اخبار به تیمور میرزا داده باشم با عجز ... حاج شب را الی قریب بصبح رسید فی الجمله ... نموده ... تیمور میرزا
بضرب ... کلمه او را تسلی نموده ... از سر مردم ... تا نمود این قضیه در روز عید رمضان واقع شده و غروب آفتاب در منزل
بی آبی رسیده بهر طریق بود شب را بسر برده دوم شوال از آن منزل حرکت نموده قریب پنج فرسنگ که آمده بشط فرات
رسیده و آن قریه سماوات ... در عرض راه شتر و گاو به سبب ضعف بزمین خورده و ... مسلم است که شتر بار زمین
خورده و خلاصه ... غلطیده بطریقی که ... الحمد لله ... رسیده و بخیر
گذشت دو ساعت بغروب مانده در کنار شط فرات منزل نموده باد بسیاری ... که اوقات تلخ نموده اگرچه بواسطه دوری
ولوله بی آبی و سختی بنهر رسیده و لیکن بجهت عدم هیزم و فور باد خوش نگذشت از جمله غرایب ... که داشت است
که حضرات اعراب بجهت زراعت کنار شط نهری نموده اند که با چرخ ... آب را ...
بالا آورده زراعت میکنند و تمام کنار شط از حصه بغداد تا انتهای ... که سر چشمه فرات است همین طریق زراعت میشود
و یوم پنجشنبه سیم شوال بجهت آوردن کشتی و عبور از فرات توقف نموده ... ظاهر گشت شب جمعه چهارم
توقف در بار کردن نموده بجهت حرکت دادن شتران و از آب گذرانیدن ... تماشا داشت ... کردن
شتران یوم شنبه پنجم حاج از شط عبور نموده در آن طرف شط توقف نموده ... یکشنبه ششم
سید طماعی که ... در کمال ...
قدری ... تیمور میرزا ... رسید که این چه چیز است ...
دادن زحمت ... که فریاد و ناله او باسمان رفت و توبه کرد که هرگز ...

از عجم ... و تنها خورده فرار کرده قدری تریاک در دست من بود ... باز سید طماع ...
کرده ... مضایقه کردم بی اختیار ظرف تریاک را از دست من گرفته آب ... بقدر یک مثقال تریاک ...
کیفیت تریاک ... کرده و خانه را ... دیگر خبری از او نرسید که بر او چه گذشت
معلوم نیست ... قریه است در میان شط فرات واقع است اطراف آن ...
آب احاطه نموده است از بغداد الی شام ... همین یک قریه ... از بغداد تا آنجا هفت منزل است ...
منزل ... هیت ... مردم آنجا بسیار صاحب جمال و خوش آب و رنگ میشوند
واز غرایب آنجا چشمه ایست که آبش در غایت حرارت میباشد در فصل زمستان آنچه اهل آنجا ...
و دیگر از ... شط ... بغداد ... آن چشمه ... اهل آن ناحیه ...
آنجا ... رسیده ... بسیار خوش ... از طرف ...
... از کنار شط حرکت کرده ... فرسنگ راه آمده و منزل نمودیم یوم دوشنبه هفتم از آن منزل
حرکت نموده ... فرسنگ راه را طی نموده ... رسیدیم ... اعراب ... مطالبه ...
... نزاع ... حرکت ... قافله ... نزاع ... جمعیت اعراب ...
... یوم سه شنبه هشتم ... فرسنگ راه را طی نموده ... رسیده در
آن بیابان منزل کرده ... بی آبی بسیار تلخ گذشت ... حاج با وجود عدم طهارت ...
و نماز بی طهارت و ...

لذا اعراب مطلقا به هیچ مقبول تر از نماز بی وضو کرده روز چهارشنبه نهم از آن منزل حرکت نموده تا غروب آفتاب قریب بدوازده فرسنگ
راه با کمال تشنگی قطع مسافت کرده بوادی بی آبی رسیدیم هیچ از رفتار باز مانده چهار پایان ... حرکت نموده هر روز طلب آب
باطراف میروند سراغی از آب بدست نمی آمد بیچارگان حاج اگر در قمقمه قطره آبی ذخیره نموده بودند در این دو شبانه روز بمصرف
رسانیده حال تحریر قطره آبی با جانی برابر است حیوان در جا در نشسته بجز حکایت آب صحبتی در میان نیست آن حالت
بصبح رسید روز پنجشنبه دهم اهل قافله بواسطه عطش چه یارای رفتار بود که تو انستند قطع منزلی نمایند ناچار در عطش تا ... نموده
و خیزان از منزل حرکت نموده محمد تقی ... که قافله سالار حاج بود جمعی را باطراف بطلب آب فرستاده قرار ...
که هر گاه آبی بنظر در آورند بجهت علامت علمی سیاهی بر سر نیزه نموده تا بآن علامت مشخص شود که آب کدام طرف است ...
طی چهار فرسنگ راه در حالتی که یاس کلی از آب بود که از طرف یمین بفاصله نیم فرسنگ علمی بر سر نیزه مشخص گردید
که سراغ آب شد لیکن تمامی حاج بی اختیار رو بآن طرف آورده حیوان و ... مشک ... دست گرفته شتر بار را رها
نموده رو بآب ... و آنهائی که از تشنگی قوه رفتار نداشتند با سینه غلطان غلطان روان شدند حالت عجیبی
بر که ... بود پس از وصول آب در صحرا اگر که ... رسیده که در زیر آنکه آب باران جمع شده ...
صاف مشخص است که ... رحمت چشمه ... قافله ها ... منزل قرار داده و سیراب
گشته و جامه ها را شسته و ... طبخ کرده ... و از آنجا ...
... این خبر آوردند که جمعی سوار ... آمده اند که دست انداز نموده باشند جمعیت محمد ... حاج بیرون
آمده تفنگچی را در جلو ... بسته و نشسته و سوارها بیرون آمد چون آب ... اعراب که قریب شده

قرار ... را در خود ندیده و خلاصه آنروز را بر سر آن آب بسر برده و از همه جهت آسوده گشتند روز جمعه دهم از آنجا حرکت نموده
تا غروب آفتاب بمقدار هشت فرسنگ راه را طی نموده بمنزل بی آبی فرود آمده روز شنبه سیزدهم حرکت نموده
نه فرسنگ راه قطع مسافت نموده بمنزل بی آبی فرود آمده روز یکشنبه چهاردهم از آن منزل حرکت نموده سه فرسنگ
مسافت که طی کرده بر سر چاهی رسیده که چهل ذرع عمق آنجا بود و از کف چاه تا بالای چاه از سنگ خاره بالا آورده
در وسط آنجا چشمه بسیار عظیم بطریق ... نصب کرده ... بر دوش آب ... بر سر آنجا منزل کردیم
... چاه بارکشی بود که در یک ساعت هزار نفر آدم و پانصد شتر را آب سیراب کرده و بقدر پانصد مشک هم
پر کرده و ذخیره بر داشتند و ابدا نقصان نیافته چنین مذکور می شد که این چاه از ابنیه حضرت سلیمان ابن داود است که در
هنگامی که ... حضرت از این بیابان عبور نموده عطش بر ایشان استیلا یافته چون هوا ابرا ... آینده ...
آنحضرت ... فرمانداده ... شهر سبا ... ملاحظه ... که ... حضرت فرمودند که
آب ... در جوف زمین هر جا که آب نزدیک باشد کاوش کرده آب ... طرف آن ... نظر
ملاحظه کرده ... آنحضرت ... که ... چاه ... آن ...
انتقال شهر سبا ... آنجا ... آثار و علامات ... باقی است و آثار ...
مشهور است در آنجا ... جمعی از زن و مرد که ... لباس ... گوشت ...
... این جای در میان حاج آمده ... شهر ... و طریقه شعار ... که الاغ را ...
از ... یک طرف ... و طرف دیگر ... ساده ... آنجا ... الاغ ...

آنجا برده و از میان حوال ملاحظه نموده الاغ که قریب آنجا میشود در نهایت چالاکی از جوال بر آمده و ...
ندیدم و از تمام اهل ... شنیدم که ... حقیقت داشته ... و این طایفه را تمام اعراب بسیار ...
مدت عمر خود ... آدمی بچشم ندیده بودیم از ملاقات این طایفه ... الاسباب
بجهت ... و ... حالت غریبی بهم رسیده و آنروز جمعی از اعراب ... بجهت ... محمد تقی ...
آمده و ... که ... پانصد سوار اعراب ... حاج ... چهار ساعت از شب گذشته ...
شاه ... تشریف ... نشسته بودیم ... که با اعراب مخالف ... کرده و حضرت
جمال ... بر سر چاه آب ... که ... غوغا از مردم ... حاج ... مضطرب ...
هر یک تفنگ و اسلحه خود را برداشته بیرون رفتیم جمعی را دیدیم که بر سر چاه ریخته ...
... کرده ... و ... چند تیر تفنگ در میان آنها ...
دو نفر از آنها ... که ... نمودند ... عظیم ...
نموده و روز دیگر که چهارشنبه بود چهار فرسنگ راه طی نموده صبح پنجشنبه شانزدهم از آنجا حرکت کرده ...
... هفت فرسنگ طی مسافت نموده بمنزل بی آبی رسیدیم روز جمعه هفدهم از
آن منزل حرکت نموده سه فرسنگ راه آمده ... که اعراب ... شام است ...
که ... خبر آوردند که جمعی سوار اعراب ... محمد تقی ... شاهزادگان ...
و حرب ... غوغا از میان حاج برخاسته شاهزادگان ... اعراب ...

آمدیم ... حضرت ... اعراب که ... تا ... صلح نمودند ...
که آمدیم در میان ایلات عرب ... شاهزادگان ... بسته بودند ...
... فرسنگ راه آمده ... بی آب ... جمعی از شیخ اعراب ... محمد تقی ... فرود آمده ...
... حاج بیچاره که ... تمام ... دیگر داده ... داده بودند ... همراه داشته ...
... اعراب ... صبح ... لشکر عرب ...
اگر دقیقه ... حاج ...
که ... ساعت ... شاهزادگان ...
دو هزار اشرفی ... میان حاج ...
نموده ... پانصد نفر ... حاج ... آب ... تمام شده ... رسیده ...
بیچاره ... سنگ ... سعادت ... شقاوت ...
... شهادت ... عبد الرحیم خان نام ...
... هر کس ... قرض ... صحبت ... هر کس ...
... تسلیم ... یکشنبه ... توقف ...
... مردم ... چند نفر ... فرسنگی ... قریب ... آب ...
آورده ... ضرر ... آب ... جمعی ... بر ...

آب گل آلود را چشانیده قدری نمک با بادام و غیر آن نموده قدری صاف شد ولی باعث رفع عطش گردید غرض اینکه از یک
سنگ آب نیم من جاری روز کاری شد [illegible] آن روز را به تصفیه آب مشغول و اسباب شیخ اعراب شد شیخ شهوان با کثرت
اعراب در چادر محمد تقی [illegible] چند خود برده طرف عصری بیک عرب در غایت [illegible] چادرها آمده سیاحت
از صدمات چند خودی [illegible] تیمور میرزا [illegible] فریب [illegible] در دام [illegible] آن روز نزد ما آمده بوده روز
شب [illegible] ناچار هر که صاحب [illegible] هر جا که میرود همراه او بوده جمعی از [illegible]
و آشنایان همراهی در آن جمع حاضر گشته قدری صحبت داشته [illegible] از ایام قدیم نموده در این بین [illegible] چادر محمد تقی خان
برخاست پرسیدیم دیگر چه خبر است گفتند شیخ شهوان [illegible] که از کبار شیخ است [illegible] دارد و چادر محمد تقی خان
بنده چهار صد اشرفی [illegible] خواهر محمد را جهت چند [illegible] بخشش داده [illegible] بر زمین [illegible]
حاج [illegible] از استماع این قضیه مضطرب گشته از چادرها دور [illegible] محمد [illegible] میرزا پناه برده شاهزاده
در این نیمه شب برخاسته طلب نموده [illegible] هر کس یک اشرفی [illegible]
[illegible]

قریب بکرسفنه‌ها که رسیدیم قهوه‌خانه‌ای بنظر رسید شکر خدا را بجا آورده قدری از آن آب خورده و بهمراهان سیراب نموده روانه شدیم
کرسفنه‌ها را با آب آورده بودند قسم خوشی که چهار لب از آنک کرچ بر کردن آنها بسته خوش آهنگ هیئت‌ها منظم راه
رفتن بار بی‌اندازه تماشای کرسفنه‌ان و جمعی نموده مراجعت کردیم و جمعی عقب رسیدن حاج بر خط شروع اینجانب بر [illegible]
نبودن آنکه وقت کرسفنه و روز آورده بودند تجسس نمودیم که منزل امروز کجاست گفتند منزل امروز جای است سمی [illegible] مقصوره
ولی بعد رسیدن حاج امروز نخواهیم رسید تقصیر نمودم که شب تیره از قصر ما بر بریم از آنکه آنقدر خواهیم نا چار شب
در راه سیلک رفته کوهی بسیار عظیم نشانه دادند و گفتند در دهنه آن کوه بی‌آب همین قرار نشانه رو نشیم و بهمراهان ضعیف نا توان
راه هر قدر رانیم قریب غروب بجائی رسیدیم که تا چشم کار میکرد دریا بود عطش هم بسیار داشته بهوای آب خوردن آنکه آن
دریا ملاحظه کردیم که عمق آنچه آب در دریا بقدر یک چهار انگشت و چنان صاف و روشن است که عکس تمام کوهها را
نمودار است ولی بمحض رسیدن فرو رفتن جانوران چنان حس شد که معلوم نمی‌شد که آب یا گل با وجود آنکه تشنگی قطره آب
نرسیده چهره‌ها بجای گل شیخ از دیدن که است تشنه کام بیرون آمدن آب و گرفتن شیخ آب و عجب آن زمین
است که چنان است که از سطح زمین دارد بطوری که آب باران بهر جا منتظر شده بهمانجا توقف داده و خود خاک نهایت
صلابت را دارد که آب فرو نمی‌رود و باری جرأت نموده آب نزدیم و در فرسنگ راه آب قطع مسافت نموده و چنان شنیدم
که همه اطراف آب راه بی‌جا نگوه که نشانه ما نبوده و بهوای آنکه در آب می‌آمدیم تا از آب بیرون رفته صبح که رسیدیم کنار
چشم کار مکه صحرا اندر ظاهر است که شب هوای زمین ابر بوده و لی مانده تر بوده که آب نرفته و در فرسنگ دیگر راه آب بجائی
رسیدیم قریب مغرب شب بهر طرف روی نمایم اثری از آبادی ظاهر نیست و بهمراهان قرار بار بنا نهر آسمان ابری بالای سر کشیده

بنای بردن کذارد و مغرب گشت قریب بکوه رسیدیم بهر قرار طرف کوه را که روشن که ده شاید آبادی بنظر آید مطلقا آثار آبادی نبود و الا
سرما و کثرت باران و بیابان نا امید و غربت و گرسنگی و لباسهای تحت نیم‌تصبی و خوف از اعراب و ابسهای خسته و خسته چهر منزل
و هیچ ابری شبانه روز و نا امید بودن از آبادی سبحان الله حالتی دست داده که تقریر نیست باری قرار براین دادیم که هر چه
قریب بکیه ای از کوه رسیده و تصمیم بکوه آواز نموده که گم شدیم از آن سمت که بقدر سیر زراره رسیده قریب بکیه ای که رفت
آواز زنگ و کشش آمد از کیه ای صدای زنگ شیش رفت دیدیم که کرسفندی سیاه که بهمانقاعده رنگ کردن ایشان بسته ایم
انه افرادی نزدیک بنجا نبان نیز بتر و او رفتیم و از چوپان آنکه تحقیق نمودیم چوپان در جواب گفت که تا قسمه دو فرسنگ میان و راه
سه فرسنگ خانه اعراب عنیزه است سراغ کرده بهوای خانه‌های عرب او رفته هر چند والی به بردن چوپان اصرار نمود
چوپان راضی نشد باز مجددا گم شدیم شب تاریک است راه و وادی ای‌پیچ در پیچ آتش هم در کجا و عمده و درراز کجاست و نمیدانستیم
کجا میرویم بهمراهان مرده در این شب تاریک راه برنده هر ساعتی تخمین یک راه طی نموده بسیاری راه که آمده آتش بنظر رسید امیدی است
نار ارکیع اتیکم منها بقبس او اجد علی النار هدی هوای آتش آمده تا آتش ساعت از شب گذشته با هر چادر اعراب
رسیدیم بی‌اختیار بچادری رفته چند نفر آن در آنجا در بر دو نفر قاعده آن شتاق این بود که کاو و کرسفندی که داشتند که در شبهای بی
بارش در صحرا برده در شب بارش در چادر میآوردند پس از فصل آنکار در کرسفندان و کاو و اشتر دارند و شتر آنان بسیار مردی است جا
دست بجیب خیمه کرده و زبان عنقاصی کشوده و کاو و کرسفندان بجای خود در چادر آورده و مار از چادر بیرون کرده نا چار بالاتر رفتیم
باز در چادر دیگر رفتیم اتفاقا چادر یکی از بزرگان قبیله بوده خود بیرون آمده اظهار مسرت نموده و فقه بردن تعرف از اعال
ما بهمراه اکرفته و ضعیف را از اسب برداشته آتش بسیار خوبی نموده چهره بخیمه طبخ رواج داده و شبانی محبت را ظاهر ساخت و

ببوستار روی و همراهی شخص کرده غرض بعد از آنچه عرض سیصد و سوم است ابری که در چادر با ان برشته بجا رد اینحالت چگونه خواهد بود
از آن روز شب در است فرسنگ راه طی نموده بطرز بقی در چادر شیخ عرب افتادیم که هیچ جاتی در آن شخص نبود صبح چهارشنبه
بیست و دوم در چادر نشسته که قافله حاج رسید سوار شده بحاج رسیدیم و باتفاق حاج آمدیم تا نزدیک عکبره و قریب
با آنجا چشمه و حوض آبی سیاه شاهزاده کان ونی اعمام در آن آب شده و اینجانب و سایر همسفران بهمانجا وداع کرده ایشان نظر
شام روانه شدند و ما در عکبره توقف کرده در خانه شخص دهقانی فرود آمده کمال مهمانداری نموده در آن روز چهار ساعت از
شب جمعه را نیز در آنجا بسر برده جمعه بیست و سیم از عکبره حرکت نموده تقریبه ذو منه آمده همه جا آبادی و عمارت
اعتدال بود آن روز را پنج فرسنگ راه آمده بخانه شخص فلاحی فرود آمده یوم شنبه بیست و چهارم در آن منزل توقف
نموده اسدالله خان را با دستجات بالیوز بغداد و برشته خود روانه نزد فرین صاحب جنرال قونسل شام کرده
و خود بتدارک حمام و خستگی مشغول گشته پس از آنکه وارد حمام گشته حمامی بنظر رسیده که نهایت صفا را بجانی داشت
لیکن هیچ تی بوده که در آن آتش نشر بود بسیار سرد بود خود را فریب داده و قریب بغروب از حمام بیرون آمده یکساعت
از شب گذشته اسدالله خان با خواجه بمعه باشی ترجمان کماشته جنرال قونسل وارد کرد و بعد معلوم شد که قونسل از جمیع
از صاحب آمده زیاده ملتفت و خوشوقت شده و بالیوز هشته عاید نموده بود که فردا صبح سوار شده بشام رفته باشی ترجمان را با
اسدالله خان سپرده شب را استراحت نمودم یوم یکشنبه بیست و پنجم صبح از آن منزل حرکت نموده دو فرسنگ راه
طی کرده و قریب بشام گشته جمعی از فرنگان باستقبال آمده بسبب آنکه فرین صاحب بیمار شده بود خانه در نهایت صفا داشت
هر یک طاقی را فرش و اسباب صاحب کرداده پس از ساعتی آنجا آورده تقاضای دوم قدری که خورده میل عرض نموده فرستادیم اکثر

از بغداد تا شام را در بیست روز آمده بتفصیل و هشتاد و هفت فرسنگ میان و سی و چهار منزل آمده

حاضر برخیمته بحق نهایت مهمانداری را نمود و فرا مادر از بغداد الی ده منزلی شام را صاحب الی سوق با شیخ تصبی عرب ابو عتره
نشسته از که منزه و کثرت بیطایفه زاهد از حد تحریر بیرون است بعد از طایفه حرب در میان قبایل عرب قبیله‌ای بکثرت نیست اگرچه
پانصد هزار در خانه مشهور است ولی زاهد از آنست بعت اینکه در این چهل روز راه با وجودیکه تمام از بیراهی آمدیم بجهت خوف
از اعراب بیکوچ از زمین نبود و در این چهل منزل که خوش از بعیره شتر اینها باشد و تمام این بیابانها بحسب عرض و طول مواد نیزه
شتر این جماعت بوده شیخ و بزرگان این طایفه مختلف می‌باشند و بتفاق اکثر که از انها بهر کره در زمان سلاطین و قیاصره روم بر این تسلط
نیافته در این سنوات محمد علی پاشا بر بعضی قبیلهٔ تسلط یافته که پاره‌ای طاعتی نمی‌نمودند باز بر سر کشی برقرار خود هست از ایشان اطاعت
نمی‌نمایند [illegible] شیخ بزرگ ایشان از همه بزرگتر است و جمعیت بیشتر دارد و این غزال برای شهر چاشت که این طایفه سفت شکم
سیر از ایشان چهار طفل بیک شکم بنظر خود ما رسیده و زاهد از این را اسکونبیز العلم عند الله یوم دوشنبه بیست و ششم بجهت اینکه روز ورود بشام
فرین صاحب جنرال قونسل ناخوش بوده است که بدیدن آمده باز روز بعد قدری حالت شان را اله بهتر شده طرف صبح کم
اینجانب سلام نشسته برده وارد کردم قریب یکساعت تصبی بکرم کفتگو در روز گذشته را گفته است که هر قدر خواسته شد قاب
شوم هیبر ز انصاف صاحب برد و قاهره و افی بارها که کمتر چنان اوکی دیده شده پس از صحبت چند تعریف ذکر نمود بجا اینجا از
خانه دیگری بسیار منزح از مرحمت سرکار چنانم که شب بنده خود را سر افراز فرمائید و اینجانب چه ارشاد ایشان را که دیر بجا
التماس ایشان بنیم ساعت بغروب مانده سوار شده همه جا در باغستان شام و کنار انهار روان گشته تا قریب بحصار شهر جای
نزدیک بوده که بالیوز از راه تا نصیح بجهة تماشا کاه و تفرج خود ساخته بحق عمارت خوب و جای باصفائی میباشد و اکثر اسباب
آنکار را تیفا نوربیعات فرنگستان درست کرده بود بعد از صرف کمال تعارف فرا نموده بی بی صاحب زن بالیوز در آن

دیگر از دو اکبر صاحب و خود با ایلچی زوده نفر دیگر اگر چه در اطاق مخصوص حاضر بودند و از هر قسم صحبت داشته تا تفصیل آن باعث
بر تطویل کلام است مسبار از آن که بعضی رفته عمارتی دیگر در غایت صفا و طراوت به نظر رسید حسام الدوله و اشرف حاضر بودند پس
از صرف غذا در حجرت منزل [illegible] چیزی که تازگی داشته باشد آن است که شمشیری [illegible] که تا حال دیده نشده بود و دیوار
سنگ مرمر آن ملک را نقش صیقلی داده بودند که بر تاب صفای آب از بلور بهتر بود جمیع چراغ الماس انجمن قسم بود
از شمشیر در بیان آمد با ایلچی غداره آورد که از سلطان حیدر بوده و زبانه داشت چنین داشت که این تیغ را تکرار کرده با
بعد از آنکه ملاحظه کردیم و چهار بار ایلچی را در تعریف آن نمودیم گفتم اگر تعریف کنم چه است و لیکن بر عهد مرا رشته ما خواهد بود اگر
مذمت کنم باعث برد [illegible] خواهد شد برای قبلانی که من کشیدیم قدری کم دوره بود و شمشیر فرا کرده در دست حسام الدوله بود و شاه نموده
بود که قبان ده [illegible] حسام الدوله با دو سر آن تیغ که شبیه باشش کمر بود غرک آتش از شعله کرده در سر قبان گذشته ایلچی
دانست که این تیغ چه صرف است و نظر با نیامده است از حسن ترمها بسیار خوش آمده البته که تعرض نمیخواهد به رشته
ما را از رده باشد دیگر ملک سر رشته ما را در میان غذا آورده است اختیار کند که ما ضرر از او کرده و رفعت با او کرده یا کوتاهیم کرده
صرف غذا گفت شراب فارس شنیده ام خوب و شیرین می شود و فعلی با او گفتم اینجایی که خورده اید شیرین تر است اما این که
ما را خوش نیست پس از آن شرفه اشاره کرد ظرف را برچیدند خلاصه صحبت بسیار اتفاق افتاد بجماعت از آنجا که نشسته بود
شده به منزل آمدیم آنجا با ایلچی برقه کرده و تا درگاه آمده هر یک را انعامی داده و روز سه شنبه بیست و هشتم وقایعی که قابل نوشتن
وقایع نشد یوم چهارشنبه بیست و نهم بحمام بسیار خوبی رفته که بر حجاب لال بسیار داشت تیغ بود و روز
پنجشنبه بیست و نهم وقایعی که ذکر شده در روز جمعه غره ذیقعده الحرام ۲۵۲ وقایعی که روز شنبه ابراهیم بیک که حرف انگریز

نظرا

شام است نزد اینجانب آمده پیغام از تشریف ایشان آورده که چرا امیر شیره را سر افراز ننموده باشید ز همان لطفی از قدیم بوده
محبت که با مجموع ایشان بوده با دیگران نبوده چرا از این صحبت حرکت داد و با از آنکه نموده و با آنکه که این قدر که شما ملک به سر رفته
طالب بوده باشید مسیر الله است اینجانب جواب دوستی او داده سبب اینکه او ارادۀ از ضرور با ایلچی شام محبت داده
و ثانی اینکه لازم بود که از صاحبخانه شروعی شود آن روز ابراهیم بیک را جواب گفته رفت به منزل خود یوم یکشنبه سیم نیز وقایعی
وقایع نشد یوم دوشنبه چهارم بارش شدید آنکه خانه اکثر خراب شده و در این سال سه ماه متوالی برف آمد که هیچ کس از قدما
ولایت چنین برفی بخاطر ندارد یوم سه شنبه پنجم نیز برف و باران شد بیست و سیم یوم چهارشنبه ششم ایلچی بعزم ملاقات
وارد منزل شده در کمال دلجوئی و اظهار محبت بسیار صحبت نمود بعد از اظهار تعارفات از آنکه حضرت صاحبقران در میان
آورده و آغاز وقایع مابین ما و مهرشاه نمود که گذشته تحقیق نمودیم وقایع چطور خود اظهار نموده تا وارد شدیم و بعد گفتم که
سیم استیم فتنه جوئی دو نفر در ملک ایران نبوده باشیم نزد ما سهل بوده لیکن فتنه جوئی کار نیست بی مایه و دستگاه می‌خواهد و در این
بین بجز سفک دماء مسلمانان و خرابی رعیت حاصلی نخواهد داشت از برای ما لازم است که تکیه بر دولتی بزرگ نموده و ملاحظه
از دولت کنیم اما سهولت کرده و از دولت انگلیس چه محظوظ است که بجهه اینکه با [illegible] دولت است یکی
دولت انگریز دیگری دولت روس و دیگری دولت سلطان محمود قیصر روم اما دولت روس از جهت اینکه خلق ایران نهایت
تنفر را از او دارند چه حاصل است دیگر ولایت ایشان اتصال به مملکت ایران دارد و از که ایشان نمی توان ایمن بود و اما دولت
عثمانی و سلطان محمود آنهم به واسطه اختلال در دولت خود و مجموع پاشاها فرد از ضعیف است ضعیف ضعیف الطالب والمطلوب
پس در این باب منحصر بدولت انگریز است و از اینکه سبقت آشنائی داریم و اگر به حالی عقلیه حال است بر این

داده بیم بنابراین روی به دولت کرده به شماست از پرده کار جسته و آن دولت چنان تقصیر نموده که ما از بنده او رفته نگاه به ایلچی
بعد از منزل نرویم و در شام بخانه نو آمده ایم و چه اینجا و چه آنجا تمام بخانه پادشاه انگریز آمده و این دولت را از جمیع دولت‌های متحد
نموده ایم جواب گفت که تو مقصود شما چیست گفتم ابناء ملوک و زرکا نیم و پناه به دولت بزرگی آورده ایم معلوم است
تمنای ما هم تمنای بزرگی خواهد بود مخصوص است که بجهه مطلب جزئی ایراد و اصرار نموده ای بی نهایت ایلچی مستبشر گردیده گفت
محق شما از بزرگان به و خاک قدوم شما را جمیع مردم بچشم می کشند از هر جهت خود را سرور دارید که عنقریب مطلب خود را خواهید یافت پس از
ساعتی بتقاضای هم قرابت بجهه ایلچی آورده خورد و نهایت تعریف کرد که در ملک فرنگستان تا بحال کسی این نوع اجرا
و تصرف را ننموده غریب به نظر می آمده و خواهش کرد که روزی سوار شده چهل اسب و چهار را دیده شکار کرده و جواب گفتم که اراده
کرده ایم باغهای شما را اخبار و سوار خواهیم شد شب پنجشنبه جمعی از اعیان شام بدین ما آمده تا قریب به صبح نشسته از هر سخن
رانده می شد یوم پنجشنبه هفتم را صرف [illegible] نموده یوم جمعه هشتم را همین طریق یوم شنبه نهم طرف عصر ایلچی از بیک اسلحه خانه خود
طلبیده و بعد از فرش نمانه با ایلچی بیک خود و ایلچی صاحب باستقبال از راه دیگر آمده بوده بعمارت رسیده نمانه که دارد رسیده
بی بی صاحب بکمال مهربانی نمود چیزی که گذشت با ایلچی بیک داد و بسیار بسیار اظهار محبت و مهربانی نموده پس از
نماز مغرب باز قسم شب گذشته بر سر خوان نهار رفته و صحبت بسیار در آنجا گذشت که گزارش حاصل نداده و بعد از صرف
غذا بی بی صاحب دسته را اگر فته به مجلس شب حجت نموده صحبت از کتاب لغت در میان آمده کتابی با ایلچی آورده که تقریر
و است از این طبیعه و جمیع لغات عربی و فارسی و انگریزی را او را نوشته بود و در قدری از آن کتاب خوانده و بعد صحبت
از تفنگ و یراق و اسلحه در میان آمد یکی از فرنگیان تفنگ دولوله آورده آن تفنگ به نظر نیامده هر جهت نمی از

نقد

تفنگ رفت ایلچی صاحب چنین داشت که دو تفنگ شش خوب انگریزی را ما خریده ایم فرستاده صندوق تفنگ را چه
آورده دیگر که تماشا کنیم پس از آنکه آورده و نهایت تعریف از آنها نمود که حرفی در سوال نموده که از آن قسم یراق از انگریزها
می آورد جواب گفتم بسیار بهتر از تیموری از آن است که طپانچه فاش نیز حاضر است و آورد تا ایلچی صاحب تماشا نماید رفت
و طپانچه خود را آورد پس از آنکه ایلچی صاحب آن را افراد و در حیرت شده که چنین سه آنچه که قسم برف الله ران
بجای دیگری برای تقلید باشند که چنین در عالم نیست که ما خریده باشیم تا اینکه از نظر ما جلوه کند از همین سخن در میان آمد
صحبتی داشتیم باز تا پاسی که از شب گذشت حرکت نموده وداع کرده به منزل شب یکشنبه آن شب اهراهانی که از ایلچی صاحب
بجهه سخنگزاری با ایشان خانه آمده هر یک انعامی فراخور حال داده یوم یکشنبه دهم یکی از نوکرهای ما را اشخاص سپاهی از عسکر
پاشا در کوچه بازار دیده بخاطرش رسید که این جوان را عجم غریب است با ایشان اهانت نموده چیزی کرد چند نفر از عسکر را بر داشته
او را گرفته از قضا ایلچی مطلع شده رجوع کرده آن جماعت را گرفته و بعد از واقع عسکر پاشا را حاضر و به جهت ایلچی
عساکر شده از این طرف هم جمعیت حاضر شده همراه آمده در دفعه ثانی باز آن جماعت ایشان را گرفته در آخر دو پاشا
که شکایت آن جماعت چه از تنبیه نموده که چرا متعرض عجم می شوند یوم دوشنبه یازدهم محلوم است قابل تحریر نبود یوم سه شنبه دوازدهم
مهر تر پی حرب بالاتفاق حاجی حامی ضرب رفته بودم احباب شام نموده و بعد از آن ما آمدیم یوم پنجشنبه چهاردهم با ایلچی بیرون
آمده یوم جمعه پانزدهم سه ساعت از شب گذشته باشد جوان آمد در نهایت مسرت و فرحناکی باعث مسرت ما را
مستفسر شده جواب گفت اگر ایلچی صاحب ده هزار تومان هم جهت مهر نموده ممکن نبود و انشاء الله تعالی امیدوار است که ما
وقوع امرا است باز از صبح تا بحال با صاحب که بهمانی نیز گشته الحمد که گر به وجه مبلغ هزار و پانصد تومان داده

چهار ماه به شمار لندن رسانیده باشد صاحب مرکب قیمتی نمی‌شود و هزار تومان او حاکم و در این لنگر بوده که خبر رسید که مرکب [illegible] اکم سلطان اکبر به سفر گذشته که به بیروت آمده به جهت زود رسیدن شما به لندن در آن مرکب نشسته

در رفته باشید بقینی بیست و پنج و سالم وارد لندن خواهید شد و از شام الی بیروت که مرکب بار حاضر می‌شود منزل

بیشتر نیست و از آنجا به اسکندریه یا بالیز صاحب سفر گذشته که رفتن آن متصور نیست در اینجانب از استماع این خبر

سرور گشته که رفتن آن متصور نیست یوم شنبه شانزدهم قرین صاحب بالیز به دیدن ما آمده از جانب قنسول به مذاکره

که شما را چه مقدار مالیه میسر است و آنچه قسم می‌خواهید رفته باشید سراق الضلاع باید در آنجا رفتار نموده باشید یا خیر آنچه

دوستی و یگانگی با او در میان آمده آنچه از نقد و جواهر بوده و آنچه از عقب قرار داده بودیم که آورده باشد تمام را یاد نموده از

این مرحله گذرانده و یگانگی ما مشرف شده دستور العمل در هر باب داده و از او خواهش نمودم که دستور العمل در باب طی بقیه رفتار

در فرنگستان و ورود به انگلستان تا بر او داده تا از آن قرار رفتار نموده باشیم تا آنکه محل ایرادی نگردیم چنان نمود که کتابچه مفصلی مرتب و

قانون ایران فرنگ بجهت یادداشت شما خود نوشته‌ام که با هر یک از اولیای آن مملکت از پادشاه الی امراء و بزرگان چطور باید

کنید و بالجمله چنان بجهت سیاق کار رفتار شاه باشد پس فردا که روز دوشنبه است خود خدمت شما می‌رسم اتفاق از خدمت

شما به صحرا رفته تفرجی کرده شب را به همین منزل توقف فرموده تفصیلی آن روز را شب را عرضی که بگویم و بشنوم به خدمت می‌نمایم

زمانی می‌خواهم که عرایض تمام شده بعد از آن صحبت از صحبت سرکار از قرص فرمانفرما در باب آنچه رقم و صحبت نماید که در خانه

خالی باشد و لیکن این جانب نوشته بود و تا که در باب قرض نمودن آنکه زیاده که فرموده بعضی آزرده یا بالیز صاحب نمودم

و گفت بجهت حصول مطالب شاه این نوشته بهتر از صد هزار تومان است و بخواهم این نوشته را نگاه داشته روز ملاقات وقت خدمت پادشاه

پسر سید اول همین نوشته را به دست پادشاه داده باشید و مطالب خود را بیان کرده باشید باز صحبت همین جا ختم شد

بالیز صاحب گفت امروز هوای بسیار خوبی است اگر قدری سوار شده و در خارج شهر شام تفرجی فرمایید بسیار بجهت شما مناسب است [illegible]

قبول نموده اسب آورده سوار شده نزدیک دروازه که رسیدیم از دور برج پیدا را دیدم که برجی را سوار شده و در آن چرخی که از

آب بهرا جدا نمایم بود در گردش آب برده باقی جدا آب که سرد دم می‌شود نزدیک که آمدیم دیدم آدمی است با ملبوسات

سبحان الله بزرگی شکلش و لباس آن آب که نوشته‌اند کفش صافی و دو عدد اسب را اکمال نموده بسیار تعجب نموده

از بالیز پرسیدم که چنین آدمی دیده و امروز که چه کس است گفت سیاح معروف فرنگ را نموده‌ام و در اینجا هم قسم از اقسام

هر چه لحظه نشسته توانستم اسباب خریده ایم بعد تفتیش نمودم از احوالات آن شخص مسلم که در عهد حاکم سابق مشتهر بوده و بعد خانه [illegible]

رسید قبل کشته بسیار مرد مشهور شد و اینجا می‌باید پس از آن بیرون شهر رفتیم اما در غایت جمال صحرا با سبزه و خرم چون فردوس

بود از هر طرف صحرا و دشت هر گوشه آواز چنگ و نی گوش و دیده می‌رسید قریب به پنج هزار مرد و زن بیرون بودند جای

و هم آنچه از هر سمت نهرها جوی آب روان و در آن سبزه و فردوس آب و ازو بسیار بطهارت زمین و در کنار آب [illegible]

و لعبتان عام در جام طرب ریخته و هر کس با دوست با جمع و شرب اقداح را می‌نمودند و روز عیش الاشیاء [illegible]

از شدت آب اکثر سرو و ازد و غیره چه در کثرت سرو و از هر کس های آن عزاز عمدی نموده سر داری است متکی به غیب بشارت کرده

و طیور بسیاری در آن مرغزار هوای سر دره آن یار بسپرده آن که شمیم راح را در آن هوا از نسیم صبا [illegible]

[illegible] تعریف بیرانداز سرکار حسام السلطنه را شنیده‌ام از هر کس اگر زحمت نباشد بخواهیم تماشا کنیم تیراندازی [illegible]

اسب تاخته مرغی را زد و تخت اسب از هوا به زیر آورده تقاضا چون قهوه از جوانان نمودن [illegible] برای [illegible]

سنگ ریزه بود که آنچه از آسمان به زمین افتاده بیشتر اسبان پس گشت یکدفعه صدای خنده و قهقهه از اطراف برخاست

تمام مرد و زن آن صحرا ایشان خود را از دست داده بودند ما هم بی‌تحاشی به طرف بقدر ده هزار نفر حلقه زده در نهایت تعجب

نگران بودند و تیموری میرزا با تمام حضرات شنیف فقره رقص بهم در تماشا بر آب بر فقره مرغی را زده پرانده و تخت و بعد از آن تحت

و مرغ را عقب آن رغبانه زار و مرغان مانده بود بالیز صاحب رو کرده که شاه خودت را خواسته از تمام حسابان مثلی نیست

بوجود سرکار رسیده آن زده کرده گفت گیرا قسم چون تیر انداز می‌روید باید تا هرگز ندیدم چنانچه در فرنگستان

چنین صید گیری و چابکی را ملاحظه نمایند دقیقه شمار از آن فارغ نگشته بود در پادشاه و شاهزادگان با بر چشمی نمیرسید

و تفرج بوده با شیدی طبیری که رفته شام را بالیز صاحب به جهت بی بی صاحب برده و اتفاق مراجعت به شهر کردیم یوم یکشنبه

هفدهم را هم به کام رفته یوم دوشنبه هیجدهم باش نوجوان آمده به جهت زیادتی مخارج لشکر پاره‌ای صحبت داشت که جزء آن را نپسندیدن

نموده انقباض کلی دست داده چون قرار رفتن به خانه بالیز بود و بعد از آن به خانه بالیز رفتن را موقوف داشته یوم

سه‌شنبه نوزدهم طرف عصری بسته جمعی بالیز سواره از منزل خود به باغچه که خانه بالیز بود رفتیم در عرض راه در کنار نهر

روان و بساتین شام همه جا گلزار و سبزه و از ازدحام مرست از جام حرام شده و در هر یک بیت البرنی دو دست گرفته

وار اقداح راح سرمست با چنگ نغمه پرداز و هوای آن صحرا طراوت داده در آن مرغزار بخت طرب پرواز آمد [illegible] که

در آن دشت و فضا بود اگر صحرای چین گفتی خطا بود تماشا کنان همه جا تا خانه بالیز صاحب رسیده بالیز

با استقبال آمد و کمال محبت و احترام و اکرام بجای آورده نشستیم هنگام غروب آفتاب بود و پاره صحبت از انقلاب و

افتادن ایران از وکیلی شدن و شکار بر گه که از سلاطین قدیم تا چنگیز خان و هرام گور و شاه مرحوم محمد شاه کرده بودند

بجهت بالیز صاحب ذکر کردیم بسیار تعجب نمود به کسی نزد باغ ما تماشا گشته ایشان بیکاری دیگری رفتند بعد از نماز بازنان لیالی

سابقه بر سر میز رفته صنعت صرف [illegible] از جمله طعمه غریبه که کوسفندی را به استخوان آن را برآورده و آن کرده و بطرفی

طبخ داده بود که شانه جنین مخمصه که با کارد را انداخته نموده صرف می‌شود تا زرکی داشت پس از صرف غذا

با صحبت دست بی بی صاحب بالا رفته به منزل اول نشستیم صحبت به هر جا در میان آمد بعد از ساعتی بجهت ما آورد که رخت

که مبلغ چهار صد تومان قیمت داشته عجم و در شام زاید گنجایش داشت بی بی صاحب تعارف نموده در جواب

محبت و انعام در راستی کرده و شمرد به عنوان فرنگستان [illegible] بالیز صاحب گفت به مقدار از شب گذشته است رخصت

نخواهم داد شب را در این منزل بسر برده فردا در شب را عرض خواهم کرد باره کتاب آورده نقشه فارس و طرق و قراری

مملکت را تفصیل نقش نموده بعد از مطالعه آن و تماشای آن شب را در آن منزل بستر را نعمتی آورده بجهت هر یک از خوان

و نزاکت و صبر یکی و ممکن آسایش در کمال آراستگی ترتیب داده و ساخته بود در یوم چهارشنبه بیستم برخواسته بعد از نماز صبح

گردشی در بستان بالیز نموده که آن گلشنی بود با انواع ریاحین آراسته و با اقسام گلهای غریب پیراسته هر چند فصل خزان بود [illegible]

دار او هم بود و لیکن به نفشه بسیاری شکفته و سطح باغ را از رنگ خط بار نمود و قدری در بنفشه زار غلطیده و یاد از یاران کرده و دو دسته

چیده بسته بعد به مجلس نشستیم بالیز بعد از ساعتی حرف نمود و بار و صحبت متفرقه در میان آمد بعد برخاستیم و دست یکی جداجدا

گرفته بر سر میز رفتیم همه گونه طعام و خورش طبخ داده بود خورش فسنجانی طباخ طبخ داده بود در میان آورد بالیز از آن

خورش خورده بسیار تعریف نمود و حاضر را از تحقیق نموده ضبط نمود بعد از صرف غذا یکی خود مراجعت کرده و [illegible]

تا نمودم بالیز گفت حق مطلب نیست که او را باب طرح شما در لندن اگر بخواهیم بسیار پاک کرده با شیر خود [illegible]

خود تنگ گرفته باشید در سالی ده هزار یا پنج شش نفر تمام مخارجشان خواهد شد کار شما هم صحبت جبر و سوورت ایران و ارسال
رسل نزد محمد شاه و کمتر از یکسال طول نخواهد کشید و در قانون فرنگ نیست که کسی از آشنا یا بیگانه که دارد و نزد کجا یکی برود و یکی
باید خانه از خود کرایه نموده و خانهای آنجا از فرش و ظروف و تمام ما یحتاج آراسته است که شخص محتاج بچیزی نیست و اگر
و خفتن پادشاه عجم و پادشاه روم هم بعزم ملاقات شاه فرنگ رود باید خانه کرایه نموده مادام توقف در لندن در خانه
استیجاری باشد و غضب پادشاهان و شاهزادگان فرنگستان از روس و فرانسه و اسپانیول هر یک که غیر از این آمده در خانه کرایه
سر بسر خرابی شما را خانه لازم است ... آنکه یکی از امرا و معتبر پادشاه را دستورالعمل میشناسم که او و کسی ... باد
... بسم ... شما را منحصر نموده حقیقت احوالات منظور است را آگاه خواهیم نوشت که در نزد شما باشد ان شاء الله تعالی
از امروز الی پانزده یوم دیگر مرکب ... بندرگاه بیروت بیاید بعد از چهارده روز دیگر شما از اینجا حرکت فرموده و در
به بیروت رفته باشید که مرکب ... از آنجا از ده ساعت توقف در بیروت ننموده نوشته جات و اخبار ممالک را
گرفته مراجعت خواهد نمود باید سوار شده باشید و سه نفر ترک و شیر ... هان ... مرادی ... نفر را با ... هزار یا پنج کرایه داده که
بکشتی سوار شده بروند تا الی لندن تمام ... کپیتان جهاز است و جهاز ... چهار ماه و ... اهزار ... عرض
است ... وز میرود و نزدیک لندن جائی است که هر جهازی که بیاید ... ناخوشی از قسم ... آفات ... باشد
از جهت احتیاط ... نموده ... قریب ... روز آدم ... با خبر که از حالات ... مطلع نموده ... که
اور ... رخصت نموده ... فرنگ که ... آن ... مکان کار ... است که
در شهر ... است پس از آنکه به بندرگاه لندن رسیده نرد کمیز ... بجهت ... نوشتجات ... ایام باو

داده که او عریضه لارد ... پسر پادشاه و سایر وزراء را بحضرت ... رسانید پس از آنکه وزراء بحضرت رسیده در تعارف ...
فرق نگذارید که در قانون انگریز نیست ... لارد ... پسر پادشاه نهایت لطف را با برادر ... روزه برین شما خواهد آمد ...
که با آن شاهزاده بچه قسم رفتار باید ... و همچنین لارد ... کنگ ... وزیر اعظم که ... کمالات آراسته میباشد نهایت مهربانی و
محبت را با ... که وزیر اعظم است برادر او صاحب اختیار ... بزرگی ... نهایت ... دار ...
داده و ... ما پیر ... خواهد شد و بعد از چند روز که آنجا بوده حرکت ... برای شما آمد لازم است که شما را تماشای
سلطنت انگریز ... و در لندن توقف فرمائید لازم است که ... میراث ... وزیر شما را مهمانی نموده باشند که یک ...
در منزل ... برد و بعد از یکروز که لارد ... پسر پادشاه که لارد ... وزراء شما را تکلیف ... مهمانی ... است
آنست که شما از هر ... تحقیق کرده باشید که با پادشاه و شما چگونه ... است که رفتار و تواضع کرده باشیم بقانون
پادشاه عجم ... بقانون رسم فرنگ تا پادشاه روم ... همین ... پادشاه عرض خواهد نمود بسیار
خوش خواهد آمد ... هر قسم که او دستورالعمل داد رفتار نموده باشید و بعد از ... خدمت ... و اگر زن پادشاه حضور ...
نزد او رفته ... تعارفات را ... بجا آورده باشید و اگر حضور ... و بعد از سلام ... نزد زن پادشاه که ملکه باشد
رفته تعارفات را بتقدیم رسانید و همچنین ... هر یک از امراء که میروید باید تعارفات را با ... صاحب ... آورده باشید
در هر وقت که خبر ... شام حاضر است ... صاحب ... را گرفته ... بر سر میز رفته ... نشسته باشید هر گاه ...
... که بنظر شما خوش آید از آن ... تعارف نموده باشید و بعد از صرف غذا باز دست ... آن ...
گرفته بمنزل مراجعت فرمائید و هر گاه ... با پادشاه یا هر یک ... نشسته باشید ... که یکی ... نموده تمام ...

برخواسته و صندلی کس را با ... خواهند نمود ... تعارف ... آورید ... است و امراء و اعیان هر روز شما را پیشواز
کاهی خواهند برد و عجایب چند بنظر شما خواهند رسانید اگر ده سال ... شهر لندن ... نصف شهر را ... تماشا
سیاحت کنند هر چه در عالم است در لندن میباشد لیکن ... که شما ... نصف ... لندن
لندن ... کل شاهزادگان فرنگستان در لندن حاضر ... از اطراف ممالک ... لندن میرسند ... تماشا
لیکن تسعیر ... اگر ... باشید ... مخارج نموده باشید کمتر از سالی ده هزار یا پنج ... خارج
نموده ... از همین قرار رفتار باید نموده باشید تا آنچه بنظر رسیده ... است ... عرض ... شما

کرایه جهاز از بیروت الی لندن ... | کرایه ... | کرایه ... | ... | ... | کارای ... | ... کمتر ...
... اشرفی | ... اشرفی | ... اشرفی | ۲ اشرفی | ... اشرفی | ۸ اشرفی | ... اشرفی

کرایه ... در هفته ... اشرفی | ... در هفته ... اشرفی | ... مخارج ... در هفته ... اشرفی | دو ساعت ... از آن منزل حرکت کرده ... بالیز ... در ... خانه ... نموده ... منزل ... نمود

و ... عرض راه از جوانان ... کاری ... رسید تماشای ... و ... از زمره ... در ... گرفته
از ... جمله ... ده ... آمده و ... خانه بیروت ... از کنار ... و ... ارقام ... لعل ... باب
در قدح و پیاله ... و کنار ... و کنار جویبار ... دشت ...
هر گونه ... گرفته ... است ... آن گلستان را همه جا تماشا کرده تا ...
رسیدیم یوم پنجشنبه ... که ... واقع گشته یوم جمعه ... یوم قبل از طلوع آفتاب ...

صبح ... و در منزل خود نشسته بودیم که قریب بظهر آواز ... گوش ما رسید ... دریچه عمارت نگاه کرده ... نموده
... آثار ... بر لشکر ... ایشان ظاهر است اول ... شام ... جمعه ... کم کم اضطراب ایشان
... از آن ... شورش ... میرو ... از خوف جان ... بر خود ... نمود ... آن ...
رفتار ... در کوچه و بازار ... قسطنطنیه و اطفال خرد سال ... گرفته ... را
چادر ... پاره ... نموده ... بنهان کرده ... و ... کلات ... ساخته از خانه ... از
بام بیام ... آمده ... صدای شیون ... پرون آمده ... بنظر ... کرد ... سنگ ... کباب ... از
هر طرف آواز ... و ... با آسمان ... رسید ... از سپاهیان ... که در ... خانه ... طفل چهار ساله
و دو نفر پیر مرد بیچاره و دو نفر ... خواهند ... ایشان ... و ... زنان ... بیچاره ... و ... یک
چاک ... خاک ... در عقب ایشان ... کنان ... از ... احوال انقلاب در عالم ... رسیده و ...
... سئوال ... نمودم جواب ... هر چه ... نمی شنودم ... محمد ... و ... بودم
... از ... سرباز و سپاهیان ... از اطراف ... فرار ... یک چشم ... است ... از جا
... در ... میشد ... در کوچه ... گرفتند ... که ... حمله ... از او تحقیق نمودم
... شکر ... گریز ... از آن ... از کوچه و بازار ... جمع شده ... نفر اطفال و جوانان ... از ...
و همسایه ... در خانه ما پنهان شده ... رنگ ... ایشان پریده ... که ... داغوش ...
قسطنطنیه ... از خوف جان ... نفر خود را ... ساخته که یک ... جمعی از سرباز ... آنکه

جبه پر عثمانی نموده که چند روز بیست ازکری [illegible] اختیار کرده بود که دسته سپاه با تعاقب او نموده و در خانه [illegible] آدم [illegible]

و تفنگ نموده و جمیع [illegible] ساخته از خانه بر زنبور [illegible] از آب [illegible] که در کوچه برادر [illegible] و دسته [illegible]

مطلع گشته که بخانه او آمده و آدم او [illegible] امر [illegible] گشته [illegible] نام [illegible] ترجمان [illegible]

پاشا فرستاده که [illegible] پاشا آورده [illegible] ساعت [illegible]

[illegible] محشر بر پا [illegible] ساعت [illegible] الامان الامان بلند ساخت مردم [illegible]

که پنهان شده بودند [illegible] رسیده [illegible] کرده [illegible]

[illegible]

کشیده و گریه خوشحالی [illegible] نهایت تعجب [illegible]

و حال این گریه و خنده [illegible] بسیار بسیار در تفکر بردیم [illegible]

ساعات [illegible]

[illegible]

و خواه نباشد هم قدیم خود را در آخر کاغذ با بر نوشته ام بقیه اگر به بیروت هم شود که یکبار مقر داران برادر [illegible] بزده است [illegible]
خواهد گفت که من اسم منصب را نوشته ام و دیگر منصب ندارد که مقتضی دولتخواهی است بنابراین اگر امری بر فرق دولت بنائی
و خواسته باشند تماشای خود را همی آورند و شرح حال بلی دولت را رسیده و بعد کاشف عمل آمد که خیر دولت در این بود او بعهده
که اسم منصب را در آخر عریضه نوشته باشم بخطی و ایرادی برای شان وارد می آید و نقص یک شان وارد می شود تحقق بسیار جای
قاعده و ایست بازی آن شب را با نبرده صحبت اکثرت و مراجعت بجای خود نمودیم یوم جمعه بیست و نهم ترشح باران شده که
هوا ابتدا اعتدال داشته عصر برادرش همان کوهی که قرب صالحیه جبالی است بالا رفته و آنکوه بطرف جنوبی آنشهر واقع
و از بلندیهای کوه آنشهر نمایانست و بعضی عمارات و آن بلندیها تکیه کاینات ساخته اند که نهایت صفا را دارد و از آنجمله غار
اصحاب کهف در آنجا است پیاده رفتیم در تماشای غاری در نهایت صفا بوده و اطراف آن سبزه و خرم و گیاه و بسیار
بر در آن رو نیره و لیکن وسعت چندانی ندارد و بعد بعمارتی دیگر مرتفع شده بطریق بابا کوهی شیراز ساخته و آنجا نیز سمت
اربعین است و چیزی از اوشان و گوشه نشینان در آنجا مرقوم می باشد قدری در بلندیها کرده تماشای شهر شام را نموده و قریب
غروب آفتاب از آنکوه پایین آمده و همه جا در باغات و سبزه گشت نموده تا منزل وارد شده تفریح کامل از روز دست داد
و آن شب را بخواهش ایلزر صاحب بقازن سابق که خانه او رفته و شام آنجا صرف شد یوم شنبه غره ذیحجه الحرام و یک
صدرت حصص شد و یوم یکشنبه و دوشنبه و سه شنبه چهارم شهر مزبور در امر شبانه روز متصل هم رحمت آلهی از آسمان
نزول بخشش که اکثر خانه ها را خراب نموده و سیلاب های شام را اکثر دیروز و دو نفر را که [illegible] از اهل شهر و دستانها و کوچه ها
اهل روم سیل برده و هلاک نموده بعضی خانه های اهل شام که تمام از سنگ خاره می باشد هر محلت دیگر می بود البته آثاری از

صحت

از آنشهر باقی نبود و شب چهارشنبه پنجم با ایلزر باشش [illegible] قونسلخانه که مذاکرات خود را دیر و لا محاله فردا را به بیروت رفته باید
هر قدر گفتیم که چگونه میسر میشود که در این شدت باران و طوفان حرکت نمود جواب گفت که مرکب مخصوص است بجهت حجاج
و دوازده ساعت دیگر توقف نخواهد نمود و یوم شنبه وارد بیروت میشود و اگر شما در آن روز بمرکب نرسید دیگر مرکب باری
نخواهد شد و علاوه بر آن چهار ماه بانگلستان نخواهید رسید انها تسلیم نموده و در آن شب تدارک دیده و مهیای حرکت فردا شدیم
یوم چهارشنبه پنجم صبح که از خواب بیدار شدیم طوفانی ملاحظه شد که از هر روز بیشتر لابد عزم رحیل کرده و در باران [illegible]
گسترده بنه و در کار را قبل از حرکت روانه کرده بودیم که کسی ...... و در پنجم سنه شام است قرار داده با ایلزر خواسته کرد
که نهار را در منزل او صرف شود و وداع نموده باشیم قریب بظهر بمنزل ایلزر رفته بعد از طی تعارفات نهار صرف نموده بعد رفته
نوشته جاتی که بجهة دولت انگریز نوشته بود آورد و [illegible] از ملاقات آنکاغذ [illegible] خسته شد و قریب چهار ساعت
بر سر منبر خود با ایلزر در باب صاحب تمام مکاتیب ارکان دولت بجا سپرده عرض کرد بعد از نوشتن زبان انگریزی شما دارد و
و اهمیتی در دریا بسیار بر شما بر خواهد گذشت سهل است رسیدن شما بدولت انگریز ولی اشکال در بی اطلاعی از زبان است
و همچنین خود اینجانب هم تمام روز در فکر همین فقره بودم بعد گفتم چاره چیست خودم هم حیران اینفقره بودم جواب
گفت از غایت ارادت تمام کار خود را در زمین گذاشته خواجه اسد باشش ترجمان تا لندن در خدمت شما روانه خواهم
نمود گفتم که تمام امورات شما بزمین می ماند گفت سهل است بار زیاده از حد سرت چه فرق حاصل گشت و سبب آنکه
سبب سخت [illegible] خواجه شما را [illegible] نباید از [illegible] خطرات خوف حرف می زند و [illegible] آنجا بیکی اگر
نرسیده بار زیاده از حد ممنون جناب ایلزر گشته و بزبان خوش وداع نموده که با دوست قدیمی که بخواهم [illegible]

نموده باشد بطریق اظهار مهربانی وداع می نمود ما نیز بر سر سخن [illegible] و دست بیکدیگر [illegible] در اثنای صحبت آینه درجه که درجه حرارت
و برودت از آن شخص [illegible] خانه او بجه بود در یکی از حضار مجلس آن درجه را دیده [illegible] از والی پرسید که می توانید بگوید
این چه صنعت است والی در تفکر و حیرت فرو رفته بود تا نزدیک بدهان برده حرارت نفس را بجهة که بالای درجه زیبق
جوف آن بر سر آید [illegible] والی گفت [illegible] دانستم این چه چیز است که در فرنگستان بجهة [illegible] عیار [illegible] نموده از کم
خنده از یاران بلند شد در آن صحبت ها [illegible] تا بحال [illegible] بطول انجامیده و [illegible] هم تحقیق نموده [illegible] ایلزر صاحب
و بی بی صاحب [illegible] خانه همراه ما آمده بعد فقره اصرار نمودیم [illegible] زحمت کشیده [illegible] نماید عاقبت همراه [illegible]
تقصیر بی بی صاحب الوداع نموده و مراجعت بمنزل خود کرده و لی ایلزر صاحب و ترجمان سوار شده باتفاق از شهر شام
بیرون آمدیم و از طرف شمال قصبه که حصار بیرون آمده و از آن کوه بالا رفته و دست شرقی شهر شام [illegible] برای شهر
بلند کرده بنظر رسیده [illegible] شام چون [illegible] در جام زرین [illegible] طرب انگیز [illegible] کلمه از [illegible] چون نشاه [illegible] ذوق
[illegible] است از اقالیم پنجم و بعضی [illegible] و جانست که از بلاد پنجم محسوب می شود [illegible] از ممالک
[illegible] آنجا را شمرده و از قدیم الایام مسکن انبیاء عظام و [illegible] انبیاء علیهم السلام بوده بعد از خلفای بنی امیه
علیهم اللعنه [illegible] است [illegible] شهر [illegible] در غایت اعتدال و بسیار شبیه بشیراز است [illegible]
[illegible] و اطراف [illegible] باغات [illegible] در هر خانه [illegible] بستان [illegible] رشک فردوس برین است [illegible]
از شمال آنشهر کوهسار [illegible] صالحیه [illegible] اطراف [illegible] باغات و بساتین [illegible] کرده شده
جلگه بسیار وسیعی دارد و آبش [illegible] چشمه [illegible] آب و [illegible] که از هر خانه

شرح حال شام

و کوچه و بازار از آب روان است حتی در [illegible] تمام آب جاری است که بقدر دو ذرع [illegible] در خانه باغ [illegible] تمام خانها
دارد و [illegible] مرتبه می شود لیکن [illegible] آب باز آب [illegible] شهر [illegible] چشمه کوچکی که در [illegible] شهر [illegible] میباشد
که اسم آن چشمه برقی است و مردمانش بسیار صحیح اللطیف و فربه [illegible] و خانهای بسیار عالی که هر یک چون بهشت برین است
افزا و هر کدام چون بستان ارم [illegible] گرچه باغش تمام مفروش است از سنگ خاره و چنان [illegible] ساخته اند که [illegible]
[illegible] آن نمی ماند از آب جاری [illegible] و در زیر شهر [illegible] کوچه و بازار [illegible] نهرهای عظیم روان است
مسجد جامعی که در آنجاست مرقد حضرت یحیی [illegible] علیه السلام است مسجدی در غایت متانت و بنائی در نهایت [illegible]
دارد و حجاری بسیار عجیبی نموده [illegible] آن معلوم نیست [illegible] بنای سنگ [illegible] است و کار و [illegible] بازار بسیار [illegible]
ولی یک کاروانسرای بسیار بسیار عجیب است که از حیث بنا [illegible] کاروانسرا [illegible] سنگهای عظیم [illegible]
[illegible] مختلفه بطریق نقاشی [illegible] که تمام عمارت یکپارچه بنظر آید
و حمامهای بسیار مرغوب دارد که در کل ممالک ایران [illegible] حمامها نیست و بر خلاف حمام [illegible] دارد
که محسنات حمام [illegible] انگور [illegible] خوب [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] است [illegible] نارنج ندارد [illegible]
[illegible] از جمله [illegible]
غله اش بسیار است [illegible]
بسیار خوب است ولیکن بسیار [illegible] و از جمله ریاحین گلهائی که [illegible] در مملکت ایران هم [illegible]

مقبره حضرت یحیی علیه السلام

و برف بی‌توقف ... شکر آنچه را کار آورده و بسیاری از آنکه سبزه و خرم بود سه فرسنگ دیگر که آمدیم تمام آن صحرا سنگستان عظیم کوه را
راه ... فا ... بپا ... بعد از قطع مسافت آنکه و جمله بسیار سبزی و تمام جلگه آب ... سبزه و ... نشود دریای سبزی بنظر رسید
و بعضی آثار قدیم در آن کوه سمت دست راست آن کوه بنظر رسید از خواجه ... تخمین نمودم که این کوه پر از برف ... کوهی بسیار ... این
صحرای پر از آب که سبزی ... در پایه آن ... است و آن آثار چیست و از بنای کیست جواب گفت که آن کوه ... آن
که حضرت ... و در فرقان و تورات و انجیل ذکر آن کرده و در ... آن کوه را برف ... و ... هیچ طریق ... آن
ممکن نیست و در تابستان ... چشمه‌ها در رود و ... باغات ... بسیار از آن جلگه دریای آب برف ... آن
که آب ... و آن آثار ... که در ... با کفار در آن شهر غزوات کرده و کفار ... خود در
ایام جاهلیت ... از سنگ در نزدیکی آن کوه بوده که از سنگ ... کرده و ... آن ... بوده و طول آن ... صد
ذرع و عرض آن ... صد ذرع و چنان ... ساخته بوده و ... آن ... هیچ ... و ... نشسته و ...
و آن شهر عظیم با آن بت بعد از ظهور خاتم انبیا منهدم گشته است اکنون ... اعضای آن بت باقی مانده است که ...
عقل ... حیرت ... در این صحرا آب ... و از آن گذشته لازم است که از آن کوه ... برف عبور نموده ...
... قطع نموده ... طرف کوه ... بیرون ... خلاصه ... قصور نمودم ... دریای آب ...
عبور ... قصور ... آن صحرا که رسیدیم ... تا سینه در گل ... دست ... تا سینه در گل ...
... تا ... در گل ... فرو ... باران ... بنای ... گذشت هزار ... سنگ راه
طی نموده ... رسیدیم که راه ... و امکان عبور نیست چهار ... از ... شام ... نزدیک

بلر

با اسب‌ها بسیاری راه که رفت از طرفی بیرون ... سلامت ... هلاک ... آب ... چون ...
... از اسب ... بهر ... خود را ... و همچنین چون اسب ... دیگر ... سالم ...
در کنار آب ... در فکر ... که از عقب ... رسید ... شام ... کیفیت آنرا ... جهت
کرده باشند ... آمده آنچه ... اسب‌های ... تمام ... اسب ... و آنچه ... مانده و قافله ...
... همین کیفیت و همین ... نجات داده و از آب گذشته ... گذشته ...
با آنچه قافله ... و ... که ... باشد و چند ... آب بود که ... خلاصه از آب بیرون آمده
اکثر ... لباسهای ... و ... خواهیم ... در عقب ... مانده ...
و هر قدری از قافله که باتفاق ما از آب ... چون ... و اتفاق ... روی ... کاروان در
آنطرف آب ... تصور نمودیم که اگر این ... که از آنچه ... باقی مانده ... آب
... غرق کرده در آن صحرا ... بیرون ... چهار ... برف ... آن ... توقف نمودم ...
... تمام لباسهای آن ... و چون ... هلاک ... لهذا ... نموده
که ... خلاصه ... و خیران ... نهاده ... آب توقف نموده ...
... نمود ... که زبان ... قدر ... مرتبه ... احوال ...
هلاک ... چوب ... رسید ... بجای ... آورده ... برسیم ...
را از ... و ... کردیم و ... نمودیم و حال ... اسب ...

دوازده ... جهت ... چون ... آتش ... کرده ... آتش ... آنچه ... از
از حرارت آتش ... و کاهی ... میرزا ... طرف ... بجا ... و کاهی ... میرزا
... والی ... و کاهی ... میرزا ... هر یک از ... آب ... نمودند
بود که آن ... گرم ... قریب ... هر یک از آن ... که ... بود ... و از
شدت سرما قریب بهلاکت رسیده ... آتش ... گرم ... از عقب ... فرسنگ راه ...
آمده بود ... آب ... دیگر ... عبور نموده ... آب گذشته ...
که ... آنها ... بیرون آمده ... آب ... که ... آن آب ...
چند مرتبه ... آن آب عبور نموده ... سلامت آورده ... تمام ... آب ...
جان کندن ... از آب بیرون آمده ... طرف آب که رسیدیم چون اطمینان ... رسیده ...
... در عقب ... خود ... است که ... آب ... کرده ... که راه ...
... در گل ... گرفته ... چند ... تا سینه فرو رفته ...
تا ... آورده ... تیمور میرزا در گل فرو رفته بود ... بیرون آورده ... تا نیم
حالت تصور ... عاقبت ... راه که آمده با آب ... رسیده که ...
... از آن آب هم گذشته ... تا زانو فرو رفته ... ساعت ...
که ... زحمت ... اگر ... آب غرق ... زحمت کشیده ... آب توقف نموده ...

۹۰

چون در همه جا ... گرده ... را از ... هم ... شده ... مقابل ...
... رسید ... آب ... سلامت ... گشته ... از آن ... آب از
روی قاطر ... آن ... پنبه ... و ... عبا ... از خوف جان ... آن ...
در این لباسها ... بر ... که ... ملک ... تیمور میرزا ... اسب ...
از ... و ... آن ... آب ... قدری ... از ... سر ...
... قاطر ... جایی ... آفتاب ... سر ... و ... همه جا
... فرو ... یازده ... دیگر ... فرو رفته تا دو ساعت از شب گذشته خود را ... که تمام آن ... آب ...
رسانیدیم ... منزل ... کاروان ... سینه ... فرو رفته ... رسیدیم ...
... لباسهای ... گفت ... بهتر از این ... دو ...
فرسنگ ... آب ... رفته ... تمام آب گرفته است
... قافله ... قصور کردم ... توقف ...
... سه ساعت از شب گذشته ... بود ... بود ...
... که ... رسیده ... گرفته ... امکان
... گرفته با ...
... کرده ... آن ... کرده باشم ...

لذا عراب فهم ادراک ریخته که شرح میسر انداد باری بارش نیز شدت کرده ... در گوشه ... که در حقیقت ...

ریزش بارش ناروانی بود آنجا پناه برده ... بیرون را گرفته مرتبه که چشم چشم ... نصف ... گذشت

بنده قاطرها رسید ... خراب ... در میان ... به اتاق ... فرود رفته ... که در آن ... بود و ...

... از ... فراهم آورده ... آتش ... که ... آنها بود ... آورده که خشک

نموده باشیم ... در ... ریخته بود که شال کشمیری ... لباس ... گذشت ... بعضی ... برادر

نقل از مرتبه عالی ... ...

با اتاق ... در ... ... اعراب ... که ... و ... فرش ...

کلی نشسته شکر خدا ... برادری ... که ... محمد ... برون ... برادران ... نشسته ایم ...

محمد خان برادر ... که غالب ... بازهم ... خوب ... آوردیم ... چای ...

برای ... ... که ... ریخته ... آن ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ملاقات حمیّتش دیده را از افسردگی و پژمردگیهای سرای دوری بیرون آورده بحق بهشتی گرانمایه‌ست سازش دم
عیسی نشان دارد بهارش — زنخ‌کش سبزه چون خنجر دمیده — بقصد عاشقان خنجر کشیده — چنان آمد نشو و نمای
گل و چیزی اگر چیدی بکار برد — اشجار بسیار غریب در نظر جلوه‌گر آمد که تا بحال چنان اشجار دیده نشده بود و در میانه اشجار پاره
درختهای قوی ملاحظه شد که بلندی تخمیناً شصت ذرع و پاره بود و ذرع نیز رسیده و قطر آنها چهار پنج ذرع می‌شد و چنان ضخامت
و ضخامت بالا رفته که هیچ درخت شاخه نبود و نزدیک بالا بهمچنین شاخه منقسم میگردد و از هر شاخه شاخهای کوچک و برگ
رسته هر ورقه چهار زده و سایه افکنده و برگش برگ کاج شده و ثمرش باندازه سیب کوچک و طعم و رنگ شبیه بادام و اکثر اشجار
کلا ممر از این درخت بوده اسم آن مشهور صنوبر است و درخت توت بسیار در اکثر باغات غرس نموده از برگ آن پیله
رشته ابریشم بسیار عمل میآورند و تمام لباس اکثر حریر است و از خود عمل میآورند و [illegible] که [illegible]
آبهای روان در ریاحین درختان از دور چون چراغان ماه‌طلعت و پریان یوسف‌صفت نمودار گشته که هر یک [illegible]
از خوانها در دست گرفته و صلای عام دادند و از هر اشارتشان [illegible] و از هر کنایتشان لطائفی مستفاد میگردد از
آن جناب اشاره [illegible] که پیش آی — و زمین [illegible] — از آن شخص کلانتر سؤال نموده که ایشان کیستند
دستشان صحبت و طلعتشان [illegible] چنان نموده که [illegible] و [illegible] از هر نوع خیالی نموده
و از هر قسم [illegible] حاضر کرده و افسردگی خاطر مبارک که از صدمات بوده است [illegible] قدح راح
دیگر بخاطرم رسیده و لذت [illegible] — چاره آن درد [illegible] آتشش [illegible] آتش
بگیر آتش سوزان — [illegible] — شراب از دست خوبان سلسبیل است — وگرنه خون [illegible] سبیل است

خورشید طلعتان قبیله [illegible] طایفه را با آوردن آن هدیه ما مرور اشارت کردم اگر سبب [illegible] کار [illegible]
با [illegible] از میزبانی برای خادم صحرا [illegible] خواهر بود چون [illegible] محبت و میزبانی و نهایت مهربانی [illegible] آن شخص را ملاحظه نمودم [illegible]
خوانی بسیار در [illegible] شراب [illegible] خوشگوار [illegible] کسار نمودم و [illegible] را [illegible] خواسته ولی [illegible]
دریاچه [illegible] است و [illegible] نفس اماره [illegible] چیز دیگری [illegible] ملاحظه [illegible]
افتی [illegible] گذشته [illegible] از زبان [illegible] گروه [illegible] خلاصه باتفاق [illegible] آمدیم تا [illegible]
آن شخص [illegible] بسیار نمود که امشب [illegible] توقف [illegible] جمعیت وصال [illegible]
قبول ننموده [illegible] همراه آمده [illegible] باتفاق [illegible] نموده خودم [illegible] راه [illegible]
[illegible] سنبل زاری رسیدیم که رایحه سنبل [illegible] معطر و از تماشای [illegible] سنبلستان [illegible]
جمیع [illegible] سنبل زار بود [illegible] در آن [illegible] گشته [illegible] و [illegible] آمده چند [illegible]
بسته [illegible] گشته [illegible] آمده [illegible] نظر رسیده [illegible] سنگ [illegible] چنان [illegible]
عظیم [illegible] آن آب [illegible] سنگ [illegible]
[illegible] سنبل [illegible] — [illegible]
[illegible] — چمن [illegible] عنبر آگین — [illegible] — [illegible] طرف آن
آب [illegible] آب [illegible] آن آبها [illegible]
[illegible] درخت [illegible] ملاحظه [illegible]

بنظر رسیده و تمام خانه‌ها همه از سنگ خاره و کلاهها مسطح بر خانه‌ها و [illegible] خانه [illegible] باغات و عمارات و آب
و [illegible] غریب کرده که عقل [illegible] حیران شده تا [illegible] چنین جبال بنظر رسیده و [illegible]
[illegible] بنظر [illegible] عالم [illegible] توقف نموده [illegible]
تماشا آمده [illegible] چهار ساعت از شب گذشته راه طی نموده که تمام همراهان [illegible] خسته [illegible] رفتار [illegible]
در کاروانسرائی توقف نمودیم [illegible] کاروانسرا [illegible] سنگ راه [illegible]
بنا نهاده [illegible] در آن [illegible] کاروانسرا [illegible] مردم [illegible] و شراب
جهت آدم [illegible] خلاصه آن روز قریب دوازده فرسنگ
راه [illegible] صبح یوم شنبه [illegible] از کاروانسرا [illegible] قطع مسافت کرده [illegible] شهر بیروت [illegible]
[illegible] باغات و اشجار [illegible] همه جا باغات و [illegible] در طرق و [illegible]
[illegible] نمود که [illegible] سقاوت [illegible]
نصب نموده [illegible] پرده [illegible] بیروت [illegible]
[illegible] دیوار خانه درخت [illegible] غرس نموده [illegible] درخت [illegible] بسیار
[illegible] بسیار [illegible] چنانچه گفته‌اند [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] تمام دیوار باغات [illegible] درخت [illegible]
[illegible] باغ [illegible] تا نزدیک شهر [illegible] صحرا و دریا [illegible] که [illegible]

[illegible] صاحب [illegible] منزل داشت [illegible] باغستان [illegible] از انواع گلها [illegible]
و [illegible] گلزاری [illegible] باقسام گلهای [illegible] بسیار باصفا [illegible] صاحب [illegible]
و بعد از ساعتی که در آنجا نشستم [illegible] آمده [illegible] و [illegible] آمده
[illegible] را [illegible] گفت [illegible] بسیار [illegible] بیروت
[illegible] بیروت [illegible] جنرال [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] انگلیس [illegible] فرانسه [illegible] و ایطالیا [illegible] بیروت [illegible]
[illegible] خسته [illegible]
آمده [illegible] آمده [illegible] در
[illegible] کلاه [illegible] اظهار محبت [illegible]
[illegible] سؤال کرد [illegible] باتفاق [illegible] بوده
[illegible] دولت علیه اظهار [illegible]
[illegible] اظهار [illegible] خواسته [illegible] یوم یکشنبه [illegible]
هنگام زوال از منزل [illegible] حمام [illegible] شب عرفه و یوم یکشنبه عید [illegible]
تماشا [illegible] باتفاق [illegible] خارج شهر میدانی بود [illegible] وسیع [illegible]
[illegible] نصاری [illegible] از آن میدان [illegible] عید اضحی [illegible] عید الاضحی که جشن نصاری است [illegible]

پوشیده و از هر گوشه زلزله برآورده و بطرف میدان چرخ فلک با قسام مختلف نصب نموده اند و آنچه را ما چون کوکب درخشان
که از برج افق طلوع کند هر لحظه رخسار درخشانی طالع و هر دم طلعتی از مشرق فلک نمایان گشته و از آنجا میل گیلان دولابهای متعدد
که باصطلاح فارسیان لودک یا ارک گویند برپا کرده و هر یک چند از پسران و دختران چون زلف خوبان از
اهتزاز و فرت تنزل و غوغائی از میدان برخاسته که حقیقت عرض نمودن نمی‌توان شنیدنی یکی سهی آمد شهریست پر
کرشمه و خوبان زنش جهت چیزیم نیست مانند خبر را هرشم و از آن میدان بجهت رفتن شهر عبور نمودیم چشم
این خلق که با هلاکر با هر کس در دست شیر خوار عجم بچشم خود ندیده بودند هر کس شنیده خود را کنار دو به جنبیده و کسی را نشست و ذکر
برادر با جمع گشته و تماشای می‌نمودند و از لباس و کلاه ما تحیر بنظاره ما می‌نمودند ما نیز تماشای ایشان کرده می‌رفتیم تا بجائی رسیدیم
حمامی بسیار خوب و چکار بسیار مرغوب و از افتضاحات حمامی آنجا این بود که داخل حمام که شدیم پاره قادمی از ابریز در فضای آن
حمام بنظر رسید که درخشان و با الوان مشعشع شنده بود و در آنجا کاهی چیزی که از هر نوعی طیران می‌نمود و کنیز استاده سار قدراکه هر گشت
سیرها قادمی بطرف بالا صعود کرده و شیشه دست نقاره سیار و سیری بست پس کنیز طرفه حکایتی بنظر آمد بعد که بسلام صاحبان
حلبراهیست مالیده و دو مرادان سیر شد لهذا با تقسیم صنعت بنظر رسید خالی از لطفی نبود بار بسیار بیرون آمدن از حمام
خواجه اسعد باش با جان پاره قرار کات ویزی سرحمام آورده اقوام و جای برادر بجهة ملاقات آن جماعت آمده بودند و در حمام
انقدر خلایق بجهة نظاره ما گرفته بودند که امکان عبور نبود و هیچ دستی چون باز دیر بالیز لازم بود لباس پوشیده بیرون
که آمدیم سبحان الله از کثرت خلق انقدر جمعیت داز دحام بود ما بجهة تماشای ما جمع آمده که مجال حرکت نبود و هر قرار
خواهان و عرشیان جعفر ادیر در خانه مرتبا که خانه بالیز آن عمارتی عالی و اخضاعی در کمال اما انشا نظر رسید خوبیان از

باستقبال آمد رفتیم بمحض نشستن و نشستیم بعد از لحظه بی بی صاحب تشریف آورده در آمدن او ماه و شکستان شکفته چون
فرو دین لعبتان بجز انرش جلوه خورشید که تا بنده رخ آفتاب جنبشی به پیراهن ارزش دل سینه
شکفته بهشتی یکجی ابرو بحض اورونی بی صاحب از جای برخاسته دست بی بی صاحب را گرفته پهلوی خواهش نشسته و تعارف
ایشان لازمه تعارف بطور رسانیدم بی بی صاحب ترکی را بسیار خوب حرف می‌زد با کم کرد قرار عقلای ترکی حرف زده
در اهپور ... جوانی و دیگر نشسته نمی‌توانستیم بجانب خاتون نظاره کنم با خاطر لذا آنجوان کردم زیر لطم فرم اللات ز زلطم
مرحبا کاهی دیده را بر رخ جمال خاتون آب سید او و دلارایان جانب آنجوان توجه می‌کرد و لحظه دیده را با آفتاب جمال جوان
سیه است و دل از شکر خنده خاتون بر نبیدست بعد از ساعتی شخصی ملبس بلباس اروپی وارد گردید اهل مجلس تواضع بجهة
او نموده معلوم شد که برادر خاتون است از همه قسم صحبت در میان آمد و پس از ساعتی که نشسته با خاتون وداع نموده و آنجوان
خوبرو تا در خانه آمد او تکلیف مراجعت نموده و بمنزل آمدیم یوم دوشنبه و سه‌شنبه دهم دقایقی که قابل باشد
وقوع نیافته مگر اینکه شخصی بصر لی آمده و چیزی زرنگ آورده گفتم چه چیز است گفت چگونه صید نمودی گفت از از همه قسم حرکات
صید هیچ تمام می‌زنم لذا از او طلب نمودم که دام خود را بما نشان داده با ما بیرون رفت و چیزی آورد ما نشستیم که چوبهای بلند
و او را در درختها و در زمین نهاده هر نوع مرغی که بر آنچوب نشسته امکان برخاستن دیگر بجهة آن مرغ نیست او را گرفته و از
چوب‌ها نموده مرغ دیگر را همین مثال صید نموده و در بیروت بسبب دام طیور بسیار نایاب است بعد سلام نموده و این
دو اهیمی است که محض حرص برادر خیلی ساختگی که در بیروت می‌روید پنجشنبه و جمعه سیزدهم نیز امری که قابل باشد وقوع نیافته
و چهاردهم منظر مرکب فرار بود یوم یکشنبه پانزدهم وقایعی صورت وقوع نیافته بالیز در بیرون آمد فرار حرکت از

قواعد ایران داشته شد یوم دوشنبه شانزدهم از منزل خود شنگین نشسته بودیم و قدری در باغچه گردش نموده و گلهای
مختلف تماشا نموده و در هر شاخه شش برگ بسیار سبز جای بزرگ بنظر آمد ترکیب بسیار غریبی و عجیبی سرو دست و پایش
ترکیب مرغ و از کمر به پایش شبیه مار بود و دم بسیار درازی داشته و چنان بود که بر روی ریسمانی بسیار باریک
راه رفتی و چند قسم چرخ می‌خورد و تحیر در حرکات او بودیم کم کم ملاحظه شد که رنگ آن تغییر کرده از سبزی بسبز ل
سیاهی شد چنان سیاه شد که گفتی پارچه زغالی است بعد باز تغییر کرده رنگش بسبزی بدل می‌نمود و بعد بنفش زعفرانی شده
و بعد قرمز مثل سایه خون و بس از آن بنفش گردید و همچنان با الوان مختلفه در یکساعت چند قسم رنگ ببو عجیبی از
اهالی ولایت او دیده سؤال نمودم از صفات آن جانور صفات عجیب از آنجانور نقل نمودند از آنجمله گفتند
خدا که در آنجا زیر حربا پیدا نمی‌شود و زبانی دارد به طول ده دوازده ذرع و چنانست که اگر بر بام خانه راه رود و مرغ پرواز
زمین دیده باشد از همانجا زبان را دراز کرده و مرغ را از فضای زمین می‌ربود و در دهان خود گذارده ما نیز همین مطلب را
تجربه نموده و چنان بود یوم سه‌شنبه نیز تماشای ... وقع شده یوم چهارشنبه هیجدهم قبل از زوال دلتنگ شده از صاحبخانه
سؤال نمودم که این نزدیکی ما باغی هم هست که تماشائی نموده باشیم گفت در این نزدیکی باغچه ایست مشتمل بگیمی و رنگ
و صفائی دارد اگر مایل بتفرج باشید تا شخص را خبر نموده که با خبر از تشریف بردن شما باشد گفتم سیاحی نبودن
بر نیست غرض آنشخص را اطلاع داد در یکجانه و با غچه او رفتیم قدری در گلزار تفریح کرده و از هر قسم گلی بسیار آورده و برده بهارت
صفا را داشت بعد تکلیف کرد که بخانه او رفته با تسیم رفته بالاخانه بسیار عالی مشرف بر باغ و دریا از هر قسم اسباب
و اوضاع در کمال انتظام که از دیدنش مسرت و حضوری بنظر رسید نهایت محبت در کمال مهربانی و شمر زاد

بعمل آورده و شربت و قهوه صرف شد بعد از آن سؤال کردم که شما اهل کدام مملکت می‌باشید بیان نمود که اصلی از اکراد است
از طایفه که نقلو و شهر پرز بعضی از ممالک سنگ و دیار اسلطه و در آنجا تشرف کرده و تولد در آن مملکت شده است و از آن
بجهت سیاحت بممالک عثمانی آمده‌ام و چندیست که در بیروت توقف دارم پاره از وجه سنگ و جاهی دارند
شده عربی را و کمی از ترکی را بر حرف می‌زد در مملکت روس تفلیس و آنجاها را سیاحت نموده بود پرده که نقشه عالم را
بطور وضوح در آن نقش کرده بود در مقابل آویخته بود با در تماشای نقشه کرده و صد و هر محکم را بنظر دقت سنجیده بعد از آن
دو کره آورد که بقدر خوب و بهتر ساخته بودند که دیده از دیدنش سیر نمی‌شد یکی کره ارض بود بهمان قسم بحر محیط
و اقالیم سبعه و حدود هر مملکت را بطرز بسیار پاکیزه نقش کرده بودند و دیگری کره آسمان که دوازده برج و اشکال آنرا
ثوابت را بطرزیکه از منجمین و متقدمین در ایران شهرت و بهمان اقتضاء در که ایشان تصور نموده اند اهل رصد و زیج انز
نقش نموده بودند حقا و راویان چند که اقامه سکره چنین بود که دریا محیط کره ارض نیست ملکه منطقه احاطه بر او
زمین دارد و بیخ دنیا آن طرف آب دانست و مقابل ما بطرف زمین است و کره زمین بخلاف مشهور متحرک است کره آسمان
ثابت است چون درست ربط در ترکی و عربی و فارسی نداشت درست حالی نشد که با یکدیگر مباحثه کرده و دلایلش را بفهمیم
باری بعد مرغی که هوا را بمیزان سنجیده و انر و بمقدار نقص آنرا معین کرده اند و ما شکر شده ایم بنظر ما بسیار غریب آمد
راز او بسیار خفیفی آورده و دیگری از تحت طلم تفکیه سرگرد خلاف ... بعد شیشه خالی آورده و در ترازو گذارده
و در مقابل سنگ گذاشته میزان آمد بعد شیشه را برداشته پاره اسباب مثل سیر آب بود دیگ هوای شیشه را بالکلیه
کشیده و سر شیشه را محکم کرده در میزان نهاد و طرف شیشه بقدر چهار آنه بالا رفت و محسوس کردید که وزن نقص هوا

بیرون آمده برود بعد از آن ارسی کوچک گذارده کاسه بزرگی که از ... بطوری که هر کاسه زیر او بوده زیر کرسی [illegible] محکم [illegible]
و بیان بنه بقدر چهار صد فرسخ حلقه های آهنی بسته و حلقه ها بر زمین فلکه برود بعد از آن از سر [illegible] کاسه که نظر [illegible]
بالا بوده همان [illegible] آسیابی که [illegible] نصب کرده بودی کاسه را بنا کرد بکشیدن و از قوت کشیدن
[illegible] آن بند آهن کاسه با آن حلقه ها بطوری که [illegible] حلقه های آهن آمد میان کاسه و پشت کاسه چسبید
بعد از پهلوی کاسه [illegible] کاسه [illegible] حلقه بر زمین [illegible] که قوت [illegible] قرار است [illegible]
کرسی چهار پایه بزرگی سطح آورده در روی کرسی پاره اسباب گذارده اند از آنجمله چرخی از بلور و زنجیری از آن چرخ متصل [illegible]
بلور دیگر که در آن بلورها گرده بود و نمره پاره دیگر اسباب از بلور و غیره داشت که بعضی با یکدیگر متصل و پاره منفصل از هم بوده
و آن چرخ را دسته قرار داده بود و نمره آن دسته را بنا کرد بحرکت دادن همین که چرخ حرکت کرد ماشه دو شاخه
که سر آن کرسی [illegible] و پشت برداشته [illegible] نزدیک بلور [illegible] رسید صدائی شنیده و روشنائی برق بیاید
[illegible] از آن هم سیم [illegible] و [illegible] بعد از آن کرسی کوچک قریب بزمین آورده در
پای آن کرسی بزرگ گذاشت و شخصی را امر کرد که برود بالای آن کرسی کوچک بایستاد و زنجیر را بگیرد که متصل آن چرخ بود
بدست آن شخص داده و چرخ را بنا کرد بحرکت دادن همین که چرخ حرکت کرد نزدیک آن شخص ایستاده انگشت خود را نزدیک
صورتش برده هنوز نرسیده انگشت بصورت آن شخص آتش و صدائی شد [illegible] و چه از صورت آن شخص مثل
شد از جنبش و کرنش و صورتش آتش می بارد تمام [illegible] که دست می برد همین قسم شعله [illegible] از تمام
لباس همچنین آتش بیرون می آمد ما هم رفتیم و دست بردیم همین قسم شد ولیکن [illegible] بسیار عجایب است

بجا

بسیار غریبی [illegible] نزدیک [illegible] و لباس می بردیم و بیاورد که تقریر پذیر نیست و آن الم [illegible] محسوس نمود شخص [illegible]
که نمود لیکن حالتی بهم نرسید که بی اختیار با وجود بسیاری منع [illegible] اجتناب بکرد بعد از آن از کرسی بزیر آمده و جمعی که
[illegible] حلقه زده دور کرسی بزرگ ایستاده بودند زنجیر را بدست گرفته و جمعی که [illegible] حلقه وار دست یکدیگر را گرفته ایستاده اند
باز چرخ را حرکت داد [illegible] و [illegible] بی اختیار [illegible] که کشش بقوت تمام [illegible]
قسم [illegible] که [illegible] ما هم رسید لیکن [illegible] که ادراک کنیم که چه نوع از روی است
و [illegible] چگونه و بچه طریق است حالتی بود بسیار غریب که تقریر آن ممکن نیست مگر اینکه شخص خود ملاحظه کند و [illegible]
اوضاع و احوال را ذکر نموده تحریر کرده و لیکن بجهت تذکر خاطر هر قدر توانستم بخاطر داشتم نوشتم باری بعد از آن شخص [illegible]
نمود که کارخانه باسمه و چاپ را رفته دیدیم آن را هم رفتیم یک کارخانه غریبی در کمال صفا بنظر رسید که تحریر آن مشکل است
[illegible] کبیره [illegible] شخص بود در دقیقه چندین اوراق کاغذ را چاپ کرده حیرت تمام از آن کارخانه [illegible]
[illegible] هم سید [illegible] و تماشا کردیم بعد از آنجا بمنزل خود مراجعت کردیم و عصر نزدیک مغرب [illegible]
اوضاع حمام از قرار سابق گذشت بعد مراجعت بمنزل کرده بودیم پنجشنبه [illegible] ماه ربیع الثانی [illegible]
طرف عصر در منزل نشسته [illegible] مرکب [illegible] آدم بالیوز صاحب رسید و گفت بالیوز [illegible]
مرکب [illegible] رسیده و در آمدن او هم خبری نیست و اگر خواسته باشید مرکب [illegible] شما کرایه نموده باشم چونکه [illegible]
[illegible] بود سر برانوی غم فرو برده [illegible] صبح از فکر و خیال خواب بچشمم نرفته صبح یوم یکشنبه بیست [illegible]
[illegible] آورده و نشسته بودیم که جمعی [illegible] بیروت [illegible] آورده که مرکب [illegible] رسید [illegible] خوشحال

و ان ساعت چگونه خود داری کنم بی اختیار از جای جسته و بر بالای بام خانه بر آمده ملاحظه کردم که جهاز بر روی آب دریا می آید لیکن [illegible]
کم کرده و آهسته بیرون [illegible] تعجب جهازی بنظر آمد قدری [illegible] تماشا کرده که از عقب آدم بالیوز مژده آورده گفت بالیوز
عرض میکند که دو ساعت دیگر بار برداشته باشید ما هم اسباب خود را چیده و پاره اسباب [illegible] بیروت [illegible]
دو ساعت بغروب مانده [illegible] بیروت آمدیم در [illegible] خانه بالیوز که نزدیک [illegible] ساحلی نشسته تا آدم جهازی [illegible]
رفقه و کپیتان جهاز [illegible] خانه بالیوز آمده و اظهار مسرت نمودند که جهاز مشغول [illegible] کار است و از همینی بسیار [illegible]
خوشوقت نموده بعد از ساعتی برخاسته دوستان و آشنایان بیروت را وداع کرده سوار مرکب [illegible] شدیم بیروت از

حالات بیروت

ترابع شام است و بندرگاه و آذوقات [illegible] از شام الی بیروت سی فرسنگ راه است تمام آن جبال دارد
[illegible] سمت جنوب آنجا تمامی باغستان [illegible] آن دریا و از اشجار درخت صنوبر خوب میشود و [illegible]
[illegible] کرور [illegible] ابراهیم پاشا درخت صنوبر بجهت مصارف ساختن مرکب [illegible] نموده از آنکه بهیچوجه
احتیاج [illegible] چوب [illegible] بیروت متصل هم کرده باغات و اطراف [illegible] بعضی
و [illegible] درخت صنوبر [illegible] نیست در [illegible] و قلعه تمام از سنگ [illegible] باشد و
خانه های بسیار عالی در آن بنا نهاده و از هر مملکت و اشخاص کثیر و خلایق مختلف در آنجا سکنی نموده و از جانبی [illegible]
بالیوز در آنجا ساکن است و آب آذوقات از کوهسار [illegible] کرسی و لیکن صحرا [illegible] آب [illegible]
خلاصه شهری خوب [illegible] مدت پانزده روز در آنجا توقف نموده باری قریب بمغرب مرکب [illegible]
بیروت حرکت کرد سبحان الله از مرکب [illegible] که در او قرار داده بود و کپیتان جهاز که اسمش [illegible]

ام

[illegible] تمام اسباب جهاز [illegible] و وسط آن جهاز [illegible] اطاقی از آهن ساخته چهار ذرع طول و عمق
[illegible] چهار ذرع [illegible] آن [illegible] بسیار بلند و [illegible] قرار داده از آن [illegible] قریب سینه
جهاز [illegible] و [illegible] چرخ عظیم قرار داده [illegible] غریب قرار داده [illegible] متصل
[illegible] دو چرخ [illegible] بسیار عظیم [illegible]
که هر یک [illegible] آب [illegible] مرکب [illegible] اشخاصی که در او نشسته [illegible] تمام از آب [illegible]
[illegible] متصل [illegible] بسیار [illegible] آن آب هم [illegible]
[illegible] خلاصه [illegible] چهار فرسنگ [illegible]
[illegible] و آهن [illegible] آن در ممالک فرنگستان [illegible] آب [illegible]
[illegible] بیست و پانزده سال [illegible] ساخته شده است و جهازی [illegible]
[illegible] سال [illegible] و آن [illegible] آب [illegible]
[illegible] جهاز [illegible] یکباره [illegible] تا سرعت حرکت [illegible]
[illegible] احوال [illegible] رفتیم [illegible] چه حالتی [illegible] آن ممکن نیست
متصل [illegible] استفراغ میکردیم و هر یک [illegible] نتوانستیم [illegible] و [illegible]
صبح کردیم یوم یکشنبه [illegible] شدت [illegible] و سرعت حرکت [illegible]
[illegible] احوال [illegible] حاضر نموده [illegible] که صرف [illegible]

احوال ... قریب ظهر کپیتان ... که تمام ولایت را داشت حاضر نموده پاره حساب کرده ارتفاع آفتاب را گرفته
در صفحه نقشه ... ظاهر کرد که ... تا در این ساعت ... دریا سیاه قریب ... مسافت را طی نموده بنا را
اسکندریه طرف عصر ... طوفان شدید کرد ... شب گذشته ... هم همین ...
... روز دوشنبه ... عقب جهاز ... ساعت ...
... [illegible]
... همین ... سرعت ... آفتاب ارتفاع گرفت ...
که پنجاه میل دیگر داریم تا اسکندریه و یک ساعت بعد از غروب خواهیم رسید ...
... اسکندریه ... اسکندریه ... اسکندریه توقف کرده
لنگرگاه ... اسکندریه ... جهاز ...
و چهار ساعت ... لنگرگاه اسکندریه توقف کنیم ... فرنگستان گفتم ...

[illegible]

ما را با جهاز طناب پیچ محکم بسته بودند [illegible] چنان حرکت [illegible]

[illegible] چنان کشتی را [illegible] و ذکر [illegible]

[illegible] از خالق ارض و سما نازل شده و چنان سینه جهاز و پشت کشتی از آن ارتفاع بر روی دریا میخورد و صدای [illegible]

بر سینه است که از شدت صدمه [illegible] لذا اعضای ظاهری [illegible]

نفس منقطع گردیده بود [illegible]

[illegible]

[illegible] کپتان و عملجات جهاز [illegible]

نشسته بودیم و منتظر غرقاب [illegible] طوفان عظیمی [illegible] کشتی بیرون نمی آید [illegible]

[illegible]

متوجه ساختم چیزی بنظرم نیامد با دوربین نگاه کردم سیاهی شکل کلاغی در دوربین دیده کپیتان در بالای دکل با دوربین
برآمده بحضور تشخیص داده شد که روی جهاز کدام طرف است قسمی زغالی که داشت گفت آتش کرده در میانه
شرق و شمال اگر فته جلو بران کشتی و جهاز در بحر لنگر انداخت در آورد و زغالی که همراه بود بقدر پنجاه من بود بکلی همه
تمام آن زغال را در کوره ریخته که جهاز ما را از جای بحرکت بیاورد و هم رفیق کرد در بسرعت تمام متوجه آن کشتی گشت
قدری که راه آمد دیدیم که آن کشتی میگیرد و از اینجا با روطه یکی در توپ کرده توپ را از آن جهت و بعد از توپ شراع
بر بر آورده بیرق سیاه سرخ بالای دکل کرد اینکه بیرق بالا رفت ملاحظه کردیم از کی نزدیکتر شدیم گفتم این
چه بیرق است گفت توپ این جهت است که اهل جهاز ملتفت شده نگاه کنند و این بیرق نشانه عجز است
یعنی که ما در بلا گرفتار و مبتلا شده ایم ما را امداد و اعانت کنید حال اگر این جهاز انگریز باشد خواهد آمد و توجه با خواهد شد
بعد از آن کتابی چند کپیتان آورده و پیش خود گذاشت معلوم شد که آن جهاز نزدیک بماست ولیکن بسیار دور بود
کپیتان تشخیص داد که جهاز انگریز است و علامتی که جهاز انگریز است بیرق عجز را آورده و چهار بیرق دیگر بالای آن
مختلفه و ترکیبات غریب بالا کرده سئوال کردم که این چه نشانست گفت این علمها هر یک نشانه کلمه ایست
و مجموعه آن یعنی فرکین مال سرکارست و میخواهد شما را ملاقات کند بعد از آن دوربین را گرفته ملاحظه کرد کلاه را از
سر برداشت و اظهار مسرت نمود گفتم چه دیدی گفت این کشتی از سپاهیان و اسمش اسپید فایر است مال سرکار
از ملتان بجهت اخبار است و قایق سرعت است و هم از میر سیر و تند و بالیز اسم جهاز بار اگه دیر آمدیم اسم جهاز خود را
با ما علمها و نشانه بالا کرد و گفت بیایید ... ازآن خبر صحبت ائرنه اخبار ... گشته که سفر اصفهان و خصوصیات ...

سرعت شکرآمیز را در آن شدت آمدن آن پس از گشت مسیر آورده کار ساز بود است از حضرت رب العزه را سپاس
بی نهایت نموده تفصیل اشرف حکایت را بجهت اطمینان قلب از کپیتان سئوال نمودم که چگونه دانستی این جهاز ما رسید
و چهار بیرق خواهد آمد کتابی باز کرده که اسامی جهازات جنگی پادشاهی انگریز مخصوص از آنجا ثبت کرده و نشانه ها مصور نموده بود و مخصوصه
جهاز سرکار مخصوص جنگ بقسم آمده بود و دیگر آن کتاب بهمان شکل الوان مختلف تصویر نموده بود و بیرق و علمها
کشیده که در وقت ضرورت در کتاب نگاه کرده بهمان شکل بیرق بالا برده باشد حروف مقطع را بیرق بالا کنند جواب
سئوال همین قسم است و این مخصوص است بپادشاه و هر کپیتانی که در جهاز سرکار است لازم است که چنین کتابی در دست
داشته باشد باری در این صحبت بودیم که آن جهاز مثل عقاب در پرواز رسیده و آب دریا را مثل خندق عظیم از کنده کاری شکافت
و نعره رعد آسایش از دهان دود کش مانند سیه تر و دیگ که آمد طرفه منظری بنظر آمد که کشتی ما در کمال حقارت و عجز و
سئوال بجهت زغال چون کرایه زر جهاز ما رسیده و طلبکار نزد او دراز کرده و زبان حال سلطنت ...
نمی ...ستم زکات حسن ده ... کپیتان جهاز ما بالای سطح برآمد کپیتان اسپید فایر نیز از آنجا بالای
سطح جهاز آمد سلام بیکدیگر کرد و کپیتان ما اظهار و عرض حال فقدان زغال نموده کپیتان گفت آنچه بخواهی زغال دارم
و شما خواهم داد از اینقدر نه تها بردیم و شکر ها کردیم که خداوند عالمیان چگونه الطاف و دستگیری ما کرده در میان دریا بی
پایان که داد رسی و دستگیری نبود بجهت ترسم مرکب ناری بجهت اعانت و مددکاری ما رسیده زغال فراوان آورده و ادویه
زبان که برآید کز عهده شکرش بدرآید باری سر و نشهای هر دو جهاز را رشته هر دو کشتی برادر در برابر یکدیگر
ایستاده و اشربه بارا زیر آورده و بنای زغال کشی را گذاشته کپیتان آن جهاز سطح که ما شاهزادگان عجم در جهاز فرنگی

میباشیم و اراده رفتن به دولت را داریم در ما شیره نشسته آمده و در پای جهاز و اظهار خلوص و ارادت نمود و ما نیز مهربانی و لطف
نسبت باو ظهور آورده و ایم اورا احضار ببالای جهاز کرده ایم گفت معاذ الله اگر کشتی ما کشتی شما بخورد لازم است که اهل کشتی را عقاب
برده بیست دو روز از دو اجار بیش بگذارد و مشغول کار شده بیسته چه برسم مجالست و ملاقات نکنند و پاره میوه و ماکولات
آن جهاز که کپیتان برسم هدیه که بجهت ما آورده بود در پاروی مهره افتاد که داشته در ماشیره ما از دور بیرون ریخت و صلاحیت و ملاقات بجا آورد
که سقی جای بود و شکر دیر و شخصی دیگر از فرنگان در ماشیره نشسته برد با ما که بطور است میروم شما را از کشتی بسیار چای بکو
فرنگستان کفشته کا ... گرفت و باره و پیغام بنصرالله میرزا و سایر خوان خود داده و از سلامتی احوال و ... سایر ...
مستفاده نبات رتبه داده بسیار پیرو از او طلبان و ابواب ما نرکان نمودیم در میانه هر اینکه که کپیتان بجهت ما فرستاده بود میوه تازه
بود که ما بحال دیده نشده بود ترکیب آن بطور توت ... کلی ولیکن بسیار نرم و ملایم رنگش بسیار قرمز بطریق توت و
تخمهای بسیار نازک و لطیف داشته طعمش ترش و شیرین بود اورا باقته گرچه و بخوردیم بسیار خوش مزه چیزیست اسمش را
فرنگستان شهره به فلاوریت باری بعد از خشک زغال هر دو جهاز وداع کرده آتش ... شتعل گردید اهالی هر دو
جهاز یکدیگر را وداع کرده هر یک از طرفی روان گشته و با نرگسی ما نه از یکدیگر غایب گشتند اگرچه باز باد مخالف باد بود
ولی ساعتی چند تخش سیر راه بسرعت می آمد امروز الحمد لله در نهایت مسرت و فرخناکی قطع مسافت میکردیم و جهاز
نیز روی بهبودی گذاشته اشتهای خوراهم بسیار یکی گوشت ماهی گشتیم از کپیتان سئوال نمودم که گوشت ماهی سیر تازه نمی
یافت گفت جهاز در فشار است ماهی تازه ممکن نیست ولیکن ماهی نمکسود است شما آورم که فرقی با ماهی تازه نکند
بلکه بهتر از آن تخته لذت و پرسه جهاز را بر داشته چند عدد قرصی دران بس بیرون آورده که سر آنها را برداشته و دو عدد

از آن ده پانزده ماهی کوچکی کلکی لذو را سپید کرده از سر آورده و بقیه دیگر را در سایر مرتب داده که هشت و
گوشت که سفته و کرسالم در نهایت طراوت تنازگی بیرون آورده و بیان کرد که این ماهی دو ساله است و آن کرشنا
چهار ساله و قرار اگر بخصوص مرکب سرکاری که بحر محیط و ساحل دنیا سفر میکنند و شاه و ملکه پسال اهل ... چندین کرشته را
ادویه چند برادر منیر نمود و در چنین حقه ها مرتب و انبار تب ساخته سر آن را محکم کرده که مطلقا هوا تاثیر و تصرف در آن نمیکند
بنا بر این بحالت خود طراوت این حقه ها محرز وقت که بخواهند بکار میبرند و گوشت بیست ساله در جهاز سرکاری دارد ...
هم میسر است که هیچ چه لذت گوشت تازه نمی کرد آن فرق نمود بسیار حیرت کردیم طباخ خود را طلبیده و چند دانه از آن ماهی دادم
که برطبخ کنند ماهی را شسته بریان کرده و آورد و عجب ملاحظه کردیم معاینه برنگ ارغوان و ترکیب ماهی خوراغوص فراوان
خوردیم بسیار بسیار لذیذ که تا تب ماهی آن لذت نخورده بودیم پرسیدیم که این چه قسم ماهی است گفتند این نوع ماهی ...
و بیض از اسکندریه الی شهر ملتان ذی قعده ... بسلطان ابراهیم است خلاصه آن شب را خواب بهتر راحتی کرده یوم
پنجشنبه چهارم دو ساعت بعد از ظهر آثار خشکی و علامات جزیره ملتان نمایان گشت و از دور مینا از اطراف علم کشتی
و علمها از هر طرف ارتفاع یافت و مسرت بی اندازه حاصل آمد از آنکه قریب گشتیم آثار جهاز است چند از دور
نمایان آمد و کشتی خوبی کپیتان در دوربین دیده اخبار داد که جهاز جنگی پادشاه فرنگست که در اختیار کپیتان ناشن جی
و محفوظ دریای ابیض است و از ملتان الی اسکندریه و اسلامبول و دریای روم و ممالک نمسه و ایطالیا در تصرف و حکم
کپیتان با شی است بمیز از روی دریا و محارست میکند و بجهت مصالح چند در ملتان و بحر ابیض توقف دارد و کشتی ملاحظه
حرکت آمده از و نمیدانم کجا میرود و چند عدد ... که حافظ و حارس بحر ابیض است هفت بیست و هیچ آنها ...

امپشبک و جهاز نزار و مخصوص جنگ است ولکن یکی از آنها که در جهازات آتش کلمه زیبا یافتم و خود کپیتان به انبارات جنگ
روز کار رود کرده لیکن چون مرکب نبود و از همه مرکب عالم بزرگتر است به پادشاه انگلتره و به واسطه آتش چنین زکی
بر همه پادشاهان فرنگستان دارد و افتخار میکند و اگر بخواهد ممالک روم و فرنگستان را سراسر در لحظه خراب کند همین مرکب
کفایت خواهد کرد و کردها مخارج آنجهاز شد و استادان فرنگ صنعتها کار نمایها در آن مرکب نموده اند و از آن مرکب
بهتر در سرکار پادشاه هم نیز نبوده و کپیتان گفتم در حضرت جهاز نزدیک آنجهاز برده که تماشائی کرده باشیم و
چند یوم قبل از این معنا کپیتان از ما سؤال کرد که ترکیب اعلام مراکب ایران و نشانه جهازات آئین و علامت
پادشاه عجم و مراکب جنگیه است اینجانب در بار چه نقش ذوالفقار را نقش کرده و علمی ترتیب نموده در آن روز که قریب به مراکب
سرکاری رسیدیم اول از دور نقابتون خود اعلام اسلام را بالا کرده در آنجهازات نیز علمها بالا کرده جواب اسلام دادند و بعد آن
دو فرکین را بالا کرده و بیرق ذوالفقار را نیز زده و بهلوی آنجهازات که رسیدیم سبحان الله طرفه جهازی بنظر ما رسید شهری بر
روی آب دریا روان دیده عقل در آن صنعت غریب حیران ماند در پهلوی جهاز ما که رسید سر دکل جهاز ما مرتبه دوم آنجهاز
میرسید چندین مرتبه و طبقه در آن نهاده و کلهای طومار را نصب کرده بودند که شعاع بصر از نظاره آن خسته میشد
و مرغ از رشته بارتفاع آن منارها در آنجسته منظرها و غرفها در آن ترتیب داده بطریق مقرنس و بندی ساخته
بودند که هیچ معماری را ممکن نمی تواند ساخت بر آتش که بیرون خود دارد آتشکی بودند و تنش معلوم است که چه
خواهد بود سوال کنید و بیست و توپ قلعه کوب در آنجهاز بود سپاه بی نهایت و جمعیت بسیار
از سپاهیان در آنجا بودند هیچ از غرفهای جهاز سر برآورده و مارا تماشا میکردند ما هم به سطح جهاز صندلی گذاشته

نشسته تماشا میکردیم و کپیتان باشی توپ های ما را اطلاع کرده که در جهاز فرنگی سیاح هستیم و در بالای جهاز برآمده اظهار مسرت و ملاقات
بعمل آورده ما نیز تعارفات بعمل آورده و بیست و یک مراکب سرکاری را نیز مشاهده نموده و از ملاقات هر یک تماشائی تازه و سرتی
کامل حاصل کرده اند مراکب گذشته و یک ساعت بغروب مانده بجزایر شهر مقان رسیدیم عجب شهری آراسته و مدینه پیراسته
بنظر رسید از بیروت الی مقان از راه دریا نهایتاً مقصد بیست بیست و سه فرسخ میشود و بعلت مخالفت باد و قضا این مسافت را
سیزده شبانه روز قطع مسافت را نموده و شهر مقان جزیره ایست از ممالک اروپ و فرنگستان محسوب میشود اهل
آن جزیره و شصت میل بنظر رسید و مدینه مقان که بر سر بلندی مسیحائی در بالای کوه واقع گشته و اطراف آن کوه را
چنان نقاری و هموار کرده اند که در همه سکانی عربان رکاری سهولت نه بافت و ایوانها میکنند خانه های بسیار عالی از سنگهای
خاره و شرف بر دریا ساخته و بنا نهاده اند و حصارهای متین از احجار رخام در اطراف کشیده اند که اگر لشکر عالم از جای خود حرکت
بحز از محاصره و فتح آن آورده تصرف بطریق دیگر محال میشمارد آنجزیره در وسط دریای بحر ابیض و انتهای بحر اسود واقع است
سرحد دولت انگریز است دولت انگریز با همه اذعان و بهانه و جرات اینکار را متوجه بر دو بسته لشکریان و افواج سرباز
در آنجا از دولت مقرر و مهیا نموده جهازات چند با کپیتانان و صاحب منصبان آنجا مقرر در محافظت سعی میکنند و صرفه بیش
از مصرف بولایت فقیر نشسته و از مکینت بولایت برده و تا بحال میران اند از جانب ممالک اسپانیول و ایطالیا و از
یکجانب سرحد است محکم تر از مملکت هم میگردد و جزیره مقان سابقه از سلاطین یکی از تصرف قیصرین در زمان اوائل آنجا بوده
و خلفای بنی عباس بر آن بلاد استیلا یافته و بعد از خلفا بار با ختیار آنها در آمده در سنه هزار و دویست و سیزده پادشاه
پادشاه فرانسه و سایر ممالک فرنگستان آن جزیره را مسخر کرده و جمهوریت بتصرف آورده و دو سال تمام در تصرف او

بعد از گرفتاری بناپارت انگریز تصرف آن است که در تصرف دولت انگریز باشد و حال چهار هزار سرباز در مقام آن
روز به دوام دراوقات ضرورت مستمر در آنجا با سرباز سیاحان دیدهعت جهاز سیاه بر پیشه بجهة وصول جهاز در آن زمان سفر آن است و علامت
سرباز و سپاهیان است که از ساق پا تا عورتشان برهنه و بست و نیاد آنها جزیره عرب اول است مرکب با ایطالیائی و عرب
آن است که در زمان استیلای خلفای بنی عباس و هارون الرشید اهل اسلام بسیاری در آنجا توقف و توطن کرده و حین الغت
ایشان با ایطالیائی نموده بسبب کثرت معاشرت با اهل اسلام مرکب عربی شده با وجود دریا هم آتش مناسبت مردم آنجا
و شاخه از دریا جدا شده در میان شهر رود است که بسیار از شهر رود بیشتر جزیره است که تردد بجاشیه میشود و لنگرگاه کشتی ها
بود متصل بخانه های شهر رود است و از هر نوع میوه سرد سیری و گرمسیری در آنجا بسمی بسیار و انواع آن نیز میآورند و انگور دارد
و دولی بواسطه سکان نباتات و ازنست که بهره آنجا بسیار خوب میشود و با قلم آنجا بانداز کردوئی بنظر رسید و
میوه تازه دیگر دارد که ترکیب و اندازه کلابی است و لیکن طعم بانکی سیه پرور و خیلی بسیار بار دست و مرسوم است
به پیپرلی و پرتقال و لیموی بسیار و نارنج و سایر مرکبات بغور دارد و حلوه آتش مرغوب بانش بسیار پاکیزه و لطیف
و مرورش بر تبه پاکیزه و لطیف میباشد که ما فوق آن متصور نیست و صد و مخروق در آنجزیره در این سنه از فرانسه و در
شاهی قیمت کرده و کرور را با مقصد و پنج هزار دویست است و از جمله غرایب در چنین ولایت است هم نیز
بلکه در کل ممالک اروپا و فرنگستان ماست جو نزار و دو حمام در فرنگستان نیست و اقسام ریاحین رسمی و فرنگی در
جزیره مقان بسمی بسیار و کلی قرنفلش بکمال طراوت داره و در تابستان ساعت باد وزش به پانزده میرا و همچنین
شبهای زمستان بر این طریق است که کوکب جدی که قطب شمالیست قریب به سطح السماء ملاحظه کرده در اوقات

ایستادن بقبله مختلف میرود هست بازی شهر آن از آشنگ دیده شده برای فرخب شهرهای فرنگستان قرار داده است
محسوب میشود آن روز که یکساعت بغروب مانده بود ده و لنگر کاه شد قریب بکارنتین لنگر انداخته و چون شب شد آنروز را
ممکن رفتن بکارنتین نبود خواهیم اسعد باشی از جهاز و شتاوه بکارنتین رفته سکانی پاکیزه و معین نموده مرتب ساخته و آنشب را
در جهاز بسر برده روز جمعه پنجم یکساعت قبل از ظهر در باشمیه سوار گشته وارد بکارنتین شدیم عجب عمارتی عریب بنظر
رسید شهر برای عمارت از سنگ خاره کرده اند و کارنتین قرار داده اند و علم بقیر اعده کارنتین در مذهب ایشان ایجاد
در جهات اگر خطائی سرزد در حقوبت تخلف کارنتین است و اما کارنتین محصاریست محکم و حصن ایست مرتفع و مستحکم
که حکام و سلاطین فرنگ در هر یک از ممالک اروپه بنا نهاده اند و نقارن ایشان بتوقف در کارنتین واجب است و فرار
از آن بر ایشان واجب تحقیر است کارنتین محلی است که بجهت ناخوشی طاعون و وبا از امراض مسریه بنا نهاده اند و در
هر مملکت از ممالک فرنگستان بتفاوت مدتی حکمای ایشان در مدت رفع ناخوشیهای مسریه طول مدت کارنتین را معین
کرده اند با الاخره کارنتین محصاریست از سنگ خاره و در مقابل شهر و شهر بفاصله شست قصر قرم و شاخه از دریا میان حصار
کارنتین دیده در شهر و در آنحصار را از طرف آب جاده نموده در آنحصار عمارتی چند و پاتاقی بسیار طولانی و بلند از
سنگ خاره بجهة نزول کارنتین ساخته اند و دکان و دکانها چند در آنجا میباشند که بخورد و جای دانسته اند که ترجمه
تراهم در مدت کارنتین برده باشند و اگر شود بالاعمه یا سهواً از کسی خطائی در آن واقع شود اگر پادشاه روی زمین باشد
کرورها بر شوت دهد قبول نخواهند شد و از دوری نخواهند گذشت و جهازی که از طرف بحر آمده و شعر بسته آنها را کارنتین
نیز دو جهازی که از بحر ابیض پایه و ممالک روم و نه و مصر و اسکندریه بیاید آنها را کارنتین میبرد و قانون این است که از

دور بچاینکه آثار جزیره و قلعه نمایان می‌شود جمعی فرد بسیار نزدیک در بالای دکل گرد ده علامت است که اهل کارنتین بیاییم
بیه که جلوگاه می‌آید یا بر پا جهاز علامه شده و جهاز خیز ایشان علامه نخواهند کرد تا بگو سیرد بکارنتین و کارنتین عمارتی است
بسیار عالی مشرف بر دریا جمیع احتیاج از فروش و ظروف در آنجا آماده و مهیاست چاره و کرایه معین دارد و ماکولات و
مشروبات از هر چه چشم بیند و دل تنگه در شربه‌های نقاشی بسیار با صفا که نشسته در روی آب دریا زیر بام عمارت
سفیر و شهبندر و خریداران کارنتین از خانه‌های خود هر یک را به شخص معین دارند بر آمده و لب دریا هر چه بخواهند بخرند و برای شخص
بایع تماعرا آورده روی سنگ که نشسته در کلان کارنتین ترجمه مشتری می‌باشند شخص بایع دور رفته مشتری مال خود را برده
بها میدهد بر اعتقاد ایشان چنانست که چوب و فلزات ناخوشی بر دارد نیست [illegible] و اگر سهواً دست بایع به مشتری
بخورد آن بر کلان آن شخص اگر نه نیست دوره روز دیگر در کارنتین بگذرانند در هائی بجهة او حکم نیست اهل کارنتین نیز با یکدیگر معاشرت
نکنند مگر آشنا هستند که در یک روز وارد کارنتین شده باشند و منزل ایشان هم جدا است و بجهة هر کس جدا جدا معین است که از هم
خود تجاوز نمی‌نمایند [illegible] اگر جا بجا بیاید که حرمت کارنتینش از سر گرفته شود بعد از آن از کارنتین بیرون آمدن جهت
که آنچه از ماکولات و مشروبات که دارد در این پنج دو شنبه روز همراه داده [illegible] تا مرخصی ایشان رفع شود و هر روز
کپتان کارنتین آمده [illegible] ماکولات و مشروبات [illegible] و اگر چیزی همراه داده نشده باشد ایام کارنتین تازه خواهد شد
بعد از آنکه ایام کارنتین منقضی خواهد شد کپتان آمده و شخص را در ماشیه سوار نموده همراه شهر آورده و مرخص است و کاغذ [illegible]
[illegible] که فلانکس از تاریخ کارنتین گذشته است اگر [illegible] در عرض راه [illegible] از اهل کارنتین با کسی که تازه وارد
شده باشد بخورد دوباره و او را بکارنتین برده [illegible] روز دیگر را باید توقف کند و اگر جائی که از کارنتین فرار کند [illegible]

آمد و [illegible] کارنتین نزد و فتن آن شخص و اسباب و خوش بر است و در شریعت فرنگان حکم نقیض است کرد و در جلو گیری اصحاب
و دیگر بر فرار و طفره از کارنتین که البته خواهند گشت و نخواهند گذشت و از جمله اتفاقات اینکه روزی در ایام کارنتین تیمور میرزا
دل تنگ گشته تفنگ بر داشت و در یکی از مناظر کارنتین که مشرف بر دریا بود مرغابی که می‌آمد صید بکرد و تیری از آن [illegible]
[illegible] گذشته در زیر آن عمارت افتاده [illegible] و بجهة اهل کارنتین دود داده مشغول بوده تیمور میرزا خسته گشته [illegible]
صندلی نشست و پای خود را از آن منظر بیرون کرده و چوب را از پای تیمور میرزا بر سر بقال خود که در کلان کارنتین [illegible]
بر سر آن بیچاره و در پوزه آن بیچاره از ترس [illegible] که خود را [illegible] که بیرون رود [illegible] آن بقال را
با دو نفر از رفقاش گرفت [illegible] و بر گرفته در کارنتین آورده و هر قدر آه و ناله کرد بجائی نرسید بیچاره
پنج روز در کارنتین ماند خلاصه اینکه ما که وارد کارنتین شدیم در عمارتی بسیار عالی منزل کرده [illegible] عثمان که
[illegible] که [illegible] از هر قسم ظروف و ضروریات و احتیاج آماده و مهیا داریم
[illegible] کرایه گرفته [illegible] خواسته و حمال [illegible] معین آورده [illegible] را معین
نموده [illegible] بعد از [illegible] کپتان پاشا که در جزیره عثمان
از سرکار [illegible] بسیار جمیل القدر [illegible] آمده و اظهار ارادت نموده خواهش نمودند که [illegible] ملاقات معین نمایم
او را نیز [illegible] قبل از زوال وعده داده [illegible] قبل از ظهر کپتان [illegible] لب کارنتین آمده
[illegible] و سر کلان کارنتین [illegible] خانه را لب آب معین کرده و قرار چنانست که اگر شخص جمیل القدری در کارنتین
باشد و لازم شود که با [illegible] اهل کارنتین ملاقات شود قرار این است که [illegible] لب دریا را معین نموده و هر یک از آنجا

مشتمل بر [illegible] است از درهای [illegible] داخل می‌شود و از درهای [illegible] دارد دو طرف مسجد دارد که [illegible]
دارد دو طرف [illegible] و مهمانان ترجمه [illegible] واقع شود و صحبت خود را [illegible] قطع [illegible]
[illegible] از منزل خود برده و دیگری را در ماشیه گذارده [illegible] و چنانچه ملاقات واقع شود [illegible] کارنتین
رفته باشد و بعد از رفتن کپتان پاشا [illegible] آدمیرال پاشا [illegible] بهمان قانون [illegible]
[illegible] لازمه تعارف [illegible] آورده [illegible] مرخص شد و یوم [illegible]
و دو شنبه هشتم و سه‌شنبه نهم در کارنتین [illegible] زیارت عاشورا [illegible]
انقضای مدت کارنتین [illegible] یوم چهارشنبه دهم محرم الحرام یوم عاشورا [illegible] زیارت عاشورا [illegible]
[illegible] یوم پنجشنبه یازدهم طرف عصر [illegible] کارنتین [illegible]
[illegible] چند [illegible] در کارنتین [illegible] کارنتین [illegible] چند نفر باتفاق [illegible]
[illegible] چند [illegible] که تمام آن [illegible]
که آنها را هم [illegible] کارنتین آورده [illegible]
اگر [illegible] تماشای آنها کرده و از آنجا آمدیم [illegible] کارنتین [illegible] بسیار با صفا [illegible]
[illegible] تماشا کرده [illegible] منزل مراجعت نموده و یوم جمعه دوازدهم طرف عصر
سوار ماشیه شده [illegible] اطراف شهر [illegible] تماشا کرده و یوم شنبه سیزدهم و یکشنبه [illegible]
[illegible] و در شب چهارشنبه خبر رسید که مرکب [illegible] عثمان رسیده [illegible]

[illegible]
و [illegible] عصر امروز [illegible] آمده [illegible]
[illegible] تعارف و
محبت را [illegible] آورد

دیگر مرکب [illegible] لازم است که [illegible] مرکب [illegible] شده [illegible]
که مرکب [illegible] ایام کارنتین [illegible] منقضی [illegible] بهتر از این مرکب [illegible] آمد [illegible]
یوم چهارشنبه [illegible] که بهتر [illegible]
[illegible] که [illegible] کارنتین [illegible]
بمقصد [illegible] انقضای کارنتین [illegible]
[illegible] یوم چهارشنبه [illegible] یوم پنجشنبه [illegible] صبح [illegible] عثمان [illegible]
[illegible] که [illegible] کارنتین [illegible]
[illegible] فرنگستان [illegible]
[illegible] شخص [illegible]
از [illegible]
کپتان مرکب [illegible] رسیدیم [illegible]
بر سر [illegible] خانه‌های شهر عثمان [illegible]
[illegible] جمعه [illegible] شنبه [illegible]
بر دو جهاز [illegible] یوم یکشنبه [illegible]
[illegible] رسیدیم [illegible] تماشائی [illegible]

پست و دویم را نیز در مقابل افریقیه که از اقسام اربعه عالمست بسکه [illegible] و همه جا قریب بخشکی آن را بریم [illegible] یکشنبه بیست و سوم
باز خشکی از نظر محو شد بریم چهارشنبه بیست و چهارم باز از سمت دست راست مملکت اسپانیه که مملکتی است از اقسام اربعه جهان
که اروپ باشد نمایان گشت آثار غریب با شهرهای عجیب از دور ظاهر گشت و دریا و جزیره [illegible] گشت و در کنار [illegible]
راه طی [illegible] در نهایت آسایش راه [illegible] با وجود مخالف باد و تلاطم [illegible] کپیتان [illegible] انقلاب
دریا را با وجود [illegible] چنانکه از دریای محیط قریب [illegible] تنگ [illegible] دریای ابیض میشود بدین سبب است که دریا در
تلاطم است و شهر جبرالتار یعنی جبل الطارق قریب است چون دریا در اینجا تنگ میشود و دریای محیط مشرف بر دریای ابیض است
و از دریای محیط آب بر دریای ابیض میریزد و باد مخالف [illegible] است بنابراین اضطراب [illegible] و انقلاب [illegible]
خواهر [illegible] صبح [illegible] عقرب گرفتار بودیم ولیکن سرعت جهاز [illegible] گشت صبح پنجشنبه بیست و پنجم شد [illegible]
در موج و تلاطم [illegible] که قطع حیات [illegible] با کمال [illegible] موج از دریا در کشتی [illegible]
غرق میگشت بهر دم که موج بزیر جهاز میرود [illegible] اتصال خشکی نزدیک بود و جبرالتار
قریب بود چهار ساعت از روز گذشته که جبرالتار نمایان گشت و دریا بطریق تنگ گشته که فرسنگ عرض آن بیش نبود طرف
دست راست جبرالتار و سمت [illegible] مملکت اسپانیه واقع است اما محکمه جبرالتار مکانی است که اگر لشکر عالم جمع شوند [illegible]
تصرف آنجا را از کف [illegible] سلاطین که انگلیس حکم [illegible] استحکام [illegible] در تصرف [illegible]
جمیع سلاطین اروپ و ممالک اطراف [illegible] دریای محیط به بحر ابیض [illegible]
بخلاف عبور [illegible] و شهر جبرالتار [illegible] کوه بسیار عظیمی است که منفصل بحر محیط و بحر ابیض میباشد [illegible]

جبال چهار فرسنگ میباشد و تمام آن کوه از سنگ خاره [illegible] است امواج بحر محیط چنان اطراف آن کوه را
احاطه نموده است که هر دفعه از انقضاض امواج [illegible] کوه است [illegible] و هر لحظه از تنزل موج [illegible]
[illegible] ارتفاع جبال است [illegible] و هر لحظه بسبب کثرت امواج بر اطراف آن کوه [illegible]
گردش فلک [illegible] صدای موج دریا چنان بود که اگر نزدیک بکوه توپ می انداختند صدای آن [illegible]
با آن مهابت و صلابت [illegible] با وجود [illegible] لاله و ریحان و سبزه [illegible] جبرالتار در نهایت [illegible]
و جنب آن کوه [illegible] با وجود استحکامات حصار شهر از سنگ خاره بقدر چهار ذرع عرض و طول [illegible] ذرع ارتفاع
از کوه بریده [illegible] شهر قرار داده اند [illegible] امکان [illegible] از افریقیه [illegible]
اسپانیه بوده است [illegible] جبرالتار [illegible] اسپانیه [illegible] تمام ممالک
اروپ مسلط بوده اند [illegible] سلاطین [illegible] سلطنت ایشان که سیصد سال قبل از این [illegible] از حکمای
اسپانیه که مسمی [illegible] از علامات [illegible] علم نجوم که در میانه اهل فرنگ [illegible] است
[illegible] شهرت [illegible] دولت اسپانیه بجهت تصرف [illegible]
[illegible] سلطنت
[illegible] از ممالک از
تصرف ایشان بیرون رفت جبرالتار را نیز پادشاه انگریز تصرف [illegible] پنجاه سال [illegible] که بتصرف اولیای دولت
انگریز [illegible] تصرف [illegible]

[illegible] جبرالتار [illegible] دولت انگریز است [illegible] بتصرف [illegible] در عوض این سیصد سال [illegible]
[illegible] استحکام [illegible] بجهت [illegible]
[illegible] و کوه جبرالتار را [illegible] که تمام [illegible] و توپ [illegible]
از بالای دریا تا [illegible] توپ [illegible] کوه [illegible] استحکام [illegible]
[illegible] هر طرف دریا [illegible] و جمیع آن کوه [illegible]
همین [illegible] بالا رفته [illegible] که توپ [illegible] از شرف بر دریا و زمین است که هیچ [illegible] جبال [illegible]
بالای کوه [illegible] و [illegible] توپ [illegible] دارد که با تمام اسباب [illegible] است [illegible]
از سرما بیرون رفت [illegible] تمام عالم [illegible] کرد [illegible]
[illegible] اگر چه عجب [illegible] بنظر رسید [illegible]
[illegible] ذرع [illegible]
[illegible] چشم از تماشای آن [illegible]
[illegible] سایر آلات [illegible]
[illegible] سایر اسباب [illegible] بنظر رسید [illegible]
و حصارات و قلعه های آن استحکام [illegible]
و چشم روزگار چنین [illegible] آن کوه [illegible]

[illegible] چشم [illegible]
[illegible] جبرالتار نیز بتصرف اهل اسلام [illegible] تصرف [illegible]
[illegible]
[illegible] بسیار عالی [illegible] ساخته اند [illegible]
[illegible] آب [illegible] در تمام سال [illegible]
[illegible] مشتمل [illegible]
چهار ساعت از روز گذشته [illegible] جبرالتار [illegible]
[illegible] کپیتان جهاز [illegible]
[illegible] جبرالتار [illegible] جهاز [illegible]
[illegible]
[illegible] خانه [illegible]
[illegible] پنجاه هزار نفر [illegible]
[illegible] نظام [illegible]
[illegible] مجلس [illegible]
[illegible] و لیکن هر وقت [illegible]

بگردید از ورق مسرت و نشاط مان در بحر ملال افتاد غرق آب بگردید واله انگیخته چند شب با خود بی بودن خوف از چشم ما

نیامده بود مسی تحریب کرده و کردیم سیون بود که اگرچه تشریف داشتن شما در اینجا شغا غیرت سیاحتی عظیم بر خواهد بود ولی از

آنجا که میخواهیم بر شما خوش گذشته باشد [illegible] آمده [illegible] عمارتی بسیار عالی که جهت شما معین است اگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عالم او را رحم کرد نزدیک بر آن بود که چندین مرتبه غرق شود عاقبت بکناره رسیده و بشهر رفت
و از انگریزیم الاصد بر و بعجایب شهر رفته و آن کلیسا در ممالک فرنگستان مشهور است که در هیچ ممکنی چنین کلیسایی نیست
خلاصه جا عمر در آن کلیسا آمده بود خالی از تماشا نبود و پاره شهر و بازار را تماشا کرده بجهاز مراجعت کرده لنگر کشیده
آتش افروخته روانه شدیم و یوم دوشنبه غره صفر و سه شنبه دویم و چهارشنبه سیم و پنجشنبه چهارم همه جا می آمدیم و قریب بمملکت
پرتگال سکیه شیشیم و همه روزه هوای طوفان و مخالفت با بسر حد کمال بود و جان بر لب رسیده بود یوم جمعه پنجم بدریای محیط
رسیدیم و در دامنی دریای محیط خود است که عمق آن انتها ندارد و بعد از خالق کسی قعر آن را ندانسته از کثرت عمق رنگ
آب شبیه به مرکب است و طول آن گرداب چهار صد میل است وسعت به [illegible] جایی که گرد و موج آن گرداب [illegible]
و ساحل و کشتی در جهاز فرو میریخت با وجود اینکه هوا چندان مخالف نبود اضطراب در دریا ملاحظه گشت که تا آن ایام
ملاحظه نشده بود کپیتان بیان کرد که در تمام دریای محیط جایی که طوفانی شود [illegible] از همه جا [illegible] است و من در دریای محیط و بحر
[illegible] دنیا و هندوستان سفر کرده ام و چنین مکانی عجیب و دریایی با مهیب ندیده ام خداوند عالم رحم کند در سالی
هزار کشتی و جهاز در این مکان غرق میشود و کمتر کسی از این مخاطره بسلامت رسیده است از شورش بسکه
آرام و قرار از ما قطع شده خود را هر ساعت غریق بحر فنا میدیدیم تا دو ساعت از شب یکشنبه گذشته مژده داد
که بسکه تمام شب و جهاز [illegible] شنیدیم [illegible] از استماع این سخن [illegible] شورش و انقلاب [illegible] دیدیم و هر ساعت
کشتی را [illegible] عمق [illegible] ریسمان [illegible] ریسمان [illegible] رسید نصف شب
سیاهی بنظر آمد جهاز رسید نزدیک که رسید فریاد ایشان بگوش رسید ما نیز بالای سطح جهاز برآمدیم چون نزدیک

الیوم

رسیدیم معلوم شد که کشتی شکسته و دو یوم که در هم شکسته و در یکدیگر خورد گشته و دکلها از صدمه طوفان انداخته در آب و آنجا زیر رود
افتاده است و هر ایشان [illegible] گشته و چهار نفر انسان عمر خود را در پشت آن کشتی شکسته محکم گرفته از موج دریا
هر لحظه بر ایشان خورده و از خوف جان از کشتی جدا نمیشدند و بر وصف [illegible] ایشان که دل سنگ کباب میشد کپیتان کم
احوال ایشان را ملاحظه نموده جهاز را نزدیک بر آن تخته پاره ها برده و چند نفر جاشو زیر فرستاده ایشان را بالای سطح جهاز
آورد چون از حس و حرکت افتاده بودند هر یک حلق ایشان کرده [illegible] ایشان را گرم پوشانیدند تا نزدیک صبح یوم یکشنبه
هفتم قرار بحال آمدند تفحص احوال ایشان را نمودیم گفتند که کشتی ما از ممالک [illegible] دنیا رفته در چین مراجعت طوفان عظیم پیدا
شبانه روز بر ما زور آور گردید که تا [illegible] حاصل گشت عاقبت دکلهای کشتی ما از ریشه در آب [illegible] کشتی در هم شکست و [illegible]
بیست هلاک شدند هفت نفر از ما یک کپیتان و دو نفر عمله جهاز و دو نفر تاجران مملکت خود را بر پشته جهاز گرفته
چهار شبانه روز متصل موج دریا را خورده و از خوف جان خود را محکم نگاه داشته عاقبت از گرسنگی و تشنگی نزدیک
بر آن شد که هلاک شویم یکی از عمله جهاز گفت که نزدیک سکان در شیشه شراب [illegible] محکم گذارده بودم اگر آن شراب باقی است
آورده تسکین عطش خود نماییم چون سکان نزدیک آن ساکنین بود رفته تجسس نموده دو شیشه شراب [illegible] است
آورده هر یک قطره [illegible] خود ریخته دو شبانه روز دیگر بهم قسمت نموده بسر برده که [illegible] زور آور گردید و در این چند روز خواب
بچشم ما نرفته [illegible] و مرض جوع ما را از کار برده بود دیگر گفتیم که اگر دو ساعت دیگر قوت باز [illegible]
تمام هلاک خواهیم شد حال اگر کسی از این هفت نفر باشد [illegible] بسلامت بماند بهتر است تا اینکه تمام تلف شویم
[illegible] قرار بقرعه [illegible] قرعه بنام [illegible] جوان [illegible] بیچاره گفت [illegible]

[illegible] هستم ولیکن [illegible] مرا مهلت داده که دقیقه خواب نمایم بر هلاکت [illegible] باشید ما قبول نموده بعد از ساعتی [illegible]
زور آورش او را از خواب بیدار نموده خواستیم سر او را بریده و باشیم [illegible] گفت که سر مرا نبریده باشید چشمهای مرا ببسته
و از دو دست [illegible] گرفته و [illegible] چنین نموده خون [illegible] از رگهای [illegible] خوردیم و گوشت [illegible] شبانه روز هم [illegible]
نفر [illegible] بعد از آن باز قوت تمام [illegible] گرسنگی نزدیک بهلاکت رسیدیم ثانیا قرعه زدیم قرعه بنام [illegible]
[illegible] قصه خوردن او را کرده آن [illegible] التماس نمود که ساعتی مهلت [illegible] ساعتی او را مهلت داده آن [illegible]
[illegible] نزدیک [illegible] گفت [illegible] من [illegible] سال عمر دارم [illegible] خون و گوشت [illegible]
باقی نیست قسمت خود [illegible] اگر [illegible] خود از گوشت و خون [illegible] تاجر را ملاحظه کنید که گوشت [illegible]
اگر او را کشته باشید ده شبانه روز [illegible] از گوشت و خون او خورده و [illegible] جوان [illegible]
بیان نمود بخیال کشتن جوان تاجر [illegible] کپیتان گفت خلاف انصاف است که قرعه بنام دیگری [illegible] دیگر [illegible]
رسانیم [illegible] شنید [illegible] او را گرفته او را کشتند و [illegible] بسر برده [illegible] دیگر بخواب رفت
[illegible] دست او را از تخته جدا نموده بدریا برد و آن چهار نفر [illegible] گوشت و خون آن [illegible]
تمام [illegible] گشته و یک شبانه روز در حالت [illegible] گرسنگی و عطش [illegible] قصد [illegible] و [illegible] باقی بود
که مرگ [illegible] نجات داد و [illegible] حال این بیچارگان [illegible] داد که [illegible] آمده با خود گفتیم که اگر
حفظ الهی نباشد چگونه بر ما خواهد گذشت از این [illegible] تا [illegible] بسیار راه چگونه خداوند ما را از این بلاها [illegible]
چندین هزار [illegible] در جاها [illegible] آب [illegible] و از برف [illegible] در دریا چگونه ما را نجات داد

[illegible]

بعد از آن روان شده [illegible] که خداوند عالم بجهت نجات این بیچارگان ما را هم راه گم کرده بردیم و لیکن از شدت تلاطم و [illegible]
ما معلوم است جهاز قدری راه بیچیده و چند میل خلاف هم رسیده بود بازیجه ما خبر آوردند که راه گم شده است باز باضطراب
افتادیم [illegible] صبح آرام گرفتیم یوم [illegible] قسم [illegible] که قریب بلندی [illegible] نمایان گشت
[illegible] مرتبه [illegible] نفر [illegible] حاصل [illegible] روز عید [illegible] هرگز [illegible] نمودیم در بالای جهاز
آمده و تماشای [illegible] دیدیم تا [illegible] فالس [illegible] است و در مقابل [illegible]
که [illegible] باشد بنا بر این [illegible] جهاز [illegible] فرستاده که [illegible] بعد از [illegible]
[illegible] کپیتان [illegible] حاضر [illegible] خبر آوردن [illegible] رسیده است [illegible]
دور [illegible] دریا [illegible] عجب [illegible] جمیع [illegible] در آن [illegible]
[illegible] ملاحظه نمودیم اسباب [illegible] از هر نوع و از هر قسم که تفصیل آن [illegible]
[illegible] متحیر گشته از ترجمان سؤال نمودم که این چه شخص است و این همه اسباب را از کجا آورده بیان کرد که این
شخص از [illegible] است [illegible] قریب [illegible] نفر در خانه [illegible]
[illegible] است [illegible] اوضاع و اسباب [illegible] فالس [illegible] در کنار دریا [illegible]
[illegible] چند خانه در اینجا ساکن [illegible] گفتم سبحان الله [illegible] ولایت چنین [illegible]
چه خواهد بود در آن روز بعد از ساعتی [illegible] حمام رفتم [illegible] آب [illegible] آورده و در عوض [illegible]
از ملاحظه بازار و دکاکین [illegible] و تماشای اوضاع و خلق آن ولایت حیرت [illegible] بعد از



مراجعت کشتیبان باشی که مخصوص مکاتیب است روز پنجشنبه ششم هم در فالمس اقامت کرده روز دوشنبه هفتم هنگام غروب
آفتاب با عرابه‌های سرکاری که مخصوص بردن مکاتیب اطراف بلاد که هر روزه از فالمس بلندن میرود سوار گشته روانه گردیدیم
تفصیل عرابه این است که عرابه‌ی ذال پادشاه مخصوص آوردن مکاتیب هر روزه برای … لازم است که در هر معموره
و بلده یکی از آن عرابه‌ها وارد شود و یکی بیرون رود قسم دیگر آن است که تجار رو… معامله … است که کرایه
و در منازل در عوض او اسب بسته اند و کرایه میدهند این نوع عرابه‌ها جمیع دیوانی سرکار پادشاه وداده باشند و یکی از جمله
وزیر پادشاه مخصوص است که تجمع جمیع وجوهات عرابه‌ها و مصالح ارسال عرابه‌های سرکاری در این شغل … باشد
و از جمله عرابه‌ها که برآورد شده است در ولایت انگلستان و یک میلیون است که به حساب عجم دو کرور میشود و عرابه‌ها از
هشت اسب تا دو اسب و کمتر نمیباشد و قرارش بر این است که ساعتی دوازده میل میرود و بهر ساعتی اسب عوض میکنند
اگرچه در همه جزیره انگلستان … زمین خالی از معموره و آبادی نیست ولی قرار عرابه‌های سرکاری این است که بهر معموره و …
شهری که میرآخور اسب … اگر کسی نوشته داشته باشد بر سر راه آورده و نگاه کند که بدست عرابه‌چی داده باشد
و قریب ساعت حرکت که میرآخور اسبها را تبدیل میکرده و بقدر دو دقیقه … آب خوردن
مهلت است … دو دقیقه سوار گشته میرفتیم هنگام نهار و عشا نیز … پنج دقیقه مهلت است …
و همین طریق میرفتیم تا … از فالمس تا لندن را که مسافت … است در عرض … ساعت قطع خواهد کرد … از
فالمس که روانه شدیم جمیع عرض راه معموره و آبادی بنظر رسید تا لندن که … از زمین خالی از رجال … نبود و …
حیرت بر حیرت ما از اوضاع غریب و کثرت جمعیت می‌افزود و … عمارتی عالی و

گلزاری خالی از نقش پیراسته و زنهاشان با البسه فاخره خود را آراسته و در سر راه ایستاده بطور خود تعارف میکردند
در این طی مسافت که نمودیم چشم ما بخاک نیفتاد مگر اینکه تمام زمین از اقسام گلها و ریاحین و لاله … و سنبل …
هرچه از سر ما میگذرد چنان آب … در هیچ مملکت با کمال نظر نرسیده اول اردیبهشت ماه جلالی
بلبل گوینده بر منابر قضبان بر گل سرخ از نم اوفتاده لآلی همچو عرق بر عذار شاهد غضبان …
حیرت این است که این راه که تمام مشتمل بر کوهستان عظیم است از هر جهت آن جاده درست نموده که قریب پنجاه …
پهلوی یکدیگر … این راه … در تمام راه عمارات عالیه که در هیچ بلده دیده نشده بود خلاصه آن شب را تا صبح راه …
و تمام در معموره از کثرت چراغ … در تمام راه … روشن …
و تمام خانه‌هاشان از بیرون مشرف به کوچه و معبر از دریچه‌های آینه که عکس چراغ در آینه … روشن …
و با وصف اینکه اول برج جوزا بود و بواسطه قرب بقطب شمال هوا بشدت سرد بود و شب … شش ساعت و نیم
و روز هفده ساعت و نیم بود آن شب را همین طریق پیمودیم تا یوم سه شنبه هشتم چهار ساعت از روز گذشته …
… که عبارت از … فرسنگ باشد قطع مسافت کرده بشهری رسیدیم که … بود غریب …
… و خلایق … بنظر رسید چون هنگام چاشت بود ما را به مهمانخانه … بردند در آنجا …
عمارتی بنظر رسید مشتمل بر بیوتات بسیار و در هر خانه … اسباب … اطاق غسلخانه …
و آسایش هر … جهت آنکه … فقط مخصوص …
جهانی است که وارد میشود و از ملاحظه آن اوضاع و اسباب حیرت بر حیرت افزوده سؤال کردم که صاحب این …

باین اوضاع کیست و این اسباب آماده … حاضر … که این شخص … غریب است
و این اسباب … را آماده دارد و این ساعت … که از اطراف بلاد … مهمان و عرابه‌ها …
… پنج دقیقه مهلت نیست بنابراین … حاضر … تا …
… معموره … نفر … هزار دارد … همین عمارت … که هر یک …
مخارج کرده … هزار … خاک … سنگ …
… عبارت از … تومان عجم … داده‌ایم و بیرون آمدیم و …
کثرت همین قسم … دقیقه … یافت نمود و در آنجا که … عرابه‌های سرکار
توقف کرده چون بلندن … رفته … خواستیم … بلندن … باشیم
… توقف کرده بعد از صرف نهار عرابه‌ها … حاضر … گشت و ترتیب فرنگستان … که
… اسباب و اوضاع داشته باشد … هر مملکتی … آن هزار … برده … که
… جهت … پنج دقیقه …
مملکت … نقشه … عرابه‌ها …
… آنچه … عرابه‌ها … تمام عرض
راه معموره و آبادی و گلزار و ریاحین چنان بود که وصف آن از جمله محالات … بچشم خود دیده باشد … از
معموره و عرض راه و جبال عالی … سنگ زمین … که … رسید

… که در میان مرغزار و ریاحین … کرده … و … جهت … باشم … از
نمودند و گفتند هر یک از این گلها صاحبی دارد و از کثرت خلایق در جزیره انگلستان … که در مزرعه هر کس است
صاحب زمین است و دیگری … آنها اندازه و اگر کسی … کند … صاحب ملک
میشود و این قرار است در کل این مملکت … باغ و گلزار و معموره و کثرت خلق و عمارات عالی …
بنظر رسید چشم خسته گردیده … هر طرف نظاره کنیم … همه جا همین طریق
آمدیم تا قریب … غروب … بشهری عظیم رسیدیم … خانه عالی بجهت شام خوردن پیاده گشته بهمان طریق … خانه که
نهار صرف نمودیم … عمارات و اوضاع … ملاحظه … پنج دقیقه توقف کرده …
صرف شده و از آنجا سوار گشته هنگام غروب آفتاب … رسیده …
… جلوه گر گردید که آنچه معموره و بلاد دیده بودیم تمام از نظر … تمام … از آنجا در عرض … راه …
از سنگ خاره فرش کرده … از غایت لطافت و نظافت … از آنجا گذشته …
و چهار سمت … فرش کرده …
… قدری … از سنگ خاره فرش کرده و خیابان … سنگ
… جهت … خانه‌ها … از سنگ خاره
و حجاری … طبقه … آینه …
و تمام … برگشته … همچنین … خانه‌ها …

پست بلند بوده و درهای خانه با مجمع در سقفهای گچ بری که چه درهای عالی و کرباس با منقش و به در هر خانه اسم صاحب پست را چاپ
کرده و اسم خانه را [illegible] نموده بودند که هر کس از سر آمدی بیرون میرفت نمیدانستم کجا نگاه کنم و چه مشاهده نمایم تمام در خانه ها
بلند و منقش کرده و بیشتر با آویخته که از شب تا صبح گرچه با چراغهای و عکس چراغ در آنجا در منظرها و آینه ها [illegible] شخص را
حیران مینمود ما را در خانه پیاده کردند خانه [illegible] و اسبابی شاهانه از هر چیز و هر نوع ضروریات که [illegible] در آنجا مهیا و آماده بود
با صاحب خانه قطع و فصل کرده و [illegible] نموده هر یک در اطاق مخصوص نزول نموده اسبابی مخصوصه از فرش و ظروف و [illegible]
متصرف گردیدیم [illegible] شخصی [illegible] بود نزد ما آمده و زبان فارسی را با کمال خوبی و فصاحت حرف
میزد بسیار تعجب کردیم که چگونه میزند و در این ولایت غربت فارسی [illegible] بخصوص آشنائی [illegible] از او سؤال کردم که [illegible]
گفت مدت [illegible] سال در ایران سیاحت کردم چندی در نزد عباس میرزای نایب السلطنه در نظام [illegible] سرکرده
بودم و با تفاق ایلچی چهار [illegible] سال قبل از این شیراز آمده روزی سرکار فرمانفرما [illegible] و ایلچی انگلیس [illegible]
فرموده غلامان [illegible] در میدان و سرکار فرمانفرما گفت که [illegible]
در پیش تاخت اسب شد بر زمین خورده و من در آنجا بودم روز دیگر با ایلچی به بازدید شما آمدیم از قراری که معرفی خود را کرده و آشنا
و معروف بود بسیار خرسند گشتم که در این ولایت آدم آشنائی [illegible] فضل الهی است [illegible] تحقیقات از او نموده برخی از
احوال عالی و [illegible] بعد از آن در شب چهارشنبه عریضه به سرکار پادشاهی نوشته و کاغذی [illegible] کرده
دولت خارجه و هر یک جهتی [illegible] از دولت [illegible] ایلچی و قونسول [illegible] به ممالک [illegible] و هر کس که
از خارج وارد ولایت انگلستان شود تمام [illegible] نوشته و کاغذی هم [illegible] که وزیر [illegible]

[illegible]





[illegible] غرب [illegible] نسبت آشنائی فرین صاحب جنرال قونسول شام نوشته و از [illegible] خود را ایلچی دولت
را خبر داده [illegible] عریضه پادشاهی [illegible] اعلیحضرت سلیمان حشمت پادشاه جمجاه فلک بارگاه ظل اللهی را
از جمله نیازمندان [illegible] بر طبق ارادت معروض امنای دولت قاهره میدارد که پس از وفات خاقان
خلد آشیان و اختلال مملکت ایران که البته بسمع مبارک شهریاری تفصیل آن رسیده است این ارادت کیش [illegible] توقف و
مصلحت [illegible] در آن مملکت [illegible] شرف [illegible] دولت علیه و [illegible] طالع فیروزی طالع این ارادت کیش
سبب شرف اندوزی حضور سلطانی گشته راهنمای فیض حضور باهر النور گردد پس از یکسال [illegible] عظمی [illegible]
[illegible] والحمد والمنه از اقبال بیزوال شهریاری الآن که چهارشنبه هشتم صفر المظفر است [illegible] رسیده چند روزی [illegible]
در [illegible] خارجه [illegible] جان فرستاده خود را جهت اذن شرفیابی حضور عدالت دستور قبل از [illegible] فیض [illegible]
خسروانی فرستاده که بهر قسم احکام علیه از مصدر سلطنت [illegible] شرف صدور [illegible]
[illegible] از حکم [illegible] نمایند [illegible] الکرام [illegible]
الانام [illegible] که در این وقت سعادت [illegible] شرفیابی
دولت [illegible] ایران [illegible] که الآن که هشتم شهر صفر المظفر است [illegible]
[illegible] نزول [illegible] احوال چند روز [illegible] توقف [illegible] شرفیابی حضور
عدالت دستور پادشاه جمجاه [illegible] خواجه [illegible] ترجمان خود را روانه [illegible]
عریضه [illegible] نگاشته که [illegible]

قسم که [illegible] خسروانی [illegible] قرار گیرد در هر مکان که مقرر دارد [illegible] شرف [illegible]
دول خارجه [illegible] جهات [illegible] ضمیر [illegible] محول [illegible] هر قسم که مصلحت دانند صلاح [illegible]
نگاریده [illegible] زمان ملاقات قریب است [illegible] کاغذ [illegible] طریق [illegible]
[illegible] ضمیر [illegible] محبت [illegible] اظهار میدارد که نظر [illegible] زمان [illegible]
ادراک حضور عدالت دستور [illegible] سلاطین جهان پادشاه انگلستان [illegible] تفصیل حالات را
شنیده [illegible] که عشر [illegible] شهر صفر [illegible]
[illegible] شرفیابی حضور [illegible] شرفیابی [illegible] دولت علیه [illegible]
[illegible] خسته و [illegible] گذشته چند روز [illegible]
[illegible] ارادت [illegible] اذن شرف اندوزی [illegible] سلطنت [illegible] خدمت شهریاری
خواجه [illegible] ترجمان خود را با عریضه نیازمندی [illegible] شهریاری ارسال داشته که در هر مکان و هر مقام که مقرر دارند
دریافت این فیض عظمی کرده [illegible] آن محبت [illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] محبت [illegible] یقین است که [illegible]
[illegible] ملاقات قریب است [illegible] خلاصه [illegible] نوشته جات یوم چهارشنبه
[illegible] خواجه [illegible] ترجمان [illegible] زبان [illegible]

[illegible]

تمام [illegible] منظر [illegible] غرفه [illegible] تماشا کرده خلق غریب [illegible] از مرد و زن [illegible] رسید
و محشری [illegible] و آن روز از صبح تا شام که حساب کردیم [illegible] دو هزار و دویست
و پنجاه کالسکه و عرابه آمد و رفت [illegible] عرابه ها [illegible]
عصری در آن [illegible] نشسته بودیم و تماشای [illegible] عرابه [illegible] بسته [illegible]
[illegible] عرابه [illegible] عرابه [illegible] نصب کرده و آن آهن [illegible] قرار داده
[illegible] که سقا [illegible] آب [illegible] آن آهن [illegible] اسب [illegible]
[illegible] آب [illegible] سقف [illegible] رسیده و تمام شهر را [illegible] دو نوبت صبح و عصر
[illegible] آب [illegible] و در عقب آن چند عرابه دیگر [illegible] خاک [illegible] عرابه [illegible]
[illegible] جاروب کرده [illegible] تمام [illegible] لطیف [illegible] آئینه [illegible] رسید
یوم پنجشنبه [illegible] خلایق [illegible] عمارت [illegible] و از صبح الی شام
[illegible] تماشا میکردند [illegible] چند [illegible] خانه [illegible]
[illegible] خانه [illegible] هزار [illegible] از مرد و زن [illegible] و چون
عرصه را تنگ کرده [illegible] خلاصه روز را [illegible] خلایق [illegible]
[illegible] ایم و شبها چند نفری از آشنایان و خوش طبعان جوانان انگریز [illegible] طالب زبان
فارسی بودند [illegible] تعلیم لغت فارسی و زبان انگریزی معلم و متعلم بودیم و لغات [illegible]

از طرفین کتابت می‌نمودیم و هر چیز را که حرکت اعضای حالی می‌کردیم و از اداء حرکات خنده‌ها بظهور می‌رسید عالمی داشت و برای
جمعه یازدهم باز مهمان قسم دریای عمارت بجهة تماشای اجماع از زن و مرد نموده و ما از انفعال خود را پنهان نموده
مجلس او ماندیم که بجهة ضروریات از جای برنخواستیم گوشه کلاهی که از پس آئینه عمارت می‌نمود و هزار خلق بهوای
کلاه گاه گروه متحرک میشدند عاقبت الامر کار از ... بلند کشید جمعی از نسوان دسته دسته بر بالای آب نیز از آن آمد
و ما را تماشا می‌کردند و ما نیز مضمون تشنگان گر آب جویند از جهان آب هم جوید بعالم تشنگان را
تماشا می‌کردیم و تمیز از حاصلی نمیشد و هر یک از طرف خویشان هر جای گفته تعارف بظهور می‌رسید و ما بطرف عصر
در خانه نشسته بودیم هنگام غروب آفتاب که از شرق خانه آفتاب طالع و لامع گردید از نظاره آن جمال بیمثال طلعت آن
رخسار مهر آثار چنان متحیر و از خود گذشتیم که گفتی از وجود و اثری نه و از ملاقات آنها و تمام متحیر شدیم که گفتی از بودم خبری نه
نگار من چو درآید بخنده شیرین نمک زیاده کند بر جراحت ریشان چو بوی از سر زلفش بر مشام فلکی چو آستین کریمان
بدست درویشان و بی اختیار محض ملاقات آن آفتاب صفات از جا جستیم آنچه لازمه تعارف بود بجای
آورده و قدرت صانع بی آلت را در حالت پیشانی آن دختر ملاحظه می‌نمودم نزدیک بود که دلم از دست رفته کار
از کار گذشته باز بپای مردی عقل و قوت نفس اراده آنکه در نظر داشتم با خود گفتیم که هیچ ... خاطر ... دیار
که برو بکو فراخت دادی بسیار اگر زلف بیچ آید ... گذار و خاطر پیچیده بسیار بار
ساعتی نشسته و برخواست او چو تیر آمد و از غمش من چو کمان دلان چو شبرت زمانی بکنار و برخواست و در آب
پاره ... کلفام ... اندازم همه شب ... بودم ... دوازدهم و سه شنبه سیزدهم و دوشنبه چهاردهم ...

برای نظاره گیان و نظاره شدن عیسویان و دختران ترسایان ... تصمیم ... طلوع آفتاب تا چهار ساعت از شب گذشته
دقیقه نبود که در پای آن عمارت کمتر از چهار هزار نفر از زن و مرد بجهة تماشا بنایند آنچه از جوانان خوش ... از دخول
آن ... فوج فوج دسته دسته نزول در منزل ما می‌کردند و کم ... هزار ... در خانه ما ... کشت و ...
کرام ... ملاقات بسیار دو دلا ... در مصافحه دستان ... بر ساعد سیمین ... ساعد
تجه با ساعد سیمین ... غایت جبر ... و ... حافظه که چنین ...
از عدم نظاره جمال ... ساده ... و ... در آن ... آن ... و ... آن ...
بر غنچه و دو لال ... تره ... که چه ... آن ... اضبط ... عشق ...
حکایه ... سلطان ... درویش ... و حس مشترک ... و اجتماع آن ... نزدیک ... بود که
لذت ... بمفارقت گزیده ... زلف ... او برده ... و ... در
حوالی ... هرگز ... که ... نباشی ... چون ... بر آمدی ... و ...
از تصرف در خط و خال و غنچه دو لال آنکه ... خط و خال زلف کاکل مژه
با کمان ابرو همه جای ... همه با ... هر یک ... از ... نقش و نگار
نگاشته و تماشا نموده که ما ... نوشته ... داده ... اضبط نموده ... ان ...
ما را ضبط ... خلاصه ... آن ... روز ... جمع ... توقف ... از
صبح تا چند ساعت از شب گذشته مشغول می‌بودیم و عصر ... قریب ... آتش ... گرفته ...

نمود و ... آن ... از ... روز دیگر ... دو یم ... یازدهم ... گذشت و دیم
چهارشنبه ... خواجه ... باش ترجمان ... رسیده ... ملاقات ...
... که ... اظهار محبت ... تعارف که ... شده بود ... جواب ...
... واسطه اتحاد ... محمد شاه ... از کار ... مشغول ... که چگونه جمع ...
محمد شاه و ... از ... کاغذ ... باش ترجمان ... که با وجود ... خدمات ... سابق ...
... بی ... آمدن ... چگونه ... مکاتبات ... از ... شب ...
زیاد ... خیال ... صدمات ... صبح ... صاحب که ... شهر ...
کم ... آمد ... ملاقات ... صاحب بسیار ... کیفیت ...
نمودم او نیز همین قسم جواب داد که با وجود خصوصیت با محمد شاه ... معتمد ... آمد ...
گنسته ... صحبت ... جواب نوشته ما ... از
صحبت ... صاحب ... خواجه ...
باش ترجمان ... لارد ... وزیر دول خارجه جواب نوشته ما را ...
بسیار ... تشریف ... لندن ...
اینجانب ... محمد شاه ... فرمایش ...
جواب لارد ... نوشته ... خواجه ... باش ترجمان ...

در شب شنبه ... روانه لندن گشته که اگر برادر ... اطمینان در محبت و حمایت ... ایجاب ...
... لندن ... باشیم ... یکشنبه ... منزل ...
... نهایت ... پس ... اظهار
محبت ... خواسته ... بعد ... که ...
... آیا ...
آنچه لازمه محبت ... اینجانب ... اتفاق ...
تماشای ... باشیم ... بجهة ... تماشا ... از ...
... از ... منظم ... گلها ... از ... عالم
... در آن ... نهایت طراوت ... و گیلاس ... که در ملک
اصفهان ... از آن ... نظر رسید ... نهایت لطافت ...
... که ... در چنین فصل خربزه ... ملک ... نهایت ...
چگونه جمع ... حرارت ...
در هر فصل از فصول ... شخص ... گلها ...
میزان الحراره ... کفایت ... حرارت
آتش آن گلها ... چنان بنظر می‌آید که در هر فصل از فصول ... خلاصه ... از

الی سفیر جهان آرای حقیقت است براه حق با همه از صد جهانی بوده و مشرب برادرانه این شده و مراجعت بخانه خود کرده
و گزارش مزبور برادر کرم والی آنکه پس از ورود هیئت در خانه منزل گرفته حسین خان ایلچی که یازده سال در ایران بود
خاقان مغفور ایلچی پادشاه دولت فارسی را بسیار دوست میداشت در نیریز با ایلچی شده خدمت محمد شاه و میرزا حسین خان اطلاع
از ورود برادر کرم والی هم برادر سفیر آمده اند و مرحبا برادر برادر سفیر را در رکاب ... و قرار برادر داد
که بقدر قوه سعی در انتظام مهمات نماید و عصر روز شنبه نوزدهم که روز ... برادر کلام نشسته بود حسین خان نزد او
حضور داشت والی از نشسته ... از حرف نوشته از خود کرده ... جواب خواجه ... باش ... جان ارسال
نزد ... داشت پس از اطلاع ... از حضرت کاغذ و اطلاع آنکه ... شرف و امرای ایران ... بسیار
سرگردان گشته وعده داده بود که فردا ... والی خواهیم رسید و حکام ... نزد خواهیم شد و روز یکشنبه بیستم قبل از ظهر بعضی امرا
و شرفا همراه برادر سفیر ... و بعد از ظهر ... منزل والی نزول نموده آنچه لازمه تعارف بود مراسم داشته
و برادر سفیر ... لازم ... را آورده و بعد از طی تعارف ... صحبت ... کشمیری ... کرده ...
باعث ... خلاصه آنکه ... برادر ... از ابنای ... باشید پاس حرمت
دولت شما را ... از دولت خود منظور بدارم اگر رای شما نیز ... مصلحت دولت است که قدم شما بر چشم
و بقدر قوه در انجام مهمات ... پادشاه ایران خواهیم کوشید و از خود نیز ... سابق ... بقیه
خواهیم و چنانچه برای ... شما ... ایران نخواهیم شد برادر کرم والی در جواب
دو نیز جواب ... که ... دولت محمد شاه ... فتح ...

و دولت اگر نیز در صحبت و حمایت کوتاهی کند ... از اعیان و ایلچیان را در حضرت برادر سفیر الیه ...
چنانچه کار ... با درجه نشود و جواب نوشته ... نوشته ارسال دارد آنروز در میان برادر کرم والی و لارد
پالمستون ... و ... روز دوشنبه بیست و یکم و سه شنبه بیست و دوم و چهارشنبه بیست و سیم نیز برادر سفیر الیه
در آنجا توقف نموده هر روزه وزرا و اعیان مملکت و بزرگان دولت بدیدن او آمده و انواع تعارفات را ...
و دستور فرنگ که یکی از بزرگان ... و در عهد خاقان مغفور فتحعلی شاه با ایلچیگری بایران آمده و از کمال اطلاعی که از لغت
فارسی داشت بخدمت برادر معظم الیه آمده از جانب ... کرده که از آنکه سرکار شاهزاده مهمان ... رسیده
دولت ... لازم است که بخانه پادشاه منزل کرده باشند و دولت بمقتضای مهماننوازی ... ایشان ...
بنابراین خانه بجهه شاهزاده معین شده و ... ضرور ... و ... از ... بجهت ...
معین گشته برادر سفیر الیه در آنجا نزول نموده و پادشاه ... که از برادر خود ... آمده بود و ...
تا ... که نیز در لندن بود در طرف خارج از آن عمارت منزل داشته بعد از ورود برادر کرم والی سرکه ... که
بیست سال قبل از این در زمان شاه مرحوم با ایلچیگری بایران ... آمده بود ... کار فرمای ...
عملیه ... حجت ... و ... فرموده بود ... با ... در رسم ...
همراه برادر کرم ... بسیار بسیار ... از ... ایشان محظوظ گشته با کمال ... بسیار صحبت ... ایران ...
... کار فرمای ... شناخت ... احوال ... از ...
... که حقوق ... سرکار فرمای ... بسیار ... خانه ... که ... نیز ...

گرتا ... روز پنجشنبه بیست و چهارم شهر فریره نزد والی آمد بیان نمود که قاعده این شهر چنین ... که از قدیم بجهه
پرستاری ... فقرا و اطفال یتیم معین کرده اند که در عرض سال یک روز مقرر و معین است که اطفال را در کلیسای بزرگ جمع نموده
پادشاه و وزرا و اعیان دولت و اشراف مملکت از ذکور و اناث در آن مجمع حاضر کرده بذل و انفاق بفقرا و ایتام
می کنند و امروز آن روز است اگر بجهه تماشا کرده باشید و برادر سفیر الیه قبول نموده در عرابه نشسته رفت و
در آن مجمع عظیم و تماشا نموده و تفصیل از این قرار است که در تمام جزیره انگلستان در هر محله چه در لندن و چه در خارج شهر ...
مخصوص فقرا و ایتام ساخته اند و ... از اطفال ... کجهه آنها معین کرده اند که در عرض سال ...
... در ساله ... دارالختم شهر ... در روز معین قرار است که از هر جا به لندن جمع نموده هر یک از ...
اطفال ... لباس ... با سر ... خوش ... از ... و دختر ... نموده ...
نظام ... و ... از ... اطفال ... از هر جا ... در آن کلیسا ... و از ...
داخل ... و وضع آن کلیسا ... که بنای ... حکاری ... که ... از ... خیره ... و ...
... عجیب ... از سنگ ... آن کلیسا و در اطراف ... نقش و نقاری نموده ...
که ... تصدیق نخواهد ... آن کلیسا ... چهار ضلع است ... قدم ... طول
... قدم ... و ارتفاع آن عمارت ... و پنجاه ذرع ... از طرف ... کلیسا ... بالا ...
... بسیار خوش ... که ... از آن ... تصویر ...
... که از خارج کلیسا ... از اطراف آن ... که ... بر اطراف آن

و دیوار بالا از زمین قریب ... کشیده و ... سطح آن کلیسا را ... فرش کرده و از ...
بسیار ... اقسام مختلف از چوب ساخته ... چوب ... خوش رنگ کشیده اند هر یک از آن ...
... از ... طرف ... نفر ... می نشینند ... بسیار خوب نشسته و ... مخصوص ... بنات ...
وزرا و امرا و اشراف مملکت ... اطفال یتیم را ... لباسهای مخصوص ... لطافت ...
دسته ... یک لباس ... آن ... ساخته ... و ... چلاب
بالا ... اطفال ... می نشینند از سطح زمین تا ... کشیده ... چنان ترتیب ... می نشینند که ... تصور ...
دیگر ... آن تصور ... از آن هر یک از ... اشراف مملکت ... و ... آنچه در کلیسا ... ایشان ...
... حاصل کرده ... هر یک ... عجیب ... غریب ...
و ... کلیسا ... طلا ... هر کس ... بقدر قوه ... استطاعت ...
بجهه اطفال و ایتام ... و در ... خود رفته ... هر کس ... خود رفت و قرار ...
سازی بسیار عجیب و عظیم ... آن ساز ... و ... آن اطفال
با ... بسیار خوش ... آن ... علیه السلام ... فقرا و ایتام ...
و چنان ... آن ... آواز ... در ... آواز
... خطیب ... فقرا و ...
ضعف ... خطیب ... ساز ... آهنگ ... آن اطفال ... ساز ...

اوازها را در بعضی از ... جشن و ... که همش از آن سرون ... از حالت طبیعی بیرون می‌برد و از ملاحظه آن جوانان عجب
و استماع آن آوازهای با اطراب حالتی غریب بر او دست می‌دهد که ضبط خود را نمی‌تواند کرد البته در آرزو در
که چه‌های لندن برای تحصیل سکه‌های ... هزار کار می‌شود فاعظم ولایت به اطراف کشیده
ایستاده می‌شود و مجتمع ظاهر خواهد شد و بعضی از اتفاق بزرگان آن اطفال تخواهی که جمع شده قیمت آن کرده
می‌کنند و هر یک که به جهت تحقیق تمیز رسیده باشند آن مخارجها سرمایه کرده مکتب شغلی می‌شوند و آنان که هنوز قابل
اکتساب نیستند به جهت او آنها ... رسیدگی می‌کنند تا به مرحله رشد رسند غرض در آن روز برادر من بر ایشان سیاحتی مقبول نموده و از
آنجا به منزل مراجعت کرده در آن شب خبر دادند که در مکانی از آن شهر هنگام غروب آفتاب الی صبح ساعت از
نیم شب گذشته از وضع طرب خواهد بود و برادر شاه ابتدا بعد از شرب در آن تماشاگاه حاضر گشته و کیفیت آن
طربگاه چنین است که شخص شعبده باز و ملاعب را خانه ایست بسیار عالی به وضعی غریب آن عمارت را بنا نهاده هم
که از سطح زمین تا سقف عمارت مجمع غرفات و حجرات از چوب ساخته و روپوشهای عمارت در غایت
لطافت بر روی تمام دیوار عمارت کشیده‌اند و بر در غرفه چهل چراغ شیشه‌گون و چراغ بی‌شمار آویخته‌اند و اطراف آنها را
نیز هم اعضای مختلف افروخته و در قبه آن عمارت چهل چراغ بزرگ آویخته‌اند که چهارصد چراغ دارد که هر یک شمعی که
شعله از آن زبانه می‌کشد و مجمع انجم اعضاء را له دارد که یک شخص ... در ... و ... آنکه قرار داده‌اند
که شخص اشاره بر آن ... چندین هزار چراغ یکدفعه خاموش می‌شود که در آن عمارت چنان چشم انسانی ... بعضی از کی
حرکت هیچ کسی نشسته چشم شخص از روشنائی خیره می‌گردد و جمعی از دختران با طلعت که از نظاره جمالشان

دیگر

آفتاب تابان خیره می‌شود و فرقه پسران خوش صورت که ماه درخشان از مشاهده قامتشان تیره گردد در آنمکان معین می‌شوند
و منشیان و مطربان چند در آنکاشانه به آوازی و بازیگری مشغول می‌باشند که از ... قرار ایشان اهل مجلس را بیتاب
گشته و از مشاهده غمزات و ترکیب و حرکات آن دلفریبان هزار شیخ صنعان ایمان خود را باخته
خم زلف تو دام کفر و دین است / نگارستان او یک شمه اینست / هر از قسم اسباب طرب که از تصور
آن قلم و زبان عاجز است در آن مجلس فراهم آمده و آن شخص صاحبخانه که بانی بنیاد طرب است او در شبهای
هفته را معین کرده اقسام بازیها و ملاعب خود را در مجلس مجلس نوشته در چاپخانه چاپ می‌کنند ... هزار کتاب ...
چاپ می‌شود و نیز در ورق اخبار چاپ خواهد شد که در فلان شب در فلانخانه از وضع طرب خواهد بود و تمام ... که ورق
اخبار را دیده‌اند از آن اوضاع مطلع گشته هر کس بخواهد در آن شب بدان تماشاخانه حاضر می‌شود و یکی از آن کتابهای چاپ را هم
همراه می‌آورد که هر صورتی را ابراز که شبیه چه کس است بعد از آن هر در خانه که رسید پولی معین کرده‌اند که باید بر در ... داخل
شود و به قدر قابلیت پولی که داده مکانی از آن مناظر با و داده می‌شود و در آن کاشانه ... از زنان با همه دختران
او شیر و خوش خوی در آن غرفات و مناظر هر یک آفتابی از برج جمال درخشان می‌شوند ... با سرهای ... ادای
و جواهرات نفیس که بر خود مرتب ساخته‌اند غارتگر دل و دین می‌کردند / بعد همه سرو و ... زبانشان
چه خنجر لبانشان چو قند / عکس جواهرات در آن رخسار و پرتو آن رخسار در آینه‌های بلور ... صفای مهوشان و شمع
چراغان و رقص بازیگران با نغمه مطربان ... گشته روح حیرانی قالب جسمانی را تهی ساخته و نفس روحانی به جهت
ملاقات آن ارواح مجسمه از قالب جسمانی گریزد و در آن فضای صفای ... از یکطرف آن عمارت دختران

ماه طلعت حورزاد چون جنت آراسته و در غرفه‌های بلور و آینه دکان ... فروشی و شربت فروشی باز کرده شمعهای کافوری
چراغهای بلور افروخته از عکس آنها ... و پرتو جمالهای ... در صلای ... اگر جان گرامی را در بها ستانند حق
بجا است در پیاله‌اش ... شیرین ... از آن ... این ... نگین اگر با بیان باز از جمال محبت
قطره را بر جان بیفزاید / فرح در کف ساقی چو حباب / سبیل است در پنجه قتاب / و بر آنکه دیگر انواع
شربت آلات یخ سرشته و گلاب آمیخته در ظروف ... بدست سرور آورد / شربت قند ...
از لب لعل فرود / نرگس او که طبیب دل بیمار است / هر کس که از کار تماشای آن لعبتهای غریب و
بازیهای عجیب نموده است یک دلبران شیدا از کف و بر سران بازار چون ... نشسته ... رخ هلال ...
و غنچه ... رسیده و باز بمحل تماشا رجعت کرده و در نظاره آن شعبده‌های غریب که ساعت بساعت و لحظه بلحظه
از پس پرده آن شعبده بیرون می‌آید می‌نمود تعداد و احصاء آن بازیها و شرح شمه از آن لعبتها در قوه تحریر نخواهد
آمد اختصاراً از آن ... که ... پرده ... [illegible]
و اشکال رنگارنگ در برابر آویخته‌اند و ... آن پرده زده و بالا می‌برد و ملاحظه می‌شود که دریای بی‌پایانی نمایان گشته
و صدای موج دریا ... کشتیها شراع کشیده و بهر طرف سیر می‌نمود و شهری در وسط دریا نمایان گشته ...
در خانه‌های آن شهر ظاهر می‌شد و خانه‌های لب دریا را چراغان کرده هر قدر که شخص دیده ... و در حین ملاحظه
هنگامی که ... با شکوه ... و در واقع خبری نیست حقیقتاً ... قصر لعب ... [illegible]
که حین تماشای آن شهر و دریا ... پرده دیگر ... کار کشیده می‌شود که یکی از آن اوضاع پوشیده می‌شود و حین ...

ساز و آواز گشته و ... رقص مشغول می‌شوند نقاصله ده دقیقه که گذشت باز آن پرده را بالا کرده صحرای
سبز و خرم مشتمل بر انواع ریاحین و اقسام لاله و نسرین بنظر می‌آید شهری در کمال آراستگی بر بسط آن صحرا واقع و کوهی عظیم
در کنار آن شهر افتاده ولی از وضع شب بودن است اندک اندک کوه روشن گشته تا آنکه طلیعه قمر از عقب آن کوه
نمایان می‌گردد و ... روشن می‌شود تا آنکه تمام جرم قمر بلند می‌شود در حین پرتو آن صحرا و شهر روشن گشته بعد از طلوع ماه جمعی از جوانان
و دختران حورلقا هر یک خود را با البسه فاخره غریب آراسته و دست یکدیگر را گرفته با اقسام سازها و از انواع
طربها از شهر بیرون رفته در آن گلزار و صحرا در کنار جویبارها ... رقص مشغول می‌شوند و آواز چنگ و نغمه رباب
و صدای طرب ... این مجلس برقرار بود و خوب که تماشا نمودند پرده دیگر حایل گشته
آن اوضاع یکجا از نظر محو می‌شود و اشخاص تماشایی باز بجای خود و هر یک ... مشغول ... نقاصله ده دقیقه دیگر باز آن
پرده بالا رفته آنچه نظر ... هیچ یک از آثار گذشته اثری باقی نیست ولی ... صحرای وسیع و کوهی بر اطراف
آن صحرا واقع گشته و ... و شعاع آفتاب از عقب کوه نمایان گشته تا آنکه نیر اعظم
بقدر ده ذرع ... ارتفاع ... بعد از آن از دو طرف صحرا گرد و غبار نمایان
گشته ... و لشکر بی‌اندازه از دو سمت در برابر یکدیگر صف جدال آراسته ... از یکطرف ... در جلو
و سرباز در عقب ... نظام بسته از جانب دیگر سرباز نظام با اسبهای یراق طلا در مقابل ایستاده و آلات حرب
بر خود مرتب ساخته ... ترتیب ... صدای ... از دو سمت مشغول ...
کرده ... و سرباز بجای تفنگ ... زان ... کز ...

بر فرق هر کس کرده اند که در کار رهم جنس حسین بوی دهانش را ... زنبور ... داده با ترک زنگ
لاز و خال درهم فتاده مشکین رازاران بر یکدیگر تاخته چنان جنگ مغلوبه گشته که دیده تفکر و تصور در آن رزمگاه خیره
و حیران می ماند زبس نیزه و گرز و شمشیر و تیر بشمار است کشتی که کرده زبیم کمان گروگان فرستان نشسته
روی کشور بیک ... سرای ... که در میدان پهلی ستران ... جنگجویان خون آشام برکرده ... تیرکام
چون ضرغام با تیغهای زمرد فام بر یکدیگر حمله آورده دیده عاقبت الامر یک از آن دو فرقه روی هزیمت نهاده خصم او
آن تاخته چنان از آن پاپان بیرون برده که اثری از آن ستران آن لشکر باقی نمانده و دیگری بروی کار آمده و
حریفان مجلس شد غیر دیگری بر داروغه رو هر کس گشت تحیر رو بر ان گرفته در آن لعبتهای غریب و تمثالهای عجیب است
که هر لحظه از پس پرده غیب جلوه ظهور بیرون و نمود می بود در این گنبد بازیچه قسم از جود ساخته اند و بصورت واقع پیرون
آورده اند که صورت می سازد و باز بر سرآن مجلس باز پرده حجاب بالا رفته جسم پریشان زمرد سبز فرس نشسته
رانده برروی لاله و بنفشه شکوفه و گلهای آبی چند زرد با یکدیگر و نتایج گیرد و ماه در آن قصر انجمن جمع آمد ما آراسته و باغی
که آراسته مملو از شکوفه و عمارت عالی در آن باغ ظاهر کرده و بعد از چند دقیقه که آن آهوان در آن جانوران گردش
نموده جمعی سواران با سگان شکاری بر سر رسیده تا زمانی که در آن آهوان حمله داده چند غزال صید کرده در آن باغ
و پرده بر روی کار کشیده و بعد از انقضای مدت سه ساعت باز پرده مرتفع شده باغی آراسته چون باغ بهشت که
زار روشنی و اربع ... ظاهر گشته از رایحه ریاحین شاخ درختان چشمک زن نظارگیان آن ... است
بنیان گشته و با غبان ... و آن ... حتی اشجار و ... دیده و ... الاشجار ... گشته

سیب با آسیب چون ذقن دلبران سیمین تن و لبهای عاشقان زرد چهره گردیده بر رنگ زیبا و بوی حیات افزا
عالم را القصه درآورده سیب را با ذقن پادشاه ما گرفته رنگ آن سرخ شرم زده می آورد و بیاغ سیب
مانند چهره ... درخشان ... روزن روشن ... که دیده است چراغ ... و امرود از هر شاخ کرده پای
پرآب حلاوت ... ریحان ... سلاسل و ... کالان ... سرمایه در زر کرده
وصف امرود چگویم که شیرین و لطیف کرده خنده بنا گلست ... و ... شیر چون صد مان
شب خیزان باز ... روز ... زرد ... و ... که ... آلوده ... شان دل در آلوده ... عاشقان زار
از چهره و ... انقیاد داده ... زرد ... دم زرد ... و ... خوش ... و از آن
باغ ... و هوای ... اکثر اقسام طیور با الحان مختلفه ... برقرار داده از ... نغمه های
صفیر ... بر ... آراسته ... در طیران ... بر شاخسار قضبان مقام گرفته با یکدیگر ... صفیر
خوش نغمه ... که ... آن گلزار چون بهشت ... آن طیور از خوش ... صفیر ... طرح
انداز ... نظارگیان گشته حجاب ... گشته و بعد از ده دقیقه دیگر حجاب ... برکنار ... رفته بار دیگر آن فلک
شکوه ... و ... خلایق ... بوده ... در آن ... شاهی ... برقرار داده ... عالمیقدار ... تخت ... رصع
نشسته و وزیران ... از طرفی ... کرسیهای زرین و سیمین قرار گرفته ... نمایان ... زن غلامان
ترکش کش تیر زن و ... صفوف سلام بسته و نظام ... ایستاده ... آراسته ... و ... بطریان
خوش ... و باز ... انواع ... اقسام رقصها و بازیها ... حضرت آن پادشاه ... روده وحسن

وصف ... گشته جمعی از مخالفین آن پادشاه را بحضور آورده ... سیاست ... جمعی ... امرا و ... بجهت
بر ... آراسته ... انداختن و سیاست کتاب ... سیاری ... سلطنت ... پادشاهی ... و ... آن
پادشاه ... و ... که ... بعد از مرتبه باز پرده و ... و ... کشیده ... بار دیگر ... پس پرده ظهور
... و ... طریق است ... صبح ... آمده ... تماشای خود ... پیرون ... باز ... پرده
... و آخر آن مجلس ... خان ... لشکریان از شهر ... شدند تمام ...
آن ... گشته با ... که ... آن ... زر ... باز ... قلم ... رسید
... جان و دل ... طاقت ... تفکر ... از انسان ... جمال ... کار
... و ... آن ... تماشای آن مجلس خالی از کیفیت و حالی نبوده ... جمعه بیست و پنجم جواب
نوشته ... مستر ... نوشته ... و ... نوشته ... بنگاه
پادشاه ... که ... جهانی ... آمد ... تشریف فرمای لندن
شده ... بیست و ... خواجه ... ستاره ... برادر ... باغ ... تفصیل
کیفیت آن ... که جمعی از اعیان مملکت ... شراکت کرده ... جانب ... گشته
... اطراف ممالک عالم ... جزایر ... فرستاده اند ... و ... کشتی ...
در ... سطح ... آورده در باغ بسیار وسیعی عمارتی چند ... و حساب ... ترتیب ... آنها ساخته
و ... آن ... که ... از ... که آن ... در این ... تمام

شکفته می شود ... چندین ... بر ... بسته ... باغ رفته تماشای ... پیشتر اقسام گلها در چمن آن
باغ ... از ... سیاه ... و اکثر ... آن ... در چمن ... ملکت ... و دریا ... می آوردند و در آن ملک
با ... آورده ... آنکه ... تماشای ... خلایق ... چند در وسط باغ ... و ...
چیده ... تماشای ... منظر ... خود ... گرفته در آن سبزه ... و ... آسا ... کنار سبزه
زار ... عشقبازی ... جمعی ... هر زنی که با مردی ... بیگانه و ... باشند دست
یکدیگر را گرفته هر جا که خواسته باشند سیر ... نکنند ... و ... مطربان ... سازهای غریب ... آن
گلزار نشسته ... ساز و نوازی ... سیقار ... را ... تا عصر آن روز ... عشرت عظیم ...
... بیرون خوف ... و آنجا ... غرض که برادر معظم الیه آن روز ... در آنجا رفته تماشای معقولی نموده ... روز
یکشنبه بیست و ششم ... تیمور میرزا ... باس حرکت کرده یک ساعت بغروب آفتاب مانده وارد ... لندن
گردیدیم ... از باس ... رسیده و ... همه جا در شهر و عمارت ... باغات ... آمده ... آن زمین
خالی و بیرون عمارت نبود ... همه جا عمارت عالی که هر یک ... قصر ... نموده ... عمارات بر کنار باغات و
بستان ... افکنده و دیوار باغات ... از طارمیهای آهنی باران ... مستحکم ... نقش و نگاری ... آنها
... هر طرف ... طارمیهای ... که آن ... اطراف ... طارمیها را احاطه کرده و چنان در
هم ... که ... مخملی سبز فرنگ ... بر روی ... از باس الی لندن ... مسافتی قریب ... ده
... و ... بنه ... کار ... در ... غهای ... کرده اند که ... روشن کرده

و خواه و خواه باران و باد باشد و خواه نباشد که آنچه را خدا از شب تا صبح میبرد و روغن او بطریقی که سبب [illegible] میشود از
کار زغال است که خارج از شهری [illegible] و در اره های آتش بجز اجتهاد [illegible] که هنگام غروب [illegible] از آتش کرده طلوع
صبح شعله آن از ابریشم [illegible] خارش میشود و در سر هر سبیل بجهة علامات راه ستونی از سنگ برپا کرده و تا هر سمره یا شهرهای
معتبر هر کرا مسافت معین کرده اند و بر آن ستونها نوشته که تا هر کجا چه قدر راه باشد و در هر جا که راه و طرق مختلف
میشود بر سر راه ستونی از سنگ برپا داشته و نوشته اند که هر راهی بکجا میرود و چند میل خواهد بود و تمام این راه بارا عرابان
دکارهای [illegible] و آنچه [illegible] است که امکان عبور [illegible] از جهت عسرت در بعضی اوقات تردد میشود خوش
است که آنچه از شمردن صنعت و علم عمارت و باغات و [illegible] آنچه اینجا نوشته شد بیشتر ازین است که واقع [illegible] هزار یک
نخواهد بود یوم دوشنبه بیست و ششم جمعی از بزرگان و امراء دولت بدیدن ما آمده در منزل نشسته و با هر یک [illegible]
و تکلف [illegible] و یوم سه‌شنبه بیست و هشتم [illegible] آمد و [illegible] که امروز روزی است که تمام اهل شهر [illegible] با انواع
لباسها آراسته و بباغی میروند که در آنجا جلوه و اشجار و گلهای باغ انواع حیوانات و اقسام طیوری که در هر گوشه محیط
عالم یافت میشود در آن باغ آورده و هر کدام را مکانی داده و امروز اهل این شهر در آن باغ رفته تفرج کرده و سیاحت
آن حیوانات را مینمایند بهتر از این تماشائی ممکن نخواهد شد اینجانب خود [illegible] و اکابر [illegible]
تماشای آن حیوانات و طیور عجیب را [illegible] و لیکن والی [illegible] را روانه نموده [illegible] از آن روز آن جا نرفته
رفته سیاحت و تماشای انهار انموده کیفیت آن چنانست که جمعی از بزرگان آن مملکت قرار برین داده
که بجهة عظم دولت و استفسار از انواع طیور و جانوران با جهات تمام انهار را که هر یک در ممالک عالم [illegible]

انهار ا

از هر یک فردی آورده نگاه داشته اند بنابراین بر اطراف محوطه این مکان مردمان ساعی جهة [illegible] ساده و
خزانه ها اخراجات کرده تا هیچ حیوانات و طیور را از هر جنس و نوع از سیمرغ و کرگ الی مرغ چه و از سیمرغ و شترمرغ
الی [illegible] و پشه آورده هر کدام را محل معین نموده اند و از آهن ساخته و پرده ها نموده و [illegible] جهة پرستاری آنها
معین و برقرار است که تربیه احوال آنها میشود و طعمه و جیره آنها را رسیده و هر یک از آنها که بمیرد پوست آنها را کنده
بطریقی که اصلاً هیچ با زنده آن تفاوت نکند از کاه پر کرده و در آن محل نگاه داشته اند و [illegible] آن بمیرد بنا بر آن [illegible]
را از دست نخواهند داد و یا اینکه روغنی ترتیب داده و با آن مرده میزنند که حافظ ترکیب آن واقع میشود و از
تغییر وصف و نقصان محفوظ خواهد ماند و در عرض سال چند روز را معین کرده اند که خلقی کثیر از زن و مرد از ولایت در آن
باغ رفته تماشای آن حیوانات را مینمایند و از هر کس نیز برای معین میگیرند و احتمال دارد که در آن اوقات چند
هزار تومان پول بجهت ایشان [illegible] میشود تعریف آن اشکال غریبه و اجناس عجیبه در قوه تحریر نیست از آن جمله
پیل به بلندی [illegible] نوع از [illegible] و نوع عرض [illegible] اشتر [illegible] عجیب داشت و نیز
شیری از [illegible] زمین آورده بودند که [illegible] و بعضی [illegible] چون گوهر [illegible] و پاش چون
قیر سیاه و بقدر [illegible] بر زمین [illegible] چشمهایش چون دو کاسه پر از خون چنان شیری [illegible] دیده نشده و [illegible]
هیچ کتابی [illegible] ترکیب شیری [illegible] که این نوع شیر در عالم وجود داشته باشد و [illegible] بسیار قوی
هیکل [illegible] در کتب نوشته اند و دیگر [illegible] سیاه
بر اعضایش از قلم قدرت کشیده و [illegible] بسیار عجیب که از ینگی دنیا آورده بودند که [illegible]

نداشت و سایر [illegible] که ذکر اسامی آنها در حافظه و ضبط آنها عاجز و قاصر است بنظر رسیده که اغلب آنها را از
ینگی دنیا آورده اند و [illegible] چند که از بعضی ممالک شرق و هندوستان غرب که ینگی دنیا واقع است آورده و در زنجیر
گران بر گردن آنها کرده داشته که باندازه الاغی و بعضی از آنها پشتشان [illegible] پاره پاره برنگ [illegible]
[illegible] که آنها [illegible] سیاه [illegible] ملنگ [illegible] و از انواع سگ [illegible] در آنجا بسیار [illegible] و از حیوانات
[illegible] عقرب و [illegible] جانوران چند که تا بحال دیده نشده [illegible] از هزار قسم در شیشه کرده بعضی مرده
و بعضی زنده در جوف شیشه ها [illegible] که در تماشای آنها چشم خیره میشد و از جمله حیوانات [illegible]
[illegible] ترکیبات مختلف [illegible] غریب [illegible] که بعضی از بلاد چین و ترکستان آورده بودند [illegible]
بسیار بزرگ دیده شد که از سمت جنوبی افریقا آورده اند که پشت آنها ترکیب الاغی بسیار بزرگ بوده و لیکن رنگ آن
خطوط سیاه و سفید [illegible] چند [illegible] عالم بر آنها کشیده که عبرت ناظرین در قدرت [illegible] دیده است و آن
الاغ [illegible] از افریقا آورده [illegible] که [illegible] هر حیوانی بهتر راه میرود [illegible] بسیار
بزرگ و غریب بود و [illegible] از شمال افریقیه آورده بودند [illegible]
بسیار عظیم [illegible] بسیار [illegible]
و شغال و سگ [illegible] آورده [illegible]
[illegible]
بودند که [illegible] آورده [illegible]

[illegible]

و دندانهای غریب چنان مستقیم ایستاده و رفتار میکند که قریب از همه حیوانات شبیه [illegible] بسیار [illegible]
و میمون بطورهای غریب با اشکال عجیب دیده شد که حرکات ایشان هیچ با انسان [illegible] تفاوتی [illegible] حیوانی دیگر
که اعجوبه بود [illegible] سیاه [illegible] بسیار شبیه بانسان [illegible] در آنجا دیده شد [illegible]
[illegible] بسیار بلند [illegible] ترکیب دارد [illegible] حرکات او شبیه از تمام
[illegible] بانسان و هر کس که مقابل آن [illegible]
[illegible] غریب [illegible]
[illegible]
[illegible] آب [illegible] آب [illegible]
[illegible] بسیار بزرگ [illegible] ینگی دنیا آورده [illegible] ملاحظه [illegible] از همه حیوانات
غریب تر و خوش صورت تر [illegible] حیوان [illegible] دیده [illegible]
[illegible]
[illegible] افریقیه [illegible]
[illegible] اقسام طیور [illegible] ملاحظه [illegible]
آنچه بنظر رسید بسیار بسیار غریب [illegible] شترمرغ [illegible]
[illegible] ملاحظه [illegible] افریقیه [illegible] طیور [illegible] نهایت

غرابت را دارد و چهار قسم طاوس در آنجا ملاحظه شد که هر کدام رنگ مختلف یک رنگ دارند همه رنگ چتر زده و با آنها
کشیده بسیار با صفا بود از جمله طاوسی که تمامش چون برف سفید بود و منقار پا قرمز رنگ و چشمهای زمرد فام داشته
لطافت آن را از طاوس دیگر بود که از هیچ یک طیور ملاحظه نشد و معادل پنج قسم طوطی که هر یک را کنار در قفسی
سبز قیمت داشتند و در آنجا یک جای شکرخائی شیرین‌شکرانه آن نمونه لذت قفس درال بود و در نمونه سرای آبستان گذشته
و کام تماشا را از شکرافشانی شیرین کردند و از آنجا به قسم مرغ نوری در کمال وجاهت ... که از هر رنگ
که تصور شود مرکب و مفرد از در جناح و اعضای آن مرغان بود و جمیع آنها در قفسهای بسیار خوب با آیین و مکانش شسته
و نظیف و ... چند ساعت بجهت پاکیزگی و طراوت آنها معین نموده اند و معادل پنج قسم قرقاول با آنها
مختلف سفید و سیاه و قرمز و نارنجی و زرد و بنفش و آبی و سبز و هر یک از این الوان مرکب و مفرد از ارایش ... آنها را
از جزایر هند و سیستان و شمال ینگی دنیا آورده بودند اگر چه قرقاول در سایر طیور به قسمی غرابت ندارد ولی اقسام و ترکیبات
آنها چندان غرابت دارد و مشخص است که هر یک را از آن طیور از جائی و ممکنی آورده اند که از حیات در رفتار و
و گفتار آن مرغان حیرانم که چه نویسم طاوس با همه دلربائی چون زاغ از پس حجابش گرفت ماتم پوشیده
و طوطی با همه شیرین مقالی در مقابل شکرخائی منقارش مانند بوتیمار بر آب چسبیده و کبک دری از رفتارش لنگ و تذرو
خوشخرام از رنگ مرآتش پای ... سنگ از هر رنگ نقاش ... از نقاشخانه صنعت بجهت اختلاف الوان
منظر و خیره داشته و ... قدرت بر جناح و اعضای آن مرغان بکار برده و هر نوع از انواع دلربائی
که مشتاقان روحانی را لایق و درخور است شاید قدرت بدان طیور بقصور آموخته که سلیمان اینچنین مرغی ...

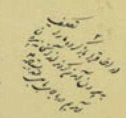


که خود را مشغول آن تماشا ... و دیگر از جمله غرایب از اقسام طیور لک لک نارنجی بود که تا بحال دیده نشده بود چنان خوش
رنگ بود که هیچ رنگ شباهت به رنگ آن نداشت او را از جزایر قریب بینگی دنیا آورده اند و از انواع طیور دیگر و اصناف اقسام
لکلک و تیهو و دراج و مرغ زیرک و بعضی دیگر طیور چین و حبش و سیره و مرغ زرنیخ که در ک از ریشه بنا کرده می شود این طیور را در آنجا آورده
خانه ها بجهت ایشان در آن باغ از آهن ساخته و دیوار و سقف آنخانه چون غرفه های بسیار بزرگ و مار یک و مشبک است
که هیچ چه حاجت دروازه نیست و آب جاری متصل از آنخانه عبور می نماید و درختهای چند جهت تفریح آن مرغان در آنجا کاشته اند
و قفسهای بسیار پاکیزه و منقح بجهت هر یک از ایشان مشخص نموده اند و آب و دانه بقدر کفاف هر مرغی معین کرده اند
که این گرفتاران قفس شاد و راضی هرگز از ریشه آزادی مسرور و از تماشای چهارشاخ شهر بستانی ابرار در تفکر استخلاص و رهائی
افتند بار صیاد نموده است چه کنی قفس ... مرغ هم قفسه کجائی که به بستان سن آئی و فضای آنخانه با چمن
زمرد سبز و گلهای رنگارنگ در آن فضای با صفا رسته و هر یک از آن طیور که آشیان ایشان دلکش است بر آبی در خیابان لانه
بسته و نغمه سرا گشته و هر کدام را خیال بیرون در خاطر تفریح رسیده و بر آن دیار مخمس ... رسیده و هر یک را گنج
قفس خالی از اختیار و ماتمکش سینه ... گنج قناعت خزیده و به بستر شهای خطیده خوشا مرغی که در کنج قفس
با یار و صیاد خوش چنان نرسد شنیده که پند از آزادیش و از انواع و اقسام بازهای شکاری و طیور جارحه که از همه
از این قسم بنظر رسید هر یک از آن غریب و عجیبی بسیار که تا بنظر آید می چشم خوانند چند و تماشای اینها را ... کند
نمی توان شکال و اقسام آن حیوانات را بتحریر آورد غرض بجهت از تماشای حیوانات و طیور تماشائیان در فضای آن
باغ رضوان نشان به لب آبهای روان و سایه درختان نشسته از هر طرف بازار شیرینی از اقسام اطعمه و انواع

خود و نهاد شیرینهای چون و حیات ترسائی بغیر خوش بهاء از اجزای صلهای عام در واده و تماشای نظار که زار از آن اسماعیلیه و نیز
آمده و حیات حشمه بار سرور آن روز حضرات را تماشائی بی اندازه حاصل گردید هنگام مراجعت از آن باغ همه کان بلور سازی
و تفنگ سازی رفته صنایع چند ملاحظه کردیم که شرح آن باعث بر تطویل است روز چهارشنبه و پنجشنبه جمعه و سوم
روز با اعیان و بزرگان بیرون اینجانب می آمدند و شبها اینجانب به مهمانیها رفته از اوضاع غریب از مهمانیهای این
شهر بنظر رسید از آنجمله در یکی از شبها که بخانه شخصی از بزرگان که او را لارد ... گفتند رفته تمام پنجاه نفر از معتبرین زنها و مردها
مهمان شخص ... بودند و هر کس لباس خود را تغییر داده و ورد زنش را اگر شده در فضای خانه با مشغول رقص بودند و هر
کس هر قدر که بهتر تغییر قصد از او بیشتر تعریف می کنند و نهار گذارد بود عده بعد از قصص نزد ما آمدند و تحقیق نمودند که
چگونه می ترسیدیم و ما نیز تعریف او را پسندیدیم و ادراک خوشی را حسن نمود و در تمام این ... از نفر تغییر بود که لباس
انگریزی داشته باشند و هر کس تغییر لباس خود را داده و البته هر ملکی از ممالک عالم در آنجا می بود که لباس انگریزی
و اگر کسی تغییر لباس نمی داد در آنخانه او را راه نمی دادند و آن مهمانی از بابت همین است که مردم تغییر لباس داده با
شخص شود که لباس هر مملکت و فرقه از فرق عالم چگونه خواهد بود غرض در آن شب تماشای غریبی کردیم و در آن مجلس
با ایلچی روس آشنا شدیم و محمد ... خان نامی که از جانب نصیرالدین حیدر پادشاه لکهنو به سفارت دولت انگریز آمده
نزد ما آمد اظهار خصوصیت نمود ما نیز لوازم تعارف و محبت با او پرداخته بسیار بسیار محبت ... بهم رسید و
یوم جمعه چهاردهم شاهزاده حمالک نامی که بیرون آمده بسیار بسیار شاهزاده متعارف جهانی بود و در دیانت
کمال محبت بهم رسید و یوم شنبه پانزدهم ... که هفتاد هزار ... مانند سپاه چنان نمود که امروز روز نیست که لارد ... را

سردار بزرگ لشکر ناپلئون پادشاه فرانسه را شکست داده و دار او را شکست نموده و امیر زاده را در جنگ با بخت عظیم گرفته شده در
در مملکت پرور رفته است و شاهزادگان و تمام وزرا و امرا و لشکریان بیرون شهر رفته سرباز و توپخانه و سوار لشکر
دفع لشکر ناپلئون بقانونی که آن روز نزاع واقع گشته بجهت جنگ را دیده و پس از مدتی چند که توپها و تفنگها از جنگ شد
و بازی نمود و در مراجعت منزل نموده عشرت عظیم بر پا می شود دوک ... در میان میدان ایستاده زن و مرد
در تلاوت یک یک رفته او را تهنیت میدهند و خوشش آمد بگویند اگر شما را میل باشد تماشای آن اوضاع تشریف
آورده باشید و تماشا کنید در این صحبت بودیم که دوست دائمی ... سرکرد وزلی ... آمده آنهم تکلیف تماشای آن
اوضاع نمود و گفت تشریف بیاورید آن میدان خانه از دوستان من است که شما را در آنجا می بریم که نشسته تماشای
آن را کرده باشید بجا خاطر ... سرکرد وزلی را اصرار او برخاسته با آنخانه رفتیم و تماشای آن میدان را نمودیم غوغای عظیم
از سرباز و توپخانه و لشکر و سواره و تماشائیان در آن میدان و خانه های اطراف برپا بود از کثرت جمعیت و فراوانی
خلایق و شلیک توپخانه و سرباز می گذشت که تفصیل آن اوضاع در دیوان شرحی نوشته شود هر قدر تفحص شود که چه اتفاق افتاده است
و دوک ... خود را آراسته و در وسط میدان ایستاده هر یک آمده او را تهنیتی گفتند و از کیفیت ... بهم
بود که اگر ... خود خبری نداشت باری تماشای ... کرده مراجعت کردیم و یوم یکشنبه هشتم
لارد پالمرستون وزیر بیرون آمده تذکره نمود که از جانب دولت ما مردم که مطالب شما را نوشته از شما
گرفته باشم گفتم که مطلب خود را جمعی بکرات ... نوشته ایم و پیغام داده ایم اکنون اگر بخواهید فرخنده شما بگوئیم
و هر دولت نیز مفصلا خواهیم نوشت شرحی ... هر یک یا آن صحبت داشتیم ... که دولت ...

فرا اراده است که هر قسم که شما راضی و خشنود باشید و سلطنت شما را از محمد شاه و غیره در جواب گفتم بسیار خوب است ولی
محمد شاه پادشاه کامکاری است اگر جناب شما بشفاعت شما را در باره ما قبول نفرمود بعد ازان شاه چه خواهید کرد و ما را
تکلیف چیست لارد باسترن از این سخن متفکر شد و گفت من قدرت این جواب را ندارم لازم است که در این باب و در
این جواب مشورت کامپنی و سایر امرای شاهی همین قسم جواب و سوال امروز انشاءالله مفصل نوشته تا ارکان کمپنی
مشورت نموده تا جواب شود بر مجلس همین جا ختم شد ما نیز مطلب خود را همین دستور نوشتیم و ترجمه آن را میرزا
ابوالقاسم شیرازی که مدت دوازده سال است ساکن لندن شده و ترد دولت رسانه کردیم و در هنگام
خواهش لارد باسترن وعده ما را گرفت که یوم یکشنبه آینده بخانه او بمهمانی رفته باشیم ما نیز قبول نمودیم
و یوم دوشنبه معظم بجهة تماشای صنایع و بدایع صاحبان انگریز بخانه بسیار عالی رفته ابتدا او ما را بخانه عریض
طولانی بردند که در انجا صورتی چند از انبیاء سلف و پادشاهان و امرا و پهلوانان گذشته شاهزادگان اینها
مومی ساخته بودند که آدمی محو در آن تصاویر بدلپذیر گشت قدری که تماشای تصویر نمودیم آن وقت ما را بالاخانه بسیار
وسیعی برده در اطاق وسیعی نمودند جمعی از جوانان و دختران در آنجا بر کرسیها نشسته و ما را تکلیف به نشستن
کردند ما هم پهلوی انجماعت نشستیم یکدفعه ملاحظه کردیم که آنجا از جای خود حرکت کرده بتصاعد کرده و بقدر بلندی
که خود داشت مرغی که در پرواز باشد در سطح هوا ملاحظه میکردیم بعد از ربع ساعت آنجا بر مکانی قرار گرفت سالکن گشت
و خلقی بسیار از مرد و زن انگلایت بر آن بالا ها ایستاده و شهر لندن با شط تمیس و جزیره انگلند تا حد یک
روز پیدا نمود از دور و همانقسم باغات و عمارات و توده خلق از کوچه و بازار و خانه ها و آنچه غربا است در آنجا



الخ باز

بهنگامه است که پایان ندارد و در روی شط ملاحظه کردیم جهازات بسیار عالی و بی نهایت ایستاده و بعضی شراع کشیده و
بطرف بیرون میرفتند و مراکب بخاری آتش کرده و دودش تا آسمان میرسید و در کوچه های بسیار آمد و شد میکردند
و در باغات بهار گشته همه شکفته بیش و خوش گذرانی بودند ما چشم سیر ازان همه ملاحظه شهر بود و غلغله عظیم از هر طرف
برپا بود و دور بین چند در اطراف آن بام گذاشته هر قدر در دوربین ملاحظه کردیم آنها به سر و شهر و جزیره بسیار
از اوضاع آن شهرستان و عمارات و باغات بهم رسیده بعد از ساعتی که ملاحظه کردیم بهتر فرو گفتم اگرچه دیدن
شهر لندن و چشم انداز این شهر عظیم از تماشای چنین لازم بود بسیار تفریح نمودیم و لکن شنیده ایم که امروز ما را بجائی برده باشید
که پاره ای از صنایع استادان فرنگ و حکمای ایشان برده باشد و دیده باشیم و هر روزه از اوضاع شهر و ولایت را دیده ایم تازگی
ندارد دستر فریزه از گفتار ما خندید گفت بجای این از این بالاخانه که میرسید چه خواهید بود که تخرک عاجز ساینه بطرق صنعت
خالق نمودی بجای برده اسبابی که هیچ عاقلی تشخیص در میانه حسن و شبیه نمیتوان در هیچ جنبه فرق فیما بین واقع و غیر ملک
تماما این آسمانی که بنظر شما میرسد فاصله شما با او زیاده از چهار ذرع نیست تا نمای اینجانب دست داشتم اند اجسام آسمان
خوده و حماحت کرد گفت آن دریای که مشاهده میکنید سطح شما است و دور بین دیده ام که آن از شما زیاده از دو
ذرع نمیشود و همه این شهرها و عمارات و آنهایی که در اطراف این بام ملاحظه مینمائید هر طرف زیاده از پنج شش ذرع از
شما دور نخواهد بود اینجانب متعجب شده گفتم ای مرد تو مرا از شیشه سکنی گری خود خشم مدارم که تشخیص تصویر را با حقیقت داده ایم
شنیده و را با من واقع تمیز دهم گفت اینکه بر شما مشخص خواهد شد همراه من آمده باشید تا من اصل را شما بنمایم از وقت
با در کشید که اصل نیست و این تصویر شبیه آن خواهد بود دست ما را گرفته از پله چند بالا رفتیم باز بهمانقسم آسمان و شهر

و در دو خانه بنظر رسید ولی اندک تفاوتی که داشت این بود که آنجا بر روی آسمان ابری بوده هوا اقدری تیره گشته است و
در اینجا نمایان است و هر اوضاعش معلوم است حقا ذکر دو چند مرتبه زیر و بالا رفته و آمدیم تا شخص میکردن اوضاع تصویر
برده و چنان عیار بردار در آنجا معین کرده اند و چنان آن خانه را منقش کرده اند که امکان ندارد هیچ بیننده
با وجود عقل و نقشگر تشخیص دهد که آن نقاشی است بعد از تفحص بسیار و تحیر گشته بحیرت کیفیت را پیچ نمود و در پای
عمارات رفته بدقت ملاحظه کردیم دیدیم پرده است و نقاشی آنجا را که صد سیر زیاده احتمال سافت میداد
دوازده ذرع زیاده نبود و همه نیز فقط از رنگ آمیزی نقاشان بر روی تحریر کرده اند از آنجا بیرون آمده و لکن کیفیت آن خانه را از
قرار که نقل کردند نمودار این بوده که شخصی از ترکیب آن ولایت که ماهر بصنعت نقاشی بوده استادی ها بر بیت آورده
پول بسیار داده او را در حسن نقاشی چنین خانه نموده و تمام را ترتیب از لاله هفت سال قبل از این بنا نهاده اند و آن استادگاه
و آن هر روزه خود را در زنبیل آویخته و در بالای کلیسای بزرگ که تمام لندن و جزیره انگلند در آنجا نمایان است برده
تا در مدت چهار سال با تمام رسیده چهارصد هزار لیره که هشتصد هزار تومان عجم باشد اخراجات آن عمارت و
نقاشی آنجا شده است و در این سه سال از خلقی که بتماشای آنجا رفته اند و هر یک هزار دینار داده اند در رفته اند هشتصد
هزار تومان آنرا باز یافت نموده اند و دویست هزار تومان دیگر را هم در عرض یکسال خواهند گرفت و آن ایضا
پشت در پشت آن باقی خواهد ماند و اساس چنین صنعتی عظیم همچنان است که تا قیامت اسم او و اسم او شهره خواهد بود
بارکش حیرت زاکرده از آنجا رفتیم کار خانه و آن جمعی حیوانات و طیور در باغی بسیار وسیع و با صفا واقع است
که همان طراوت گلستان با صفا و دریافت خضرا او باعث عفت خواهران خلق بیشمار از مرد و زن هر یک

آنکه ب

خود را زینت کرده و آرایش نموده در آن باغ جمعیت که بتماشای آن حیوانات آمده بودند ما نیز در آن
باغ بسیاحت کامل از انسان و حیوان نمودیم آنچه قبل از این حیوانات و طیور که برادر مکرم در آن دیده و بولایت بلاد
حیوانات بسیار غریب که او را از جنوب افریقیه آورده بودند منتهای غرابت را داشت و اگر کسی قوای ذهن کو
چنان که گفت تا کمال حیرت بخاطر داشت در آنجا دیده و تصور آن حیوان غریب و اگر کسی حسب اتمیز میرزا بجهة آنکه
از خاطر فراموش نشود بر کاغذی کشیده بود که منتهای غرابت را دارد و آن حیوان وحشی است و صیادان آن
مملکت او را صید کرده گوشت بسیار لذیذی دارد و گردنش با وصف طول و عرض جثه بقدر آهو بلکه زیاده سیده و
و آن گرگی که نر از اقصای هندوستان آورده اند و در خانه آهنین کرده ولی دست آن نر شیر بود و بطر بقری که نزدیک
خانه میرفتیم سرش را ابش می آورده ما دست بدرون خانه کرده بر سر و رویش دست کشیدیم و بعضی اوقات دلتنگ گشته
چنان زور بر آن خانه آهنین می آورد که تمام خانه بلرزه در آمده و قریب بهم ریختن است بسیار عجب که طریق بیرون بیاید
حیوانات غریب و طیور عجیب نه اینقدر بود که توان عشری از آنها را ذکر نمود هر قسم که انسان تصور کند در آنجا صورت
تحقق یافته خلاصه آنکه آن روز از فرط صنایع و حقیقت مصنوعات سیاحتی مستقل نمودیم و یوم سه شنبه هشتم در
منزل نشسته که محمد حسین خان هندی که از جانب نصیرالدین حیدر پادشاه لکنهو بر یا بحری آمده بود منزل ما آمده
اظهار اخلاص و محبت نمود ما نیز حکایت الفت و مهربانی نسبت با ایشان داشتیم صحبت از هر جا در میان آمده تا سخن
بر سر تماشاگاه آن ولایت و صنایع آنجا در میان آمد کیفیت روز گذشته را بجهة او نقل کردیم گفت من مرتبه
میشود که در اینجا هستم و هر روز بجهة تماشای عجایب صنایع سیاحت میروم باز فردا چیزی تازه ملاحظه میکنم که نمیدانم

از خاطر محو گردد بسیار کم که صنعت بالاتر از این نخواهد بود دیروز بنگارخانه رفته صورتی چند دیده ام و اوضاعی ملاحظه کرده ام
که هوش از سرم پریده رفته اگر شما را میل باشد تا آنجا رفته آن تصاویر دلپذیر را دیده باشید خلقی که هر روزه بتماشای
آنجا میآیند نیز ملاحظه نمائید اینجانب قبول کرده باتفاق مشار الیه در کالسکه نشسته بنگارخانه رفتیم عمارتی بسیار عالی
مشتمل بر اطاقهای بسیار و در هر اطاق از زمین تا سقف خانه را تخته بندی کرده مجسمه و تصویر نصب
نموده بودند که حقا جای حیرت بوده از هر طرف که رفتیم و بهر خانه رسیدیم برای حیرت و حسرت از آن تصاویر
بی روان حاصل نمودیم و تکبیر اسماء الله الحسنی جمال و تفرج تمثال نظارگیان و تماشاییان آنجا نفر تحریکات
و نسخی قابل حاصل کردیم کافران از بت بیجان چه تمنا دارند باری آن بت بپرستید که جانی دارد و بعد
از تماشای نگارخانه بمنزل مراجعت نموده و شب چهارشنبه نهم رابطه نگانه کسی ... اپره ... رفته از انواع
بازی و شعبده ها و رقاصی و جمال لطیف که قبل از این مکرر دیده ام ملاحظه نموده بحق بعضی حدیث که فرموده اند
الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر هیچ چه قصوری در جنت ایشان نیست راه اگر کجرو قصه است امیدوار
ما را اشراکه نه بهشت است یا حور آنچه خداوند عالم به بندگان خاص و صبر در منتهای آخرت داده و معاینه
بجهت ایشان در دنیا فراهم است ولیکن فرق است که ایشان در اخماری در سرور این لذتها پسر است
و آن منتهای باقی و دایم است و شرب شراب بی غش بی رحمت اغماء و خماری باری حضرت بخشنده
بیست بجهت اتمام حجت نعمت خود را از هر جهت حقیقه بر اینقوم تمام کرده و منتهای لذت بجهت ایشان عطا
فرموده است اگرچه در آن شب امورات غریبه و شعبده های عجیبه بسیاری ملاحظه کرده بود لیکن عبرتی کامل از هر جهت

بهر سید بعد از ساعتی بمنزل مراجعت کرده و شب جمعه دهم بخانه یکی از عظمای آن ولایت که اوضاع غریب و تکلف
عجیب دیده و شنیده ... کرده که چهار هزار تومان اخراجات آن مهمانی شده جمیع امرا و اعیان دولت در آنجا
حضور داشته با هر یک ملاقات و تعارف نموده جمعی از شاهزادگان در آن مجلس حاضر بودند ولی قاعده ایشان اینطور
عجب است که در مجلس زنی نشسته اعلا و ادنای ایشان از کبیر و فقیر از مرد و زن قریب هزار نفر زن و مرد در هم ریخته
هر کس بخواهد دست زنی را گرفته با او صحبت میدارد و اگر کسی از این خوشش نیاید حرف نزند و معاشرت ننماید
عیب میکنند و بمحض اینکه آواز ساز بلند شد کار و اعیان دو زن و دو مرد یک دسته دست زنها را گرفته برقاصی مشغول
میشوند و اگر کسی رقاصی مسلط نباشد از رقص ... زمینی است ...
کی رقص برخاسته باشد اما با وجود همه اینها هر یک از آنها که بیان نمایم بجهت رقص قسمها میخوردیم که ما را وقوف در
رقاصی نیست و عجز و لابه چند کرده تا از ما دست کشیدند تا بحال که رقاصی نکرده ایم بعد از این هم خداوند حفظ کند بار
در آن شب اوضاع غریب بسیار دیده شد از آنجمله در فضای آنخانه بطریق خمره گلدانهای بسیار بزرگ ظرفی نصب
چینی تازه از کاشی که تا بحال در نیست بود چنین نوع ظرف کاشی که تا حال ... صاحبخانه برده که
تماشای آن ظرف را کرده باشیم و گفته نظر و ظروف ... ملک چین در ده هزار سال قبل از این بیرون آورده اند و این
نزد ایشان بسیار بسیار معتبر بوده حقا ظروف بسیار پاکیزه بوده و چنان تصاویر و نقوش که نظیر ما رسیده بود
در آن شب بعد از تماشا و رقص بمنزل مراجعت کرده یوم جمعه یازدهم ملین صاحب ... سابق بنده را
که با ما آشنا بود بمنزل ما آمده گفت دیروز بکارخانه رفتم که صنعتهای غریب و بدایع عجیب دیده ام

تا بحال چنین چیزها ندیده بودم اگر شما را میل باشد بتماشای آن کارخانه رفته با شما تماشا نموده باشید گفتم
بسیار خوب است باتفاق ملین صاحب در کالسکه سوار شده در آن کارخانه رفتیم عمارتی چند و دستگاهی بیحد و حساب
بنظر جلوه کرد که حیران در آن دستگاه و اسباب مانده ایم زیاده از دو هزار عمله که متصل مشغول بکار بودند و هر یک شعبه
از کار را متوجه گشته و زیاده از چهار ... مرد در آنجا بتماشا آمده و استاد آن کارخانه که مردی پیر و حکیم بود و عمری از
در فکر صنایع و اختراع مراتب صرف نموده بخیال که دانست ... اشخاص ما باشیم و طالب هنر و صنایع او گشته ایم
ما را گرفته ابتدا در هر گره برد که در آن کوره آتش بهم افروخته کرده دیگر از آهن بهلوی او قرار داده بود و در آنجا ...
سکت ... اسبابی چند آن بخار غلیظ را حبس کرده بود و در یکطرف آنکوره لوله تفنگ بسیار بلندی
نصب کرده و بعضی را آخر کرده که متصل بر لوله تفنگ میشود قرار داده بود که گلوله در آن ... کرده و ... از
این بخار ... گذشته بود در آن بهم حرکت میداد در نیم دقیقه آن ... گلوله را چنان بر نشان
میزد که یکی خطا نکرد و ... صدائی از قوه بخار ملاحظه کردیم که از هیچ باروت بر قوتی ملاحظه نکرده بودیم
گلوله که بر آن ... خورده ... نشان ... آن تفنگ ... لوله ... بوده و همان قسم ... ساخته بود که
قسم ... گلوله را در نیم دقیقه میزد و این اختراع بجهت استحکام و نظام قلعه کرده و ... نیک است و بعد از
آنقسمت ما را بمکانی برد که ... از آهن درست کرده بود ... خانه که عمق آن بسیار ...
که پایه ... آب ... بنا ... آن قرار داده ... آهن ...
فرع ساخته اند و ... قرار داده بود ...

خند بر آن قرار داده بودند که شرح آن میسر و ممکن نیست بعد از تماشای ... کجا رفتیم بجهت ...
فقرا دریا بتصرف ... کرده اند و کیفیت آن چنان بود که ... هیچ چه ...
بتوان در آن ... و در میان آن ... مجوف قرار داده بود ...
که ... آن ... قرار ...
صندوق ... که در میان ... آب ... تنگ شده ...
که ... ساخته ... هر قدر که بخواهد ... آب ...
رسیده ... اختراع کرده اند ... سطح بسیار عظیم در شط فرات بوده ... از آن ...
بوده و ... از آن ...
که در میان آن کشتی ... و آلات ساعت قرار داده بود ... کرده ... روی آب
بسرعت تمام ... و ... غلام ... ساخته ...
... فرق ... کارد و ... آن تصویر ...
... کالسکه ... آهن ... روی زمین ...
خود بخود ... بعد از آن نگارخانه رفته بسیاری از صنایع ...
... که از ایشان ... ملاحظه کردیم و از هر یک لذتی بی اندازه حاصل
نمودیم در جائی دیگر شبیه جواهرات نفیسه که در نزد سلاطین روی زمین است مجموعا بهای قطع ...

و تراشش قطعه قطعه از چوبهای الوان که مطابق با اصل باغ را تشبیه و در ب طمرا به بنیان چیده بودند آنچه ملاحظه نمودیم
تخمین دریای نور پادشاه ایران ملاحظه نمودیم و از همه جواهرات عالم دریای نور بهتر و بزرگتر بنظر آمد و بعد از آن قطعه الماس
از مال پادشاه انگریز بود و سایر اگرچه بی بها [illegible] بودند ولی بپایه آن دو قطعه الماس نمیرسید و بعد از تماشای آن
فنرات گلشم تماشای دیگری بود بایست بگفتند تماشای جای اسباب باقی مانده آنهائی که دیده اید در این ولایت مسموح است
و خلقی کثیر در این ولایت اجماع کرده اند بواسطه انگیزیست که تازه بظهور رسیده و کلشم بسیار خوب بپردیم حالا که بجا بر
رفت ما را به بالاخانه رهنمائی کردند در آن بالاخانه رفته خانه بسیار تنگ و تاریکی بنظر در آمد که نصف اطاق
را بجهة نشستن مردم تخته بندی کرده ما را بر روی تخته نشانیدند و خلقی بسیار از مرد و زن هر کس پول سیمین داده اند و بر روی
آن تخته با آرام و قرار گرفته اند و دیوار مقابل را از گچ بسیار لطیف با اجزاء چند در کمال لطافت سفید کرده بودند
بطور تقریب گز ادنی با وجود ظلمت در آن خانه عکس سفیدی پیدا بود و در مقابل آن دیوار که بالای سر ما بود پشت بر آن داشتیم مانند غربال
سوراخ کرده بودند و چراغی چند در آن سوراخ کار گذاشته از شعاع جوهری اختراعی بهم آورده آنرا که قدر وارد [illegible] سوراخ بر آن
دیوار سفید بیندازند و [illegible] اهل مجلس بنظاره و قدرت نمائی انگیزی که حرکت هم چها را کم کرده بیکبار
نگاه کردن بود ولی آنچنان روشن بود که گفتی تمام جرم آفتاب در این خانه محقر و [illegible] بعد از آن آب بسیار صافی
را که هیچ دیده تشخیص نمی‌داد که ابدا گلی با لطیفه‌ای نیست با صافی آورده و در بزرگ شیشه کرده در مقابل شعاع می آوردند
و حالی میان آن شعاع نزد دیوار سفید و از آن آب عکس بر دیوار انداخت سبحان الله که چه ملاحظه کردیم که در یک قطره
آب آن دیوار عکس انداخته و در آن دریا صد هزار قسم جانور بر شکل و هر یک باندازه نهنگ یا [illegible] در کمال [illegible]

دیگر یکدیگر را میخوردند و چندین هزار دست و پا داشتند که دهان هر یک کنائی دراز گشته و تصاویر چند که هرگز نظیر و خیال
نیامده بود بنظر آمد و تمام مردمان از کثرت وحشت نگاه کردن را برداشته و آن استاد دیوار و قوف که مخترع این
اوضاع بود چوبی در دست گرفته در پهلوی آن عکس با قریب بر دیوار ایستاده و بزبان انگریزی طبیعت را شان می‌نمود
و کیفیت این آب صافی است که شما هر روزی آشامیده و غافل از قدرت خداوند عالم بسیار بسی که چه مخلوقات را
خوراک شما کرده و نفهمیده و همین طریق گردش و دیگر کارها را نگاه چه میخوردند و از همه مقابلیت این شخص نمی شود که بیک
این آبهای نشکان و جانوران غریب را اشاره کرده می نمود و بیان میکرد که از خوردن هر یک چه نفعی و چه ضرر می
متصور است و کیفیت در این و چه چهار طرف که عبارت از آنست که در باغ آنحضرت جانوران مختلفه حاصله از آب
که از شدت حقارت بنظر نمی آید مضاعف بزرگ میشود که بانقدر عکس آن می نماید هر چند آب صافی
نمی‌نماید ولی همه آن ترکیبات و حیوانات در آب سیاه شکند و هر روزه مشروب ایشان هستند و آبهای تیره و گل آلود
که جای خود دارد خداوند عالم عالم است که در آن آبها چه خواهد بود که اگر حیوانات بسیار کرده ریزه را که هیچ
بنظر نمی آید شیشه پیش گرفته است با به طوری صحیح آنها را بطوریکه در دست داریم ایشان را از [illegible]
چسبیده باشد قرار داده بودند آنها را دفعه بدفعه در مقابل آن جوهر روشن باز داشته بتانی چند دیوار بنظر میرسید
که شرح آن رشته از آن در قوه تحریر نیست که یکی از آن حیوانات ضعیفه را که نزد کرد و بزرگ نموده است و دست
و پا و سر و گردن و سرهای غریب از آن جانوران دیدیم که آدمی را از قالب حیات بدر برد هر یک با زرا بهیاتی
عجیب باز کرده و دکونی کشیده و طوری بود که وصف آن تحریر راست نمی آید و شکل آنها را نیز نمی توان کشید

مگر اینکه آدمی خود دیده و تصدیق کند و بعد از مشاهده آن صور غریبه آنوقت ما را باور شد که انگلیس با آن حیوانات مخفیه در
آب صاف سیاه با اینکه این جانور از پشه و مگس لاغر بطور بسیار خورد هستیم در پهلوی آنچه جا ایستاده و شبیه با
در مقابل شعاع آورده و آن عکسها را تمام مشاهده کردیم آنوقت تصدیق نمودیم که آنچه دیدیم حقیقت داشته
و شعبده نبوده است و در آنروز از تماشای آن صنعت های غریب لذتها برده به منزل مراجعت نمودیم و شب شنبه دوازدهم
بخانه لارد وستینزبرو مهمان گشته بطریق گذشته جمعی از بزرگان و اکابر آن مملکت تغییر لباس داده و لباس خاص
در بر پوشیده و پس مجلس رقص و نسبی کرده به رقاصی مشغول گشته و ما نیز در کنار نشسته تماشای آن مجلس حاصل گشت و شب
یکشنبه سیزدهم بخانه [illegible] صاحب جنرال شام مهمان گشته جمعی از دوستان و محبان همراه بود [illegible]
بسیار خوش گذشت و شب دوشنبه چهاردهم در خانه لارد پالمرستن وزیر دول خارجه بزم مهمانی رفته بعد از ورود
بخانه مشار الیه سرکرد وزالی و [illegible] و حاجی سلطان محمود پاره از وزرا و دیگر اکابر مجلس ملاقات کرده لارد پالمرستن
را دیده و سؤال از احوال نمودم گفته که در این وقت خبر رسید که پادشاه فرانسه را کسی میخواست بکشد و خدا
عالم او را حفظ کرده و قاتل او دستگیر شد و تفصیل آن چنین است که شخصی تنها بوده که اراده قتل آن پادشاه را
داشته و بجهة مستحفظین و حارسین اطراف شاه فرصت نمی یافت که اسلحه بر آن امر خطیر نماید تدبیر کرده و تفنگ
که شصت و پنج لوله [illegible] را بهم [illegible] را گلوله پر کرده در روزی که پادشاه با قبیله [illegible] به صحرا بعزم تفرج رفته بود
فرصت یافته با تفنگ که بیست و پنج لوله داشت قریب به پادشاه و [illegible] که در خدمت شاه و [illegible] بودند
نفر بسیار و تا نزدیک [illegible] ایستاده بود آن شخص تفنگ را که در میان ایشان بسمت پادشاه گرفته خالی کرده

یقین بر هلاک پادشاه [illegible] نموده و از حسن بخت اتفاق چنین شد که هیچ گلوله [illegible] نفر از همراهان شاه ضرب گلوله از
پای در آمده و هلاکت رسیدند و مطلق آسیبی به پادشاه نرسید و بعد از آن مقدمه پادشاه به شهر آمده در [illegible]
خود و ارزانی طلاق داده احوال نموده آن شخص را گرفته و به [illegible] برده اند این واقعه در چهار ساعت از روز دوشنبه که
در پاریس اتفاق افتاده و هنگام غروب خبر به لندن رسید از پاریس الی لندن مسافتی که تقریب سیصد و [illegible]
میشود خلاصه چنین گفتند که لارد پالمرستن بجهة اطلاع انگیزی که است [illegible] اعراض کند اینجانب در مجلس
نشسته با امیر سلطان محمود و رئیسه دستان و سایر وزرا و امرا صحبت بدار شد و بعد از ساعتی لارد پالمرستن
آمده و تهنیه معذرت نموده تعارف [illegible] از صدمی بظهور رسانید بعد از آن بسر میز خوردنی رفته میزی بسیار بزرگ
و جمیع ظروف و اوانی آن از طلای ناب بود و آنچه تصور شود از مطبوخات صحیح و خوردنیهای لذیذ در آنجا حاضر
و مرتب بود و بعد از صرف غذا اتفاق عده خوردنی شیرینی و میوه آورده و چیده و از هر قسم [illegible] میوه و بهار که
دیده و شنیده بودیم حلاوه و میوه ها چند که ما ندیده بودیم از هندوستان و مملکت افریقیه و ینگی دنیا آورده بودند
و در آن مجلس حاضر گشته و هر میوه که در فصلی دیگر بار [illegible] شده [illegible] با یکدیگر در یکجا جمع شده در آن
مجلس قریب بیکدیگر گذاشته و از هر میوه اقسام مختلف آن آورده بودند و همه را بهمان تازگی از درخت چیده
بودند پرسیدیم که چه چگونه که اینها با این تازگی و طراوت باقی مانده [illegible] که بخلاف هر میوه در وجود است گفتند
در همه نقاط جاها که هیچ ذکری و حرارت آتش اینها بظهور میرسد و در میان آن میوه ها انواع بسیار خوبی داشت
که کمتر در جاهای دیگر دیده بود از آن [illegible] دانه و سیب و گلابی و شلیل و شفتالو و گیلاس و آلو

و اگرچه ورزه و آلات از رخیار و عباسی کرده با دام تازه و از هر قسم مرکبات فراوان در آن مجلس دیده و تحسین [illegible]
تومان باز یافت خرج آن مجلس شد بر و معتقد آنکه در لندن گوسفندی دو تومان است همان میوه را حاضر کرده یکی سه لیره که
عبارت از شش تومان عجم باشد خوشا [illegible] لیره که دو تومان باشد هر آلوئی [illegible] قیمت دارد با وجود آن قیمتها
چنین ضیافتها میکنند باری تا نزدیک چهار ساعت از شب گذشته صحبتهای متفرقه داشته آخر شب بمنزل مراجعت
کردیم و یوم دوشنبه نهم بخانه محمد حسین خان ایلچی نصیرالدین حیدر پادشاه [illegible] بضیافت رفته کمال تعارفات و تکلفات را
اظهار نموده پاره‌ای اشعار عربی و فارسی گفته [illegible] صاحب [illegible] سیاحت [illegible] که نهایت
تقوی و طهارت را پیشه داشت و بعزم زیارت بیت الله الحرام از هندوستان بیرون آمده بیچاره میبود در لندن
گرفتار معاشرت کفار شده بعد از اطلاع بر احوال مذهب ما بی اختیار نزد ما آمده شکایت از احوال و گرفتاری
خود نموده و گفت از شوق زیارت بیت الله و شرف [illegible] ائمه هدی و دریافت زیارت عتبات [illegible] از
خانه بیرون آمده‌ام و حال چهارده ماه میشود که در لندن گرفتارم همنفسی ندیدم که سخن دل خود را باو اظهار کنم و بسیار
گریست که دل ما بر او [illegible] گفت میخواهم در نزد شما قدری قرائت قرآن مجید کرده باشم
گفتم مانع نیست قرآن آورده قدری قرائت قرآن کرد بعد از آن پاره‌ای شیرینی آورده صرف شد و از آن گفت [illegible]
شما را از دست بخت خود مهمانی کرده باشم و بزغاله امروز خریده‌ام به دو تومان حال که [illegible] بزغاله را ده تومان خرج
باز نشسته مهمان عزیز خورده باشم بهتر است [illegible] اگر روز جمعه در اینجا نهار و شام بخورید [illegible] قبول [illegible] کرده
و از آنجا بمنزل آمدیم و یوم دوشنبه یازدهم [illegible] ایلچی سلطان محمود [illegible] کمال محبت [illegible]

سمی آورده و صحبتها در میان آمد و شب چهارشنبه [illegible] رفته بمدرسه‌ای که آنجا ما را دعوت نموده و آن
مدرسه از بناهای قدیم آن مملکت است و [illegible] عمارات کثیر [illegible] از ده هزار نفر در آنجا از طلبه هر علم [illegible]
و در کمال [illegible] تحصیل علوم غریبه مشغول هستند و هر علمی مدرس آن علم [illegible] جداگانه [illegible]
مقرر است که جمیع تلامذه اجتماع نموده و در وسط مدرسه عمارتی بسیار عالی و وسیع ساخته‌اند که در آنجا اجتماع نموده بزرگان
که در آن مملکت جمعیت کرده و در آن مجلس حاضر میشوند و تلامذه هر علم یک یک [illegible] از علم خود نزد او استاد
بیان کرده و چنانچه پسندیده شد و تشخیص شد که در آن علم حسن اهتمام و غایت اجتهاد بعمل آورده [illegible] در حضور آن جماعت
در تحسین و تعظیم او استاد [illegible] از کتابهای [illegible] بایشان [illegible] مهر طلائی که [illegible]
داشته باشد در حضور آن جماعت باو داده میشود و همچنین دیگری [illegible]
قبول خاطر استادان [illegible] کرده بکیفیت آن جماعت که زیاده از چهار هزار نفر مخلوق [illegible] از زن و مرد [illegible]
یکدیگر [illegible] آواز دست ایشان [illegible] آنروز تماشا کرده بمنزل مراجعت کردیم و شب پنجشنبه
بباغی رفته که در آنجا آتشبازیها و چراغانها دیدیم که از حیرت آن آتشبازی [illegible] از خاطر محو نموده
در تعریف آنجا نمیدانم چه رقم باغی چون بهشت آراسته و خیابانهای وسیع و مملو از گلهای رنگارنگ و در
اطراف آن باغ از هر طرف کشیده و آبهای روان بر روی سبزه و ریاحین جاری و روان گشته و از هر طرف آن
باغ پرده‌های [illegible] که دیده از نظاره‌اش سیر نگردد آویخته و بر طرفی بازار شربت فروشی و دختران ماه سیمای
حورلقا گشاده و تمام آن باغ را [illegible] و زینت [illegible] زیاده از چهار [illegible] چراغ [illegible] هر یک [illegible] در آنجا [illegible]

و از چراغ اشجار و نقش و نگاری ساخته کرده بودند که پایان بیان آن ترکیبات غیر [illegible] و از هر طرف ماه
و آفتاب [illegible] چند طاق [illegible] که هر یک بطوری خوب حرکتی خاص داشته که متحرک [illegible] هر گوشه زیاده
از ده هزار نفر مردمان فرنگ اجتماع نموده لعبتی تازه و بازی غریب در آورده که هر کس [illegible] سلطان [illegible] از
[illegible] که در روز [illegible] میشود [illegible]
از [illegible] گرفته [illegible]
و باز دوران [illegible] اگر [illegible] حاصل کرده [illegible] از آن [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] همین قسم تماشاکنان و تفرج [illegible]
[illegible] صحبت [illegible] که تا کمال [illegible] بودیم [illegible]
[illegible] و طرف آن خیابان گشته [illegible] که کدام طرف را نظاره کنیم [illegible] بیایم [illegible] چه چیز است
[illegible] همه جا تفرج کنان [illegible] تا جائی رسیدیم که خلق کثیر اجتماع نموده
بودند [illegible] که هر کس [illegible] رفته [illegible]
[illegible] بسته بودند [illegible] متحرک [illegible]
[illegible] آن [illegible] خود [illegible]
[illegible] بالای ریسمان [illegible] آن [illegible] چنان [illegible] بسته [illegible]
بازی [illegible] که هر کس از سر نظاره [illegible] ریسمان بازی [illegible] آن باغ که زیاده از آنجا

هزار نفر میشدند همگی اجتماع نموده بر اطراف آن باغ گرد آمده و پرده بسیار بزرگی را بر کنار کرده [illegible] آتش داده
آنچرخ که آتش [illegible] متحرک گردید و از هر قسم رنگ که متصور شود [illegible] روشنائی
[illegible] و از آنچرخ حاصل گشته [illegible] آن [illegible] تمام عالم [illegible]
[illegible] تغییر [illegible] آنچرخ ترکیبات غریب [illegible]
[illegible] و [illegible] ذلک [illegible] که ترکیبی [illegible] و از اطراف تیرهای [illegible] آتش زده
که روی آسمان [illegible] و در آن [illegible] متفرق گشته [illegible] از آن [illegible] که
[illegible] هر یک عالمی را [illegible] و همچنین [illegible] اسباب و آلات آتشبازی [illegible]
ظاهر نمودند که چشم خیره [illegible] دود گرد و باروت [illegible]
خلاصه در آن شب تماشای [illegible] کردیم [illegible] آتشبازی و چراغانی [illegible]
[illegible] نهایت [illegible] بمنزل مراجعت کرده و یوم پنجشنبه [illegible]
شهور عالم است رفته تماشای [illegible] که [illegible] خان [illegible] قریب [illegible]
[illegible] خانه [illegible] طاقهای [illegible] فرنگ [illegible] کرده‌اند طاقهای
[illegible] کرده‌اند که [illegible] شهر [illegible] عظیم در
نهایت [illegible] و چنین [illegible] زیاده از دو کرور [illegible]
و لیکن هر کس که بگذرد و عبور کند [illegible] آنجا باز یافت [illegible]

خالی از شفقت و رنج بجهة بانی آنهمه سلیمانی است و از آنجا که خوب تماشا نمودیم بجای رفته که کار آتشی در آنجا موجود
بود و از راه آهن در ساعتی چهار [illegible] مسافت را قطع میکرد و تفصیل آن چنانست که بعد از آنکه [illegible] پنج فرسنگ شخص
اگر بر که از آن نجار [illegible] تحصیل نمود که [illegible] را درست نمود و بکار باعث حرکت بسیار چیزها است
ابتدا اختراع انگریزی که در یکی دنیا بود و اختراع کشتی آتشی را کرده و بعد از آن در هر جا جهازها را ساخته و بعین جمیع حرفه
و صنایعی که در میان ایشان متداول است و محتاج بچرخ و حرکت میباشد جمیعا را به آتش و بخار متحرک ساخته [illegible]
صرفه بجهة مخارج ایشان بهم رسیده است و مخترع صاحب فکری که بجهت کار آتشی نموده از اینست که در جزیره انگلستان چون
خلق بسیار و زمین کم است تدبیری کرده اند که کار را با آتش حرکت داده که احتیاج به اسب نباشد و زمینی که بجهت علف اسب
[illegible] زمین را گندم کشته تا آذوقه فراوان گشته خلق از ضیق معیشت بیرون آمده باشند و نفعه دیگر
اینکه زود و تر و بهتر بمنزل رسیده و رواج امورات بهمه وجهی میسر میگردد و بنا بر این راههای بسیار را از لندن تا اطراف
مملکت را دیوارهای بارتفاع ده ذرع و به پهنای [illegible] پهلوی یکدیگر برده ساخته و در آن دیوارها را طاق زده اند
که مردم و [illegible] عبور مینمایند و در روی آن دیوار از دو طرف بهر مکانی که منظور داشته اند از زمین [illegible] آهن
فرش کرده اند و بطریقی که آن پارچه های آهن [illegible] که چهار انگشت از زمین برآمده و غلطکهای عرابه [illegible]
خالی ساخته اند و بر روی آن [illegible] بطریقه مطلقا از سیم آهن بیرون نخواهد آمد و چنان
بر روی آهن روان و غلطانست که اگر [illegible] خود بخود حرکت کرده
و [illegible] بهمین قیاس که مذکور است [illegible] بر یکدیگر بسته و در جلو آن عرابه [illegible]

صندوقی از آهن ساخته اند که در آن آب میریزند و بقدر دو گز زیاده آب بگیرد و آتش در زیر صندوق کرده و بطریق سماور
آب بجوش آمده و چرخهای غلطک را بحرکت میآورد و از جای روان میکند و همه [illegible]
با خود کشیده و میرود و در ساعتی [illegible] و در آنجا نشستیم و نظر [illegible] هر مکانی که از آن دورتر بود بچشم بعض
چشم بهم زدن از او بگذشتیم [illegible] آن بسیار و بهتر از کارهای [illegible] است و از قراری که برآورد کرده از همان قیمتی
وقت [illegible] اسب را داده و بجهة [illegible] است یکی رفتن و دیگری مراجعت نمودن و هر یک علیحده است و آن
صندوقچه که آب در آن میریزند و باعث حرکت کار میشود و بخاری که از آن آب [illegible] که سبب حرکت چرخ است
دوباره آن بخار [illegible] از آن صندوق بصندوق دیگر رفته و در آنجا آب میشود و ثانیا آن آب [illegible]
که بعد از آن [illegible] احتیاج بآب ریختن در صندوق میشود و [illegible] صنعتی است بسیار غریب و [illegible]
[illegible] که بعد از این [illegible] همین قسم تردد کنند [illegible] از لندن تا [illegible] را که دو ماه مسافت است
راه آهن ساخته [illegible] سفر کرده باشند و در عرض سال [illegible] خلاصه آنروز [illegible]
و شب جمعه در خانه [illegible] و امرا در آن مجلس حاضر بودند با هر یک [illegible] آشنائی و مهربانی
کرده و هر یک نیز کمال محبت و الفت [illegible] تا قریب بصبح در آنجا صحبت و عشرت گذرانیدیم
و از حیثیت [illegible] مهمانی عظیم کرده بود [illegible]
کرده بسیار بسیار خوش گذشت و [illegible] شهری خارج از لندن [illegible] سیر رفته در آنجا [illegible] عظیم
که [illegible] میشود که عراده [illegible] توپ [illegible] در آن [illegible]

و همچنین در عرض دو دقیقه آن [illegible] گذشته بطوریکه آثار آن باقی نمیماند و تماشای خوبی داشت و لیکن مسافت آن بسیار
بعید بود و ما بسبب آنکه وعده مهمانی محمد حسین خان ایلچی [illegible] داده بودیم هر قدر سعی کردیم که زودتر برسیم ممکن نشد
و در عرض راه [illegible] اسب را گذاشتیم [illegible] وعده رسیدیم و لیکن برادر اکرم والی در منزل [illegible] محمد حسین خان
رفت و در آنجا [illegible] ملاقات کرده [illegible] صحبت داشته و مراجعت بمنزل کرده ما نیز مراجعت کردیم
یوم شنبه نوزدهم صبح بمنزل محمد حسین خان رفته او را ملاقات نموده عذر روز گذشته را از او خواستیم و بعد از آن بخانه
سر جان [illegible] وزیر مملکت هندوستان [illegible] از جمله دوازده [illegible]
در مجلس خالی از بیگانه [illegible] در باب امورات خود و مملکت ایران با او صحبت داشتیم و مشورت نمودیم و
بعد برخاسته بخانه مراجعت کرده و در ساعت [illegible] صاحب ایلچی سابق ایران رفته [illegible]
[illegible] دو سال در ایران پرورش یافته [illegible] و از رسم ایران [illegible] اطلاع داشته جمعی از اشخاص که سابق
در ایران [illegible] بوده و زبان فارسی [illegible] یا آنکه در هندوستان [illegible] فارسی کرده [illegible]
مجمع حاضر کرده بسیاری از نقاشی و کتب [illegible] و صنایع عجم [illegible] نزد ما آورده و هر یک را تماشا [illegible]
و از اینکه [illegible] باصفا [illegible] با طراوت و خوش هوا [illegible] در آن باغ [illegible] کرده
و در [illegible] بروی شط [illegible] که از کنار آن [illegible] عبور [illegible] نموده [illegible]
کرده [illegible] چنین صنعتی [illegible] و کیفیت آن است که در کنار آن شط عظیم دو پایه خارج از آب [illegible]
تمام [illegible] زنجیرهای عظیم که [illegible]

کشیده اند و میلهای آهنی از آن زنجیرها آویخته است و چوبهای قوی آورده و سر آن میلها را در آن چوبها نصب کرده اند
و مجموع آنها [illegible] که اگر بخواهند در ده دقیقه [illegible] عظیم [illegible] از یکدیگر باز کرده [illegible] بسیار بسیار [illegible]
[illegible] تفصیل آن [illegible] تماشا کرده و در روی شط گردش کرده [illegible]
و از انواع خوردنیها و اقسام [illegible] حاضر ترتیب داده [illegible] صحبت داشتیم و بعد از [illegible]
از شب گذشته از آنجا برخاسته [illegible] بخانه [illegible] لارد [illegible] که وزیر اعظم بود [illegible] وعده مهمانی داشتیم و در آنجا
جمیع وزرا و کبرای مملکت در آن مجلس عظیم حاضر بودند با هر یک ملاقات کرده کمال محبت و مهربانی را [illegible]
نسبت بما [illegible] و همچنین لارد [illegible] نهایت اکرام و احترام [illegible]
در آن مجلس [illegible] وعده مهمانی خواسته [illegible] قبول کردیم و در آن شب تا صبح در آن محفل [illegible]
از ملال و غم بوده [illegible] تماشای [illegible] و نظاره [illegible] حاصل آمد قریب بصبح مراجعت
کردیم و یوم یکشنبه بیستم در خانه نشسته [illegible] که جمعی از اعیان و عظمای مملکت [illegible]
[illegible] طرف عصر [illegible] از همه وزرا و امرا [illegible] جلال و دولت [illegible]
بود رفته [illegible] ملاحظه کرده [illegible] بسیار [illegible] در آن مجلس حاضر بوده [illegible]
[illegible] تمام غرق جواهر [illegible] آفتاب [illegible] شعاع [illegible]
[illegible]
و جوانان و اعاظم [illegible]

و جمعی از اهل طرب با سازهای بزرگ و موسیقاری چند در کنار شط در باغی بزرگ انگلیسی نشسته با شربه هر یک که صحبت
جسته و پیش آمد سازها را فیه آواز کرده و آن زن حوری وش [illegible] آتش مرغ بلبل خجلت آن
حرف بیا [illegible] زیاده از دویست هزار تومان در آن روز میان ایشان بود باخت کرده [illegible]
انگلستان از انواع خوردنی و نوشیدنی و شرابهای باغ آمیخته و میوه‌های بسیار در آن فضای چیده و هر کس هر چیزی خواست
آنچه مهیا بود در آن روز بسیار خوش گذشت و برادر شاه [illegible] بود در آن روز ملاقات
کرده اظهار محبت و مهربانی زیاده از حد نموده [illegible] خلیق و مهربان بنظر آمد بالاخره بعد از آن بمنزل مراجعت نمودیم
و یوم سه شنبه بیست و دوم [illegible] بتماشا رفتیم سبحان الله چقدر جواهرات نفیسه و اوانی طلا و نقره
در آنجا دیده که [illegible] خیال از عهده حساب و تعداد آنها برآمد و چنان [illegible] کرده و هر چیز را پاکیزه [illegible]
بود که دیده از نظاره [illegible] و عقل حیران در [illegible] نمایان گشته از قدرت [illegible] بسیار
تماشای غریبی کرده از آنجا [illegible] جواهرات و صنایع و بمنزل مراجعت نمودیم طرف عصر از دریچه خانه نظاره میکردیم که چند
گنبد ملاحظه شد که خود بخود بهوا میروند و در آن گنبدها چند نفر نشسته با آسمان صعود میکنند بسیار بسیار تعجب کردیم
از آنکه سابق براین در عجم چنین صنعتی از ایشان نشنیده بودیم و بسیار بسیار تماشا داشتیم که دیده باشیم از بعضی سؤال
کردیم حقیقت مطلب را و تفصیل این صنعت را تشخص نمودم از این قرار است که گنبدی از مقوای بسیار بزرگ
و نازک از شمع ساخته و تمام منافذ آن را با پارچه [illegible] محکم گرفته که مطلقا هوا در آن گنبد داخل نشود و بعد از آن یکنفر
یا دو نفر در آن نشسته با آلات و اسباب چند که ترتیب داده اند هوای کثیف آن گنبد را بیرون کشیده

و با اسباب دیگر هوای بسیار لطیفی که از دود شعله خفیف حاصل کرده اند در آن گنبد داخل میکنند چون هوای داخل گنبد
از هوای خارجش لطیفتر شد با آسمان بلند میکنند و چنان بالا میرود که با دوربین‌های بسیار قوی آن گنبد را باندازه
نارنجی ملاحظه میکردیم بعد از آنکه در فضای هوا طیران و گردش نموده بهوای لطیف خالی رسید که الطف از هوای گنبد است
بنا بر این بالا نمیرود و در آنجا قدری بعرض و بهوا حرکت کرده و شخصی که در آن گنبد نشسته اند هر قدر که بخواهند تماشا
و سیاحت کرده بعد اندک اندک [illegible] کم هوای تقسیم و داخل گنبد میشود و هوای لطیفش خارج میکند
از وقت این گنبد رو بانحطاط آورده و نزول میکند تا در روی زمین قرار میگیرد و لیکن قدرت آن را دارند که در هر
زمینی بخواهند پایین آورده و احتیاط از رودخانه میکنند [illegible] سنگ از دریا و رودخانه دور باشد
و چند سالیست که حکما و فرنگستان در فکر هستند که هر جا که بخواهند آن گنبد را از نزول بدهند هنوز بخاطرشان نرسیده
ولی عاقبت فکرش را خواهند کرد غرض آن روز تماشای آن گنبد را بسیار خوب کردیم و بسیار غریب بود
یوم چهارشنبه بیست و سوم صبح بسیار زود [illegible] بمنزل ما آمده گفتند از جانب پادشاه مامورم
که چنانچه شما را میل باشد و بخواهید تفرج فرمایید امروز بقصر شاه که خارج لندن است برده باشیم چنان قصری دیده [illegible]
نشده است آن روز تماشا فرمایید ملکه که زن پادشاه [illegible] ملاقات شما بسیار [illegible] و در آنجا شما را دیده امروز
مهمان پادشاه و ملکه باشید گفتم بسیار خوب کالسکه آورده سوار گشته رو براه نهادیم آن روز هوای بسیار خوبی بود
در عرض راه همه جا در گلزار و مرغزار سیر کرده و تماشا نموده بعد از طی مسافت [illegible] دو ساعت راه بآن قصر [illegible]
رسیده در عرض راه [illegible] پادشاه رسیدیم که [illegible] و شهر لندن میرفت چون در عرض راه بود

تفصیل باغ سلطنتی [illegible]

تمام [illegible] که لازم بود از دور معلوم آورده و از یکدیگر گذشتیم باری آن قصر در باغی واقعست که اطراف آن باغ پنجاه و دو میل که
عبارت از هفده فرسنگ و یک میل باشد [illegible] و جمیع آن اطراف را که حصار باغ است با آجر بارتفاع سه ذرع و نیم
آجر دیوار محکم استحکام برآورده و آن باغ [illegible] است و چندین رودخانه در میان آن باغ جاریست و از
هر طرف این مسافت که نظر کنی در هفده فرسنگ راه که خیابانهای وسیع بریده اند و دو طرف خیابان
نهرهای عظیم که آبش شبیه بگلاب جاری و در دو طرف نهر درختان [illegible] که هر یک چون [illegible] گشاده
و چون سرو آزاد ایستاده و بر روی آن خیابانها سایه افکن که در آنهمه مسافت بقدر بال مگسی آفتاب نمی‌رود در میان
خیابانها را جهة عبور کالسکه‌ها صاف و هموار فرش نموده اند که شخص را هوس نشستن بر آن خاک میشود و آنچه
تصور شود و بقوه متخیله گنجد از انواع گلها و ریاحین و اقسام اشجار و [illegible] و درختان سایه افکن و نهالهائی که در مرغزار
و چمنها بوجود آمده در آن باغ غرس نموده اند و از دو هزار سال قبل از این هر یک از پادشاهانی که آمده اند [illegible]
بقدر رتبه تصرف در آنجا کرده و آثاری گذاشته اند و بر هر طرف بسلیقه خود سیرگاهها و نشاطگاهها [illegible] اند و
غزالان بسیار و طیور بیشمار در آن باغ رها کرده بطوری که بیست هزار آهو و گوزن و مرال در آنجا هست و طیور آنجا از
قبیل کبک دراج و قرقاول که بحساب نمیآید و در فضای بهشت آسا [illegible] در مرغزار نشاط [illegible] آن وحوش و طیور
[illegible]
نسیم حقیقی [illegible] در کار آزادی [illegible] و بر طرفی از آن باغ [illegible] بسیار بزرگ [illegible]
بود که اطراف آن [illegible] مسافت [illegible] و بر بالای آن قصر پادشاهی را بنا نهاده [illegible] آن

[illegible] از ارتفاع دو هزار ذرع تا روی زمین مجموع ترکیبات غریب و اشکال عجیب بنا و عمارت نهاده و زبان قلم از بیان
آن بنیان منظم از عهده توصیف و تعریف و توضیح بر نمی آید و بنای [illegible] از زینت قصری در آن قصر
نمی‌توان گرفت و شمه‌ای [illegible] طعنه زن آفتاب جهانتاب و از نطاق هر طاقش طاق کسری را از کثرت خجلت عرق
در آب و [illegible] از کارگرانش [illegible] و بی شمار کارهای [illegible] از قصر [illegible] و هندسی بریده
و حکایت صورت قصری باغ و سرای [illegible] با هشتی که بر بنیاد فرستاده [illegible] خود بیننده چو بهشت نه جانی
که جهان عمر کاست و تو بر عکس جهان عمر فزای [illegible] باری بعد از دخول در آن قصر عمارات چند [illegible]
ملاحظه نموده که هر یک سر بر آسمان رسیده و طارم قصر از آشیان عنقا برتر و در هر خانه که داخل میشدیم حیران میماندیم
و بهر صورت که نظاره میکردیم آسمان هیبت از [illegible] بسته و حور بر جمالش [illegible] بقدری اسباب سلطنت و
دستگاه خسروانی و [illegible] در هر یک از آن عمارات ملاحظه نموده که شرح آن [illegible] گفت [illegible] و در هر خانه [illegible]
اسباب شاهانه از طلا [illegible] مرصع بجواهرات و لالی نفیسه که دانه از آن [illegible] بحر و جبال [illegible]
در آورده [illegible] و مسندهای مرصع و ظروف و اوانی طلا و نقره که هر یک طعنه زن آفتاب و قمر [illegible]
آن مملکت که در عرض دو هزار سال [illegible] از هر یک [illegible] پادشاه [illegible] تصرف کرده
و همچنین اسباب سلطنت [illegible] در خانه خود [illegible] گذاشته اند و [illegible]
که از سلطنت چیزی [illegible] و متاع نفیس [illegible] در قصر [illegible] صورت خود پادشاه [illegible]
از سنگ یشم و سماق و مرمر با اقسام مختلف [illegible] تخت مرصع [illegible] ساخته اند که گویا [illegible]

و منتظم مسلّم و چنانچه قصر بزرگی از سلاطین را که از سنگ مرمر ساخته اند دوازده هزار تومان اخراجات مخارج
آن قصر شده بود و بر این قیاس شخص میتواند که چگونه تصاویر پرده‌ها و صورتهای بی نظیر در آن عمارات موجود میباشد و
همچنین هر یک از سلاطین نقشه که در شهریاری نقشه مسلط شده اند پادشاه منظور را با تاج مرصع که بجهت سلطنت
او بوده از جواهر گران بها ساخته و در برابر سلطان عهد که گذشته اند و امراء و وزراء و صاحب منصبانی
که در عهد او منصب داشته ... شده اند و صاحب اسم و رسم بوده اند همه را بطرز بسیار خوش در برابر پادشاه نقش
کرده اند و تصویر هر یک را بطور خود چنان زیبا و پاکیزه نقش بسته بودند که آدمی محو در آن تصاویر میگشت گذشته از آن
طلا و کرسیهای زر ناب که متجاوز از چهار [illegible] در هر اطاقی از آن سلاطین گذاشته و پایانی بود بجهت هر یک
معادل یکصد من طلای خالص را با آلات و جواهرات نفیسه تاجی مرصع ساخته بودند که در هر و عقبی در آن ... انگشت
و زنجیری از طلا بر روی سر آن تصاویر از سقف آن عمارت آویخته بودند و جمیع اسباب سلطنت را در حضرت
آنشاه و مهیا نهاده و همچنانکه در حالت حیات خانه‌های ... و حجره‌های ... داشتند اکنون نیز بهمان دستور
محل اکل و شرب و مکان استراحت و دست شوئی و بیت التخلیه و بارگاه عام و منزل خاص هر یک را با فرمانات
سلطنت آراسته و بجهت هر خانه چندین حجره زنانه و حجره مردانه معین کرده اند که هیچ وجه با حالت حیات
آن پادشاه تفاوتی ندارد و بهمین قیاس کتابخانه چندین خانه را در دیوارش مجرب ساخته اند و بعرض دیوار
و ارتفاع و سقف آن عمارت عالی کتاب چیده از بار هیچ میتوان از آنچه ملاحظه کرد تعجب بهمان ... آید
از آنجمله که از کتابخانهای سلاطین گذشته را برآورد که کردیم در اینجا ده هزار جلد کتاب متجاوز در آن بوده

و بر این نوع قیاس کرده خانه‌های طولانی و بعرض یکصد قدم و طول یکصد قدم مجرد از تصاویر و پرده نقوش دلپذیر
ساخته از بجهت رقص دختران که دختران و زنان اکابر را که پادشاه میهمانی میکند در آنجا جمع شده بکار رقص بانغمه
و زمانه از هزار و سیصد و ساز و ... در مناظر و غرفات آن عمارت نواخته میشود که صدای آن آهنگ ... برا ... رقص
رفت و باینقدر اشیاء غریب و متاع عجیب در آن عمارت ملاحظه کردیم که تحریر آن ممکن نیست و ... شکر
اگر چند خانه را که از پادشاهان گذشته است تماشا کردیم ما را ... که پادشاه عصر است بوده شخص
که پادشاهان سلف را با آنکه دولت و زمان قدیم چندان وسعت و اقتداری نداشته ... که با آن
وانمود ... باشند این پادشاه مقتدر را با قوام دولت و شان و سالی چهار صد و شصت ... اسباب
سلطنت جواهر بوده الحق بحیرت ... هیچ چیز دیگر نبود به طی ... که بجز حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام
که بر ... فرمانبرداری ... و ... که از معادن طلا و نقره و جواهرات بیرون آورده و سلطان ... آورد
این قدرت و دولت و وسعت سلطنت نبوده است اگر چه از هزار یکی و از بسیار اندکی را میسر گشت که ملاحظه کنیم
ولی آنچه دیدیم و ملاحظه کردیم را اجمالاً ... که ... در ساختن ... و ... از
طلای ناب یکصد ... و تصنیع ... و چنانچه آن طلاها را ... که چنان ... بسته باشند چهار ساعت ...
چنان ... بر دست ... از عمارت شاهی ... زن پادشاه که دختری از سلاطین
است برادر ... شاهزاده ... باغ ... که شاهزاده ... ملاقات کرده باشیم گفتیم ...
که ... ملکه رسیده و ... ملکه با جمعی دختران و زنان اکابر تشریف آورد و ... ملاقات

کرده و تعارفی که سزاوار و لایق بود بطور رسانیدیم او نیز کمال محبت و مهربانی بعمل آورده و قدری با یکدیگر در عمارات تماشا
گردش نموده و صحبت با یکدیگر داشته کمال مهربانی و التفات را ظاهر نمود و چهار نفر از خواهان شاهی و برادرش را باتفاق ما
روانه کرده ما را در عمارتی عالی بجهت خوردن نهار بردند تمام اوضاع و اسباب نهار خانه و ظروف ... از طلای احمر بطرز عجیبی
از نظر ... ساخته بودند که عقل تصدیق نمیکرد که این کارها از قوه بشر باشد و از هر قسم مطبوخات ماکولات در میان آورده
صرف نهار ... از آن قدری دیگر در آن قصرهای فلک ... تماشا ... کرده در کلیسای عظیمی رفته که آن کلیسا مخصوص پادشاهان
و شاهزادگان بوده و هر یک از سلاطین در آنجا ... اسباب ... بطریق ... وقف کرده یادگار از
خود گذارده بودند یکی از دختران شاه که در عنفوان شباب در آن ... وفات یافته بود و بسیار صاحب جمال بود
تصویر او را چنان بر سنگ مرمر ساخته بودند که در خوبی ... و بعد از تماشای آن کلیسا چند کاری با اسباب بسیار
خوب بسیار مرغوب از مال پادشاه و ملکه آورده ما را سوار کردند و در آن باغ فردوس نشان و کنار آبها و انهار
روان گشته بفاصله چهار ساعت بقدر ... متجاوز در میان آن باغ گردش نمودیم باینقدر ... غریب و گلزار
و عمارات عجیب ملاحظه کردیم که به تنگ آمدیم و هر یک از سلاطین که در عهد خود ... بوده مکان و اوضاع عیش
را بهمان رسم حیات برقرار داشته اند و هر کس بخواهد تماشا میکند و کشتیهای خوب در آن آبها ... روان
گشته از هر گل و ریاحین در میان گلزار مختلف بر پا نموده ... بنظر اجمال سیر کرده بیکدیگر ... چون وقت
تنگ شده بود باز بقصر شاه مراجعت کرده خسته و ... گشته بوده صرف شام با پادشاه شاهزاده برادر ملکه
شکرانه از محبت‌های ملکه و پادشاه را اظهار نموده گفتیم بحق امروز تماشای غریبی کردیم و لذتها بردیم از التفات ملکه

آن شاهزاده گفت شما هنوز هیچ چیز را نظر ندیده‌اید ده سال است که در این مملکت میباشم و عجب در این با عجایب
باتفاق که بیاییم و سیر بکنیم هنوز ... از اوضاع آن عمارات بر ... که دیده باشم بازی از آن روز چونکه بسیار
خسته گشته و بسیار گردش کرده بودیم بمنزل مراجعت نموده ایم و یوم پنجشنبه بیست و چهارم چهار ساعت بغروب
آفتاب مانده بجانب بسیار رسمی بجهت تماشای بازی بهار رفتیم و بطریق ... و غیره آنجا را ... بیست
غرفات و طبقات چند ساخته بودند و زیاده از چهل هزار جمعیت بجهت تماشا در آنجا آمده زنان با هر دو پا بر
برهنه از آن غرفات سر برآورده و چون ... این ... جمالات ... ما منظور جمعیت بنظر می آمد در آنجا ... اسب تازی
اسب بازی ساخته بودند و در ضمن بازی ... بر باز ... دیگری را نیز بجا آورده و ابتدا بازی یکی از سلاطین ...
با اوضاع و اثاث سلطنت بیرون آورده و ... عظیمی بر پا نموده که عکس آن آتش تمام مجلس را ... قرمز
نموده بود و غرفات و حجرات چند از چوب ... ساخته بودند بر پا ... گروه کرده بودند و آن بازیگرها ... برابر
اسب گشته از چند ... بالا ... هیچ ... رفتار ایشان با کره ... تفاوت نکرد و جمعی از جوانان و اطفال ...
که سن هفت سال کمتر بودند لباسهای مختلف الوان پوشیده و اعضای خود را ... نشان میدادند که گویی هرگز پاره ...
استخوان در بدن آنها خلق نگشته است و ... که ... بیکدیگر متصل گشته ... که ... ساخته
مثلاً ... ساخته باشند ... که ... ساخته و دیگری ... گشته
خود را جمع می‌نمود و آن ... سر او بجنبه ... چشمهای او از کاسه سر نمایان گشته چند نفر دیگر گردن و تنه ...
میساختند و چهار نفر ... ساخت و چنان ... که هیچکس تشخیص نمیداد و همین

طریق رقص و حرکات را از اجتماع و انفصال یکدیگر می‌ساختند قریب صد نفر دوش یکدیگر را گرفته و سر پنجه پا را بر اعضای
یکدیگر گذاشته و آنچند نفر رقص می‌کردند و ترکیبات بسیار غریب ظاهر می‌نمودند بعد از آن با پر و حلقه‌ها ترکیب داده
از چوب ساخته بودند و دور آن را از خنجر و دشنه‌ها از طرف اندرون حلقه نصب نموده بودند و یکنفر آن دایره را بالقیه (?)
ده ذرع راه نگاه می‌داشت بازیگران چالاک در میان قفس از ده دوازده ذرع راه جستن نموده و گذرند و از میان
آن دو چنان از آن دوایر و حلقه‌های تنگ بیرون می‌جستند که مطلقاً از حربه‌ها و دشنه‌ها آسیبی بایشان نمی‌رسید
و این صنعت از همه کارها غریب‌تر می‌نمود و بعد از آن نفرات دختران ماهروی و دلبران عنبرین موی خود را با کمال آرا
و البسه فاخره آراسته بنای رسن بازی را گذاشته چنان رسن بازی و غمزه سازی در کار تماشائیها نمودند که اهل
مجلس متحیر گشته و حیران آن مهوشها می‌بودند و بعد از اتمام رسن بازی بنا را بر اسب تازی گذاشته در وسط آنخانه محوطه
از خاک بسیار نرم ریخته و سطح کرده بودند ابتدا طفل پنج ده دوازده ساله دو اسب قوی هیکل تیز تک را آورده و برهنه
نموده بی لجام و بی زین یکپا را بر پشت یک اسب گذارده و پای دیگر را بر گردن اسب دیگر گذاشته که میان آن دو اسب آن طفل
ملتزج (?) فاصله می‌بود و از قوت اسبها بضرب تازیانه چنان می‌دوانید که دست و پای آن اسبها بنظر نمی‌آمد
مذکور است که آن اسبها در دقیقه نیم فرسنگ راه طی می‌نمایند باری از دویدن اسبها در آن محوطه تنگ و کارنمائیهای آن
طفل بر روی اسبها بیش از بسیار برفته نمی‌دانستیم که چگونه خود را با آن چالاکی و بی‌باکی بر روی اسبها گرفته آنهمه کارنمائیها ظاهر
می‌ساخت بعد از بازی آن طفل دختری ماهروی خود را زینت کرده عنان اسبی را در دست گرفته در حضور آمد سازهای ارغنون
را مطربان مجلس نواخته و آن دختر رقص در پشت آن اسب در رقاصی و بازیگری آن دختر رقص می‌آمد که شرح آن

در حرکات و غمزات خلاف نمی‌نمود و آن اسبها هیچ چنان دختر را گران ضمیر (?) و چالاک تر از برهنه رقص بازیگر
در آتر (?) گاهی آن دختر با چوبیکه در دست داشت اشاره به اسب می‌کرد و آن حیوان خود را بطریق مرده افکنده پاره
از ارباب طرب جمع می‌گشتند و خود را بر روی اسب می‌انداختند و هر چند صدمه به آن حیوان می‌زدند مطلقا حرکت نمی‌کرد
که بر مردم چنان ظاهر می‌گشت که فی الحقیقه مرده است بعد خود دختر بمحض اشاره به آن حیوان بر می‌خواست و مشغول
برقص می‌گشت و آنچه از آن اسب در آن شب ملاحظه گردید سوای نطق انسانی همه چیز انصاف داشت باری خلاصه آن
دختر بعد از فراغ رقص در پشت همان اسب برداشته کارنمائیها نشسته و بازی چند نمود که عقل مستقیم در آن
معقده حیران گشته و سحر بینش تصور می‌نمود و پس از بازیهای آن دختر شخص صاحبخانه که سرداری در عالم است شخص
بهم فیر (?) عنان اسبی را در دست گرفته که اسبان عجب کند و پوشی بود بر پشت آن اسب برهنه نشست و آن اسب را
بضرب تازیانه متحرک ساخت و چنان کارنمائیها نمود که بنده از بازیهای گذشته هیچ نبود و با آن سرعت که ا
سیده وید باسر انگشت پا بر یک طرف هیلو (?) دونده اسب مستقیم ایستاده و قلیان چاق کشیده و چیز می‌نوشت و سایر
کارهای دیگر که بعد از آن دو نفر آمده و پارچه سفیدی را بعرض پنج شش ذرع آورده در سر اسب بار ارتفاع دو ذرع
در بالای سرش کشیده گشش نگاه داشته و نفر از همین قسمیکه مذکور شد در روی اسب ایستاده و اسب بنا نهشت مشغول جولان
چنان در آن حلقه می‌دوید که دست و پای آن محرس (?) نمی‌گشت همینکه سر اسب به آن پارچه سفید می‌رسید چنان از روی آن
پارچه بانطرف جسته و اسب از زیر آن پارچه رفته که در آنطرف مجدد و پای سر اسب بر پشت اسب فرود می‌آمد
و بهمان قسم چند مرتبه آن صنعت غریب را ظاهر نموده بعد از آن کارنمائیهای چند کرده که ذکر آن باعث

تطویل است غرض در آن شب از نوع غریب که از اسبهای زبان فهم ملاحظه کردم که فی الحقیقه فراست در آنها بود از تماشای
آنجا بخانه وزیر خزانه بتماشا رفته آنجا بخانه عجیب از زنان خوش صورت در آنجا برپا بود و تماشای جول و جلال را
کرده و از آنجا بخانه لیدی شارلد که از زنهای حسین آن مملکت محسوب میشود رفته در آنجا دیدهای خود را آب داده و که گذشته
از صبح بمنزل مراجعت کردیم و یوم جمعه بیست و پنجم بجهة تماشای دکان چاقو فروشی رفته اسباب بسیار غریب و
آلات جراحی و اسباب طبابت و کمالی بنظر رسید که هرگز چنین اوضاعی دیده نشده بود بعضی مرد یار را تشریح کرده
میان آینه نهاده بودند که جراحان و طبیبان که شاگرد آن اسبها برای معالجه بخیر نموده با آن جثه‌ها تشریح تجربه
کرده و اسبابی درست کرده‌اند که هر قطعی می‌توان از معالجه بجای آن انگیچه رایک شانه که بانداره لیموئی بود با انبر جمی
چنان بیرون می‌آید که آدمی خبر نمی‌شود و در همان روز این معالجه را کرده بود نمره بشکرانه از ما خوشیهای دو خلع و فارس تر کرد
چاره بسهولت کرده و اسباب فراهم آورده اند بعد از تماشای آن اسباب قدری چاقوهای بسیار خوب تماشا کردیم
از آنجمله چاقوئی ساخته بودند که هزار و ششصد و پنجاه و سه دانه سنجاق صنعت خوبی کرده بودند غرض آنروز هم بهمین
طریق گذشت یوم شنبه بیست و ششم نیز به پاره دکاکین بجهة تماشا رفته صنایع بی اندازه ملاحظه نمودیم و یکشنبه بخانه
لارد ملنگ وزیر بنگاله رفته ... مهمان گشته تمام وزراء و امراء در آنجا حاضر و نشسته مجلس بسیار عظیمی گذشت ...
طیبه چند را طلب برآورده و بعضی آثار از جنس ترکرده بودند در آیینه ها گذارده بودند که چنان ظاهر می‌گردد که در خانه های ...
بردیم و یوم یکشنبه بیست و هشتم قریب بغروب در خانه سرجان سپهسالار وزیر امور هندوستان
تشریف رفتیم جمیع وزراء و اعیان مملکت و اغلب از کبرای هند و ستان در آن مجمع حاضر بود

حاضر بوده و جمعی از لیدیان صاحب جمال که از پرتو روی ایشان محفل را چنان منور ساخته که چون روز می‌نمود و ...
حاضر بودند بعد از صرف غذا قدری نغمه‌ها ساز زده و با آهنگ خود آوازها خوانده و مرا از صحبتهای خود مسرور نمودند
و رسم ضیافت بسیار لایق نموده بود و از آنجا بخانه لیدی روزنیه که در حسن و جمال بی‌مثال و بی قرین بود رفتیم و بطریق
مجالس هر یک تغییر لباس داده و با برش زیبای جمیع مشغول رقص بودند و محشری برپا کرده بودند که بتصور در نیاید
آنگاه نیز تماشا کرده مراجعت بمنزل نمودیم و یوم دوشنبه بیست و هشتم در خانه نوری قیندی (?) ایلچی روم بمهمانی رفته عمارتی
داشت مشرف بر باغستان و تماشاگاه زنان و مردان آن مملکت و مکانی بصفا و فضای خوش آب و هوا و ...
الحسین خان ایلچی هندوستان در آنجا مهمان بود و از هر قسم ماکولات و مطبوخات از روی سلیقه و خوبی مهیا داشت
پس از صرف غذا پاره از اشعار فارسی و ترکی و عربی و از شعرای مملکت ایران صحبت در میان آمده از هر جهت اوقات
بسیار خوش گذشت و بعد از آنجا برخواسته بخانه لیدی کرک بضیافت رفته اوضاع آنجا بطریق مجالس سابق گذشت
و یوم سه‌شنبه بیست و نهم سترفرنزه (?) مذکور نمود که در خانه شخصی پاره تصویرها بسیار که خالی از تماشا نیست اگر شما را میل
باشد امروز در آنخانه رفته و تفرج کرده باشید چون مرا احوالی نبود و شب آنروز در تصویر و کتر ... وعده مهمانی
داشتیم گفتم مرا احوالی نیست اخوان (?) را گفتم که شما یار رفته تماشا کرده باشید ایشان که رفته بودند با آنخانه صورت
جمعی از پادشاهان و شاهزادگان از اناث و ذکور و تصویر پاره از وزراء و پهلوانان و امراء عنبر را از ... سفید
ساخته و هر یکرا در رفت تشان و زینت ایشان پوشانیده و جواهرات بدل بر اندام آن تصویرها آویخته و ترتیب داده
بودند بعد از دخول در آنخانه و ملاحظه آن مجمع حیرت عظیم بر آنها دست داده که آیا این سلاطین چگونه

و احوال آنها از چه جهة است و این اشخاص و دختران از برای چه در اینجا بر کرسیهای جابجا و تختهای مرصع نشسته اند بر
قدری که بهجت آنها قسم میخوردند یا باور نمیکردند که آنها تصویر است تا اینکه پیش رفته و در حلقههای چشمشان نگاه کرده
دیدند که حرکت نمیکنند ولی خود در این نیز بیشتر وحشت کرد که اینها تصویرند روح نداشته باشند و چنان حالت
خوش و حرکت آنها را ساخته بودند که هیچ نمیشد حمل بر آن که شخص دید که اینها تصویر است خلاصه از دوران
در آنخانه قدری تماشا کرده و با یکدیگر قرار داده که امشب که ما در خانه ملکه پادشاه وعده داریم بهتر است که فلانکس را
ابتدا در اینخانه آورده بگوییم از اینخانه ملکه میباشد و او را در نزد تصویر ملکه برده بگوییم که او خود ملکه است ببینیم چه میکند
مرا شب را بستر و بره گفته و از آنجا بیرون آمده به خانه دیگر تماشا رفته و در عمارتی چند اشیا را برده و از پله های بسیار
ایشان را بالا بردند او را ملاحظه کرده بودند دیدند شب تاریک است و در آسمان کواکب چشمک زنان گشته و بسیار
لرزان و مروید آشکار است بر کرسیها نشسته تماشا میکردند بعد از چند دقیقه که چشمشان بتاریکی الفتی بهم رسانیده ملاحظه کردند
دیدند که کلیسای بسیار عظیمی در برابر ایشان نمایان گشته و رهبانان و قسیسان بسیار در آن کنیسه بعبادت مشغول
و شمعهای بسیار بلند در آنجا روشن گشته بعد از دقیقه چند آثار طلیعه صبح ظاهر گشته اندک روشنائی بهم رسیده و
آن شمعها خاموش گشته آفتاب جهانتاب بر آن کنیسه شعاع افکنده و بیکبار نجوم آسمانی محو و پنهان گردیده و هر
از آن بازیهای عجیب و شعبده های غریب بر حیرتشان افزوده تحسین کرده بودند که این چه بازیست و چه نوع
انگیز است گفته بودند اینکه شما ملاحظه مینمائید تماشای کلیسا چند قدم بنظر شما می آید که مسافت بوده باشد گفته بودند
که پانصد ششصد قدم خواهد بود گفته بودند که سه فرسخ راه زیاده است و آن از صنایع تمام بوده تصویر است که

کوچک آورده و شخص عنوانه داد که اینها تصویر است یا حقیقت دارد و آن شمعهای افروخته را دیده کم کم خاموش گشت
آنها نیز رنگ آمیز است و آنها را چنان با جلا و صفا نقش کرده که شعاعهای مقابل ناظرین واقع گشته روشنائی
افکنده و فضای آن کنیسه را روشن میکند و همینکه بخواهند خاموش کنند اندکی آن پرده را حرکت داده و خوابی
در آن پرده نقش کرده اند که چنان مفهوم میشود که آن شمعها خاموش میگردند و عیار همراه را چنان در آنجا تعیین کرده اند
که در پرده آورده اند و شب ظاهر ساخته اند روز طلوع آفتاب و غروب کواکب کلیسا را امتحان نمیتوان به جای طر
که این نیز غیبها چگونه است در روزی سابق گرفت اضافه دنبال گران آنجا میشود خلاصه بعد از تماشای آنخانه
و آن عمارت از جای خود حرکت کرده و اندک اندک تاریک و ظلمت در همراه پدید آمده تا اینکه باز شب شد و در مقابل ایشان
در کمر کوهی قریه بسیار عظیمی واقع و نمایان گشت و چراغهای قریه از دور ظاهر و نمایان گشت و صدای کلاب و مرغ و خروس
آنقریه بگوش ایشان میرسید و ابری بر روی هوا بهم رسیده هنگام طلوع صبح باد شدید وزیدن گرفت برق و آواز
رعد گوش را کر و چشم را از روشنائی خیره کرده بنای برف باریدن را گذاشت   در لحاف فلک افلاک گفت
پنبه میبار و از این کهنه لحاف   و اندک زمانی کوه و صحرا با آنقریه را چنان در زیر برف کرده که آثار آبادی
از آنقریه باقی نماند بعد از آن آفتاب ظاهر گشته و برف را وقت کرده و جمعی از اهالی و قریه دیگر مطلع گشته که
آن قریه در انبوه برف فرو رفته خلق بسیار از افراد و مزارع با کارهای بسیار بجهت برف ... بر سر آنقریه آمد
از برای امدادات آنقریه را با پالائی و جستی از زیر آن انبوه برف بیرون آورده و چه ... خسته بودند که آن
چگونه بازی و چه قسم نیرنگ بوده است باری سرا آنقریه آن عمارت از جای خود حرکت کرده به جمعی تاریک و نهان

منزلی رسیده و دست اهل مجلس را گرفته کیک را از در آنخانه بیرون بردند بعد از تماشای خیابان و خوان تزواییناب
آمده بپای خانه که تصویر است از سر ما در آنجا بود فردا و همان صحبت خانه دیگر را داشته و هنگام غروب اینجانب
بمنزل رفتن بخانه ملکه در کار نشسته و مرا بردند بر در خانه که تصویر است برده بیاید کردند مستر فریزه را گفتم ابتدا او تو با بر
پیش رفته باش و اسم اصلی کنی بعد ما خواهیم آمد مستر فریزه رفته و مراجعت کرده و گفت ملکه بر تخت نشسته و پادشاه
نیز تشریف دارند و تمام وزرا و امرا نیز در خدمت پادشاه بسلام ایستاده و از اینجانب داخل آنخانه شدم و دیدم
دستگاهی بنظرم آمد پادشاه بر روی تخت مرصع نشسته و تاجی مرصع بر سر گذاشته و جمیع لباس از جواهر و همچنین زن پادشاه
تاج بر سر و غرق جواهر در پهلوی شاه قرار داده و دختران و امرا چند تمام غرق جواهر و در دور پادشاه حلقه زده و
امیران و اعیان بسیار در آن مجلس بپای ایستاده و از هر سمت چهل چراغها و آویزهای بلور روشن کرده عجب
محفلی بنظرم رسید با خود گفتم که لازم است در خدمت پادشاه بطریق پادشاه ایران تعارف بطور رسانم نزدیک
رفتم خواستم تعظیم نمایم که مستر فریزه دست مرا گرفته خندید تعجب کردم و پرسیدم سبب خنده و همچو حیث جواب داد
گفت این تصویر پادشاه است خود پادشاه نیست چنان حیرتی بر من دست داد که ما فوق آن متصور نیست بالاخره
نزدیک رفته تا ما دامیکه دست بر آن تصویر نزده بودم قبول نکردم که آن تصویر است باری از آنجا نزد تصویر
ملکه رفته ملاحظه کردیم که تختی از مروارید مرصع بجواهرات نفیسه و بر بالای آن تخت از دیبای فرنگی رخت خوابی انداخته
و بر روی رختخواب دختری بهر روی عنبر مویی که در تار گیسوانش خراج حکمت فرنگ آویخته   حالی چو در نیمروز آفتاب
کرشمه کنان نرگس نیم خواب   و چون چشم خود در خواب و پیشانی که از لطافت و ترکیب سازی عورت

و صاحب ما در اینجا گیسوان را که بر اطراف ماه است بر روی کشیده   غلتیده سر چشمش از شکر خواب
کر دیده از خواب پدید در خواب   اینجانب محو در جمال آن آفتاب بی زوال گشته گفتم سبحان الله این چه حالت
و اینجا چه جای خواب است باز گفتم شاید قاعده ایشان چنان باشد نزدیکتر رفتم که از پهلوی آن تخت گذشته باشم دیدم
پیرزالی بسیار عجیب با دو زنی در دست دارد و در زیر پای آن دختر ایستاده اشاره کرد که برگرد و پیش بیا که دختر
بیدار میشود ناچار ایستاده از سمت دیگر رفته مستر فریزه گفت که ملکه است دیدم دختری با هر دو تاج بر سر گذاشته و در
بالای تخت نشسته و جمعی از زنان بر کرسیهای زرین و سیمین باطراف ملکه نشسته اند هر چه پیش رفتم دیدم که اهل مجلس با من
تعارف نمیکنند و اهل مجلس بخلاف قواعدیکه در مجالس دیده بودم همه ساکت و متحیر بودم که اینهمه جمعیت یکی از آنها
یا دو نفر از آنها تصویر باشند اینهمه جمعیت چگونه شد که احدی سخن نگویند بالاخره گفتم از دار و با را که قبلاً دیده بودم رفتم نزدیک
که مراتب را الذی سئوال کنم که این چه اوضاع است و از این جمعیت کسی کلام تصویر است و کدام ذی روح است همینکه نزد
او در صرف رفته بعد از تعارفات چند انکه منتظر جواب بودم از او سخنی نشنیده و دست بر دست او گذاردم دیدم که او
هم روح است و تصویر بسیار ماهر مستر فریزه را خواستم و از حقیقت احوال را سئوال نمودم مستر فریزه گفت اینها
تمام صورت سازی اند که اهل مجلس امکان ندارد که با ایشان فرق گذاشته باشند و چنین کردارها خارج از تصاویر شکست در اینخانه
از اجداد یکی از بزرگان انتقال به بیوه زنی یافته است که روزی چند پنج تومان میگیرد و از اطراف عالم بتماشای
این صورتهای آمیز بعد از آن بتفصیل تمام آن صورتها را تماشا نموده عجب بهتا از کارنمائیهای صانعین آن حکمت حاصل
کردیم و با وصف اینکه میدانستم که آن تصاویر تمام مصنوع است باز از هر صورت بصورت دیگر که میرسیدیم

یقین میکردم که آب است باز که ملاحظه میکنم تصویر بود بعد از چند دقیقه که گردش در آن خانه کردیم جمعی از بزرگان آن مملکت
بتماشای اسباب آن اشخاص ناظر بودند آن تصاویر متفرق گشته و در هم گردید و بعضی را که خیال تصویر میکردیم و میگفتیم که فلان
تصویر را عجب ساخته است متحرک میشد معلوم میگشت که آدم است و بعضی از تصاویر را که میگفتیم که آن شخص را نگاه کنید که
چگونه ایستاده است و لباس او چه است نزدیک که میرفتیم تصویر بود غرض در آن شب چنان از ما هوش ربوده گشته بود
که هیچ چیز به هیچ شبیه نبود را فرق نمیکردیم و همین حجت است که کسی باور نکند و حمل آن را بر اغراق خواهد کرد و این صنایع
فرنگ نمایه بر این است باری در آن شب تماشای عجیبی شد و از آن کارخانه بیرون آمدیم و بقصر ملکه رفتیم قصری در کمال آراستگی
و مجلسی در کمال زینت و پیراستگی از اوضاع سلطنت و بزرگی در آنجا آماده و مهیا و جمعی از بزرگان مملکت در خدمت ایستاده و بعد
از ورود ما در مجلس ملکه مادر ملکه و عمه ملکه که همشیره پادشاه باشد ما را استقبال نموده کمال تعارف و مهربانی را بعمل آورده
آنچه لازمه تواضع و تعارف بود بیش از ما بظهور رسید و اسم ملکه وکتوریه است و سن او هیجده سال است پدرش برادر
پادشاه است که قبل از ویلیم در شش سال قبل از این پادشاه بوده و بعد از وفات برادرش سلطنت به برادر رسیده
و ملکه خود ولیعهد پادشاه است که لامحاله بعد از این پادشاه آن دختر شاه خواهد شد اگر چه خود ویلیم را چند پسر بوده و لیکن
چون مادر ایشان از سلسله سلاطین نیستند شاه نخواهند شد و خود ایشان نیز تمنای سلطنت را نخواهند داشت و این
پادشاه برادر ولیعهد همین ملکه میباشد که بعد از این شاه خواهد شد و زن پادشاه دختر پادشاه نمسه است و لی اولاد ندارد و از این جهت است
که سلطنت انتقال بدختر برادرش خواهد شد و نیز قرار انگلستان چنین است که دختر پادشاه هر اولادی بپسر پادشاه
دیگری نمیدهند که فرزند او شاهزاده هم باشد هر که مادرش از نسل ملوک باشد و اگر دختر پادشاه شود بعد از آنکه سن دختر

از

از بیست تجاوز نمود شاهزادگان اطراف بخواستگاری آن ملکه میآیند و در مجالس متعدد و بخود است او رسیده
با یکدیگر صحبت و معاشرت میکنند هر گاه ملکه بخواهد با شاهزاده شوهر رود و رفته است و لی امر است سلطنت به هیچ وجه و خرج
بآن شاهزاده مزاوده وار دولت دیناری با او نخواهد داد و با مداخل مملکت خود آورده اخراجات کند و لی ملکه اختیار که
خود دارد میتواند بخشش بشاهزاده نماید و بعد از آنکه اولاد که از شاهزاده و ملکه بهم رسد آن وقت آن اولاد وارث میتوانند بعد از
مادرش در آن مملکت پادشاه شود باری تفصیل قواعد انگلستان و سلطنت ایشان بعد از این ذکر خواهد شد باری
در آن شب وکتوریه و مادرش بسیار بسیار اظهار محبت بما نمودند و کمال از شکفتگی در آن شب بجهة ما در وقتی که نه بقصر بر
واقع شد بود بجهت ملکه ذکر کردیم همگی ایشان از بسکه خنده میکردند بیحال گشته تا نصف شب در آن مجلس بودیم باره
ساز از خوانندگان و موسیقار زده و اوضاع فراهم آورده و ملکه گفت از آنکه بدیدن ایشان شمار از جمعیت جهال خرج
مخصوص شاد این محضر را خاص نموده ما نیز بطریقی که لازم بود شکر نعمت ملکه را بجای آورده و از آنجا بیرون آمدیم
و از آنجا بکارخانه لیدی ... رفتیم که یکی از زنان معتبر آن مملکت بود رفته اوضاع نمایشی در آنجا فراهم آورده در آن
تماشا کرده و جمعی از زنان که آشنا بودند صحبتها داشتیم و مراجعت بمنزل نمودیم و یوم پنجشنبه غره ربیع الثانی
اینجانب با خوان و میرزا ابراهیم شیرازی و خواجه اسپهباشی جهان سه ساعت بغروب مانده بمجمع فرمیسان
در آمدیم تا چهار ساعت از شب گذشته در آن مجمع و محضر بوده از اسرار و علوم آن فن غریب با بهره گشته
اگر چه قواعد و رسومات آن محفل عظیم آن است که هر گاه بیرون رفته باشد و دیده باشد و لیکن آنچه بر شخص معلوم شد چنانچه آدمی
رعایت قواعد و مروت را نماید بسیار نافع در امر دنیا حاصل خواهد نمود و چیز لازمه فرامیسن است که آنکه

سن شخص با بیر لااقل بیست و دو سال باشد دیگر آنکه بنده نباشد و آزاد باشد و پدرش نیز آزاد باشد و از زنا زاده نه
فرامسیان میگویند که در آن محضر چهار مرتبه از طبقه فرامیسن مرتب و معین است مرتبه اول با مرتبه دویم استاد یکماه
فاصله داشته باشد همچنین دویم را با سیم نیز باید یکماه فاصله باشد و از مرحله سیم الی چهارم باید یکسال تا صبر نموده
هر یک از مراحل که آدمی حاصل شود نوشته و نشانی با او میدهند که فلان کس فلان مرتبه را دریافت نمود
و رئیس آن طایفه که مرشد کامل است باید آن محضر را مهر نموده و جمعی از بزرگان قوم آن نوشته را مهر و امضا نمود و در این
اوان مرشد و رئیس طایفه دوک آف سسکس برادر پادشاه است که عمر او هشتاد بیست است و در زبان
فرامیسن است و لفظ فرامیسن بمعنی بانی امارت است که آزاده باشد چه لفظ فری بمعنی آزاده و میسن بمعنی بنا و بانی هر امارت و هر
کس را که مرتبه از مراتب اربعه فرامیسن حاصل شود آن کسیکه مرتبه اش فوق مرتبه مخاطب باشد از مرتبه خود
با او سخن نمیتواند گفت مگر آنکه از مرتبه مخاطب سخن گوید و آنچه مخاطب دیده است در همان مرتبه گفتگو کند زیاده از آن
نمیتواند سخن گفت باری حمد خدا را که آنچه بابت از اسرار فرامیسن حالی کردید و این عقده که اهل دل را بود
که آیا چه خبر و چه اثر در مجمع فرامیسان باشد از برکت مساعدت اکثر گشاده گردید و بعد از آن سه ساعت و چهار
ساعت از شب گذشته وارد منزل گردیدیم و یوم جمعه دویم محمد حسین خان ایلچی هندوستان بمهمانی بمنزل ما آمده
قدری صحبت داشته و بعد از آن بخانه لیدی ... بضیافت رفته از قرار مجالس سابقه گذشت و
یوم شنبه سیم سه ساعت بغروب آفتاب مانده در خارج شهر لندن بکنار رودخانه تمیس بخانه لیدی فلان ... مهمانی
رفته آنخانه بر کنار رود و مشرف بگلزاری بسیار باصفا واقع گشته جائی باصفا و مکانی خوش هوا منظر دار

جمعی

جمعی از وزراء و اعیان مملکت فوج فوج از خواتین خورشید طلعت در آن محفل ارم شاکل حضور داشته بعد از تماشای گلزار و آبیاری
دیدگان را از لقای آن نسیمین عذاران بر سر میز رفته اقسام اغذیه و انواع حلویات و میوه ها در میان نهاده و پس از ظهر
صرف غذا را از آن کرده بود و در خیمه بسیار رسمی زده بود و در هر یک دست یکی از خواتین جمیل را گرفته در آن خیمه رفته و اینجانب
دست خاتون صاحبخانه که مسمی به لیدی ... بود گرفته بحق بنهایت صباحت و ملاحت و شیرین کلامی در او بود
که هیچ چیز در آن نمیتوان گفت پس از ورود بجای در محل رقص خاتون خواهش رقص نمودن با من نمود اینجانب
انکار از این فقره نمودم و عذر خواستم و بسیار خواتین اعجاز مستمره بنا را بر رقص گذارده پس از ساعتی عذر خواهی نموده
و بمنزل مراجعت کردیم و یوم یکشنبه چهارم جمعی از بزرگان بدیدن ما آمده مستر فرزیه بیان نمود که دولت را تماشاست فردا
در خارج شهر لندن رفته توپخانه پادشاهی را تماشا کرده باشید گفتم بسیار خوب است هم طالب اینگونه تماشا میباشیم
یوم دوشنبه پنجم چهار ساعت قبل از ظهر بکالسکه سوار شده دوازده میل خارج از لندن رفته در کنار رودخانه تمیس شهر بسیار
عظیمی بنا نهاده اند که آن قورخانه دولتی است و سوای آلات حرب و مصالح توپخانه و سرباز و آلات حرب و انبارها
قورخانه که تعیین کرده اند سه فرسنگ دور آن شهر میشود که در آنجا برای سپاهیان و اوضاع حرب دیگری وطن
هزار و دویست دیگری هم میرسید ابتدا که وارد شهر شدیم چون خبر از دولت پادشاهی شده بود که ما امروز بتماشای توپخانه
شاهی خواهیم رفت جمعی از صاحب منصبان در جلو ما آمده رهنمائی کردند تا بعمارتی بسیار عالی رسیدیم که خانه
امیر توپخانه بود فوراً آن امیر مخصوص انگلیس اطلاع آمدن ما بهم رسانید از خانه بیرون آمده لباس سلام را پوشیده
چهار اسب بسیار خوب از اسبهای شاه آورده و ما سوار بر آن اسبها شده باتفاق امیر توپخانه و چندین هزار از صاحب منصب

و جز ذالک اکر نفر از توپچیان خارج از شهر بصحرائی رفتیم و چندین عراده توپ جلو بر اسبهای توانای برق رفتار بسته و در هزار
قدم نشانه ها گذاشته در ساختن با چهار پاره تیر بر روی تیر میزدند و بعد از آن نشانه ها را دورتر نهاده با کلوله بهمان
قسم میزدند و تیری از آن توپها خطا نمیکرد و از آن توپها جلو گذشتیم بچندین هزار توپ برابر که از آنها رسیدیم که باز
همراه سوار نموده و آلات و اسباب تمامی برجود و حیا میبرد و باز ما در آنجا نگاه داشته جلو شاهی را بر بالای سرها و داشته
توپچیان چالاک دست که در چالاکی از برق تندتر گرو برده و در چالاکی از باد صبا سبقت جسته در برابر ما بنای توپ
انداختن و آتش افروختن نهاده در دقیقه چندین هزار توپ آتش میخورد و گوش آسمان از صدای آن توپها کر میگردید و یک تیر
از آن تیرها خطا نمیکرد و اغلب بنشانه میخورد و بعد از آن سردار که آن توپخانه بر تحت او بود در برابر ما ایشان توپچیان را از همه
با صاحبان منصب از جلو ما گذشت و طریقه پادشاه رفتار کرده بهمان قسم بدون زیاده و نقصان با بار رفتار
نموده و علمهای شاهی را در جلو ما خاضع میگردانیدند و سلام میدادند از آنجا گذشته رسیدیم بر سر چندین هزار توپ
قلعه کوب بسیار بزرگ که تا بحال چنین توپها دیده نشده بود اگرچه در ایران توپ میدان طهران و توپ مروارید
در بندر ابوشهر مشهور است ولیکن هر یک از آنها را که آب کشند ده کلوله از این توپها بیشتر نخواهد گرفت و توپهای منظم
رسید باز بهمان قسم امیر توپخانه و سرداران سپاه ایستاده بنای خاضع دارای آن توپهای بزرگ را که گذاشته کلوله چند توپ
از آن توپها انداختند که محاذی نشانه که برسید ترکیده متفرق میگشت و صد ذرع دو صد ذرع را از هر آنچه بود روی سطح میزد
باری باقسام مختلف و انواع متفاوت بنقدر توپ انداختند که چشم ما خیره از می دید و گوش ما از شنیدن هیچ نمی شنید و بعد از آن
انداختن بنای خمپاره انداختن گذاشته در هزار قدم راه سوراخ سه ذرع در سه ذرع را با سر چوبی بلند نموده و اطراف

و اطراف او را بسته و بیدرقی در پهلوی آن نشانه و افراشته بفاصله هزار قدم خمپاره ها انداختند و چنان خوب می انداختند
که یک از آنها خطا نمیکرد و هر دفعه نشانه را که تیرها بر سر آن گذارده بود کلوله های خمپاره را مجوف ساخته بودند که بر سر هدف که میرسید منفجر
گشته آن محوطه را از آنچه بودی ریخت و پاره آلات تازه نیز اختراع کرده بودند که بترکیب تیر شهاب سیر و دلی
طرفه چیزی از آهن بطریق سه پایه ساخته بودند و آن تیر شهابرا بر روی آن گذارده و کلوله چند بر سر آن تیر قرار داده بعضی
وقتیکه آن تیر را می انداختند زمین لرزه در آمد و نیم فرسنگ راه میرفت و چنان نشانه را خوب میزد که از توپ و
خمپاره بسی بهتر بود باری باینقدر در آن روز تشنه بودیم و آتش افروزی از توپ و خمپاره نمودند که آفتاب جهانتاب تیره گشته
نقش شب بر سر روز برانگیخته بقدر دو هزار تومان باروت و کلوله در آن روز صرف شد و بعد از آنکه ما خود اظهار کردیم
که کفایت است آن تماشا را موقوف داشته ما را بکارخانه هائی که آلات و اسباب جنگ میسازند برده و ابتدا از همه بکارخانه
که قنداق توپ میساختند رسیدیم فی الحقیقه بسیار بسیار چندین کارخانه ساخته بودند که در هر کارخانه چندین کوره در اجاقها
بودند و چنان وسیع بود که ربع فرسنگ دور هر کارخانه بنظر آمد و زیاده از صد هزار عمله مخصوص توپ ریختن و تیر و قنداق
میبود و از آنطرف تیرها که از کوره بیرون میآوردند از آنطرف جمعی ایستاده با ماشینهائی که خود بخود بواسطه بکار میرفت
میکردند میان و اطراف آن توپها را شسته حقیقتی میساختند و روزی تقریبا هم بیست و پنج عراده توپ که سوار عراده شود
از توپخانه سرکاری بیرون میآمد و بر یکطرف بسیاری از توپهای سیاه ریخته بودند و روبرو که بجهة ممالک متصرفه دولت انگلیس
هندوستان و ینکی دنیا و جزایر استرالیه فرستاده باشند و سی و شش هزار توپ بسیار را آورده که مخصوص بر ولایات بیند
بوده که بجواهستند بفرستند و از آنجا گذشته بکارخانه رفتیم که متصل هم چندین هزار عمله مشغول عراده ساختن بودند و از آنجا

گذشته بکارخانه رفتیم که چندین هزار عمله ایستاده بودند و تفنگ سربازی میساختند آنهم بهمان قسم از یکطرف بیرون میآمد
و از یکطرف برق شده بقنداق ساز میرسید و چخماق برای او نصب کرده تفنگ در کمال خوبی میبرد و از آنجا با نبار دیگر
رسیده و انبار دیگر و همین طریق روزی پانصد تفنگ از آن کارخانه قنداق شده در انبار میرفت و از آنجا بکارخانه
قنداق سازی رفته چندین هزار عمله با چرخهائی از آهن که بجهة بخار و آتش متحرک میبود مشغول ساختن آن اسباب بودند و از آنجا
بکارخانه دیگر آمده که کارخانه بود و چنارهای بسیار بزرگ و درختان سالخورده را باندازه بجا انداختن قطع کرده و ریزه
نموده میانداختند و عمله بسیاری ایستاده و نشسته و مشغول بکار بودند و از آنجا گذشته بکارخانه رفتیم که اطفال خورد از قبیل طفلهای
شش ساله و هفت ساله را مشغول کرده بودند و مشغول فشنگ سازی نموده بودند و پاره اسباب در دست اطفال داده
که در کمال سهولت و روزی صد هزار فشنگ هر طفلی از آن اطفال تمام میکرد و با نبار داده اند و از آنجا گذشته
که جمعی کثیر نشسته اند و چندین هزار صندوق در برابر آنها ریخته و هر یک را ملاحظه میکردند و گفتند این اشخاص مخصوص این
هستند که باروت انبار و جباخانه سرکاری و توپخانه و سرباز را هر روزه باز دید کرده باشند اگر باروت عیب کرده
باشد اطلاع بیرون نموده باشند و در آنجا باروت جباخانه سرکاری را دیدیم که سی و هفت سال از جباخانه بیرون و عیب نکرده
بود و از آنجا بارها با نبار برده و انبارخانه را نشان دادند که در آنجا انبارهای بی پایان از تفنگ و شمشیر و یراق و اسب
و آلات توپ و تفنگ و انواع اسلحه ساده و پایه و باروت و کلوله نه بقدری بنظر رسید که توانم عشری از اعشار آنرا
ذکر کنم در پنج ساعت متصل هم راه میرفتیم و از جلو آن انبارها تماشا کرده و خسته شدیم باوصف اینکه صحبت تمام
آن انبارها را نمیدیدیم و هر چیز را بطریق در انبارها چیده و مکانها زده و چیده که کشتی از دست استاد برآمده در انبار

آنقدر تماشا کردیم و لذت بردیم که مدت عمر کیفیت سیاحت آن اوضاع از خاطر ما فراموش نخواهد شد سبحان الله
خداوند عالم چه قدرها اسباب و دستگاه و دنیاداری بایشان داده است باری از آن پس که گردش کرده و خسته و کسل
شده ما را بمهمانخانه که خانه بسیار وسیع بود بردند که آنجا مخصوص چهار نفر از سرداران بود که آنها مشغول صرف
ناهار با یکدیگر شدیم و در آنجا نشستیم اسباب غریبی از اوضاع ایشان در آنخانه بود بنظر ما رسیده اند که ... کرده و بعد
از آنجا بکالسکه نشسته بمنزل مراجعت کردیم و در یوم سه شنبه ششم طرف عصر در منزل نشسته بودیم که جمعی از
اهل آن مملکت در کرچها سیدند از نگاهی بهنگام جستجو نمودیم گفتند که امروز گنبد هوائی را طیاره کرده اند و ...
راه ... خلقی بتماشای آن باطراف میدوند بعد از دقیقه آن گنبد نمایان گشته از بالای سر ما گذشت ... بود
ملاحظه نمودیم دو نفر از صاحبان را دیدیم که در آن گنبد نشسته در بطرفی آویخته تماشای خوبی کرده و هنگام غروب
در خانه لیدی ... که یکی از زنان مشخصه آن مملکت بود مهمان گشته بسیار بسیار خوش گذشت ...
چهارشنبه هفتم ... که برادرزاده ... پادشاه ... و کار در رسم ... خود
خود را نزد اینجانب فرستاده تمنا نموده بودند که اینجانب و ... خطی بفارسی بجهت او نوشته ارسال داریم
اینجانب فقره ... بجهت ملکه نگاشته ... رباعی ... تصویر را نوشته فرستاده رباعی این است
ای حور اگر پری شوی و نظیر — گفتم که شبیه گشته نقش تصویر — او صورت و معنی جمال ازل است
هرگز نشود صورت معنی تصویر — در باغ ... فرستاده او است — خط ... است
دریا خود ... است — سنبل است این یا بنفشه یا که زلف حور است — نی که از شرم ... جمله ...

رود سیاه از لطف شهزاده ملک آگزیه است باری قلعه را از حضرات اشعار در تشیجات بسیار خوش آمد
فرعش نمره دو که بهر جا تصور برادر داشتند آن باغ را لحاظ نسیمش چاپ کرده نقش کنند و حضرات او را با نگرش
بر بسیند و در آن روز باران شدت داشت چون بیخواستم در آن روز بیخون خانه رفته باشم در کلیسا آنجا را از خیار دادیم
بردیم و از رفتن چاره نبود در هوا شدت باران باتفاق جمعی از یاران بر کاری بر گشته بر کنار شهر قلعه بسیار محکم
ساخته که اطراف آن حصار دو سنگ است و تمام در و پنجره‌های آن آهنین است برای از آهن رسیدیم در آن
گردیده لکپتان آن قلعه بیرون آمده پرسید که گفته‌اند شاهزادگان عجم بتماشای دیوانگان آمده‌اند در را باز
کرده و باتفاق لکپتان با آن حصار در آمدیم عمارتی عالی مشتمل بر چهار طبقه و هر تاقی بجهت حساب تحتانی و فوقانی بنا نهاده
بودند و دو مرتبه بالائی بجهت زنان و دختران سادات پیر و کپتان مخصه متعدد زنان کلاه زن بوده و دو مرتبه زیرین
مخصوص مجانین مردانه و خدام ایشان نیز مرد بوده ابتدا ما را در مرتبه بالا بردند و در آنجا حجرتی بسیار پاکیزه
و با صفا ساخته سناطران حجرات مشرف بگلزار و باغستان چهار پایه‌ای بسیار خوب از هر اطاق نهاده
در حجره‌ای بسیار پاکیزه در جمیع مایحتاج آن دیوانگان را در غایت مهربانی و لطف خاص آماده و مهیا
کرده بودند که هر کس سلیقه سخن نگوید و آن مجانین مطلق العنان در آنخانه با یکدیگر معاشرت مینمودند و هر یک
از زنان و دختران صنعتی که در زمان عاقلی داشته بودند و کسی که میسر نمیدید بجهت آنکه طبیعتشان مشغول بکار باشد به جهان
کسب و پیشه مشغول داشته از آنجمله خیاطی بار و صنایع دیگر بالاخره بار و صنایع دیگر کارخانه‌ها از آن
دیوانگان ملاحظه کردیم در هر جا که میرفتیم آنها صنایع خود را آورده مینمودند و طلب انعام مینمودند تا خوش شاد در

بر حرکت نبودند بعضی تنهائی مختلف آنها را ملاحظه کردیم جمعی در گریه و بعضی در خنده و فرقه‌ای در رقص و جوقه‌ای با آوازه مشغول بجرگاه
چند که لا از جهت عقل است از ایشان ملاحظه میگشت خلاصه از اکل و شرب و مجلس نشیمن و خوابگاه و لباس
همه چیز را بطور خوشی بجهت آنها معین کرده‌اند و دقیقه از کفایت و کفالت احوال ایشان غافل نبودند باری در اثنای گردش
در میان ایشان دختری بسیار خوش صورت پاکیزه روی تر و تازه آمد سؤال کرد که شما کیستید گفتیم از شاهزادگان
عجم سیاحیم گفت راست گفتی در خود هر وقت که اهل ایران از قصر میگذرد همچنین شما بوی لباس کج طرح بر سرید
و گفتند امیر خبر از شهر اصفهان ایران آمده است بعد از ما سؤال کرد که شما در اینجا توقف خواهید کرد یا سیر دیدن گفتیم
که دیوانه نیستیم که در اینجا بمانیم معلوم است خواهیم رفت گفت پاره از غربا بجهت تماشا در اینجا می‌آیند و سیر و دیدن
در وقتی می‌آیند که همه اصناف با هم چون شاد و هر وقت بیعی قبح در شده است باران آمده و ساقی بعید را الحی و هنگام
و کار بیرون قبح ننموده تصور میکنیم که شما هم از جانب باشید لازم است که چند روزی با یکدیگر مصاحبه احوال پر دازید از سخن او
بشره خنده دست داد که از وی بخشش رسیدیم بعد دست ما را گرفته در حجره خود شش برد و نشانید و پاره از کار
نمایشها و خیاطیهای خود را با ما ظاهر نمود و پاره اشعار از تصانیف خود خوانده و گفت با وجود اینکه شما شاهزاده و من
دهقان زاده‌ام مکان خود را با عمارات شما مساوی نخواهم نمود و با وصف اینکه من دیوانه و شما عاقل هستید
عقل شما را بجز جنون خود مبادله نخواهم نمود و پاره صحبتهای دیگر داشت که هیچ بوضع بجنون نبود گفتند بعضی علامات
غریب از و بظهور میرسد بعد از آن از ما پرسید که آنجائی که از خداوندتر هستم آیا شما از خدا میترسید گفتیم البته گفت
آنجائی که کس امید وار کم از و ندارد نظر رحمت کریم او دارم شما دارید گفتیم بلی اشک از چشمهای او خشک جمع گشته گفت

از خانه من بیرون روید که با وجود از این میل ندارم بشما صحبت بدارم از حجره او بیرون رفتیم و در را بروی خود
بسته و از آنجا بجای دیگر رفتیم خلاصه طبقات بالای آن عمارت را که زنان در آنجا مکان داشتند همگی را از گردش
کرده و اینقدر اشخاص غریبه و احوالات عجیبه مشاهده کردیم که هر یک را از تفصیل بنگاریم زحمت حمل نگارند
دو لیست و اهتمام بخیر دیوانه زنانه بنظر مارسید و از سیاحت زنان که فارغ شدیم بتماشای مردان پرداختیم
در طبقات تحتانی عمارت که مکان مردان دیوانه بود و کل ایشان مرد بود و هر یک را تماشا کرده ایشان نیز
مکانهای پاکیزه و ما یحتاج ضروریه که لازم بود داشتند و هر کس خود را بکاری مشغول کرده بود و صنعتی مینمود و از هر یک
احوالی علی حده ملاحظه میکردیم از آنجمله یکی از دیوانگان که سبب جنونش این بود که بیست سال قبل از این طپانچه بپادشاه
انداخته منجر است شهر آمده او را در آنجا حبس کرده بودند و او خود را در آنخانه هم صحبتی طیور نگاه داشته و مشغول ساخته
بود و از اقسام طیور غریبه در قفسهای منقش پاکیزه گرده بود که بجهت او پنجه نهاده و بچه کرده بقدر ضرورت نگاه
میداشت و زبان ونی را اسیر ذخیرت و پول آن را لا زوجه میکرد و طبیبان چند را تعلیم کرده بود که بزبان آدمی
تکلم میشد و دیگری که منجم است یکی از امرا در آمده او را هم حبس کرده بودند چون شوقی بعلوم ریاضی و نجوم
داشت کتابی چند در خود جمع نموده بود و اسباب فراوان فراهم آورده بود و در آن علم مشغول بود و دیگری بمطالعه
کتب سماوی مشغول بود و از هر قسم نسخی که سابق بر آن دیده بود در خود جمع کرده بود و خود را مشغول میساخت دیگری را
زنجیر بدستشان زده میگفتند که اینها جوش ان قرتی دارد و پاره دیگر را زنجیر بپاشان زده ولکن اندک
اندک راه میرفتند و گفتند اینها هم از حد خود تجاوز نموده‌اند و کمتر از ایشان با آزادی گرفته و خراشیده تحصیل

هم فریاد و سیزند و گفتند که این شخص از مردم ایطالیا است و هفده سال میباشد که شب و روز لاینقطع بیک طرز نعره میزند
و صدای او قطع نمیشود و دیگری از مجانین را گفتند که داریم قصد هلاک خود را مینمود دو سال قبل از این سر را
بزرگی را آتش زده و سر خود را بر روی آتش گذارده بود و نصف ریشش سوخته خدام خبر یافتند او را از آتش برآورده
و معالجات چند بر او کرده تا اینکه حال بر اسلام گردیده سرش را برهنه کردیم از فرق تا پیشانی او سوخته بود و جای زخم باقی
و پوستش کشیده و بر او احوالات و حرکات غریب از آنها ملاحظه کنند که اگر برانند بخاطرش بیاید که هر گاه سر را
بر زمین زند بمیرد و فوراً خود را هلاک خواهد ساخت و دیگر بسیار از دیوانگان و مجانین بطور مختلف دیدیم که شرح آنها
نظر بدین کتاب است و عدد مردان دیوانه سیصد میرسید و از آنجا بجای دیگر آمدیم که مخصوص حکما و اطبا است که از جهت دوران
چند نفر اطبا بجهت معالجه مجانین در آنجا جمع میشدند که مجانین را بنظر اطبا میرسانیدند و در باب معالجه هر یک از ایشان
با یکدیگر مشورت میکنند و قرار میدادند و هر یک که رفع مرضش شود بعد از تجربه او را رها میکنند و قرار ایشان بر این قسم است
که مخارج ایشان با دولت است و بعد از تماشای مجنونخانه قریب بحصار دار القلعه گردیدند که در یک طرف قلعه عمارتی بسیار
عالی ساخته بودند و در آن عمارت دختران بسیار خوشگل از ده ساله الی بیست ساله هر یک بشغلی مشغول گشته
و در طرف دیگر همان قسم جوانان بسیار خوب بکارگری نشسته متصدی کارهای مختلف میکردند و صنایع مینمودند
از آن اوضاع سؤال نمودیم گفتند این عمارت را بجهت آن ساخته‌اند که اگر پسری و دختری فرزندی کند یا بهر نحو
مشتهر شوند و یا مرتکب شنیع شود که بجهت او نقصی داشته باشد و یا اینکه بر عمل باشد که بواسطه آن تحصیل معاش نماید
هر وقت که مادام گذشت از اعمال خود در بصیرت معلوم گشت که لازم است تحصیل وجه معاش نماید

اینمارات بجهة ایتام بنا نهاده‌اند که بعد از ندامت نزد مردم کلیسا آن قصه آمده توبه از اعمال گذشته نماید انکار و اورا
در حضور اهل کلیسا میکنند و از اقسام کسب و عمل که میل او باشد بهر کدام که میل نموده همان پیشه را
باو تعلیم داده و اورا لباس پوشانند و لباس و خوراک اورا داده و از آنجا بیرون نمیرود تا در آن تعلقه استاد شود
بعد از آن اورا مایه داده بیرون میکنند و اگر زن باشد بشوهر رفته و از کسب خود بهره‌مند خواهد شد و اگر مرد باشد بخانه
گرفته بکاسبی خود خواهد رفت بسیار عجب قراری است بجهة ترتیب اینگونه اشخاص چنانچه تمدن و سیاست مملکت این است
که در اینجا هیچ مرد و زن سایر خلق عالم هرگز در حالت جهالت و نهایت ضلالت باقی و برقرار نباشد و از آنروز از انکه گردش
کردیم و سیاحت نمودیم خسته شدیم و بمنزل مراجعت کردیم و هنگام غروب آفتاب بخانه لیز ... رفتیم که از جمیع
سبقتر برو بمهمانی رفته اوضاع آنخانه و وضع مجلس از قرار مجلس سابق بود و شخصی اعمی در آن مجلس دیدیم که ساز مینواخت
و مطابق آهنگ ساز اصوات حیوانات و طیور را بطریق بسیار خوشی تقلید و اظهار میکرد که احدی فرق در میان
شبیه و شبیه نمیتوانست داد و فی الحقیقه کمال صنعت را نموده قدری از شب را در آن محفل گذرانیده با آشنایانی
که بودند صحبت داشته مراجعت بخانه کردیم دویم پنجشنبه هشتم بخانه کرنل ... با لیز بخانه او بدیدن برادر او رفته
چهار نفر از پسران و دختران او ملاقات کرده و مادر او را در سن هشتاد سالگی دیدیم که از فراق پسرش
گریه میکرد و میگفت کرنل ... دوازده ساله بود که بهندوستان رفته و من او را ندیده‌ام و اکنون شصت سال از عمر
او میگذرد و همچنین پسر و دختر کرنل ... عمری از آنها گذشته پدر و مادر ایشان را ندیده‌اند از سبب مفارقت ایشان
سئوال کردیم گفتند قانون فرنگ این است که طفل از هر یک از فرنگیان که در ممالک هند بهم رسد و هم بعد از ...

از رضاعت او را بلندن و بعضی بلاد معروف انگلستان آورده تربیت میکنند و همین است که ... در مملکت دیگر
نمانا نیز لهذا بهمین سبب از پدر و مادر دور خواهند شد و بار دیگر قدری در آنجا نشسته بسیار بسیار ... کرنل ...
... نموده و از آنجا بیرون آمده بخانه دوکرف سیکس برادر پادشاه که رئیس ... است رفته
مطابق عمارات شاهی خانه در کمال آراستگی بنظر درآمد چون خوش آمد از آنجا حاضر شده ما را در کتابخانه برده و کتاب
بحساب در آنجا بنظر رسید گفتم کتاب فارسی و عربی چیزی در اینجا هم هست ما را بجائی بردند که از زمین تا سقف انبار
کتب فارسی و عربی چیده بودند و از هر نسخه که در مملکت عجم مشهور بود نسخه اش در میان بود و در آنجا یافت میشد
قدری بمطالعه آن کتب مشغول گشتیم تا اینکه برادر پادشاه آمد نهایت ملاطفت و کمال مهربانی را بعمل آورده
و بار دو صحبتها از هر جا در میان آمد برخواستیم و اورا وداع کرده و بیرون آمدیم و بخانه یکی از ارباب تنجیم رفتیم
که آن شخص از منجمان مشهور بود و در آنجا اسباب و آلات چند بجهة تشخیص اجرام کواکب و مصلحی بی پایان بجهة زیج
بستن بنظر ما رسید که هر یکی ... بر رفت چندین خانه فضائی وسیع که گذاری بر روی بنا نهاده بودند که
مجموع آنجا نها از هر طرف که میخواستند سقف دیوارش با نیک حرکتی که از هیچ قرار داده بودند باز میشد و بسته
میگشت و در وسط ... بسیار غریب در آنخانه بجهة تشخیص کواکب قرار داده بودند که بر روی چرخها هر طرف
که میخواستند گردش میکرد و بهر جانب آسمان خواه قریب بافق یا سمت الراس هر گاه کوکبی بالا از طرف
دیوار و سقف عمارت را باز کرده سر آن دوربین را بان طرف میگردانند و کوکب منظور را خانه آنچه خواسته دیده
و یکی از آن دوربینها بحسب طول دوازده ذرع می‌بود و بحسب قطر یک ذرع و نیم و بر روی چرخهای بسته حرکت میکرد

و بهر طرف که میخواستند متحرک میگشت و آن دوربین مشهور است بدرجه‌ای که اکبر از آنچه بود بزرگتر مینمود و در روز روشن هر ستاره را از انجا
دیده بسیار قریب و نزدیک با آفتاب میدیدند و آن ... دور در چهار سر آن آینه‌ها نصب بود قیمت آن دوربین
دوازده هزار تومان بود پرسیدم که در این بلاد که آینه عظیم را دارد و این آینه که خود چندان بزرگ نیست که این مبلغ
قیمت داشته باشد گفت که این آینه لازم است اینقدر صاف و بی عیب باشد که ذره‌ای لکه و سوراخ ... در آن
نباشد و اگر باشد ... و بکار نخواهد خورد و در چندین سال چنین آینه هر گاه بدست آید اتفاقی است که از کارخانه بیرون
آید لهذا قیمت آن گزاف خواهد بود باری در زیج خانه‌های ایشان رفتیم اینقدر اسباب و اوضاع بنظر ما رسید
که از حد شماره بیرون بود چون باران بکثرت می‌آمد ممکن نشد که در دوربینها چیزی دیده باشیم تماشا کرده بخانه مراجعت
کردیم بعد از مغرب کم کم هوا باز گشته و کواکب دانه دانه نمایان گشت باز بزیج خانه مراجعت کردیم کوکب زحل
نزدیک بافق مغرب و در هنگام افول بود و در آن دوربین بزرگ اورا ملاحظه کرده معاینه بدین شکل بود ⊕ و چنان
از صفحه و خطوط دوربین میگذشت که در دقیقه لازم بود که دوربین را بآن سمت حرکت داد و الا از نظر محو میگشت و
بر دو طرف آن کوکب دو ماه می‌بود که معاینه در دوربین محسوس میگشت بعد از تماشای کوکب زحل دوربین را
بماه انداختیم اینقدر ماه را بزرگ و روشن مینمود که گوئی بر دامن دوربین طالع و نمودار است و صفحه قمر چنان
بنظر آمد که گویا ... بر روی صفحه آینه آب ... اند و پاره حساب و جا آمده که در ماه ملاحظه کردم که اطراف آن
جابها را پاره خطوط سیاهی مدور احاطه نموده و در میان جابها پاره خالهای سیاه معلوم بود و نزدیک باخر
صفحه ماه خطی باریک بطول که بحسب بعرض انگشتی ظاهر بود از آن حکیم علامات محسوسه در ماه را سئوال کردیم

جواب داد که آنچه بر ما ظاهر گشته است و از این دوربینها و پاره اسبابی دیگر که ملاحظه کرده‌ایم تشخیص کرده‌ایم این است
برآمدگیها و حبابها که شما می‌بینید در روی ماه آنها کوههای بسیار عظیم است که آفتاب بر آن تابیده و چنان مینماید
و اطراف آنکوه خطوط سیاهی است که دامنه کوه است که آفتاب بانجا تابش نکرده و در کوه سایه بر آن انداخته است
و پاره نقطه سیاهی که بر روی حبابها مشخص میشد آنها جائی است که معدن آتش است و متصل هم دود سیاه از بالای آن
معدن متصاعد میگردد و نقطه‌های سیاه علامت دود است و بس و اما آن خط سیاه که بدرازه وجبی در آخر
ماه کشیده است آن علامت دره بسیار عظیم است که مقابل یکدیگر کشیده است و همچنانکه این دره عظیم است
که آفتاب در آنجا نمیتابد لهذا آن خط سیاهی در آخر قمر ظاهر است باری از اینکه هوا ابر بود گاهی ... دیدیم باید از آن
گشت که ملاحظه شود از بعد و مسافت زمین تا بماه هم سئوال نمودیم که آیا چقدر راه است ما را در طاقی دیگر برده که دوربین
بسیار بزرگ بترکیب غریبی در آنجا نصب بود و بر سر آن در دوربین پیچی قرار داده بودند که از هر طرف که میخواستند
آن دوربین را بطرف دیگر فرو رفته با مرآت چهار گوشه و از طرف دیگر که میخواستند ... چند از دوربین در آن ماه و ذرع بلند
میکرد و خطوطی بحساب بر حسب طول آن دوربین کشیده و مراتب چند قرار داده بودند سر جان هرشل حکیم گفت که این دوربین
در وقتیکه در هم فرو رفته باشد پنج سیر مسافت را تشخیص میدهد و هرگاه او را بکشند باندازه هر خطی از خطوط که بر سر آن
مسافت در قیمت ضعیف آن را خواهد دید و آنچه از این دوربین و سایر آلات دیگر بر ما مشخص شده است و مسافت
کرده‌ایم یازده هزار میل ... که از زمین تا بماه مسافت ... قمر مسافت خواهد بود و چنین بر ما معلوم شده است
که در کره قمر آب و هوا است یا نه و مخلوقی که در آن کره می‌باشند سوای مخلوقاتی که در این کره هستند نمی‌باشند و معاینه آب دارد

در سایر کواکب سیاره سوای آفتاب و قمر دیده‌ایم و در کوکب مشتری بیشتر از سایر کواکب ملاحظه کرده‌ایم خلاصه اعتقاد
ایشان موافق دلائل حسیه و آنچه دیده‌اند این است که کواکب سیاره هر یک مثل کره زمین کره و عالمی است مشتمل بر مختلف
بلاد و ... کواکب سیاره مشهوره آنچه خود آنها تجسس و استقرا کرده‌اند سه کوکب دیگر نیز مزید نموده‌اند و زمین را خود یکی از
سیارات میدانند که شش سیاره سیارات دیگر متحرک است و آفتاب را مرکز شمارند و این نه سیاره را در دور آفتاب که مرکز است
علی الاتصال در گردش میدانند و هر یک را نیز حرکتی خاص معین است که بدان واسطه قرب و بعد از یکدیگر بهم رسانند و بعضی
از سیارگان ماه منسلک بر یاره دارند مثل این عالم که متعلق بجاه سیاره یکماه دارد و در کوکب عطارد را بجهة قرب
جوار آفتاب ماهی بهم رسد ... اند که همین تماشا نیز و همچنین در کوکب زهره ماهی ملاحظه نشده است و مریخ دو ماه
دارد و در مشتری چهار ماه دیده‌اند و ما خود مان در زحل نیز قریب ... دو ماه دیدیم یکی بشکل هلال و دیگری قرص زحل ...
میزد و همچنین در سه کوکب دیگر از سیارات که خود استقرا کرده‌اند یکی دو ماه و دو تا را که هر یک یکماه دیده‌اند
که جمیع این سیارات با کره ارض که خود یکی از سیارگان باشد بدور آفتاب حرکت میکنند و این آفتاب که متعلق
باین زمین باشد ساکن و بمنزله مرکز خواهد بود و سایر کواکب ثوابت که ملاحظه میشود هر یک نفس آفتابی میباشند که سیارگانی
چند که هر یک ماهی چند دارند متعلق بآنها میباشد مثل نه سیاره که متعلق باین آفتاب و لیکن از غایت بعد آن
سیارگانش مخفی هستند و بچشم دیده نمیشوند و در دوربینها دیده‌اند مانند همین سیارگانی که بدور آفتاب حرکت
میکنند چون هلال ... شد که تمام ثوابت را ملاحظه کرده باشیم آن حکیم تفحص بسیار کرد از طرف شرق
گوشه ... ارتفاع گرفته گفت چهار دقیقه دیگر یکی از ثوابت را که ما او را هرکلیس ...



باید از گوشه افق طلوع کند و آن کوکب خود آفتابیست و ماه هزار و دو یک سیاره قریب بآن سیاره‌ها که بنظر این ...
بدور آفتاب حرکت میکنند و چشم را بر دوربین نهادیم که بر سر چهار دقیقه آن کوکب طالع شد و خارج از دوربین هم ...
ملاحظه کردیم آن کوکب درخشنده و چون ماه تابان بنظر مشابه بطریقیکه ممکن نشود که بآن زیادتی ...
بآن ستاره کوکب درخشنده دیگر ... ملاحظه کردیم که دور آن کوکب درخشنده متحرک بود و آن حکیم
بیان نمود که در هر شب این ستاره در عرض ساعات شب هر ساعتی بطرفی از اطراف آن کوکب درخشنده ... است
و محسوس است که آنهم مثل کره زمین است که با آفتاب دیگر و هر یک از ثوابت مشخص است که آفتابی خواهند
بود که علی حده ... هر یک سیاراتی چند متعلق بخود دارند و هر سیاره مثل این عالم خلق فاتنی بی منتها و بی حد و حساب
دارد و این کره ارض با مخلوقاتش در نظر مخلوقات سیارگان دیگر مثل کوکبی ... جلوه خواهند نمود سبحان الله
مالک الملک باری اگرچه لذتی بی اندازه از اهل رصد تماشا حاصل نمودیم ولیکن بجهة اینکه ابر بود و ممکن نشد که زیاده از
این تماشا کرده باشیم ابر روی آسمان را گرفته تمام ثوابت و سیارگان پنهان گردیدند آنحکیم ما را از مجلس خود برده
چای و شیرینی بجهة ما آورده و اسباب دستگاه آنحکیم را ملاحظه میکردیم ... اوضاع و آلات
در نزد او از هر چیز جمع آمده بود که محاسب عقل از حساب آن عاجز گشته و یک یک اوضاع و اسباب حکیم را تماشا
میکردیم و در آن اثنا یکی از شاگردان حکیم به مجلس درآمد بحکیم گفت فلان جزو از آسمان که ... ابر از روی
ابر نمودار گشته و کواکبش ... نمایانند حکیم دست ما را گرفته بر سر دوربین بزرگ آمدیم دیوار خانه را بطرفی کرد
و ما بین قطب شمالی و مشرق را سنجیده سر دوربین را بآنطرف نموده گفت این جزو از کرات ...

گرانبها تماشا دارد ملاحظه کشید خارج از دوربین که آنکار را ملاحظه میکردیم چند ستاره نزدیک بهم بنظر میرسید ولیکن
آن محوطه و اطراف آن ستارگان اندکی روشن‌تر از سایر مواضع آسمان بنظر میرسید در دوربین که ملاحظه میکردیم
سبحان الله صد هزار هزار کواکب درخشان که هر یک بمثابه خورشیدی درخشان بودند و بر اطراف بعضی چند
ستاره دیگر ترکیبات الی غیر النهایه والوان مختلفه حرکت مینمودند و طرفی چند از آن ستارگان بنظر ما رسید که
هوش از سر ما پرواز رفت و متحیر بودیم که بچه ... از آنها نظاره کنیم آنچه بخواهم حقیقت کیفیت آن
را اگر بنویسم که چگونه بود ممکن نخواهد شد کاش همه آشنایان خاصه حاجی اکبر نواب شیرازی در آنجا حاضر بودند
تماشای غریب را مینمودند باری بسیار بسیار از آن تماشا لذت برده و حظها نمودیم چون بسیاری از شب گذشته بود
حکیم را وداع کرده و بمنزل مراجعت نمودیم روز جمعه نهم شهر مذکور بازدید کمپنی هندوستان ...
میان و تخصیص با ... بزرگ سرجان ... که در آن ایام کرسی نشین کمپنی بود و از اینکه چند مرتبه ما را دیدن
نموده و در مجالس مهمانی دیگر لازم بود که او را بازدید کرده باشیم لهذا بجهة بازدید سرجان ... و تماشای
کتابخانه بعمارتی عالی و بنیانی مستحکم در آمدیم اسباب آن عمارت از حیز شمار و احصا بیرون گذشته از چند و چون
و آن عمارت با متعلقات کمپنی تعلق دارد اما لفظ کمپانی بمعنی مجمع عام است و در اینجا که کمپنی هندوستان
مذکور میشود چون ابتدا و اول دفعه در مدت یکسال قبل از این جمعی از ... و کبرای دولت انگریز که هندوستان
تردد و معامله داشتند و از خزانه آن مملکت ... و استحصال بهم رسانیده با یکدیگر در باب تصرف آن مملکت
مشورت نمودند چون جمعی کثیر از اکابر و اشراف قوم که هر یک کرورها دولت و مکنت داشتند

در باب تصرف هندوستان اتفاق با یکدیگر کردند و از آن زمان باعث مجمع جمعیت کمپنی گفتند و آنچه از اسلاف باولاد
و اخلاف ایشان رسیده بطریق مقرر است و حکم کمپنی را در هندوستان ده هزار نفر باشند که با یکدیگر ...
مصالح امور هندوستان مشارکت دارند در نفع و ضرر که باید ... شراکت از عهده بر آیند و عزل و نصب که واقع شود با صواب
دید خواهد بود و دولت را در باب امور هندوستان اصلا تصرفی نیست بغیر عزل و نصب حکام آن مملکت و تصرف در
امور ولایت با اختیار کمپانیست ... دوازده وزیر که لازم است در مشورت کمپنی بجهة مصالح هندوستان حضور بهم رسانند
هر گاه چیزی منافی حال و مصلحت دولت باشد جرح و تعدیل کنند و در این اوان سرجان ...
... که او را وزیر هندوستان میگویند و هر سال مبلغ هشتاد و ... از منافع هندوستان بخزانه کمپانی رسیده
و مخارج کلیه در آن مملکت باید از عهده بر آیند و مخارج لشکر و آلات محاربه از جبه‌خانه و سرباز و توپخانه را ... مذکور
چنانست که سیصد هزار سرباز و هزار عراده توپ ... و اسباب در مملکت هندوستان از سرکار کمپنی ...
معین دارند ... ایران و بنادر ... بصره و بغداد ... از سرکار کمپنی مامورند و مصالح امور ... و حکام ...
ایشان از کمپانی مقرر خواهد بود و لی از جمله ده هزار نفر که کمپنی هندوستان میباشند بیست و چهار نفر برگزیده و منتخب که
با مدار و ارکان با یکدیگر نشسته مصالح امور هندوستان را بگذرانند و بهر قسم که آن بیست و چهار نفر قرار دهند آنرا ...
... نیست و قرار ایشان را مسلم خواهند داشت و یکنفر از آن بیست و چهار نفر در هر سال کرسی نشین میشود
یعنی در آن سال مهتر و بزرگتر آن بیست و چهار نفر خواهد بود و در فرش اعتبار دو نفر از شورت کنندگان را ...
داشت و یکنفر دیگر از بیست و چهار نفر نایب کرسی نشین میشود که در سال آینده خود آن نایب کرسی نشین خواهد بود

و آن کرسی‌نشین در جزو آن بیست و چهار نفر حساب می‌گردد و همچنین نایب کمپنی کرسی‌نشین چه می‌بیند می‌شود که الی غیر النهایه
و در کرسی‌نشینی هر یک در اشتمال منافع هندوستان و اراده است آن مانع بیشتر ملاحظه گردد و شهرت تحسین آن کرسی
نشین بیشتر خواهد بود و این افتخار بجهة او یا برادر خواهد بود و غرض بیست و چهار نفر هر ساله یکی کرسی‌نشین و دیگری نایب
خواهد بود و اینها را هر یک عمارتی علیحده هست ولی بجهة مشورت آن بیست و چهار نفر در دار الحکم آنها عمارتی عالی
برپا شده است که در آن عمارت آن بیست و چهار نفر هر روز جمع می‌شوند و اداره امور هندوستان می‌کنند و در آن روز
با نیزم ملاقات با نزدیک کرسی‌نشین بر صرف در آن عمارت در آمدیم و بعضی از اسباب و اشیاء قطعه متعدده و صنایع
هر مملکت و ولایت در آن عمارت ملاحظه شد اگر شمه از تعداد آنها را بیان کنم [illegible] چندین کتاب بجهة تفصیل آنها لازم است
و آن کرسی‌نشینها ما را راهنمائی کرده خانه بخانه میگردانیدند آن اشیاء نفیسه غریبه را جزء بجزء نشان میدادند
و یکی از اطاقها نهایت بسیار وسیع از انواع حیوانات غریبه که در جزایر هندوستان هست و آنها را جلد بیرون و در جلد آنها
پنبه انباشته و در زیر آئینه در آن خانه‌ها گذارده که تماشای غریبی داشت و همچنین در خانه دیگر اقسام طیور هندوستان
و جزایر چین را آورده و در زیر آئینه‌ها بجهة تماشا نهاده بودند و اسباب سلاطین هندوستان که منسوب [illegible]
و دولت انگریز گشته بودند و از ایشان بتصرف در آمده بود تمام و کمال [illegible] آورده بودند و در آنجا
نهاده بودند و در آن روز بقدری تماشای اسباب و اسلحه در آن عمارت بنظر ما آمد که چشم از نظاره آن خسته گشت
و پاره صنایع از ایران در آن عمارت ملاحظه کردیم که در ایران ندیده بودیم و بعد از تماشای آن اسباب
ما را بکتابخانه بردند که در آنجا ده دوازده هزار جلد کتاب از هر نسخه بود و کتب چندی از خطوط خوش‌نویسان

مشهور بنظر آمد که هرگز در کتابخانه پادشاه ایران ندیده بودیم از آنجمله کلام الله مجید بخط میرزا احمد و آقا [illegible] خوش
نویسان مشهور بنظر در آمد و یکی از آن قرآنها را بخط بسیار خوش نوشته و ترجمه میرزا [illegible] الله را با تفسیر بی‌نقطه فیضی در متن
و حاشیه نوشته که چنان قرآنی چشم روزگار ندیده است باری قدری معطل هم تماشای کتابخانه و مرقعات نمودیم بعد از آن ما را
بخانه دیگر بردند که در آنجا پرده بزرگی بود و تصویر خاقان مغفور فتحعلی شاه را با تمام شاهزادگان با لباس سلطنت در شکار
گاه صورت کشیده بودند که هر یک در حضور پادشاه صید بیاورد و شکار کرده و صید افکنی مشغول بودند و اسم تمام شاهزادگان
بخط نستعلیق نوشته بودند و مرحوم قاسمخان امیر زاده [illegible] شاه مغفور بسیار شبیه و پیاده کشیده بودند که خنجر کشیده
و آهوئی را از دهان سگ شکاری گرفته میخواهد ذبح کند و نقش شیری با سگ در کشمکش افتاده بسیار بسیار خوب
کشیده بودند و هر یک از تصاویر را حضرات حضار اسم و رسم می‌پرسیدند و ما چنان احوال او را اظهار کردیم و بعد از آن صورت
خلاع [illegible] پادشاه ایران با ایلچیان انگلستان مرحمت کرده بودند و از سال درست بودند همه را در آنجا
جمع کرده بودند و با چند دیوان شاه مغفور [illegible] نوشته بجانشان از اند و گفتند که تعظیم جلال پادشاه ایران از
ما بیشتر از همه سلاطین نگاه میداریم و شهنشاه ما فتحعلیخان تبریز در آنجا بود تحقیق کشتی که از پادشاه ایران شده بود
نسبت با ایلچیان انگلستان هیچ لایق و شایسته بود و الله الحمد از آن رهگذر خجالت و انفعالی حاصل گشت باری بعد از
تماشای بسیار که خسته شده مجلس دیگر رفته قدری شیرینی صرف نموده بخانه مراجعت کردیم و شب شنبه بخانه لیدی [illegible]
رفته مجلس بسیار خوبی بگذشت و روز شنبه دهم دو ساعت بغروب آفتاب مانده در خانه انگلستان و کپانیان هندوستان
بعمارتی غیر از آن عمارت که محکمه ایشان است مهمان گشته مجلس با عظمت و اوضاعی خوب و میز بسیار وسیعی و از

و امرا و جمعی از شاهزادگان از طرف در آن مجلس حضور بهم رسانیده بودند چهارصد نفر بیشتر در آن بساط بر سر میز نشسته
و از هر قسم مطبوخات و مأکولات موجود و از هر نوع میوه و حلویات بر روی میزها نهاده بودند تخمین که ضیافت آن شب
قریب ده هزار تومان اخراجات شده بود و آن ضیافت بجهة آن بود که میخواستند کپانیان بجهة مدرس گورنر [illegible]
باشند و جوانی از اکابر که او را لارد الفنستن گفتندی بجهة فرمانروائی مدرس معین کرده و آن ضیافت را بجهة وداع [illegible]
کرده بودند و تمام ارکان دولت از طبقه که در حضور آن مجمع شهادت و اقرار در خدمت از مشار الیه گرفته باشند که
خیر دولت بکار برد و آن اقرار نیز بنا بر این پس از خوردن غذا جمعی از اهل مجلس برخاسته و علیحده علیحده خطبه خوانده و پاره
وزرا بطریق صحبت و پاره فقرات بطور شادی و خطبه بجهة گورنر [illegible] خواندند و بعد از آن گورنر برخاسته پاره
فقرات در شکرانه نعمت دولت و جد و جهد در صداقت گذاری خود بیان کرده باری آن اوضاع و اطوار بسیار تازگی داشت
و تا یکحال ندیده بودیم چون روز یکشنبه با مجمع فرانسیس در آمدیم لارد الفنستن نیز در آن روز در آن مجمع گشت [illegible]
او را با کمال محبت مهربانی [illegible] بوده بکمال الفت و محبت را اظهار میکرد خلاصه در آن شب از جهة اتفاقاتی که رخ
نمود احوال برادر اکرم والا بهم خورد و از آن مجلس برخاست و بیرون رفت قولنجی بسیار شدید او را عارض شده و که خدا
عالم ترحم با وی نمود [illegible] دکتر با او آشنا بود از اول شب تا صبح [illegible] تا نزدیک صبح افاقه
و تا پنجشنبه برادر اکرم بد احوال بوده بحمدالله بعد خوب شد و بعد از صرف غذا با وزرا در آن شب را از هر باب گفتگو نموده
مراجعت بخانه نمودیم و دوشنبه دوازدهم جمعی از اعیان و وزرا بدیدن ما آمدند و شب را بخانه لیدی [illegible] بمهمانی
رفته از هر جهة تماشائی کامل حاصل گشت و روز سه‌شنبه سیزدهم خارج از شهر سر گور [illegible] ما را ضیافت کرده و

قانون اکابر و عظمای آن مملکت چنانست که هر کس خارج از شهر باغی و خانه در کمال آراستگی مالک و متصرف است
و در فصل تابستان که اول بهار آن بوستان گلستانست با عیال و اطفال خود از آن شهر بآنجا نقل مکان مینمایند با صفا میروند
و تا اول پائیز در آن باغ سکنی میکنند و سر گور آن باغ را در چهار سال قبل از این بمبلغ صد و پنجاه هزار لیره که [illegible]
عجم باشد خریده بود و شخصی بسیار در باغ و عمارت آنجا پس از تصرف خارج کرده و در حقیقت بهشتی آراسته و گلستانی
از جمیع نقایص پیراسته بود و در خود آن عمارت فرش و ظروف طلا و نقره مهیا داشته از هیچ رهگذر نقصانی در
اوضاع و اسباب او ملاحظه نشد کتابخانه مشار الیه را بما نشان میداد که پس از جمع آوری آن کتابخانه [illegible]
[illegible] کتابخانه چنان که موجود داشته سی هزار تومان دیگر در کیمیابهای کتب فارسی داده بود [illegible]
او در آن را همین یک جا ملاحظه قیاس نمود باری در آن روز از تفرج گلزار و ملاقات یاران بسیار خوش گذشت و هنگام
بمنزل مراجعت نمودیم و روز چهارشنبه چهاردهم اخبار از دولت بما رسید که کارهای ما تمام شده است و نزدیک برفتن
میباشیم و روز پنجشنبه پانزدهم اخبار رسید که دو فروند جهاز آتشی که تازه روی شط فرات از حلب ببغداد میرفت
از اتفاق طوفان که یکی از آن دو مرکب بر خورده و شکسته غرق نموده و دیگری سالما ببغداد رسیده است
و شب جمعه بخانه یکی از آن اکابر که او را [illegible] گفتندی مهمان گشته جشن عظیمی برپا داشت
و تماشای معقولی نمودیم و روز جمعه شانزدهم از خارج لندن بخانه برادر [illegible] مهمان گشته [illegible]
خوش آب و هوا و باغی بسیار با صفا داشت [illegible] کمال مهربانی را معمول آورده و دو دختر [illegible]
وداع نموده و در روز بعد از آنجا [illegible] روانه بغداد شدند و روز شنبه هفدهم باتفاق برادران [illegible]

عصر به کارخانه بیاغات و تماشاگاه آن مملکت [illegible] رفتیم [illegible] عالم [illegible] خود را از هر جهت به ایشان تمام
کرده و به منزل مراجعت نمودیم و یوم یکشنبه [illegible] لارد [illegible] مهردار ما آمد بسیار بسیار اظهار محبت نمود و گفت سلطان
شاه مقرون الصبر است و هر وقت که بجانب حرکت نمائید بیشتر [illegible] در خدمت شما از جانب دولت حاضر خواهیم
بود تا بغداد و پادشاه تمنا دارد که در مجمع خاص شما را ملاقات کند چنانچه یوم چهارشنبه پادشاه را ملاقات کنیم
چونکه رفتن شما نزدیک است و پادشاه تازه از خارج مملکت به اینجا آمده لازم است که [illegible] او شرف
گفتم بسیار خوب قراری صحبت از هر مملکت متفرقه داشته شد و مشار الیه بخانه خود مراجعت نمود خلاصه آن روز
به بطرقی گذشت و شب دوشنبه بخانه [illegible] که یکی از زنان معتبره بوده مهمان گشته لیدی [illegible]
را [illegible] صحبت با اینجانب [illegible] زنان [illegible] بسیار بسیار خوش شکل و معقول
و مطبوع بود و در آن شب مجمع خاص آراسته و بعضی از زنان و مردان خوش صحبت را در آن مجلس طلبیده بسیار خوش گذشت
و یوم سه شنبه [illegible] که آب از قعر صد ذرع چاه به سهولت [illegible] بر روی زمین جاری [illegible]
استادی [illegible] و از آن اسباب [illegible] صد تومان [illegible] که انشاء الله [illegible]
رسانیده که [illegible] حضرت [illegible] سهولت آب از چاههای عمیق کشیده [illegible] نمایند و از
آنجا بخانه رفتیم که [illegible] از سنگ مرمر [illegible] بسیار خوب [illegible] و صنایع آن استاد
تماشا کردیم و شب چهارشنبه بخانه [illegible] دکتر [illegible] گشته جمعی از دختران ماهرو با آوازهای دلکش
نغمه سرائی کرده [illegible] بسیار [illegible] خوش گذشت و یوم چهارشنبه [illegible]

[illegible] پادشاهی رفته و قاعده پادشاه آن مملکت چنانست که اگر کسی غریب آن مملکت [illegible] در دولت [illegible]
[illegible] آن شخص [illegible] قاعده نیست که پادشاه را ملاقات کند [illegible]
[illegible] خود [illegible] کرده و [illegible] آنرا [illegible] از وقت [illegible]
بحضور پادشاهی [illegible] پادشاه را اطلاع [illegible] روز و شب [illegible] خود [illegible] تماشای باغات و
عمارات [illegible] تغییر لباس کرده در کوچه و بازار [illegible]
و با مردم معاشرت [illegible] و [illegible] تعارف [illegible] در آن ایام که ما آنجا بودیم چندی
پادشاه [illegible] آمده بودند [illegible] کوچه و بازار [illegible] و خود پادشاه [illegible]
[illegible] بود [illegible] شهر آمده که ما را دیده [illegible] آن روز سه ساعت [illegible]
[illegible] در قصر شاهی نزول نمودیم [illegible] نشستیم تا پادشاه را اخبار دادند لارد [illegible] وزیر دول
خارجه ما را راهنمائی کرده بحضور پادشاه برد و پادشاه در خلوت خاص بودند [illegible] با سر برهنه ایستاده
بودند بسیار بسیار اظهار محبت و مهربانی نموده گفتند که شما فرزندان [illegible] بسیار [illegible]
در انتظام کار و فراغت خاطر شما خواهیم کوشید و کوتاهی نخواهیم نمود و اینجانب [illegible]
بود [illegible] پادشاه [illegible] خوب نموده [illegible] نمودم که بسیار
بسیار [illegible] و چون میرزا [illegible] شیرازی همراه بود [illegible] ترجمه کرده [illegible] بسیار خوب
[illegible] بهمین طریق [illegible] و بعد [illegible] منزل مراجعت نمودیم [illegible]

هر بان و بسیار متواضع بنظر رسید و سن پادشاه از هشتاد گذشته است و شش سال است که بر سریر سلطنت متمکن است
و سلسله ایشان از سلاطین [illegible] و مدت صد [illegible] سال است که سلطنت انگلند [illegible] است و
تفصیل [illegible] که سلاطین پیش که غیر از این طبقه بودند آخر ایشان ...... بود و او مردی [illegible]
بود [illegible] است که قانون [illegible] و کاسبین را از میان برداشته باشد و خود [illegible] امر سلطنت بالاستقلال شود
جمعی [illegible] شده و سرش را بریدند چون از نسل او [illegible] دیگری باقی نماند [illegible] پادشاه کردند و از آن
[illegible] سلسله ایشان منقرض گردید چون شخصی که قابل سلطنت باشد در میان ایشان باقی نبود [illegible]
[illegible] گذشته ملاحظه کردند که سلاطین [illegible] دختری از سلسله پادشاهان انگلند [illegible]
و جمعی از کبار ایشان [illegible] از اولاد [illegible] سلاطین را به انگلستان آورده پادشاه کردند و حاصل
[illegible] سال است که سلطنت در نسل ایشان مقرر است اگرچه سابق نیز پادشاه بوده اند
[illegible] پادشاه [illegible] بوده اند [illegible] شاه رسیدیم و بسیار التفات و مهربانی دیدیم و یوم پنجشنبه
[illegible] محمد [illegible] خان [illegible] بمنزل ما آمده و پس از صحبت و صرف نهار باتفاق مشار الیه بخانه
نقاشی که در همسایگی ما بود رفتیم و آن نقاش با وقوف چنان استاد بود که در شبیه سازی [illegible] بود که [illegible]
روح در آن [illegible] باقی [illegible] و در پرده تصویر [illegible] چنان شبیه کشیده که
[illegible] تصویر [illegible] سه نفر [illegible] و در آنجا نشسته اند و هر روز جمعی کثیر از
[illegible] دختران [illegible] بتماشای آن [illegible] بخانه آن نقاش می آمدند و در آن روز چند نفر از زنان و دختران

[illegible] خوش احوال [illegible] و از آنجا بجهة تماشای [illegible] قرار صحبت داشته [illegible] آن نقاش [illegible]
[illegible] میوه و کمال محبت را نموده آن روز [illegible] گذشت [illegible] جمعه [illegible] از بعضی باغات و
تماشاگاهها باتفاق [illegible] رفته بسیار خوش گذشت و شش ساعت [illegible] بخانه
[illegible] بمهمانی رفته مشار الیه از جمله [illegible] بود که مدت [illegible] مملکت ایران و آذربایجان [illegible]
بوده و توقف نموده بود و زبان فارسی را در کمال بلاغت [illegible] و [illegible] اشعار فارسی را در نهایت [illegible]
[illegible] خانه اش [illegible] بستانی [illegible] لاله رخان [illegible] عکس [illegible]
مجلس آئین دلبری را تازه کرده [illegible] مجلس [illegible] دلبری را زینت داده باغش از
بهشت [illegible] شکفته [illegible] دیده و در بهار بستانش
سبزه زمرد [illegible] دیده [illegible] چون غزالان [illegible] سلسبیل [illegible] جویبارش هزاران [illegible]
هر کنارش [illegible] چون گلاب سبزه زمرد فام گشته [illegible] نهال [illegible] در انگلستان [illegible] و
[illegible] گشته روضه [illegible] طیر [illegible] لاله [illegible]
پر از میوه های گوناگون [illegible] هیچ [illegible] آراسته [illegible]
و جمعی [illegible] و بزرگان [illegible] حاضر بوده [illegible] که زبان فارسی را در هندوستان و ایران [illegible]
و در آن مجلس همراهی با ما میکردند و در [illegible] زبان فارسی [illegible] که [illegible]
از [illegible] گشته [illegible] چنانچه گفته اند اگر سروی بالای [illegible]

نه چون قد دلارای تو باشد   بصورت آفرینم این کمان هست   که پنهان در تماشای تو باشد   ساز ارغنون بجوش
میزدند و در میدان دلربائی از ترس جمال و جلال در اسپه عیاجت نقش لبش در آهنگ چنگ نقش
بزبان فارسی جسته بطرز صحبت در مزاقفت با برادر طرم و الی گفته که شعری بلغت فارسی بگوی تا من بخوانم و از عجز ایران
آهنگ بنوازم برادر میرزا سعید الیه این شعر خواجه را که بجهه او خواند و آن دختر یاد گرفته بان آهنگ خوانده و نواخت که
مطرب حریفان این پارسی بخوانند   در رقص و حالت آرد پیران پارسا را   و چهار نفر از پسر و دختر خود در [illegible]
شش ساله بودند با لباسهای فاخر ایرانی پوشانیده و کلاه بر سر آنها نهاده و دختر از بطرز ایرانیان کمربان بسیار [illegible]
و آرایش کرده و در آن مجلس حاضر نموده بودند که هیچ تشخیص داده نمیشد و بر ما مشتبه گردید با لاخره مجلس آراسته و
محفل پیراسته از هر قسم ماکولات و مطبوخات حاضر ساخته و بعد از صرف غذا تا نیمه شب صحبت داشته و از حسن
[illegible] بسیار خوش گذشت و آخر شب از آنجا بمنزل مراجعت نمودیم   و یوم شنبه بیست چهارم بامزه رفتیم [illegible]
غریب و مارهای عجیب بطریقیکه سابقا بسمت گزارش یافت ملاحظه کردیم   و یوم دوشنبه بیست و ششم
مدرسه کمپانی هند وستان مهمان میرزا ابراهیم شیرازی گشته   اما احوالات میرزا ابراهیم مشار الیه از حسن
رفتار و حلاوت گفتار بیرون از توصیف و شمارست و حسن اخلاق باطنی را با علوم ظاهری جمع نموده
و مراحل کمالات صوری و معنوی را بقدم تحقیق پیموده بجهت عشرت دوستان [illegible] او ساقی قدح پیما و پیمانه نشاط
مجاز و [illegible] طرب افزا جناب مشار الیه خلف صدق [illegible] محمد ابراهیم [illegible] که والد او از جمله [illegible] کرام و [illegible] شیراز است
و در عهد جلیل میرزای مشارالیه در خدمت ایلچی [illegible] بتحصیل [illegible] شیراز کرده و در سفر زیارت

مشهد مقدس رضوی مشارالیه ایشان وفات یافته و از خراسان بقندهار شتافته و از آنجا مراجعت نموده چندی در طهران
می بوده و از طهران بروس رفته و در ممالک بنی عثمان نیز سیاحت کرده و از دریای مغرب بمملکت انگلند رفته چون کمپانی
هند وستان را بجهت مدرسه که بنا نهاده بودند از علم فارسی و عربی مدرس ضرور بود و چون میرزای مشارالیه را یافته وجود او را
مغتنم شمرده با صرار تمام او را نگاه داری نموده اکنون مدت دو سال است که در آن مدرسه مدرس است و جمعی از جوانان که
از سرکار کمپانی بجهت مصالح و خدمات هند وستان رفته باشند لازم است که از لغات فارسی و عربی با بهره باشند
و در نزد میرزای مشارالیه تلمذ نموده اند بحق در اینوقت [illegible] میرزای مشارالیه بجهت اطلاعی از قواعد و علوم دین [illegible]
تاریخی که اصح تواریخ است در دست دارد و در ترجمه بلغت فارسی مشغول است چنانچه توفیق اتمام پیدا کرده و بجهت اطلاع ارباب
فرس فایده آن کلی خواهد بود و در این اوان که بسبب اقتضای دوران گذار ما در ممالک انگلستان افتاده بود
و از فیض ملاقاتش بهره یاب و از محاورات [illegible] محظوظ گشته و کمال مهربانی را در حق ما منظور داشته و در آن روز بجهت [illegible]
میرزای مشارالیه بمدرسه رفتیم بحق مدرسه در کمال نظام است و در نهایت استحکام مدرسه علوم غریبه از علوم [illegible]
در میان مسلمین و از علمائیکه در میان حکمای فرنگ متداول و مشهور است از ریاضی و الهیات و کیمیا و سیمیا و
حکمت حکمای یونان و لغات مختلفه و سایر علوم غریبه در آنجا تدریس و اشتغال داشته بجهت تحصیل که ده هزار جوانان مستعد
صاحب ذهن و ذکاوت مشتغل بعلوم طلبه در آن مدرسه می بودند و زیاده از چهار صد هزار تومان خراجات بنای آن
مدرسه شده بود و موقوفات چند زیاده از سالی بیست هزار تومان بجهت آن مدرسه معین کرده اند که صرف
اکل و شرب و ضروریات طلبه آن مدرسه میشود و قریب پنجاه هزار جلد کتاب از هر علوم در کتابخانه آنجا حفظ

گردیده که سه هزار جلد آن کتب عربی و فارسی بود و کتابهای معتبر از فارسی و عربی در آن کتابخانه ملاحظه شد که کمتر در جائی دیگر دیده بودم
و چهار دفتر از مثنوی ملای رومی را بخط خوش که بخط نسخ بود رقم کرده بود در آن کتابخانه ملاحظه شد که اغلب اشعار و لغات
مشکله را خود تفسیر نموده در حواشی آن کتابها نوشته بود و بعد از تماشای مدرسه و کتابخانه غذا صرف شد بعد از آن در گلزار
و بوستانی که متصل بمدرسه بود سیر و گردش نموده طرف شب بمنزل مراجعت نمودیم و شب سه شنبه بخانه [illegible]
مهمان بوده آنجا رفته بسیاری از سرداران انگلند در آن مجمع دلربائی جمع آمده و بطرز [illegible] طلعتان آن
مهوشان شیفته گشته بطریق آن محفل دلکش خوش گذشت   و یوم سه شنبه بیست و هفتم جمعی از لیدیان صاحب
جمال با جلال ما را در باغ که جانورخانه بزرگ بود بتماشا و تفرج طلبیدند چون اجابت دعوت ایشان لازم بود در آن روز
بدان گلستان رفته از تفرج گلزار و گلگشت گلرویان بهره ور و تماشای حیوانات و طیور غریبه لذتی بی پایان حاصل
گردید و ارگین عظیمی که در خانه آهنین او را حبس نموده بودند در آنروز آن خانه را شکسته و در فضای باغ بجولان آمده
بود هنگامه عجیبی میکرد و از هر طرف رو میآورد و جمعی را پریشان و پراکنده مینمود تا آنکه متحفظین اجماع نموده آخرالامر او را
بعد از آنکه خسته گشته و بیحال شده بود بتدابیر علاج چند در آن خانه آهنین برده آرام کردند و تماشای خوبی از رفتار و
حرکات آن ارگین نمودیم بسیار غریب جانوریست و بسیاری از حیوانات و طیور غریبه را ملاحظه شد که شرح
آن موجب ملالت [illegible] بعد از سیر باغات و حیوانات مراجعت بمنزل کردیم   و یوم چهارشنبه بیست و هشتم
بپاره از دکاکین رفته تماشای صنایع و بدایع آن ملک را نمودیم بحق از هر جزو صنعتی که عقل و تفکر حیران
میگردد که چگونه کارهای شگرف را سهل و آسان نموده اند و به چه قسم پاکیزگی و استادی و مهارت در آن کارها بکار برده اند

از آن جمله در بدکان زرگری رفته و آنجا کمری از الماس ساخته بودند که از شعاع درخشش آن الماسها ممکن نبود که چشم
نظر در آن تواند انداخت آنچه بنظر ما رسید زیاده از هزار و پانصد تومان الماس در آن بکار برده بودند ولی آن کمر را از اینهم زیادتر
قیمت میکرد و مشتری میخواستند که بشش هزار و پانصد تومان اجرت زرگری آن کمر محسوب میشد سایر صنایع ایشان از این قیاس
تصور باید کرد و بعد از تماشا در [illegible] بکارخانه رفتیم که آن عمارت را دولت بنا نهاده و از یک کرور تا دو کرور خراجات
بنای آن عمارت شده است و آنچه تصاویر خوب در هر جا یافت شده است خریده و در بر تصاویر را در آنکارخانه نهاده و
آویخته اند و آن نگارخانه وقف عام است که هر کس که بخواهد در آنجا رفته سیر خواهد کرد و پولی نمیدهد و بعد از تصاویر
دلپذیر و نقوش بی نظیر ملاحظه کردیم که قلم یارای تحریر و ذکر شمه از آن نخواهد بود و در پرده تصویر حضرت عیسی
را با جمعی از حواریین کشیده بودند که آنحضرت مریضی چند را با نفس عیسوی شفا داده و صحت بخشیده آن پرده را
در یکی از شهرهای فرنگ سراغ کرده و بهیجده هزار تومان خریده و آورده بودند و در آن عمارت آویخته و از جمله ده هزار
تومان زیاده دیگر تصاویر بسیار در آن نگارخانه بوده و بعد از تماشای آن عمارت بکارخانه شخص رفتیم که گلیک را
تربیت کرده و تعلیم میدهد و حرکات چند از آن گلیکان در صنعت کاری از ایشان مشاهده کردیم که اگر بهر یک
از آنها [illegible] حکم بکذب و دروغ کنند چاره پذیر نیست و امکان ندارد که [illegible] باور کند که از گلیک ضعیف
اینهمه حرکات بظهور رسد ولی از آنجائیکه بجهت تیز آگهی خاطر خود اقدام بر تحریر این اوراق میکرد و پروانیست که
کسی باور دارد یا ندارد   مدعی گر نکند فهم سخن گو سر و خشت   باری آن شخص بجهت پرورش دادن گلیک پاره از طرف
مکانهای مرطوب ترتیب داده و گلیک بسیاری [illegible] در آنجا ها کرده است که در همان هوای مرطوبی [illegible]

شور نمایافته نجم سنگدار و نتایج میدهند و بجهة دیدن آنها و ملاحظه احوال ایشان که اکثر آن ضعیف را از کیسه‌ها بر سر
صندوق که منزل کیکانست طوری گذاشته است و در آن طور نگاه کرده صحیح و تسبیح احوالات کیکان را خیلی بر
داکر یک از کیکانی که بکار انداخته میرود شش انگیره اسب را که ما از ده سنگ بریم و بجهة سواری تازه نگاه کرده تعلیم براهیم بجهت
قسم کرده کیکی را از ده گرفته آن شخص تسلیم میدهد و ابتدا نظر باینکه فطرت کیک محیل است که شش مخ حسن نامبرده
نمیرود بجهة اینکه او را از صرافت حسن انداخته باشد و برفتار آورد اول کلوله گرچه با بزرگ ماش از آهن ساخته و در زیر پای
بر آن کلوله نصب کرده و حلقه باریکی بپای کیک نموده بر سر زنجیر آن حلقه را با آن کیک محکم کرده او را رها میکند اکثر آن
اینقدر جست و خیز میکند تا اینکه خسته میشود و بعد کم کم برفتار آمده راه میرود و حس بعضی از خاطرش محو میشود و بعد از آنکه راه
رفتن را درست عادت کرد ریزه در حلقه چوب برنج مثقال ساخته بر دو چهار کیک یکجا چهار اسب بر آن کالسکه بسته و
بر روی صفحه انداخته در نهایت چالاکی آن کالسکه را با طراف آن صفحه میبرند و دیگر از جلو کالسکه یکی کالسکه‌بان نشسته
و تازیانه از موی اسب بدستشان داده معاینه کالسکه‌بانی که اسب براند آن دو کیک تازیانه بر آن کیکها زده
آن را میرانند و آنها طرف کالسکه را نیز میکشند اسب افتار میکردند و در طرف دیگر آب کرده کشتی کوچکی بر روی آب
نگاه داشته بودند و بترکیب لنگر کشتی زنجیر باریکی از آن کشتی در آب انداخته و شراع آنجهاز بر دو کلکها بسته بود
کیکی چند بجای عمله جهاز بر روی کشتی گردش میکردند آن شخص نزدیک کیکها رفته و صفیری کشیده که ده دوازده کیک
هم قوت شده لنگر کشتی را از آب کشیده و بندهای شراع را با بهار کشیدند و آن کشتی بر روی آب روان گشته و
بحرکت در آمده و در محل دیگر چرخ و نهری و دلوی فراهم آورده کیکی چند از چاه آب کشیده و در صفحه دیگر کیکی چند آدرش

میکردند و در زیر آن صفحه صندوقچه سازی بود و بطریق ریسمان بازی ریسمانی و چوبی در بالای آن صفحه بر پا نموده بودند ساز ارگ
کرده و بنواز در آورده و آن کیکها بنای رقص و معلق زدن گذارده و یکی از آنها بر بالای بند رفته بطور آن رسن بازی میکرد
و هر چیزی که بدست آن کیکها میدادند میگرفتند و هر کار میگفتند میدادند و بر صفحه دیگر بسیار بزرگ کیکی دیگر
ره‌الی میکرد و از نیک و بد امور است استقبال خبر میداد و تفصیل این احوال آنکه صفحه را خانه خانه بطریق صفحه اسطرلاب
از نیک و بد احوال خطی چند نقش کرده بودند و میخی در وسط صفحه نصب کرده و زنجیری از آن میخ گذرانیده کیک
بسته بود هر کس مطلب خود را قصد کرده است آن جاندار صغیر بلبک میزد و آن رمال بحرکت و رفتار میآمد و آن
میخ متحرک میشد و بار دیگر راه که میرفت در یکی از خانه‌های آن صفحه می‌ایستاد و آن میخ آمده محاذی خطی توقف میکرد
و سؤالی که در ضمیر بجهت استقبال هر مطلبی که کرده بودیم در زیر آن میخ نوشته بودند و آن کیکها از روزی دو مرتبه
یکدفعه صبح و یکدفعه عصر غذا میدادند و غذای آنها منحصر است بخون آدمی که کیکبانی که دست او نزدیک شده برفتار آمده
آنها را اهمین قسم روی دست یا عضو دیگر گذاشته بقدریکه میخواهند از خون آدمی میخورند و سیر که شدند سر از عضو
بر میدارند پس از آن آنها را بکار گرفته بر روی صفحه نهاده و بکار یکشی و کشتیرانی و سایر تکالیف لازمه میدارند
و آنهائی که در قطع شدن کلهٔ منه پیشینه و دست از زش اندازه سرهای کوچک از سر قطعها باز کرده آنها را جدا را
بر عضو آدمی میگذارند در وقت تغذیه را کیکان یافته از سوراخ پیراهن بیرون آمده و بطور شیر ساله بر سر قطع گذارده
در مکان کیکان و ستی داده لحظه ای بال خود حرکت خون خورده تا اینکه سیر شوند غرض بطور اتفاق آن کیکها را فربه و پروار
میکنند که در خلع لباس کیکان مرازن و کیک دو ساله را آن فربه و نگاه داشته بر دو تقویت ایشان میدادند و مذاکره

میشود که اینقدر عمر کیک بیکسات دو و سال هم نگاه داشته ایم باری از روز تماشای غریبی از آن تسلیم تازه کردیم و یوم جمعه غره
شهر جمادی الاول هنگام عصر بتماشاگاهی رفتیم که آن عمارت در کنار شط تمیس واقع شده مکانی با صفا و بوستانی خوش
آب و هوا و از تملکات یکی از اعیان میبرد و چند سپرده است و در سرای کلاهی عیار بوده هر روز سپرهای آتش‌بازی
سرار کشته خلقی کثیر جمعیت کرده بتماشای آنجا میرفتند و آنجاهان باره کارخانه‌ها بر روی آب کرده و مینمودند و یوم شنبه
دوم و یکشنبه سیم و دوشنبه چهارم را روزها بسیرگاهها رفته و شبها را بمهمانی گذرانیدیم و یوم سه‌شنبه پنجم بجهة کسب
هوا و تفرج در خارج لندن بمسافت دو سه میل بده ریچ سند رفتیم و ریچ سند معموره ایست خوش آب و هوا
و مکانی در غایت طراوت و صفا در بلندی شط تمیس واقع گشته چون نسبت بشهر لندن سراب آن نشیط واقعست
بالنسبه آتش تیز کرار ترات و فضایش با صفا است و در هیچ که آنجا را استاره یا بنه گفتند نزول کرده آن باغ
را در اینجا چندی میبرد که هر مرتبه آتش گذاری با طراوت و بستانی مملو از میوه‌های با حلاوت داشته بسیار خوب آنجا را
در بوستان تفرج کرده و هنگام مغرب غذائی صرف نموده مراجعت بمنزل کردیم و یوم پنجشنبه ششم بعد از
ظهر بیرون نوری قندی اسم سلطان محمود رفته و از آنجا بیرون آمده بتماشاگاهی رفتیم که یکی از شهرهای معتبر از بلاد
دنیا را که در دست اهل اسپانیه میبود بنام شهر امیه آن نقش کرده بودند بطریق تصویر شهر لندن که مذکور کردیم
شهری عظیم و پاکیزه و اطراف آن شهر کوههای بلند و غلب از برف اطراف که حصار را دور با احاطه کرده
عجب مکانی با صفا بنظر آمد و از آنجا بجای دیگر رفتیم که نقشه شهری از ایطالیا را بهمان قسم نقش کرده بودند هیچ در
تشخیص بنیاد که آن رنگ آمیزیست با وجود آنچه باز مشتبه کردید تفصیل آن از وضاع اللازم است

آدمی خود دیده باشد والا تحریر درست نمیاید و بعد از آن تماشاگاه بعزم تفرج در کالسکه نشسته قدری گردش کردیم و شب جمعه
در خانه لیدی سوثرتن بمهمانی رفته جمعی از اکابر و عظما مملکت در آن مجلس حضور داشتند باز بهمان عزت بسیار شبهای عجیب را بخو
مشاهده گذشت و یوم جمعه هشتم بعد از ظهر در خانه مستر لیبر که یکی از خواتین مشهور بود بمهمانی رفته بهمه اعیان بسیار سرور بود و جمعی زن
مجلس حسن‌پالیدیان بودند و صحبت را گرم داشتند زمینه از حد خوش گذشت و یوم شنبه نهم روزی بود که پادشاه بمجالس
پارلمنت میرفت و در خانه مشورت عام رای بسته تفصیل پارلمنت و قواعد آنجا را انشاءالله بعد از این ذکر خواهیم نمود باری
در آن روز حسب التماس وزراء بعمارت پارلمنت رفتیم و تماشای آن دستگاه عظیم و قانون قدیم را کرده مراجعت بمنزل نمودیم
و یوم یکشنبه دهم و دوشنبه یازدهم روزها را بتماشاگاهها رفته و شبها بمهمانی میرفتیم و یوم سه‌شنبه دوازدهم بخانه مستر در مان
اسمت بمهمانی رفته و شب چهارشنبه به اپره و هیپردرس رفتیم باز بهمان عجیب و شعبده‌های غریب علاوه بر تفصیل سابق
ملاحظه نمودیم که تفصیل آن حصر عجیب در قوه تحریر نیست مگر آنکه معاینه کرده و یوم چهارشنبه سیزدهم بار اخبار از
دولت بمار رسید که چنین مشهور گردید که انشاءالله تعالی هنگام رفتن نزدیک است و تا هفته دیگر خواهیم رفت آن روز را
سوار گشته در خارج از شهر لندن بمکانی که هر روزه جمعی کثیر از کارها خواتین و سرداران آن مملکت که هواخوری و تفرج
میآیند رفتیم و تفرجی حاصل کردید و یوم پنجشنبه چهاردهم بتفرج باغات و گلستان خارج از شهر لندن چند میلی رفته
مراجعت نمودیم و در هنگام مراجعت در کوچه و بازار جمعی از اطفال در جاها دیدیم که بهر طرف میروند از نکا [illegible]
سؤال نمودیم گفتند که امروز پنجشنبه ایست که بزبان ایشان بالرن است هوا میرود ما نیز اشاره نمودیم
که کالسکه را بر اثر آنجماعت بروند باشند تا اینکه رفته و تماشائی کرده باشیم بعد از رفتن در عقب آنجماعت بفضای

رسیدیم که در کنار شهر واقع گشته بود پاره گلزار و بستان در آن محوطه نیز بود جمعی کثیر از زن و مرد در آن مجمع حاضر
منتظر تماشای آن صنعت میبودند و روی ابرلک نظاره میبودند پس از چند دقیقه از دور با دوربینهای بسیار
که ملاحظه میکردیم در روی هوا باندازه کبوتری هر یک از آن گنبدها ظاهر و نمایان گشته زیاده از ده پانزده میل از زمین
مرتفع گشته و در فضای هوا طیران مینمودند آن خلق از اطراف اجماع نموده هر یک بگوشه رفته ملاحظه و تماشای
آن لعبت غریب را میکردند و آن گنبدها همه جا می آمد تا محاذی سر ما رسیده و چنان مرتفع بودند که باندازه کبوتری
می نمودند یکی از آن پنج گنبد بسبب شکستگی پیدا نمودن هوای لطیف که در آن گنبد دست و حبس نموده بودند که باعث
بر صعود آن شده بود از گنبد خارج گشته و هوای ثقیل داخل گنبد شده بگرد و گرد آن که در آن گنبد نشسته بودند از
ارتفاع بزیر آمده و تکیه بر سر شان رسیدیم آنکه ... و آتش ... بر آتش نرم شد و روز تا همه نفس باقی بود تا ... که
بنا بر حکمای فرنگ و معالجاتی که کرده اند هنوز نمرده است لیکن اینکه در قلیل از جمله ... بازی حفظ صادق
زیاده از اینها خواهد بود و در شب جمعه بخانه لیدی ... رفته مجلس از اغیار خالی و جمعی از اهالی در آنخانه همه سیمین
عذار و عنبرین مو همه شکر لبان و چشم جادو برسم مهمان نوازی با هزاران کرشمه و ناز چون آل در پهلوی
ما نشسته انواع تعارفات و اقسام تکلفات را ظاهر میساختند و ما نیز برسم وداع نظاره از جمال همه ایشان توشه
مسافرت دراز و در احله ایام مهاجرت را بر بسته آمدیم بوسه دادن برقرار چه سود هم در آن لحظه گردش
بدرود سلیب کرد وداع یاران کرد روی آن نیم سرخ و نیم زرد باری در آن شب از مصاحبت و همنشینی دلبران
بسیار بسیار خوش گذشت و روز جمعه پانزدهم با مطلب پادشاهی رفته اسبهای سرکاری را که مخصوص کار سواری

سواری مقرر داشته بودند تماشا کرده بحق جمیع آن مراکب ممتاز می بود و پاره اسبهای غریب که از نوع سایر اسبها
تفاوت داشت در آنجا ملاحظه کردیم گردن آن اسبها قطرش دو ذرع و نیم و کاسه سم آنها بسیار بزرگ بود
و یال آن اسبها بر روی زمین میریخت و بهای غریب داشتند و پس از انواع اسبها کالسکه های پادشاهی را تماشا
نموده بحق عجیب دستگاهی عظیم از هر جهت بجهة آن دولت مهیا شده است از آنجا که بیرون آمدیم و بخانه مراجعت میکردیم
در مکانی غرغانی از کلاب ... که در اینخانه سنگ فرش شده است و انواع سگها در اینجا هم سیر کرده با اقسام
مختلف با تنها رفتار و بازی میکردند و ... بسیار داده اند از آنجمله یکی ... سگ از شخصی در آنجا سی صد و پنجاه تومان
پول داده و خریده و صاحبش راضی نمیشد بسیار تعجب کرده سؤال نمودیم که خواص آن سگها چیست که باین قدر بها
قیمت داشته باشد گفتند این سگها هنری ندارند و همین قدر است که زنها و دختران از این نوع سگها خوششان می آید
و الفتی دارند و الا سگهای با هنر دیگر است که چهار صد تومان و پانصد تومان داده خریده میشود و از آنجمله سگ سیاه
بسیار بزرگی که پشم آن ... که سفید حلقه بود طوقی از طلا گردن او داده نشان دادند و گفتند که چند روز قبل از این
این سگ را از شخصی به هفتصد تومان خریده بودند و سبب فروختن صاحبش این بوده است که آن سگ را صاحبش چنین
تعلیم داده بوده است که هر چه هر کجا پنهان کرده باشد در خانه میگذاشت همینقدر که سگ را اشارت میکرد با شتاب رفته
چیزی که مقصود میان سگ و صاحبش ... می آورد و درباره هنرهای دیگر از آن سگ ذکر مینمودند بالاخره روزی صاحبش
بحمام رفته و سگ را نیز همراه برده بود اتفاق تقاضای ... شکم ... صاحبش را گرفته حمال کنار زیر جامه را ...
لباس را زیر جامه و ... را مرتب نموده و از اتفاقات در آن وقت هم آن شخص همان ساعت حمام جمعی از

لیدیان برده فرصت آنکه بخانه برود خود را ضعیف نموده زیر جامه بر هم نیافته زیر جامه را از پای بیرون آورده در زیر
درختی پنهان میکند و ... و ... پوشیده بخانه میرود این دریا بر اتفاقا نیز فصل زمستان بوده جمعی از لیدیان کرده کنار
نشسته بودند آن شخص را چو دید ایشان در دریا بیرون نشستند و سگش نیز باتفاق او در مجلس حاضر گشته بعد از لحظه رفقا
استشمام رائحه میکنند و کشف از آن شخص میکنند که همه ... در جهان ... آن بیچاره دریافت مطلب را
نموده و از روی اضطراب بهتان آن رائحه را بسبب آن جیران بیچاره داده چوب بر سگ زده او را از
مجلس بیرون کرده و آن سگ زبان بسته بتصور اینکه بعادت معهود صاحبش او را امر ساخته است که آن زیر جامه پنهانی
را اللتیا و ... مجلس آورده باز بعضی ... عاشق ... که بیرون رفته آنجا بکشف ...
را که شاهد صادق بر بیناهی خودش بود برهان گرفته و حاضران مجلس میکند آن مرد بیچاره از خجالت تفضیح را نزدیک
بهلاکت رسیده و روز دیگر بواسطه آن انفعال سگ را فروخته و ایشان خریده بودند و دیگر ایشان ... که صاحبش را
که در کنار دریا غرق شده بود گوش را گرفته بسلامت بیرون آورده و آن سگ باندازه الاغی میبود
باری بعد از آن تماشاگاه مراجعت بخانه نموده و روز شنبه شانزدهم بتماشای بعضی از کارخانه ها و تفرج پاره از بوستان
... ساخته و در روز یکشنبه هفدهم بتماشای جهازی رفتیم که پادشاه انگلستان بجهة حضرت سعید امام مسقط ارزانی
عنایت برسم هدیه فرستاد و اگرچه مدت مدیدی بود که ... دولت انگلیس داشته ولی در سنه ۱۲۵۲ بجهة ازدیاد
استحکام ... برسم ... مرکب لیورپول را که در بحر هندوستان و خلیج فارس و عمان ...
بوده با انضمام چند راس اسب و بعضی تحفه و هدایا بدولت علیه انگلیس فرستاده پادشاه انگلیس نیز از راه مرحمت

آن جهاز را از اصحاب کپیتان کرگیس بجهة امام مسقط میفرستاده اند از آنکه ایشان را با امام مزبور ... دوستی یکجانبه میداشتند
خواستند تحفه که بجهة او عنایت شده است بنظر ما هم رسید و بنابر این جناب علیه از کپیتان دولت اشاره رفته که در آن روز ما را از جهت
بتماشای آن جهاز نمایند ما نیز ... بالاتفاق کپیتان و زنان ایشان خارج از شهر لندن رفته بسیار
... بکنار شط تیمس در مکانی رسیدیم که صحرائی در کنار شط بجهة ساختن و پرداختن جهازات کرده اند ...
کرده و مکانی غریب و بنائی عجیب ساخته و بنا نهاده بودند و تفصیل اماکن مذکوره چنان بود که در کنار شط ملحق رودخانه
... دو هزار قدم در دو هزار قدم و بعضی جا کمتر حفرها حفر نموده بودند که عمق آن دریاچه ها هر یک صد ذرع میشد
و دریچه های آهنین بجهة آن دریاچه ها تعیین کرده بودند که در هنگام مد که آب بالا می آید آن دریچه ها را برداشته جهازات
... را از آن راه داخل آن دریاچه میشوند در وقت جزر که آب نقصان بهم میرساند دریچه ها را انداخته و محکم نموده که قطره ای
آب در آن دریاچه ها باقی نماند و کشتی ... می نشیند در آن وقت آنچه بجهة اینها در هر مرمتی که احتیاج داشته باشند تعمیر
جهاز در آنجا میپردازند و باز هر وقت که بخواهند جهاز را آزاد کنند باز در هنگام مد دریچه ها را کشیده آب شط در آن
محوطه ... کشتی ... بهر جا که خواهند میبرند و تمام آن دریاچه ها را از سنگ و ساروج با اجزائی که در آب متحجر میشود در نهایت
مضبوط و مستحکم ساخته اند که یکپارچه از سنگ ملاحظه میشود و تمام آن دریاچه ها را از چوبهای بسیار طولانی سقف پوشش
کرده بودند بطوریکه جهازات و دکلهای جهازات بسقف آنجا نمیرسد و آن پوشش برای این است که در هنگام تعمیر
جهازات باران زحمتی نرساند و آفتاب ... شاهد بحق مکانی عظیم و بنائی مستقیم بود تماشا کرده بعد از تماشای آن
فقره است در جهاز حضرت سعید در آمدیم و بتماشای جهازی که با آن ... و اسباب ... لطافت و ساختگی

نمیدویدیم کشیده و بیست هزار تومان اخراجات آن جهاز شده بود و عرشه آن جهاز پنجاه و قدم است و ده توپ دارد و لیکن
تصدق شده در لطافت و نظافت آن کشتی و اسبابی که در آن مهیا کرده اند هنوز کم است هر چه بگوئیم خلاصه بعد از تماشای
جهاز بخانه یکی از کپیتانان متشخص که چند روز بود مهمان بودیم و در عرض راه که میرفتیم چند دست عمارت و بناهای
عظیم بنظر ما رسید که در کنار شط تیمس بنا نهاده بودند و جمعی کثیر از مرد و زن در آنجا بتماشای آنجا مشغول بودند و فضائی در کمال
خرمی و طراوت و اغلب پیرهای چندین ساله که بسیار رفتار و حرکت نمودند در آنجا هم میرسید از عمارات
و اشخاص سئوال کردم گفتند بیمارستان دولت بناها مخصوص نوکرهائی است که در مراتب سرکاری خدمت
کرده باشند و پیر شده و توانائی خدمت را از دست داده باشند و پس از انجام خدمات در آنجا خانه ها گرفته و نان و لباس و خرج
معین از دولت بآنها میدهند که بقیه عمر را با آسایش و فراغت گذرانیده باشند و هر وقت که بمیرند در آن مقبره او را دفن
میکنند و اطفال ایشان را تا بحد تکلیف برسند در مدرسه که ساخته اند درس و تعلیم داده و بعد از بلوغ ایشان را بجای پدران
نشستن نوکری میکنند این خود امر مخصوص است بجهة نوکرهائی که در مراتب دولتی خدمت میکنند و پس از اطلاع بر این بنای در عمارت
بجائی رفته که تصاویری بحساب از جهازات و غزواتی که دولت انگریز را با سلاطین بر روی آب اتفاق افتاده
بود و کار نمایانها از آن بانموده بودند در آنجا ملاحظه کردیم که شرحش باعث تطویل است یکی از کپیتانان متشخص دولت
که در دعوائی با فرانسه بعد از فتح نمایان گلوله خورده و کشته گردیده بود چون کپیتان هنرها در دعوا و شجاعتها بکار
برده بود قبای خون آلود او را آورده در صندوقی بطور بهانه گذاشته بودند و هر کس که بتماشای تصاویر آن عمارات میرفت
او را بسر آن قبای خون آلود میبرند و احترامی غریب میکردند با آن قبای خون آلود مابین از پس تصاویر ملاحظه کردیم

خسته شدیم بعد از آن بخانه کپیتان رفتیم که خانه با صفا و مکانی بر کنار شط تیمس داشت و در آنجا نهار صرف شد و بسیار
در آن روز خوش گذشت و دیروز دوشنبه سیم بخانه مستر [illegible] رفته فاتحه و انقطاع ناخوشی آنچه را از او [illegible] که بدان [illegible]
قطع آن ناخوشی میکرد و یوم سه شنبه نرفته چهارم بواسطه اینکه روز چهارشنبه اراده حرکت داشتیم بجهة وداع لارد پالمرستن
وزیر دول خارجه بعمارت فارن آفیس رفتیم که او را ملاقات کرده وداع نموده روانه شدیم فارن آفیس عمارتی است بسیار
بزرگ انگریزان بجهة وزیر دول خارجه ساخته اند که هر کس وزیر باشد همیشه ساعت بعد از ظهر تا هنگام شب در آنجا نشسته به
امورات محوله بخود مشغول است و طریقه ایشان چنان است که خود وزیر در اطاق علیحده می نشیند و چند اطاق دیگر مخصوص
باشخاصی است که در آنجا برای دادخواهی و عرض مطلب آیند و هر خانه بقدر پایه و رتبه اشخاص اگر از متشخصین باشند یا از سلاطین
الی عمله لین هر یک جائی دارند و ایشان آمده در خانه هائی که مقرر است خواهند نشست و یک یک را فرداً فرداً احضار میکنند
و هر کس مطلب خود را اظهار کرده و جواب گرفته مرخص میشود و در هنگام رفتن آن شخص زنگی بزرگ در وسط آن عمارت نصب
کرده اند یکی که مطلب خود را گفت و جواب شنید که ریسمان آن جرس را کشیده و زنگ بصدا در آمده معلوم میشود
که آن شخص امرش گذشته است و جواب شنیده و دیگری را احضار میکنند و بهمین طریق با او [illegible] نشسته مشغول
رتق و فتق جهات و امورات خارجه است و دفترخانه ها در آنجا هست و چندین هزار منشی و نویسنده نشسته ام
و متصدی جمع نوشته جات باطراف بلاد می نویسند و هر یک لنذر و راه او را همین قسم محکمه ایست باری در آن روز با لارد
و لارد پالمرستن ملاقات کرده و جواب مطالب ما را از دولت بطریق بسیار خوشی داده بودند و مشار الیه نیز بسیار
اظهار مهربانی و غمخواری نموده و قرار چند فقره بین اینجانب و دولت انگلستان گذاشته که ان شاء الله پس از

وقوع نوشته خواهد شد باری مشار الیه را وداع کرده و از آنجا بیرون آمده و شب چهارشنبه در خانه کپیتان کریح مهمان
گشته و مشار الیه را خانه بود در غایت صفا و کنار دریای خوش آب و هوا جمعی از اعیان و دختران نیکان را دعوت
کرده و در آن محفل حاضر ساخته بودند بعد از صرف غذا قدری از شب را با آهنگ چنگ و ارغنون و نغمه خوش ایشان پرداخته
و بخانه مراجعت نمودیم و یوم چهارشنبه بیستم تیمور میرزا را اندک تبی عارض گشته مانع حرکت گردید ولی دو نفر دیگر همراه
بودند ایشان را با بعضی بارهای سنگین از راه شام پیدا و روانه نموده و خود مهیای حرکت از راه اسلامبول بودیم و در آن روز بخانه
یکی از لیدیان صاحب جمال مهمان گشته و شب پنجشنبه بجهازی که تحفه جهت سید سعید امام مسقط میرفت بمهمانی و ضیافت
رفتیم کپیتان کرکس جمعی از لیدیان و دختران در آن جهاز بمهمانی طلبیده بسیار خوش گذشت و یوم پنجشنبه بیست و یکم
نیز بواسطه ناخوشی تیمور میرزا و کثرت تا روز شنبه رفتن ما را بتعویق انداخت و یوم جمعه بیست و دویم نیز توقف نموده و روز
شنبه بیست و سیم مستر فریزر آمده بیان نمود که امروز اسباب سفر شما بار شتابی که از دولت تمنا کرده بودید همه آماده و
مهیاست بهیچوجه تا تمامی [illegible] از دولت ما برسد که بکجه [illegible] متفکر از [illegible] اسلامبول آمده باشیم و از اسلامبول
بطور خاطر خواه مشار الیه روانه نمائیم [illegible] کارها را حاضر نموده و مهیای رفتن و حرکت از لندن شدیم و قریب بظهر جمعی
از بزرگان و آشنایان حاضر گشته و یک یک یاران را وداع کرده از شهر لندن بیرون آمدیم مدت توقف ما در لندن
.... طول کشیده ولی هر روزه بباغی و هر لحظه بتماشائی بردیم روز و شب گذشت که بضیافت نرفتیم و گاه بود
که در شبی بیست خانه مهمان بودیم ولی میسر نمیشد که همه جا رفته باشیم لهذا هر کس که زودتر وعده داده آنجا میرفتیم
و از صغیر و کبیر مملکت نه اینقدر محبت و مهربانی ملاحظه کردیم که بتوان شمه از آن تحریر نموده در تمت قلم را نیز

انشاء الله درست بهمه ما خبر رسید که در هنگام مفارقت رقت دست داده بود و منزل ما در توقف لندن در [illegible]
که اول هر [illegible] است بوده و مخارج ما در ایام توقف در لندن از سرکار دولت بوده بحق [illegible] مهربانی افزوده
ما را نهایت خجالت حاصل است باری اگر کسی بشیوه سیاحت در آن مملکت صد سال توقف نماید و هر روزه اعجابی
تازه و صنعتی جدید در آنجا ملاحظه نموده باشد با وجود قوه و قدرت کاملی در عرض صد سال عشری از اعشار و اثر کی
از بسیار قوانین و دقایق صنایع و بدایع حکمتهای آن مملکت را شرح داده [illegible] ولیکن مضمون ما لا یدرک کله لا یترک
کله در این مدت قلیل آنچه ملاحظه شد با وجود اختلال حواس و هجوم فراموشی [illegible] پاره [illegible] از
مرسومات ایشان نوشته شد و در اینجا لازم است که قبل از بیان حرکت از شهر لندن پاره از جغرافیای مملکت و
بعضی قواعد دولتی و قرار رسوم ملتی نیز نگاشته شود که این مختصر بقدر الحصه از هیچ مطلبی بی بهره نباشد

جغرافیای مملکت انگلستان و پاره مسائل دیگر

مملکت انگلستان مشتمل است بر سه جزیره که اطراف آنرا دریای محیط و بحر شمال احاطه نموده است و شمال
آن جزایر متصل است به بحر شمالی و آنچه از دریا قطع مسافت شود از طرف شمال همواره نخواهد بود الا [illegible] که بجانب
از ینگی دنیا [illegible] مسافت آن [illegible] است و از طرف جنوب [illegible] متصل است بمملکت فرانسه
و دریائی که میانه جزیره انگلند و مملکت فرانسه واقع است که بیست و سه میل زیاده نیست و در سه ساعت قطع آنرا
توان نمود و از سمت غربی آن اتصال بمملکت اسپانیه دارد و شرقش مملکت [illegible] و بلاد روسیه واقعست
و جزایر مذکوره انگلند و اسکاتلند و ایرلند است و از انگلند با سکاتلند بخشکی توان رفت

و در ورق انگلند و اسکات لند یک جزیره خواهد بود ولی مشهور است که دو جزیره است و در میانه آن دو جزیره بازوی دریایی
بمسافت پانزده میل واقعست و مبدا این جزایر از خط استوا پنجاه و دو درجه و نیم است و بر حسب تقسیم اربعه جهان از قسمت اروپ
محسوب میشود و هوایش بواسطه قرب بقطب شمال سردتر است ولی بقدری لطیف است که در چهار ساعت از هر فصل از فصول
اربعه را ظاهر میشود و اغلب هوایش ابر است و فصول اربعه آن مشخص نیست و بارش زمستان که ملبوس زمستانی میپوشند
و در فصل تابستان ظاهر میشود و باران که قطع نمیکرده و از روز باران در هر فصل زمین و در تابستان چون زمستان سرد است ممکن
نیست که سبزه زمین قطع شود و لهذا اجرای آتش در عرض سال کلی و در سبزه همیشه سبز و در فصل بارندگی میشود و اتفاق چنانست که
یکماه الی چهل روز آفتاب دیده نمیشود و دایم هوا ابر است و رطوبت هوایش بسیار است و ساعت روزش از نقطه
اعتدال سرطان تا هیجده ساعت و نیم میرسد برای مدت الطلوع که از طلوع الی غروب آفتاب باشد و همچنین در ادنی جدی شبهایش
هیجده ساعت و نیم میشود و اغلب قطع و فصل مهمات در شب واقع میشود اطراف آن سه جزیره را از قراری که بتقدیم
تحقیق نموده اند سه هزار میل میشود و خلایق آن سه جزیره بیست و هفت میلیون که بیست و هفت کرور باشد برآورد شده است و
مالیاتی که از آن خلایق بدولت هر ساله میرسد و بمصارف میشود چهارصد و هشتاد کرور است اگر دولت انگلیس وقتی
خارج نزاع واقع شود زیاده برای مخارج خواهند داد و امداد خواهند نمود چنانچه در سنوات قبل در سنه حرب
انگریز با بناپارت سالی هشتصد کرور خارج جنگ بدولت میرسانیدند و در این جزایر اکثر معادن میشود از طلا و نقره
و مس و آهن و سرب و قلع و روی و زغال و گوگرد و نفت و زیبق و نمک کلاً هم میرسد و بالمنافع آنها است
و زیاده از طلا منفعه زغالست که هم سنگ خود منفعه آن طلا است و همه کار با را از جهازات آتشی و روشنائی تمام

مملکت

مملکت و صنایعی که منتهی است تمام از زغال بواسطه مصرف زغال و منفعه آن خواهد بود و آنچه برآورد کرده اند منفعه آن
معادن زغال هر روزی دو کرور و نیم است و شهر پایتخت در انگلند است که مشهور بلندن است هر چند جزیره
جزیره خالی از خلایق و آبادی نیست و شهرهای کوهستان و قراء زیاد دارد که مجبر و معروف نمیشود ولی آنچه از آن عمارت لندن
مدینه لندن خواهند و مدینه که عبارت از چهار کرور باشد جمعیت خلق آنجا را معین نموده اند و خانه که آنها را ثبت
کرده اند و این چهار کرور اشخاص هستند که صاحب کرور دارند و مادام کسی را سرمایه و دولت زیاد نباشد در شهر لندن
خانه داشته باشد و اینچهار کرور خلایق همگی صاحب ثروت و مکنت میباشند و یکی از علامات ثروت و دولت آنست که
که در آن مملکت هر کس را که خانه در شهر باشد تحقیقه چه قدر بیشتر از شهر کرایه خانه و لازم آنست که خانه شهر را فروخته
در بیرون شهر خانه و مسکن گیرد و از ازدحام مملکت جزیره و دو جزیره دیگر بخصوص در شهر لندن قیمت زمین بسیار است
و در وسط شهر لندن زمینی که خالی از عمارت باشد مثلاً هیچ جانب که به هزار خشت باشد پانصد تومان داد و ستد میشود
و پاره و باغچه که در بعضی خانه ها است قیمت پانصد هزار تومان و چهارصد هزار تومان داد و ستد میشود و از جمله شهرهایی که
که در کل معموره جهان بعظمت مشهور است هشت شهر است که ترتیب عظمت و وفور جمعیت آنجا در سنه
اول شهر لندن است که پایتخت مملکت انگلستان است و دوم شهر پکین است که پایتخت مملکت چین است
اگر چه شهر پکین که پایتخت مملکت چین است بآرایش و معموری لندن نمیشود ولکن آنچه مشخص است و در تاریخ فرنگستان
ثبت گشته در این اوقات اهالی مملکت چین بجمعی رسیده که سیصد میلیون که عبارت از هزار و دویست کرور خلق باشد
در مملکت چین موجود است سیم شهر پاریس است که پایتخت مملکت فرانسه است چهارم شهر اسلامبول است

که پایتخت مملکت قسطنطنیه است پنجم شهر کلکته است که حال تصرف پادشاه انگلیس است ششم شهر رومه است
که پایتخت روم است هفتم شهر وینه است که پایتخت قیصر است هشتم پطربورغ است که پایتخت مملکت روس است
و این هشت مدینه اعظم مدن عالمست و از همه معمورتر و خلایق آن بیشتر شهر لندن است و شط تیمس در وسط معموره
شهر میگذرد و اگر چه آب آن شط بقدر شط فرات بلکه کمتر از آنست ولکن بجهة عبور و تردد جهازات بزرگ آن آب را بستر پر
عمق که جهاز آن را بسته و پاره جهازها که کار میکنند در آن آب از شهر بلندن بسبب جهازات بسیار است و عبور میکنند
و دوازده پل بر روی آن شط بسته اند که هر یک از آنها سه کرور و چهار کرور در مخارج آن خرج کرده اند و یکی از آنها
پلی است که از آهن بسته اند و ستونهای سنگ و گچ و چوب صرف آن نشده است و تمام از پارچه های زنجیر آهن است
که با چهار زنجیر آهنین که بسته اند و پلی ساخته اند که از زیر زمین ساخته اند و دیگر که مشق است سابقا ذکر شد
بر روی همین شط واقعست در روی آن شط عظیم هر قدر که نظاره میشود از کثرت کشتی و جهازات آب پیدا نیست و روی شط را
مجموع جهاز گرفته است و جهازات سرکاری که مخصوص جنگ است و برای جنگ و آوردن مکاتیب و اخبار ممالک
بجهة نشر دیگر با امرا میشوند هزار و دویست فروند کشتی میشود که اغلب از صد و بیست توپ تا سی توپ کمتر در آن جهازات
نیست و این مخصوص دولت است و تجار ممالک انگلستان از قراری که برآورد شده است دویست هزار فروند جهاز
دارند که بجهة تجارت معین نموده اند و همچنین از ولایات دیگر که بجهة معامله جهازات میروند و حساب مملکت انگلند
میآیند روی شط و دریای سیاه از جهازات و سنگار است قوت و قدرت دولت انگریز در دریا و جهازات
و تفاخر ایشان همین مرحله میباشد چنانچه پادشاهی که بالفعل است در عهد برادرش که پادشاه بود در انگلستان

جهازات

جهازات بوده و اغلب اوقات در دریا بوده است باری آنچه برآورد کرده اند اگر جهازات عالم متفق باشند و
جهازات انگریز بالاترند اینها است و در جای دیگر هم که مشخص است ده جهاز یک جهاز ایشان نمیتواند جنگید و
هر طایفه همیشه بر روی آب منسوب بایشان بوده اند و از جمله دوازده وزیر ممکن مدیر امور جهاز سرکاریست و او را
اداره لارد آو ترود جهازات سرکاری است و برای اینجهازات که مذکور گردید در تنگی دنیا و جزایر
جهازات بسیار بهجهت شمار دولت میباشد که در وقت ضرورت فرمان بردار خواهند بود و اغلب جهازات سرکار
در روی شط تیمس ملاحظه کردید و آن آب متصل برپا میشود ولکن آبش بسیار ثقیل است و اشتهای غذا از آن آب
هم نمیبرد و اهل آن مملکت در چند شب بجهة ضرورت آب بخرند در تمام فصول و طول سنه که در آنجا بارش
بسیار خوب است که آب بارش خورده باشند و خود را از زحمت بی آبی نجات داده باشند و کالکین و کارخانه جات
صنایع و بازارش نگارخانه چین است و هر کوچه اش صد هزار ماه و خانه هایش پنج طبقه عمارتست و هر
طبقه دریچه از آینه دارد که رو کوچه باز میشود و اطراف خانه ها تا سر دیوار را آهنین بطرز بسیار خوش منقش کرده اند
که لذت از نگاهش حاصل میشود و در های خانه ها همه رو بروی یکدیگر باز میشود و درهای مقابل که هر جفتی چهار
صد تومان زیاده و کمتر ارزش دارد و اسم صاحبخانه و محله را با شمع و کسی که دارد بر بالای در آنخانه نوشته اند و تمام جات
دکانها چنان است که دکان و خانه اش هر دو یکی است و آن دکان جزو خانه اش میباشد و پاره متعلقات شمع و
لیکن که دارند علامتی بر در آنخانه نصب کرده اند که اگر کسی غریب باشد و صاحب حرفی را احتیاج باشد همان علامت
خواهند شناخت مثلا هر گاه کسی در چشم زخمی خورده باشد و جراحی بخواهد یا اینکه ناخوشی حسی داشته باشد و طبیب بخواهد

جهان علامت در خانه می‌توانند رفع احتیاج خود را بدون هیچگونه تغییر کرده باشند و نیز بجهة سهولت کار خانه جاتی که تمام
در لندن است به محله چند تقسیم کرده اند و آن محلات را برابر چهار منقسم ساخته اند و آن کوچه ها را نیز معین کرده اند که چند خانه
دارد و خانه ها را هم بترتیب اسم گذاشته اند و نمره نهاده اند از اول و دوم الی آخر و جمیع آن نمره ها را کتابچه نوشته
و چاپ کرده اند که در هر خانه در هر کسی یکی از آن کتابها دارد و هرگاه بخواهد که کاغذی بنویسد و نشانی خانه او کجا است
فوراً در همان کتاب ملاحظه کرده اسم خانه و اسم خودش و اسم محله او را از روی کتاب معین کرده بر سر کاغذ نوشته
می‌نویسند و کاغذ او را به پست‌خانه که بجهة مکاتیب معین نموده اند انداخته و چند ساعتی دیگر به سراغ رفته جواب نوشته
خود را بر میدارد و همین طریق امور را سهل و آسان نموده اند که در مملکت انگلیس و فراغت شهر از ترکانی میسر است و اقوام
هر امری توانند نمود و جمیع میوه های سردسیری و گرمسیری دارد آنکه بعضی بیاورند ولی بحرارت آتش چنانچه سابق مذکور شد قیمت آنها
بسیار غالی و گران است و از سایر ممالک نیز پاره از میوه و ماکولات که آنجا می‌آورند حتی شراب ایشان که از جمله درست
و شرب غالب ایشان است اقسام متعدده دارد و شغالی در آن مملکت بهم نمیرسد و هر یک از انهار از ممالک بسیار دور هرچه
ضروریات ایشان از قبیل ابریشم و پنبه و شکر و برنج و ادویه و قهوه و گندم و جو و سایر حبوبات پاره میوه و نباتات از
ینگی دنیا میآورند و قبل از آنکه این اشیاء در ینگی دنیا بهم آید همین متاع و ضروریات را از هندوستان می‌آوردند و منافع
کلی منافع آنها میشد اکنون در ینگی دنیا خود بهم میآورند و شغالی از متاع هندوستان محتاج نیستند و نمی‌آورند از آنچه برنج
در انگلیس ینگی دنیا به غیر از هند است که نهایت نازک و چون برف سفید است و از غایت نازکی و لطافت
در دهان آب میشود و سایر متاع دیگرش هم از مملکت بسیار است و بغیر از آن همه می‌آورند که کفایت خود را اگر ده نخاف

انگلستان

انگلستان و هندوستان را نیز میکنند اما چیز پنبه کفایت نمیکند و از هندوستان به مملکت انگلستان میآورند منجمله
یک پنبه است که هر روزه تخمیناً چهار جهاز پنبه از هندوستان روانه انگلند مینمایند و لیکن چنان است که اسباب و اوضاع هر کاری و بافتن
هر پارچه را بواسطه اسباب بکار آسان کرده اند چنانچه پنبه را از هندوستان خریده بجهاز و کرایه کشتی رسیده بفروشند و بروی آن
دریا آن پنبه حمل آید تا لندن می‌برند آنجا [illegible] آن که [illegible] مزد و اجرت و نافع آن
که محسوب کرده و دوباره آن پارچه را چه با جهاز بر که از آن پنبه بعمل آمده است همان پارچه را انحصر به بار کشتی کرده بیچاره دیگر
کرایه جهاز با مملکت هندوستان برده آنجا ارزانتر از آن پارچه که خود بعمل آمده است که در آنجا خود بعمل آورده اند بفروش میرسانند
و بواسطه همین سهولتی که در کارها اختراع کرده در صنایع پدید آورده اند تمام نسبه ممالک بعیده را استرداد آورده اند
و از شغل و عمل باز داشته اند و لیکن در مملکت خود ایشان چنین نیست اگر کاری سهل بهم رسد که در حسب ضرر عموم [illegible] خلق
باشد و جمعی بواسطه آن متضرر و ضرر رسند اگرچه نفع آن و مداخل آن بیشمار باشد مرتکب نمیشوند و از دولت [illegible] منع
خواهد شد که کسی نزدیک آتش نرود مثل آنکه در مملکت فرانسه متداول است که چند رشته مکرر بسیار خوب میسازند و بسیار
ارزان تمام میشود و در این اوقات جمعی در انگلند چند [illegible] بسیار خوب بعمل آورده خواستند ایشان نیز از آن چند [illegible] بسازند
چون ضرر کارخانه جات [illegible] رعایای ینگی دنیا میرسید که حاصل شکر کشتن و شکر در مخارج [illegible] آتش شد و قدغن شد که
مرتکب نشود خلاصه مردش از زیادتی فکر و تدبیر [illegible] امورات دنیا دار را منظم و نسق کرده اند که باید بر آن
متصور باشد و آنچه در نزد عقل مشکل آید در نزد ایشان سهل و آسان است و اهالی آن مملکت نازک مزاج و نازک طبیعت
میباشند و اخلاق و [illegible] ایشان لطیف و از برگ گل لطیف‌تر و نازکتر میباشند و بدون اغراق کم [illegible]

از حلقه دست بازگیر است و مرا چنان نازک و زود رنج و لیکن بسیار با ادب و با محاوره است هر چند در کمال حضرت
باشند باز قانونا و برادر دست نزاده و لیکن نکته در قصد هلاک یکدیگر باشند باز با ادب سؤال و جواب میکنند فحاشی
و هرزه گوئی که متعارف [illegible] بهیچوجه متعارف نیست منتهای فحش است که کسی بکسی بگوید که شما دروغ میگوئید این منتهای خصومت است
مگر کسی قصد هلاک کسی را داشته باشد بتواند چنین حرفی را بزند و اسناد دروغ گفتن بکسی بدهد [illegible] محاوره سخن بنقیض [illegible]
و دعوای طپانچه در میان پاره از ایشان مصطلح است که گاهی اتفاق میافتد و آن چنان است که اگر کسی در مجلس حرفی یا سخنی
ناصواب ادا و بطوری که باعث رنجش خاطر گردد آن شخص در آن مجلس هیچ نمیگوید و بیرون میرود و آن کیفیت را
با رفیقی که دارد در میان نهاده آن رفیق آن خواهد گفت که فلان شخص چنین است که [illegible] و گاه باشد که سخنی گفته و منظور [illegible]
رنجش خاطر تو برده است و چنین اتفاق افتاده است تو رقعه نوشته و مرا داده در رقعه تحقیق مطلب را خواهم کرد آن شخص [illegible]
در جواب خواهد گفت که [illegible] ام و حرمت می‌نویسد که فلان مجلس فلان حرف [illegible] شنیدم و دل من از آن رنجش است [illegible]
از آن بجهة من تصفیه کند [illegible] اعلام فرمایند که دانسته باشم و آن رقعه را بدست [illegible] داده روانه نزد مدعی می‌کنند
که آن شخص دیگر چند مرتبه رقعه تا نوشته را خود بدست مدعی داده باشد و آن شخص مدعی اگر منظوری داشته باشد و اتفاقا سخنی
گفته باشد که باعث ملال خاطر شده است در جواب رقعه با ادب قلمی میکند که مرا هیچ منظوری نبوده و مقصود رنجش
خاطر شما نیست چنانکه سهو و خطائی رفته است عذر بخواهید که نیت مرا در این بار شده صحیح است و همینقدر عذرخواهی کفایت است
و هرگاه بخلاف منظورش از آن جهت خصومت بوده است هیچ عذر خواهی نکند و در جواب می‌نویسد که رقعه شما رسید
و من خواستم که جواب شما را نوشته باشم فلان ساعت بفلان جا [illegible] که بالمشافهه جواب حالی شما شده باشد

ولیکن



ولیکن است بر حضرت و دعوای طپانچه و بعد از نوشتن چنین کاغذی آن شخص [illegible] کاغذ جواب را گرفته و نزد رفیقش میبرد و مرا
میگوید و او مستعد نزاع میشود و از این طرف هم آن شخص مدعی نزد رفیقش رفته میگوید که با فلان شخص مرا دعوای طپانچه است
و فلان هم چنین گذشته است آن رفیق هر قدر که نصیحت با او میکند نمی‌پذیرد و میگوید که من با فلان شخص خصومت دارم و با او
وعده و ملاقات ام که در فلان ساعت با رفیقش در فلان مکان حاضر شوند باید که تو نیز در مرافقت من باشی و طپانچه خصم را پر
کنی آن رفیق لابد است از اینکه مرافقت کند تا روز دیگر که ساعت موعود میرسد اگر کسی از آن مقدمه مطلع شود [illegible]
[illegible] رفیقش خواهد گفت و از ایشان مصلحی چند [illegible] گشته مدعی و مدعا علیه را با رفیقان ایشان بحبس می‌برند
مادام آنکه ضامن معتبر بدهند که توبه از این حرکت کرده ایم استخلاص بجهة ایشان ممکن نیست و بعد از آن [illegible]
آنکه کسی امر موقوف داشته و مرتکب نمی‌شوند و اگر [illegible] مطلع شود روز دیگر سر ساعت بمکان دور از شارع عام [illegible]
با رفقا و وکلا رفته طپانچه هر یک را رفیق دیگری پر کرده و هر قدر نصیحت بکنند مفید نخواهد افتاد و بقدر [illegible] قدم دور از یکدیگر طپانچه
را محاذی سینه یکدیگر باز داشته [illegible] هر دو [illegible] صدائی برآید که علامت زدن باشد آن وقت طپانچه ها را آتش
داده تا بخت و طالع هر یک چه باشد بحکم که هر دو بمیرند و بحکم که هیچیک نمیرند و بحکم که یکی از آنها هلاک شود و بحکم که هر دو
زخمی شوند یا نشوند بهر تقدیر بهر قسم شود بعد از آن [illegible] حرجی نیست و چون از رضای طرفین بوده است
شریعت ایشان حکمی در انخصوص نخواهد کرد و دعوای طپانچه از اینجا است مشهور است بر نظر این است و این اطوار جهال
انگلیسیه است و از قدیم الایام مثل آنکه در مجلس قاعده بوده است که مدعی و مدعی علیه در وقت منازعه با شمشیر
و معتقد چنان بوده اند که آتش گناه کار را میسوزد و بیگناه را نمی‌سوزد و ایشان نیز اعتقاد چنین بوده است که طپانچه

انتیبت بلکپاه نخواهد رسانید و همان دستور قریه اکثر در میان جهال فرنگستان مخصوص در فرانسه متداول است و در این اوقات
یکی از بزرگان فرانسه همین زارع ملاک شهر پاریس سابق برابر از قراریکه در تواریخ ایشان مسطور است اهل فرنگستان مخصوص اهالی
انگلستان از قسمی بهائم و حیوانات بوده‌اند و هیچ صنعتی نداشته‌اند و اغلب در [illegible] مسکن کرده و
پوست حیوانات پوشیده و غذای غالب ایشان نباتات می‌بوده و اگر پادشاهی در میان ایشان هم می‌رسید چندی نگذشت که او را
بقتل می‌رسانیدند و در بعضی اوقات پادشاه تسلط یافته جمعی کثیر را بقتل می‌رسانید و غلبه در میان پادشاه و رعایا همیشه
برقرار بوده و بعضی ظلم و ستم زیاده از حد برایشان بوده و مردم آنجا بعلت جور و [illegible] متفرق [illegible]
گرگشته و هیچ چیز آسایش نداشته ظاهر است که هر وقت از اوقات [illegible] هر مملکت از غایت [illegible]
رب [illegible] جور و عدوان در ناحیه و مملکتی [illegible] چنانچه در ایران [illegible] در ممالک آسیا و بلاد شرق [illegible]
تمام دارد و راحت و اطمینان بکلی از میان خلق آن مملکت برداشته شده است و بخلاف آن در ممالک اروپا محال است
که ظلمی واقع شود تمام شهرهای انگلند در هر جا که رسیدیم و ملاحظه کردیم از غایت معموری که خلق آنجا دارند و بحساب [illegible]
می‌کنند هیچ چه حاکم و [illegible] هیچ وجه احتیاج [illegible] در میان ایشان [illegible] انصاف [illegible] است که [illegible]
خود حاکم قطع و فصل مهمات و در آن مملکت تماما [illegible] آزادیست هر کس هر چه بخواهد موافق قانون خواهد کرد و [illegible]
و امرا و حتی پادشاه قدرت ندارد که مرغی را کشته باشد چنانچه مثلا در غیر موسم [illegible] وحشی صحرائی پادشاه [illegible]
او را حکم بکند [illegible] شرع [illegible] ثابت و جاریست تخلف نمی‌تواند کرد و هر کس [illegible] مملکت
آزاد است در رسم [illegible] در میان ایشان بسیار مرسوم است و اگر کسی در آن مملکت برود و بنده داشته باشد

آن بنده آزاد خواهد بود و خواجه را بران بنده هیچ سلطنتی نیست و در این باب اصرار اهل مملکت زیاده از حد است چنانچه در
این اوقات که در بعضی از بنادر ممالک امریک بجهت [illegible] آنجا [illegible] و خلق آنجا از هر نوع [illegible]
آورده و اخراجات [illegible] هر مملکت [illegible] نموده‌اند بجهت عدم جمعیت و قلت ناس و رعیت و عمله و کارکنان [illegible] در
اطراف ممالک افریقیه و زنگبار اشخاص [illegible] جمعی کثیر از غلامان و کنیزان سیاه آورده و در آنجا بکار برزگری [illegible]
و [illegible] داشته و بطریقه بندگی جور و ستم زیاده از حد برایشان [illegible]
یافته در پارلمنت که خانه کامنس عوام باشد شورت کردند که [illegible] از غله و پنبه و شکر [illegible] از هر یکی
و با وجود ظلمی که از اهالی آنجا نسبت به بندگان [illegible] در عمل آوردن این اشیاء حاصل می‌گردد و آن ماکولات و اشیاء [illegible]
خواهد بود [illegible] اگر اشیاء را [illegible] و آزادی [illegible]
رسید آن نیز [illegible] خواهد بود و بجهت اینکه زحمات و اخراجات هر یک از بندگان را ایشان [illegible] آورده
اند [illegible] که در میان آنها [illegible] فروش شده بود [illegible] بهای آن بندگان را داده‌اند و این تکلیف را ایشان [illegible]
و ناگوار خواهد [illegible] شورت کردند تا [illegible] آن
بندگان را [illegible] آزاد کنند لهذا در سال گذشته [illegible] بندگان
جزیره را آزاد کردند و قرار داده‌اند که بعد از این در آن مملکت اسم [illegible] نیز مردم آنجا [illegible]
اصرار دارند و طالب اسم و آوازه و شهرت نام نیک بسیارند چنانچه کسی [illegible]
دست آویزی خواهد که کمال خود را جلوه دهد و بر خلق ظاهر سازد [illegible] و دنیا در نظر اهالی آنجا [illegible] عظیم دارد

و طریق اهالی مشرق در جهانداری و [illegible] بسیار [illegible] باشند [illegible] صرفه در امور ملاحظه کنند
و دیناری [illegible] اخراجات نخواهند کرد و اگر صرفه در کار باشد از [illegible] مضایقه ندارند [illegible] آن مخارج صد سال [illegible] ظاهر شود
باز [illegible] در آن امر خواهند کرد و در خیرات و انفاق بفقرا و ایتام [illegible] چنانچه هر کس اگر سالی
هزار تومان مداخل [illegible] پنجاه تومان آن مال فقرا و مساکین است و بواسطه [illegible] اسعار [illegible] آن
آن مملکت [illegible] که [illegible] آن که فقیر باشند [illegible] ایشان سوال می‌کنند در
تمام مملکت [illegible] وجود ندارد و هر کاه کسی سوال کند او را [illegible] خواهد بود [illegible] در هر محله
بجهت خیرات و مبرات ساخته‌اند و مسکینان در آنجا جمع [illegible] بجهت کفایت احوال فقرا [illegible]
که هر ساله [illegible] از بابت خیرات هر کس [illegible] نزد آن شخص جمع [illegible] مصرف غذا و لباس فقرا [illegible]
محاسبه آن را [illegible] و همچنین در هر محله دارالشفائی ساخته‌اند و چندین هزار تومان مخارج هر دارالشفائی [illegible]
و [illegible] هر ساله مقرر است [illegible] که بجهت دارالشفا خرج [illegible] و لازم است که
محاسبه آن را با اشخاصی چند [illegible] پس داده که هر دینار [illegible] خرج [illegible] دارد [illegible]
اطبا و [illegible] و صرف دوا و غذا و لباس [illegible] کفایت کند [illegible]
المطلوب و چنانچه [illegible] خرج [illegible] چنانچه زیاده آید [illegible] معامله [illegible]
منافع آن [illegible] باطلاع آن جمع دارالشفا [illegible] افزایند
غرض اینکه روز بروز [illegible] آن مملکت افزوده [illegible] ترتیب و قوام [illegible] پنجاه سال

قبل از این تا بحال در میان ایشان ظهور یافته است والا قبل از این از جمله وحوش و حیوانات بوده‌اند و اکنون هر علمی از علوم
نزد ایشان متداول است [illegible] که اطفال ایشان [illegible] را با لغات مختلفه با هم تدریس می‌کنند و دقیقه‌ای از اوقات ضایع
نخواهند کرد و بدترین صفات نزد ایشان تضییع اوقات است [illegible] است که صغیر و کبیر ایشان [illegible]
کنند و متحرک شوند و تمام [illegible] از ایشان [illegible]
مگر [illegible] از خرد و بزرگ و زن و مرد [illegible] خط و سواد دارند و معتقد [illegible]
و [illegible] خواندن [illegible] احتیاج است [illegible] تضییع اوقات
[illegible] مصروف داشته و چندین هزار [illegible]
بجهت طلبه هر علمی از علوم در آن مملکت بنا نهاده‌اند و [illegible] مخارج بجهت طلاب علوم [illegible] و علم [illegible] لغات مختلفه نزد
ایشان بسیار گرامی است و بهتر است از هر علمی [illegible] عظمت [illegible]
از زمان [illegible] تواریخ ذکر شده است تمام دولت ایشان از تجارت و صنایع
که هر روزه [illegible] اسباب تازه اختراع می‌کنند و باقطار عالم می‌برند [illegible] آن اشیا [illegible]
بار [illegible] حکمرانی [illegible] که اگر کسی مملکتی را [illegible]
کند و بخواهد که آن مملکت را [illegible]
[illegible]
[illegible] و چهار صد کرور جمعیت داریم و [illegible] دولت [illegible]

اینجا میشود به منفعت که کمپانی دارد همین منافع تجارت اینجاست و در صورتی که مملکت کمپانی برقرار به اندازه داشته باشد
و منفعه هم داشته باشد ضرورت ادعای این است که در جهت ترقی سهم و بهره داشته باشند و برین ملاحظات اعتقادی است
مملکت ما از هر طرف اعتقادشان بر مصالحه پادشاهان و هیئت ممالک کل جهانست و بر مصالحه مردم که گروها
اخراجات کرده که دولتی که حضرت در میان ایشان باشد بنای مصالحه در میان آنها که از هر دو در اسباب فکرشان است
که در هر حالت در حال حضور مجلس احتیاج به تنفع بایست و در روزگار فراغت هیئت پول هر مملکت از ما خواهد بود بکلی
آن در حال انقلاب ضرر به حساب دولت خواهد رسید اینست که خیرخواه هر مملکت و دولت و صلح هر فساد در هر مملکت خیر
و منافع خود را تمام در تجارت می‌بینند و در معامله تجارت قرار همه در میان ایشان مسلم است و تفصیل آن جهات
که جمعی اتفاق و شراکت با یکدیگر کمپانی آن را ترجمه شده اند جمعی عالی و دارا کمپانی بزرگ دارند که هر روزه چند نفر از افراد آن تجار
در آنجا به جهة معامله همه جمع آمده اند مثلاً شخصی از ترمان نخواهد دارد و میخواهد از لندن به شام یا اسلامبول سفر کند ترسش از غرق
و صرف آن مال دارد نخواهد از دو هزار برود و تحویل کمپانی نماید و قبض کمپانی را گرفته در مجمع کمپانی حاضر گشته و نوشته کمپانی را
داده و بجهة هزار تومان ده تومان تسلیم میکنند و از کمپانی نوشته باو میدهند که اگر مال فلانکس در دریا غرق شود و یا سرقت زده
نهصد و نود تومان از کمپانی باو داده شود و شخص نوشته را گرفته چنانچه چنین اتفاقی افتد کمپانی از عهده بیرون خواهد آمد و الا
ده تومان داده خواهد شد و امثال این معاملات بسیار است و تفصیلاتش بسیار است و ضررش نیز بشمار رفته فی الحقیقه نوعی از قمار است
خلاصه امر تجارت در آنجا رواجی کلی دارد و در تجارت که در آن مملکت بسیار بسیار مشکل است و بر غربا که تجار آن مملکت نیستند
زیرا که همه چیز در آنجا عالی و گران است و طریقه تجارت که هر کسی بخواهد در آنجا کم زیان کرده باشد تمام خالی بخورد و لاغر

مگر مال اخراجات دارد و حتی اینکه هر کاه کسی بخواهد کرایه کند یا بیست و پنجاه تومان مایه داشته باشد و کرایه آن مملکت تا پنجاه تومان است
باشند که سازی خریده در خانه ها بنوازند و تفریح کنند ممکن نیست که کسی با تنها چیزی داده باشد و مزد و در آن مملکت زیاده
از قیمت اصلیه است مثلاً اگر زرگر پاره مثقال طلا بدهد که ساز بجهة ده مثقال طلا چند تومان مزد خواهد گرفت و
اگر خانه را خیاطی بدوزد قیمت پارچه و دو تومان یا شش تومان مزد خواهد گرفت و از این قیاس همه کسبه آنجا مزد زیاده از قیمت
متاع میگیرند و در معاملاتشان سختی اول معتبر است و قیمت اشیاء و اسعار کم زیاد میشود و به جهة آنکه باید که تجارت را بسیار
که زیاده نقصان کند چنانچه مشتری که زیاده نقصان در قیمت کند مثل اینست که فحش داده باشد و پولی که رایج آن مملکت است اغلب ورق
کاغذیست که از دولت کاغذ و مهر بر آن زده اند و نقد نقره رواج مملکت است و یا نسبت به پول صرف دارد بجهة اینکه صد هزار تومان
از آن پول رایج قرآن در جیب گذارد و به هر جا ساخت نمود و لیکن نقد پول اشکال عظیم دارد و با نسبت تجار که در آنجا مسکنند
صرف میدهند و آن اوراق را میگیرند که هر قدر احتیاج باشد خریده با اطراف سفر کنند و از جیبهاشان تا هزار تومان نقد است
که آن اوراق چاپ و کاغذ و مهر شده و تا مملکت نه آن پول رواج دارد و در ممالک مشرق و هم رواج دارد و هر اینکه از جهة آنست
اگر بزد و ای کاسبین ایشان خریده و روانه لندن کنند و در هندوستان نیز مقرر است و غرض ایلچی است سخن از آن
و هم آتش در حالت سلطنت و از آن کاغذ و مهر و چاپ آن اوراق که یکجا سکه است سالی که در آن منفعه دولت است
که … صد هزار تومان میشود و صرف امور دولت در آن مملکت واقع میشود و لازم است که از دولت هر اخراجات و مصارف عموم خلق امداد
به آن فقرا کنند بعد از آنکه مشورت آن درباره است که هیئت عموم است شرایط اتفاق در آن فقراء کرده اند که اینکه اخراج
لازم است و باید که هیئت باشد هر قدر که بخواهند مردم بگیرند آن شخواهر از تسعیر است و کرایه مراکب و کاری و قیمت صنایع

و اجرت کسبه و فقراء نیز از عمال و مباشرین هر عمل آن نخواهد بار یافت میشود مطلقاً کسی نمیگوید که باید فلان نخواهد برابر
و لیکن قیمت و اسعار اشیاء بالا میرود و همان منفعه بقدریکه لازم است بدولت خواهد رسید و بعد از ایصال نخواهد لازمه باز
نرخ اجناس و اشیاء و قیمت امور بسیار کرده و اغلب کرایه بارکش آن مملکت عرابه است و عرابه را چنان روان و غلطان میسازند
که در ختی سالم زده و فقیر را که پانصد نفر حمل و نقل شده … تعبیه کرده اند و نفر را راه کرده راب
عرابه را هر جا که بخواهند کشیده و میبرند و همچنین سوارهای شان اکثر بر عرابه ها و کالسکه است و بعضی از سگهای قوی جثه را
تعلیم داده اند که عرابه کشی میکنند و اغلب بکار اسبهای کوچک سگ بسته اند و در کمال خوبی و سرعت عرابه کشی میکنند
و سینه شان است و سگ خاصه سگ معلم بسیار است چنانچه خود دیدم که شخصیکه باریع الغنیم حرامانت بر در سرکاری بچهار صد
تومان پول عجم خریده و من از او سوال کردم که چرا چنین عمل میشود و چه حاصل دارد و این خرید ترجمان گفت که اینگونه
سگها را خواهی انگریز بسیار بسیار پسند میباشد و من میتوانم خواهم فروخت و نفع کلی بجهة من دارد و تعلیمات عجیب
بکلاب میدهند و آن حرامانت در غیر ما نیز دارد که تمامی سواره و پیاده میشود که شخصی با دکان مردارهای معامله داشته باشد و سگ
آنکه کار را میداشته باشد چنانچه آن شخص فرصت رفتن با آن دکان را نتواند زنبیل در برابر سگ آورده و پول در آن
می اندازد و هر چه بخواهد خود و دکمه نوشته در زنبیل میگذارد و دسته زنبیل را بر گردن آن سگ انداخته آن سگ بر دکان آمده
میرود و نوشته و پول را داده متاعی را که نوشته است آن شخص در زنبیل کرده و بگردن سگ انداخته سگ آن را از آنجا کشیده
بخانه مرحبت میمایند و همچنین پاره حکایات و اطوار غریبه از کلاب آنجا مشهور است که مناسب با این مقام نیست
و هیچ حیوان را در آنجا سگ و شکار نمیاورند و هر چه نگاه دارند و ترحم به شرط مادامت حیشم داشت منفعه از آن حیوانات

و اگر تقصیر … نشده باشد آزار یا ملکیت نشده و در آنجا عمارت و اسرار زیاد دارند و بقدر مقدور مشکور شده و طالب اسم و شهرت
بسیار زند و از وقایع در دنیا و امور هر مملکت طالب و جویای خبرند و هر یک هم یک از بزرگان کاغذ اطلاع هر قانون و
طریقه دولت دارند و هر کسی را میبرد که در مصالح دولت هر کاه چیزی بخاطرش رسد بگویند و تصرف کنند و در امور آن
مملکت به جهت عقیدت و نسبت به … آنجا مشترک است هر کس عاقل باشد و در عقل تجربه رسیده باشد شاید وزیر اعظم
شود و بخلاف پسر وزیر اگر کامل نباشد در سلک جهال منظم و منسلک خواهد بود و لفظ دولت که اهالی ایشان در السنه و افواه
مشهور است بر دو قسم است یکی دولت خاص است و دیگری دولت عام اما دولت خاص که میگویند منظور پادشاه
و وزراء و بعضی از ارکان دولت و دولت عام که میگویند منظور الفرنس آن مملکت از شاه گرفته الی فقیر همگی را
بهیئت اجتماعیه منظور دارند و اغلب آنست که لفظ دولت که در میان ایشان تلفظ میشود همان معنی عام مطلوب و
منظور است زیرا که دولتی است عام و همه مشارکت دارند و قانون روز اول بر این قرار داده شده است و بسبب
استقامت و کثرت کمیت خود را نیز در اتفاق آراء و مشارکت عموم دانسته اند و این بدیهی است بعد از آنکه هر کس
فی نفسه شریک در آن دولت باشد هر یک صرفه و صلاح خود را از دست نخواهند داد و تقصیر در صدد خیرخواهی دولت
خواهند بود و بعد از اینکه مشخص گردید که دولت عام است و در خصوص جهات اتفاق آراء شرط است لازم می آید که در هر جزو
مطلب عموم اجماع و مشورت کرده باشند و این امر محال بر اینکه اجماع چندین کرور خلق در هر … ممکن نیست بنا
بر این قرار کار نشستن در میان ایشان مقرر گردید و تفصیل این اجمال اینکه عموم دولت که اجماع خودشان در هر وقت
صورت نگرفت از جانب خود کلاشیری چند مقرر کرده اند که مبنی بر خیرخواهی و مصلحت است و آنکه عقلشان

رسد در فرا رو مدار مهمات میانه خود و ضد الکتابی نشنید و کمیه بیار از مال ایشان را نگرفته اند که بمصرف شود و آن وکلا
از تمام مملکت انگلستان ششصد و پنجاه نفر معتبر است و آن اشخاص کسانی هستند از معتمدین و امنا که بجهت دیناری از مال
خلق که بمصرف شود مضایقه ندارند که خود را اشخاص دهند و این ششصد و پنجاه نفر را کامنس عام گویند و وزرا و دولت که
هر کدام ضمن عمده و مهمی عظیم محول است که بعد از این ذکر خواهد شد ایشان را کامنس خاص گویند و بعضی از امرا و ارکان دولت
هستند که ایشان را لارد گویند و لارد در لغت ایشان بمعنی بزرگ است و در عجم بمعنی خان است و لارد بجهت نسبتی میتواند
و شاید هم که لارد نبوده باشد و پادشاه تازه او را لقب لارد داده باشد غرض اشخاصی که لارد هستند ایشان را نیز کامنس
خاص میشمارند که در حقیقت ایشان کامنس هستند که بین اشخاص و اعیان میباشند و آنها عده و شان معین نیست و آنچه که
لارد باشند میتوانند داخل در مجمع کامنس شوند الا لارد اسکات لند که زیاده از شانزده نفر در آن مجمع راه ندارند خلاصه
بنا بر این مجمع کامنس بر سه فرقه منقسم گردید فرقه عموم که وکلا متعین باشند و وزرا که مدیر امور سلطنت اند و فرقه هم لاردها
که ارکان دولت محسوب میشوند و هر یک از این سه کامنس را عمارتی بسیار وسیع در لندن علیحده که محل اجتماع و شورت
ایشانست اما شورت آن ششصد و پنجاه نفر که وکلا و آنها عمارتی علیحده است عموم گویند که ملت انگریزی پارلمنت میخوانند
و قطع و فصل مهمات در آنجا صورت میشود و عمارتی دیگر قریب بآنجا است که مخصوص شورت وزرا است و آنجا را
کامنس خاص میگویند و برای وزرا و دیگری در آنجا راه ندارد و هر یک از وزرا فرد فرد نیز دار الشوری علیحده دارند که مخصوص قطع
و فصل مهمات مخصوص که در دست است و محول بایشانست و لاردها را نیز خانه علیحده ایست که در آنجا بجهت کامنس جمع
میکنند و پاره از وزرا هم میتوانند که هم لارد باشند هم وزیر از حیثیت اینکه لارد باشند میتوانند در کامنس لاردها

رفته باشند و با ایشان شریک در شورت گردند و در شورتخانه وزرا نیز میتوانند رفت از جهه اینکه وزیر هستند و شاید که
وزیر هم لارد باشد و هم وکیل عموم از رعایا که از جمله ششصد و پنجاه نفر محسوب گردد و در حضور شورت عموم دارد که در هر
خانه رفته باشد و تصرف در هر سه قول نماید و لاردها ... هستند که وکیل خلق باشند و همان دستور معتبر اند که در کامنس عموم باشند
و تصرف کند و در میان آنها عموم مخصوص است بار قرار ایشان بر این است که در روز ماه ... سال وکلا خلق تمام
وکلا در لندن جمع میشوند و وزرا و لاردها هر کس که در یاردونگ ... خانه داشته باشد در لندن ... جمع خواهد کرد
و پادشاه نیز در هر جا که باشد در آن روز بلندن آمده زینت کرده و تاج پادشاهی بر سر گذاشته و در کالسکه طلائی دولت
که مجموع زر ناب ساخته شده با حشمت و دستگاهی تمام میاید بدر عمارت عموم که پارلمنت گویند و کرسی نشینی که در خانه
شورت وزرا و عموم خلق پا بر دار و خانه مخصوص باشد او نیز از جمله وزرا محسوب است کلید آورده در پارلمنت را باز
میکند و تخت مرصع شاهی را در آن عمارت زده پادشاه بر روی تخت قرار میگیرد و آن ششصد و پنجاه نفر وکلا و وزرا
و لاردها در آن مجمع حاضر خواهند بود و چهار صد نفر از زنان بزرگان و وزرا اذن دخول در آن مجلس و حضور پادشاه
دارند و تمام بر صندلیهای زرین نشسته تماشا میکنند و پس از اجتماع و حضور همه پادشاه برخاسته خطبه در کمال فصاحت
ایستاده میخواند و بعد از آن روی خود را بحضار مجلس کرده میگوید الحمد لله این دولت پایدار و بر قرار است و امور داخله و
خارج این مملکت انتظامی کامل از هر جهت حاصل است و پادشاهان اطراف همه ایلچیان خیرخواه فرستاده اند و تمام اهالی
و مراوده با این دولت دارند و رواج تجارت این مملکت بیرون از حد است و در سال گذشته حال امر استیام در خیر
خواهی این دولت بظهور رسید و در این سنه نیز از شما توقع دارم که بافکار صائب و آراء متین در صلاح دولت

طی نمایند و کوتاهی در کار هیچ بر حیا نکنید و دلمرا با دولتی دیگر خصومت و منازعه باشد با اینکه دولتی را اتفاق باشد در هر صورت
اولیاء دولت ترغیب بدو جنگی یا ترک یک دشمن خصم خواهند نمود و باری بار از فقرات که پادشاه بیان نمود آگهی تصدیق
بر فرمایش شاه کرده و تعهد خدمات و مصلحت مهمات را خواهند کرد و پادشاه بعد از فراغت بسبب همان اوضاع از آنجا
بیرون آمده و در پی کار خود میرود و آنخانه پارلمنت گشوده است و از یک ساعت بعد از ظهر تا چهار ساعت از شب گذشته
هر شبانه روز بغیر از شب یکشنبه و در روز شنبه آن ششصد و پنجاه نفر با یکدیگر در آن مجمع نشسته و در هر جزئی و کلی از امور
مشورت میکنند و قطع و فصل مهمات اکثر امور داخل و خارج بسیار نیز همچنین و وزراء و لاردها هر شب در مجمع خاص حاضر شوند
بجهة مشورت و اگر اختلاف در رأی آنها بهم رسد بقدری قیل و قال خواهد شد که گویا از آن آواز گر میگیرد و بار این اساس جمع
بهمین طریق گشاده است تا چهار ماه و از سال گذشته و بعد از چهار ماه بار روزی معین پادشاه بهمان آئین و اسباب
در آن مجلس رفته بعد از ادای خطبه قراری شکر احسان خلق را نموده میگوید که چون مدتی است که شما در فکر و مرارت حال
بوده اید و از خانه های خود دور گشته اید الکنون بجهة آسایش شما میخواهم که پارلمنت را ببندم و شما هر یک بخانه خود رفته
و آسایش کنید بعد از آن پادشاه برخاسته همه از خانه بیرون میروند و کرسی نشین پارلمنت کلید آورده در پارلمنت
را قفل میکند و بعد از آن آنخانه بسته است و مشورت عام بر طرف است و هر کس بخانه خود میرود و چون بنیانی از اینکه
و بعد در استقبال امری از هر جا برت آمده است چنانچه بعد از بستن پارلمنت امر جزئی واقع شود وزراء خود بدون
مشورت عام میتوانند گذرانید و اگر احیاناً امری کلی واقع شود که مشورت عامه در آن واجب گردد و لابد است که پادشاه
آمده و پارلمنت را گشاید و بار دیگر کامنس و وکلا جمع شوند و مشورت نمایند و لکن اینقدر را از جمله نوادر اتفاقات

و کیفیت کانسیل بهمین طریق است که نوشته شد اما طریقه مشورت ایشان چنانست که این سه فرقه که مجمع
عام و خاص و مجمع لاردها باشند مذکور شد که هر فرقه مخصوص عمارتی دارند که مشورت در آنجا میکنند و بجهة مهمات کلی در شبها به
پارلمنت میروند و مهماتی که صادر میگردد از جزئی و کلی ابتداء آن امر از وزرا باید صادر شود یعنی هر مطلبی که باشد و اقدام در آن
امر لازم آید اول در مجمع وزرا مشورت آن میشود و کسی از آن وزرا آن مطلب را بیان میکند اگر او را سایر وزرا رد کردند که مردود
خواهد بود و هر گاه بعضی رد کردند و بعضی قبول نمودند بعد از قیل و قال که براهین و دلائل از دو طرف گفته شد از قرار قسمی میشوند
هر طرف که بیشتر باشند آنطرف رجحان دارد و اگر مساوی باشند آنطرف که وزیر بزرگ باشد که امور مذکور متعلق باو است
راجح خواهد بود باری بعد از آنکه آنهم در مشورت وزرا گذشت و همه تصدیق کردند آن مطلب نوشته میشود و بکانسیل لاردها
و اگر ایشان رد کردند اتفاق وزرا هیچ نمیتوانند از نصیحت لاردها صرف نظر نموده آن مطلب را در مشورت عموم به پارلمنت
برده باشند و هر گاه و حاله قبول کردند اتفاق لاردها قدرت بر این ندارند که رد کنند و هر گاه اختلاف در فرقه لاردها
باشد وزرا و لاردها باز قسمت میشوند هر طرف که بیشتر باشد قوه آن زیاده خواهد بود و اگر طرف یکان ضعیف باشد
باز آن مطلب بپارلمنت خواهد رفت و اگر لاردها هم قبول کردند خطر برآن گذارده که فلان مطلب در مشورت وزرا و
لاردها گذشت اتفاق وزرا و لاردها که در پارلمنت شب میروند در مشورت عام مطلب مذکور را یکی از وزرا بیان
میکند و عامه آن مطلب را قبول کردند که گذشته است و هر گاه رد کردند که مردود است و حصری قدرت مخالفت عامه را
ندارد و هر گاه بعضی قبول نمایند و بعضی رد کنند غوغای عظیم خواهد شد و از اطراف دلایل و براهین بقدر گفته خواهد شد که ...
... که یکی از وزرا متعهد میگردد که آن مجمع را مجاب کند شاید ده شبانه روز در آن مطلب گفتگو میکنند

و دلیلهای آورند تا مجاب بکنند و اگر مجاب نگردند و خلاف هم رسید آنوقت قسمت میشوند مثلا طرفی ایستاده و مقر
طرف دیگر قرار بگیرد و آنگاه کرسی نشین آنها را میشمارند هر طرف که بیشتر باشند آن طرف اثر خواهد برد و بعد از آنکه مطلب
مذکور در پارلمنت و مشورت عام هم گذشت آنوقت امر گذشته است آنوقت وزیر اعظم مهم مذکور را بحضرت پادشاه
برده بعرض میرساند که دولت چنین صلاح دانسته آنوقت شاه امیر که رد کند ولی هرگز نخواهد کرد و لابد است که قبول
و تصدیق بر آن مطلب کند آنوقت مطلب مذکور محول است بوزیری که آن امر متعلق است باو و حکم بکند [illegible] بخواهد و
مالیاتی که حاصل میشود بخزانه سابقا مذکور گردید که معادل چهار صد و هشتاد کرور میشود و در هنگام ضرورت زیاده بر این نیز باید
خواهد شد این چهار صد و هشتاد کرور لازم است که وزرا محاسبه آنرا بر وکلا و خلق پس دهند که هر کس بداند در آن سال
تخواه مالیات بجهة چه مصرف خرج شده است و کجا رفته است هر گاه مخارج آن معقول و مشورت عام بوده و حساب
صرف شد که سخنی ندارند و اگر دیناری بحساب خرجش با فضیحت خواهند کرد و در حساب سال حجر خواهند آورد و مکان
که دیناری بحساب و بیجا در جهت خرج شده و تمام مخارج محاسبه آنرا وزیر خزانه با هر حالی و کلا و عامه تقریر و تفصیل آن
چاپ شد که هر کس که دیناری از آن تخواه را داده اند بداند که بچه مصرف رسانیده و اگر کسی ده تومان از این
تخواه را داده باشد حق آنرا دارد که در مجمع عام بر خواسته گریبان وزرا را بگیرد که تخواه مرا بچه مصرف رسانیده اید
و لازم است که وزرا خرج ابواب نمایند و بعضی مخارجات که ابراز آن مصلحت دولت نیست و نمی توانند گفت
که فلان تخواه بچه مصرف رسیده است بجهة آن مخارج تخواهی معین کرده اند که [illegible] میدهند و در آن باب وزرا را امین
هستند و مخارج آنرا عامه نمی خواهند و بهر طریق که وزرا صلاح دانند رفتار خواهند کرد و وکلا و خلق کم عبارت از [illegible]

نفر باشند هر یک از آنها را جمعی کثیر جمع گشته و بار بطریق مشورت و اجماع وکیل کرده اند و ایشان مردمان معتبر باید باشند
که منفعت طلب [illegible] وکالت بجهة ایشان نیست و بجهان قبول عامه قناعت کرده و در خیر خواهی خلق مساعی جمیله بظهور میرسانند
و وزرا ده نفر مقرر اند آنچه لازمه بعض ضربات و مهمات دولتی است موافق تفصیل خواهد برد اول وزیر اعظم است که
در امورات داخله و خارجه دخل و تصرف کرده نایب مناب پادشاه است و رتبه مرتبه او بالاتر از همه ها است
دوم وزیر امورات داخله یعنی حکمی که در تصرف آن است و هر امری که وقوع یابد باطلاع او باشد که او اقدام در آن امر
خواهد نمود سیم وزیر امور خارجه یعنی هر امری که خارج از دولت است مثل تعیین ایلچیان و بالیوزان در هر مملکت و سیر و کار
هر ایلچی که از دول خارجه در انگلند باشند و ارسال مکاتیب و ایصال نوشتجات که از اطراف ممالک آید و جواب آن
نوشته شود و تمام اینها بکفایت او محول است و مشار الیه در مهمات مذکوره مبسوط الید و مختار است چهارم وزیر ینگی
دنیا است که مصالح آن ممالک عظیم الکفایت میکند پنجم وزیر مراکب سرکاریست که او را امیر بحر خوانند تمام
مراکب سرکاری و عزل و نصب کپیتان و لوازم آن سفاین باطراف ممالک حیث بالاختیار اوست ششم وزیر خزانه است
که تخواه مملکت کلا تسلیم او شده مخارج دولت نیز حواله بوی میگردد و محاسبه آن تخواه را در آخر سال جزو بجزو
باید در پارلمنت رد کند و بجهة اگاهی خلق بگوید هفتم وزیر [illegible] هندوستان است جزو و کل آن با جمع کمپنی [illegible] و دولت
[illegible] و دخل و تصرفی نیست ولی چون کرنل تعیین نمودن بجهة آن مملکت لازم است که باذن دولت باشد و [illegible]
مشورت [illegible] هر کار شان و دولت انگلیس [illegible] است از این جهة وزیری از دولت بجهة آن امر معین است که بدون
مشورت وزیر مذکور در مجمع کمپنی امری نخواهد گذشت. هشتم وزیر نظام است که تمام نظام و عسکر کاری و اختیار

عزل و نصب جنرال و کرنال و صاحب منصبان کلا بکفایت اوست و او را امیر نظام گویند نهم وزیریست که نظام [illegible]
در تصرف و اختیار اوست و ضبط و ربط آن هم بلا شرح میشود دهم وزیر توپخانه است که توپخانه سرکاری و توپچیان کلا تحت
یازدهم وزیر امورات و مشاغل کارهای مملکت است که تمام کارهای سرکاری از ملکی را با مراد حساب نموده و مالیات را بحساب
گرفته و کارهای سرکاری را بخبریات دولت باطراف بلاد فرستاده و ترجمه آن صورات میکرد دوازدهم وزیر
که کرسی نشین مجمع عام است و شغل او اینست که در پارلمنت مصدر مجلس و محرر اقوال باشد هر گاه اختلافی در میانه اهل کرسی
بهم رسد او ممیز باشد و اهالی کرسی نشین را قسمت کرده جرح و تعدیل نماید این منصب بسیار جلیل القدر است و در پارلمنت وزیر [illegible]
کرسی نشین است و بالاتر از وزیر اعظم نشسته و سخن او زیاده از هر کس اعتبار دارد و بار برای وزرائی که خدمات مخصوصه
مشاغل مذکوره لازم است که محول باشد بس منحصر در این دوازده نفر می باشد که هر یک قائم مقام و نایب مناب
با چندین هزار عمله دارند که در شبانه روزی دقیقه فراغت بجهة آنها محال است و علی الاتصال در خدمات دولت
مشغول می باشند و سوای این دوازده نفر اشخاص هستند که بمرتبه وزارت رسیده اند ولیکن مهمات خطیر از دولت محول
با تنهایی باشد و قریب بمرتبه وزارت است هر چند هر امری از امور محول بوزیری [illegible] بدون مشورت با یکدیگر
آب نمی توانند خورد و کاری را بمشاورت و صلاح یکدیگر می کنند و شغل وزارت بیکار را آنکه دولت محول بر دو
فرقه است یکی را ویگ گویند و فرقه دیگر را توری گویند و خلاف این دو طایفه بحسب اعتقاد در معاملات دولت
و مهمات در مملکت است و هر یک را اعتقاد اینست که باید بنوعی رفتار شود و در هر آن که عموم خلق متفق بر اعتقاد یک
از این دو طایفه شوند یعنی عامه مقرون باعتقاد یکی از این دو فرقه باشد آن طایفه وزیر و بیکار مملکت خواهند بود و لازم است

که وزرا یا ویگ باشند یا توری و بالمناصفه نخواهد شد شاید که در عرض سال دو مرتبه این دو طایفه متصدی امر وزارت
گردند و دو مرتبه پایمال گشته و در میان ایشان اختلاف بحسب اعتقاد است و می توانند بود که پدر ویگ باشد و پسر
توری و شاید که برادری ویگ باشد و برادر دیگر توری و بهمین قسم در عزل طایفه و نصب فرقه باین است که معمولات سابقه
را بهم زنند و رد کنند چنین نیست بلکه هر طایفه که منصوب گردند قرار داد وزرای معزول را محترم و برقرار خواهند داشت و چون
رفتار هر کس در آن مملکت بمقتضای دلخواهی است احدی را در آن باب سخنی نیست و اما اختلاف اعتقاد است آن دو
طایفه چنین است که توریها از قدیم الایام همیشه بیکار روز بر برده اند و در ایام تمادی منصب وزارت از روی
پاره مداخلها و منافع بجهة خود در معمولات و [illegible] قرار داده اند که الحال هر یک صاحب الف کرور و در شغل وزارت
سخن ایشان اینست که ما از اول در هفتصد سال قبل از این [illegible] برده ایم و مملکت ما از همه ممالک ویران [illegible]
بوده و از عقل و حکمت که بالفعل در دست داریم رفتار کرده و این قواعد و مراسم را تا امروز داشته ایم تا اینکه مملکت ما یکی
معمور [illegible] دولت ما بپایه و خوبی رسیده است الحال از قواعد قانونی که اینهمه برکت و منفعه دیده ایم چرا از دست
داده و متروک سازیم لهذا باید بقانون قدیمه رفتار نمود و از اینکه منفعه خود را در آن معمولات قدیم ملاحظه میکنند
نمیخواهند که آن قواعد متروک گردد و اما ویگها را سخن اینست که در هر وقتی بمقتضای آن وقت نوعی از رفتار با [illegible]
مقرون بمصلحت دولت است و بیک طریقه و یک روش [illegible] رفتار نمود معمولات و مراسمات قدیم بمقتضی منفعه
بعضی است و بالفعل چون دولت عام است باید بطریقی رفتار کرد که فایده و رفتار عام باشد و منافع قواعد ملکی شامل
عام گردد و تمام خلق مستفیض گردند نه اینکه پاره زیاده از حصه منتفع گردند و پاره مسکین عاجز چون این سخن مقرون بمصلحت

عام است اکنون عامه خلق بطرف دیگهای باشند و از اینجهة منصب وزارت اکنون در اینفرقه است و فرقه تریها بجهة
نقاصت باشان در پارلمنت بر سر هر جزئی شورش و دقیقها و ضرره و نمی باسی کنند و جوابهای شسته باری قیل و قال میانه
ایشان بسیار است و از جمله قواعد که در آن دولت منافع آن بیشمار است و هر کس اعلم کلی حاصل میکرد و ورق اخبار
و طریقه آن چنانست که جمعی از منشیان و مورخان که در علم انشاء و در ربط تواریخ آگاه باشند و محل اعتقاد و اعتماد
بقول آن اشخاص بوده باشند ایشان را کارخانه بسیار عظیمی است و اسباب بیشماری در آنجا فراهم آورده اند و چندین هزار عمله در آن
کارخانه مشغول کاری شستند و در هر شبانه روزی عمله و اخبارچیان ایشان در نزد کلانتر شهر داروغه ولایت بوده و باتفاق پاکار
در محلات سیر کرده و هر امر از امور که در شهر واقع شود از عیش و عزا و جنگ و نزاع و تولد و وفات و صلح و شر اضیاف و
ستیزه و دوستی آنچه باشد اخبار معلوم نموده و در آن مجمع اخبار میبرند و همچنین در خدمت پادشاه و ملکه و در نزد وزراء و امراء جمعی
معین نموده اند که رفتار و گفتار و حرکات ایشان را جزء بجزء اخبار داده و در آن مجمع میرسانند و کذلک در نزد تجار و صاحب
خبرها که از کل عالم خبردار اند و نزد وزیر دول خارجه که هر روز چند پاکت از ایلچیان و بالیوزان اطراف ممالک در
نزد او میرسد آدم معین کرده اند که هر خبری که از اقصی بلاد عالم باشد و در هر قریه از قراء عالم که امری واقع شود که قابل ذکر
باشد آنچه از هر جا شنیده در آن مجمع میرسانند و یکنفر از منشیان آن طایفه مامور است که شب و روز در پارلمنت و خانه مشورت
عام هر ذی نفسی که متکلم شود در هر باب سخنی عبارات او را نوشته متصل بهم در مجمع اخبار میفرستند و فوراً چاپ
میشود و بحدی که سخن هر شخصی در پارلمنت هنوز تمام نشده است که نصف آن مطالب چاپ شده است و در دست مردم افتاده است بازی
همین طریق که مذکور شد هر اخباریکه قابل اعتنا باشد آنها را جمع کرده و آنها را ذکر آنها بجهة اهل مملکت فایده و

ازانجمله انتخاب کرده آن اخبار را فصل بفصل در ورقی بسیار بزرگ پشت و روی کاغذ را چاپ میکنند و روزی چندین هزار
ورق در آن کارخانه چاپ میشود و هر شبانه روزی آن ورق نیز چاپ شده است غیر از اخبار روز گذشته است و بعد از چاپ شدن
آن اوراق را چندین دکان که در اطراف شهر لندن مخصوص اخبار فروشی ساخته اند متفرق کرده و هر کس از اهل آن
اخبار را خریده و میخوانند و همه اهل آن مملکت اطلاع از خبرها و کل امورات دنیا دارند و میدانند که هر جا چه اتفاقات واقع
و بنای دولتشان بر چه چیز است و نیت اهل کابینه و وزراء او درباره خلق بر چه گونه است و در روزی چندین هزار تومان منفعه
آن کاغذ اخبار بخزانه دولت میرسد و اکثر کاغذها را اهالی هر مملکت خریده بجهة اطلاع باطراف و نواحی ممالک میفرستند
و آن اوراق را بلغت انگریزی نیوز پیپر میگویند زیراکه نیوز بزبان آنها جدید و خبر تازه را گویند و پیپر بمعنی کاغذ است
چون هر روزه اخبارات و اوراق تازه و جدید است اسم بر طبق مسمی است و از جمله کارهائی که منفعه آن بکلی میرا...
دو دولت را که در هر ماهی حاصل میکرد و بلغت ایشان ... پوست است و تفصیل این باب اینکه بجهة سهولت کارها
و رواج امور خلایق بجهة ارسال و ایصال مکاتیب در تمام بازارها و کوچه های لندن یا خارج باقصی بلاد عالم خواه مکاتبات
دوستی باشد یا تجارتی کاغذی بر روی مکتوب خود را جدا نوشته و بر سر کاغذ بطوریکه مذکور شد اسم آن شخص و ولایت او
که مسکن دارد و محله و خانه اش را نوشته آن کاغذ را سر بمهر در سوراخ انداخته و در هر محله یکنفر معین است که صبح و عصر تمام
برداشته مکاتیب آن محله را که در سوراخ جمع گشته است در تمبره بخانه علیحده در عمارتی بسیار وسیع انبار میکند
و یک از آن ادارهای بسیار مقصد این امر است و چندین هزار عمله بجهة این کار معین و آماده دارد و بقدر پانصد نفر عمله نشسته اند
باطراف آن خروج مکاتیب و ترتیب آن نوشته جات را متصل بهم خوانده و بسمت هر مملکتی را علیحده میکنند از روی میزان

جمعی نشسته اند و مکاتیب ولایات و توابع هر مملکتی را سوا میکنند و جمعی دیگر محلات آن ولایت را علیحده میگذارند تا
بهمین ترتیب تمام آن مکاتیب را بسته و پیچیده و در چراغها ریخته فوراً جمعی بکاریهای بسیار خوب می کشند و بهر یک
کاریها از مملکت انگلند مخصوص انگاریها باشد و آن کاریها هر یک بطرفی رفته بهر آبادی و معموره که میرسد آن اوراق را پیاده
زده و در آن ولایت که متصدی بنگاه است آن اوراق را که میشود بیرون آورده بره نوشته جات را میگیرد و در ایالات
بصاحبانش میرسانند و مواجبه بجهة اجرت آن مکاتیب معین شده است با جواب مکتوب را گرفته و مقام مراجعت کارشان
کاری دیگر باز بهمان شیوه را از یک سر راه آمده جواب مکاتیب را گرفته با خود تسلیم خواهد کرد و بهمین طریق در روزی پانصد
کاری صبح و عصر از لندن نوشته جات باطراف ممالک عالم از هر کس بمیرد و بقدر ده هزار عمله متصدی آنکار بسیار مشغولند
و مکاتیب هر کس را بهمین سهولت و زودی بصاحبانش رسانیده جواب گرفته میرسانند و اگر کسی نخواهد اجرت او را داده
روی همان کاغذ می نویسد که کرایه این کاغذ رسید دیگر کرایه را که میرساند مطالبه نمی کنند و هر گاه آن شخص هزار از آن کسیکه کاغذ
باسم او است میگیرند و هر جزئی از هر کاغذی میگیرند و هر قدر کاغذ بزرگتر باشد و ملفوفه داشته باشد بیشتر میگیرند و این
دولت بسیار عظیم است و از همین جزئی سالی ده کرور منافع حاصل میشود که چهار کرور آن مخارج متصدیان آن شغل است
شش کرور دیگر داخل خزانه میشود و منافع آن بجهة خلق مملکت بسیار است و دیگر از افکار صائبه و محاسن تدابیر ایشان
در باب روشنائی آن مملکت است بحدی که شبهای تاریک در آن مملکت از شعله چراغهای نفت ... درخشان
بهیچ وجه با روز فرقی ندارد و در تردد طرق و شوارع و آمد و شد عرابه ها ... مزارع مطلقاً ایام و لیالی تفاوتی
زیراکه در آن مملکت از طرق و شوارع و بوستان و مزارع و صحرا و جبال و کوچه و بازار و دکاکین کمتر از در شب چراغات

و روغن آن چراغها را بنوعی حاصل نموده اند که مثل آب جاری بلکه مانند نهر جاری در همه جا سرایت و بعمارات و خانها برده اند
و در طرق و شوارع و بوستان و مزارع نیز همین دستور روغن چون آب جاری در آن و در هر معموره که بجهة این دان روغن اطاق صغیر
کرده و معمار است و معابر برده باشند طریقه آتش است که چندین خارج از شهر مکانی مرتفع را چندین دیگ آتش که هر یک
شبیه بخانه از آهن باشد بر پا نموده و پایه های آهنین بر آن قرار داده اند و مستحکم کرده اند و در روزی چندین هزار خروار زغال
معدنی آورده و در آن دیگها میریزند و در زیر دیگها نشسته تمام از همان زغال آتش افروخته تا بجائیکه از آن زغال شیره و روغن چراغ
و نفت سیاه و روغنی بعمل میآید از هر یک دیگ یک لوله کار گذاشته اند که تمام آن روغنها از لولهای متعدد آهنین در برکه ای از آهن
که شبیه بحوض عمیق است در آنجا جمع گشته و بر بالای حوض بجهی از آهن مثل تنوره ساخته اند که اگر بخار از حرکت باعث شکستن
لوله ها باشد در روغن با بخار از آنجا بیرون رفته و آتش بهم رسانده و از آن حوض عمیق لوله بسیار بزرگ که سه ذرع در سه ذرع
لوله میشود کشیده است تا قریب شهر و یا هر جا که بخواهند روغن او را بچراغها برده باشند و متصل در آن لوله روغن بمثابه آب
جاری است و قریب شهر لوله چند که از آن لوله ها هر یک لوله بسیار مختصر و ماخوذ میشود و متصل است بآن لوله بزرگ
تا داخل شهر و عمارت شود و هر محله لوله علیحده دارد که متصل است بآن و از لوله محلات بجهة خانه ها هر یک جداگانه لوله مخصوص
معین میکرده و در هر خانه نیز بهمین طریق شده که در خانه پنجاه موضع یا در صد موضع روشنائی روشن شود و هر مکان محل لوله
علیحده دارد ولیکن همه مجری متصل بهمان لوله که در خانه است و مجمع این لوله ها دهن شیری مخصوصه دارد که هر یک از
از آن دهن شیرها را که حرکت دهی آن چراغ خاموش میشود و دهن شیر بزرگ را که متحرک سازی جمیع چراغهای آنخانه خاموش
میگردد و آن روغن بشابه چراغی لطیف است و در هر چراغی که آن بکار زده اند در وسط آنچه چراغها را روشن ...

سوراخ کرده اند آن بخار که روغن با آن متصل چه از اطاقی که دارد از آن سوراخ منفصل است هر گاه بخواهند که روشن کنند اندکی
شعله یا روشنائی بدان بخار رسد فی الفور مشتعل میگردد و روشنی زیاده از هر روغنی میباشد و مادام اینکه دهن سوراخش را نه پیچانند
خواهد سوخت و چون خواهند که خاموشش کنند دهن آنرا بسته باندک پیچیدن تمام روشنی زایل میشود و جمیع چراغهای آن مملکت را
غروب آفتاب همین قسم روشن کرده و طلوع صبح بدان طریق منطفی میسازند و آن روغن معاینه مثل آب جاریست فی الحقیقت
اگر بخواهد که در خانه خود در چهار موضع یا صد موضع روشنائی که دارد هم و اگر روشنائی آورده باشد البته در ترو مباشرین و عاملین
آن عمل رفته برای که با دیرمیه ... لوله درست کرده لوله بزرگ محله نصب میکنند و از آنجا روشنائی و آن روغن را در خانه خود
آورده در هر جا و در هر موضعی که بخواهد نصب مینماید و روغن مثل آب از سوراخ چراغ مثل مجرای فواره جاری خواهد گردید و اغلب روشنائی
آن مملکت همین طریقست که بعضی از بزرگان که در خانه نشیمن خود شان شمع کافوری میسوزانند و الا تمام خانه ها و دکانها
و دکاکین و شوارع و بازار و کلیسا از همین روغن بدین طریق گذران میکنند و این هم محل عجب نیست و بهترین افکار است
و اغلب طلاب علوم و کسبه که شغل ایشان با حرفی میباشد در موضع مطالعه و غیره هم اغلب برپا کرده اند و هنگامی که بخواهند روشنائی
باشد دهن شیرهم را واپیچانند آن بخار از چراغدان زبانه میکشد اندک روشنائی که باقی است تا هر وقت بخواهند در کمال
خوبی خواهد سوخت و هیچ جهت روغن ریختن و سر شمع گرفتن ندارد و هر وقت که رفع احتیاج شد دهن شیر را که
پیچانید چراغ خاموش خواهد شد و در سالی چندین کرور از مداخل اسمیه و صدمه به خزانه دولت میگردد و از آنجاست که
گفته اند مداخل معدن ذغال در مملکت انگلند زیاده از معدن طلاست و اغلب بر دخل و منافع ایشان از سهولت کارها
حاصل میگردد و از آنجمله جمعی از تجار آن مملکت بجهت بردن امتعه با طراف و نواحی آن ولایت و معامله در حوالی و حواشی آن

زمین از شط تمیس پاره ای از جداول وسیع و انهار عظیم بریده اند که آن آب با طراف ملک جاری و روان گشته است از آن زمین
هر گاه بخواهند که متاع خود را حمل و نقل آن طرف نمایند کرده باشند پاره ای تخته ها ترکیب کشتی ساخته اند بقدر ده هزار من بار یا
کمتر بر روی آن تخته بار بجهت آسیران کشتی میشوند و همه جا آن اسب را از کناره رانده و آن کشتی را در روی آب کشیده بهر جا
که خواهند میبرند خلاصه اینکه از یک اسب ده هزار من بار کشی میکنند سایر کارهای دیگر را نیز میتوان قیاس کرد که مداخل ایشان
چه خواهد بود و اغلب امورات ایشان از روی حسابست و در نزد ایشان بیکاری و بیهوده گردی از هر چیزی بدتر است و ساعات
روز و شب را هر کس بجهت مشاغل و مکاسب خود تقسیم کرده و ممکن نیست که دقیقه اختلاف در آن بهم رسد و رعایت وقت
در نزد ایشان بسیار معتبر است و هر گاه کسی با کسی وعده دهد از قبیل ملاقات یا معاملات یا ضیافت یا سیر و سیاحت آنچه
تصور کرده و از بیم و امید یا غیر آن تخلف در آن وعده و ارصاد وقت ممکن نیست لامحاله مقرون بساعت و موقوف بوقت است و از اینجهت
در پیش طاق عمارت اکابر و بر گلدسته های کنایس از چهار سمت ساعتهای بزرگ قرار داده اند که در سر ساعت بشماره
هر ساعتی که گذشته است چنان زنگ و ناقوس میزنند که آواز آن تا مسافتی بعید میرود و بعضی که از این قبیل ساعت که
نصب بر دیوار عمارت کرده اند در شهر لندن یا نصد هزار ساعت بلکه بیشتر باشد و در پاره ای منارها و گنبد و کلیسا ها بجهت شب پاره
ساعتها ساخته اند که در شب آن ساعت چراغ روشن میکنند که عقربهای آن ساعتها از یک میل راه مشخص است و
میتوان تشخیص داد که از شب چقدر گذشته است و معاینه قرص ماهی که بر آن عقربه های ساعت و دقیقه قرار داده اند
و بخلاف اهالی مشرق که از غروب و طلوع حساب میکنند ظاهر است که قاعده فرنگیان بهتر باشد بواسطه اینکه
در هر فصلی از فصول شب و روز در تناقص و تزاید است ولی نصف النهار و نصف اللیل را تغییری نیست باری چون

فی الجمله از صنعت خودشان میباشند اقتباس از ایشان اولی است و پاره ای دیگر از قواعد و رسومات جزئی در میان ایشان
مستحسن و مصطلح است که ذکر بعضی از آنها خالی از ملاحت و منفعت نیست چنانچه اگر پاره ای از آن قواعد را رعایت کنند در ایران
خواهد بود از آنجمله خانه هائی که در مملکت بجهت مهمانخانه دارد بسیار معین شده است آنقدر تراهم تمیز خواهند و نظر کاروانسرا است در عجم
ولی هر عمارتی از آن زیاده از بیست هزار تومان اخراجات بنائی آنجا شده است و زیاده از هر چه در او اوضاع و اسباب
در آن اماکن میباشد و تمام ظروف و ادوات آنجا از طلا یا نقره خالص است و آنچه تصور شود در آنجا مهیا و آماده است
چون قانون آن مملکت نیست که هر کسی در خانه کسی منزل کند حتی رفیق یا برادر هم باشد لازم است که در مهمانخانه نزول نموده هر قدر
که در آن مملکت باشد منزل او در آنجا خواهد بود از اینجهت چنین عمارات و مهمانخانه ها مرتب و مقرر داشته اند که از سلاطین
و شاهزادگان و امرا و بزرگان که از اطراف میآیند در آن مکان نزول نمایند و در هر هفته زیاده از بیست هزار تومان
اسباب مهیا باشد و قریب بمقصد بلکه زیاده خدمتکار مردانه و زنانه دارد که دقیقه از خدمتگزاری شب و روز غافل نیستند و چنان
از صمیم قلب و مشتاقانه خدمت میکنند که برادر و مادر شخص آن قسم مهربان نخواهند بود و بهتر از آنها فرمانبردار و غمخوار
نتوان تصور کرد و آن عمارات مشتمل است بر مقصد طاق زیاده یا کمتر و در هر اطاقی مکمل است از اسباب ضروریه که لازمه زندگانی
و از نشستن و خفتن و شستن و نوشتن و خواندن آنچه ضرور باشد تمامی مهیا گذاشته اند و بخاری بجهت آتش و اسباب چراغ
و روشنائی و ظروف و طرز آلات از قسمی که بهتر از آن متصور نباشد و در هر خانه در کمال آراستگی نهاده و خدمتی جدا
زنانه و مردانه مقرر است که دقیقه از دقایق روز و شب غافل از خدمت نیستند و برد در آنخانه بجهت خدمتی آنخانه مهیا گشته
چند سرحد اند که همیشه خالی از خدمتکار نیست و در وسط آن پنج هزار صفه در بنا نهاده اند و در اطراف آن صفه زنگ

جرس بسیاری بعدد خانه های آن عمارت بدیوار آویخته اند و در زیر هر جرسی نوشته اند که این جرس متعلق بکدام اطاق است
و بر سر هر جرسی بندی از سیم و سر بند ها را در اطاقها آورده بطرز نقش و نگار ساخته اند و در طرف آئینه ای زنگی که در عمارت
نصب است آویخته و در آنجا نهاده جرس را که بطلبی باشد خدمتکار برای انجام آن شده و آویزان کشیدن جرس در آنخانه با
بحرکت میآید و خدمتکاران در این ملاحظه میکنند که کدام جرس متحرک گشته بر جرس اسمی نوشته اند و میدانند که متعلق
بکدام اطاق است فی الفور حاضر گشته اقدام در خدمت خواهند نمود و ما بجهت تجربه هنگام هر وقت از روز و نصف شب
که جرس را متحرک میساختیم خدمه حاضر گشته و هر چه میخواستیم حاضر و مرجود میگردید و خدمه اطاق صبح بسیار زود برخاسته
و تمام خانه را جاروب کرده و شست و شو نموده ذره ای زباله بمکانی باقی نمیگذاشتند و همچنان فضای خانه ها را نظیف
و پاک و پاکیزه میکنند که هر جا که شخص راه رود و تردد کند بشابه آئینه عکس آدمی نمودار است و هر روزه زباله ها را با جاروبی
که مژه چشم را از زمین برنمیدارد جاروب کرده و تا در خانه آورده و در زنبیل منقش انبوه میسازند و در همان لحظه
زباله کش محله با عرابه آمده آن زباله را برمیدارد و در تعاقب آن عرابه که چون سقا آب پاشی کرده بطرز تغییر طراوت
و صفا میدهند که از آن بهتر متصور نخواهد شد و در آن عمارت بعضی از خدام هستند که هر روزه رخوت و البسه متردد دین را
برده چنان پاک شسته میآورند که گویا تازه از دکان خیاط آورده اند پاکیزگی و نظافت ایشان هر قدر تصور
شود زیاده بر آنست و در کار رختشوئی چنان مهارتی دارند و جامه را سلیس میکنند که گوئی مشتهر شده است و در روزی دو دفعه با چه
اینهمه پاکیزگی باز لباس خود را تبدیل مینمایند که جامه ایشان هرگز چرکین برنمیدارد و بسیار عیب است در نزد ایشان
که اگر کسی لباس چرک و کثیف پوشیده باشد و تمام خلق آن مملکت از اعلا و ادنی ملبس بانواع لباسهای نفیس

و هیچ چه تغییر و تبدیلی در لباس ایشان نیست مگر وزرا و ارباب مناصب در هنگامیکه بسلام پادشاه میروند از وقت لباس
سلام می پوشند و در سایر اوقات مانند سایر مردم لباس پوشیده بطریقه عموم راه میروند و در آن مملکت قاعده نیست که
خدام یا نوکر در عقبش باشد مگر بر عرابه سوار شوند که ربانی که متوجه کار است همراه خواهد بود حتی امرا و وزرا در کوچه و بازار
تنها راه میروند و بر کالسکه نشسته و شاهزادگان نیز بهمین طریق منفرد سیر میکنند و بسیار میشود که پادشاه مثل سایر
خلق لباس پوشیده بهر جا میرود و معاشرت با هر کس میکند بحیثیتی که لباس شاهی در بر نداشته باشد کسی او را تعظیم نخواهد کرد
و بطریقه متعارف با او رفتار میکنند هر چند شناسند که او پادشاه است تغییری در رفتار نسبت باو نمیدهند و سلاطین آن
مملکت سوای از نسل سلاطین دیگر زن نمیگیرند و در قانون ایشان از مملکت متصرفه خودشان بر ایشان حرام است خود در اوپ
رعایا میدانند بر بجهة حرام میدانند و همچنین غیر از شاهزادگان دختر پادشاه را نمیدهند و بقاعده در تمام ممالک اروپ
و فرنگستان متداول و برقرار است و رسم حریت و آزادی در آن مملکت متداول است و زیاده در مملکت انگلند و فرانسه
این شیوه مرضیه را رعایت میکنند و بیشتر از هر دو جا در ینگی دنیا مملکت که بطریق مشخص و برقرار است و با بیت
روز بروز مملکت ینگی دنیا آباد میشود و خلایق از اطراف و اکناف بلاد از حب وطن و آسایش تن گذشته بدین مملکت [illegible]
آورده اکنون جمعیت و [illegible] در فرنگستان نیست که صنعت آنجا بهتر و خوبتر باشد هر چند جمیع اهالی آنجا اغلب از مملکت اروپ
رفته اند و اکنون چنان مسلط در امر خود هستند که هیچ دولتی را اندکی دخلی نداده و بقانون آزادی و حریت برقرار است
عموم مردم آنجا گذشته و داخل [illegible] و عنقریب از محاسن این قدر قدرت حال ایشان از همه دولتها بیشتر خواهد شد
و پاره از ممالک ایشان نیز آنکه بتصرف دولت انگلیس و فرانسه و [illegible] اسپانیه میباشد ولی بزودی استرداد

در محروسه لندن

تمام ممالک را خواهند برد و [illegible] را نصرت خواهند نمود باری در هر جا که عدل و انصاف بیشتر است معموری آنجا
خواهد بود چنانچه قبل از آنکه بنای عدل و انصاف مقرر گردد و این قوانین در میان خلق آنجا بر پا شود اهالی انگلند مثل بهایم
و حیوانات در همان شهر که با لفعل چهار کرور خلق بر اقسام عمارات ساخته اند و معیشت میکنند ایشان در سایه جنگل
بسر برده پوست حیوانات لباس کرده و گیاه صحرا مدار میفرمودند و اکنون نیز بازاری از آن مملکت بقدر دو هزار تومان [illegible]
آهنین با ظرف خانه خود دارد و بران نظافت و طراوت مرد و زن ایشان لباس پوشیده از لذات جسمانی بهره ور میگردند
پس معلوم شد که این همه بواسطه عدل و انصاف و بواسطه رسم مهربانی در حق یکدیگر چنانچه از خاصه و خلاصه موجودات
مقرر است که سفیر بار الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم باری از هر گونه نعمی که تصور شود نعمت دنیا برای ایشان
تمام است و از خوردن و پوشیدن و لذتهای نفسانی قصوری بسبب ایشان باقی نیست و عمارات ایشان مثل قصور بهشت
اگر بهشت را [illegible] چنان باغ و رودها نشان چون حرارت اگر چه از چنین قصور بیاید و در آن مملکت آب روان
در خانه ها و کوچه ها بطریقی که ظاهر و جاری باشد نیست ولی در هر خانه چندین مکان لوله شیر دارد که بخش آن شده
آب روان هر قدر که بخواهند جاری خواهد شد و اغلب در اطاقها لوله شیر کار گذارده اند که بجهة آشامیدن و شستن
هیچ احتیاج به بیرون رفتن نیست و به قدری چند آب را از لوله بعمارات بلند آورده اند که در نهایت سهولت از [illegible]
خانه و عمارات فوقانی آب جاریست و چون اغلب خانه ها از چوب است بسیار اتفاق افتاده که عمارت آتش گرفته
به مجرد احتراق خانه عمارتی با دیوار آنها را ترک کنند و منجنیق برداشته و آلتی ساخته آب درک و بر سر آن هم [illegible]
بسته و بر هم آب گذارده و آب را از آلتی بقدر صد ذرع به بلندی میرساند همه بالا برد تمام خانه را در مدت ده دقیقه

پر از آب مینماید و آتش را خاموش کرده و در هر جای عمارت شهر لندن [illegible] که حضور میمانند چنین مکانی دارد و اغلب از خانه ها
بجهة ضروریات اغتسال تلمبه کار گذاشته اند و تلمبه پهلوی آن از آهن که بمحض اشاره و اندک حرکتی
متصل هم آب از زیر زمین به بلندی آورده و سطح ایشان در زیر زمین و سردابهای عمارتست و لولهای بسیار بلند بجهة
بیرون رفتن دود قرار داده اند که ذره دود و بخار در فضای خانه ها ابدا یافت نمیشود و دالانها مطلقا اصلا دود و بخار
بچشم نمی آید و همچنین در خانه ها [illegible] مگس پشه و حشرات موذیه وجود ندارد و [illegible] فضله نمی اندازد و کثافت نمیکنند
و جمیع دکاکین آن از لایت از آینه رخام با آمین تمام مزین است و متاعی که باید در پشت آینه ها با انتظام تمام [illegible]
از برای بنیان چیده اند و قیمت هر چیز را نوشته و بر آن کالا آویخته اند هر گاه کسی را میل خرید چیزی باشد از بیرون دکان
آنچه بخواهد ملاحظه کند و قیمتش را از زیاده و نقصان باید است چنانچه بخواهد داخل دکان شود و متاع را ابتیاع کرده و بها میدهد والا
از آنجا بجای دیگر خواهد رفت و جمیع صنایع عالم خاصه صنعت فلزات و تخصیص شیشه جدید بهتر از هر مملکت از ایشان صادر
میگردد و طریقه خانه فروختن و اجاره دادن خانه های ایشان به این طریقست که اگر کسی خواهد خانه فروشد یا کرایه دهد قیمت
خانه یا کرایه آنرا بر ورقی نوشته بر آینه که از خانه مشرف بر بازار و کوچه است چسبانید هر کس که محتاج باشد خانه کرایه
یا خریدن در حین عبور از آن ورقه ملاحظه کرده میداند که کرایه خانه و ارزش عمارت چگونه است و احتیاج بدلال و حمال
ندارد و در حقیقت [illegible] خواهد رسید و نیز اگر شخص ارزش ببرد یا حالتش فوت کند نقش مهر و نشانه که برکاغذ میزنند
بهمان طریق لیکن بزرگتر بروی تخته نقش کرده و آن تخته را بر سر در خانه می آویزند و هر کس که ملاحظه کند میداند که صاحب خانه
یا ارزش رفته یا فوت کرده است و این نشان تا یکسال لازم است که بر دیوار آویخته باشد و دیگر از جمله صنایع ایشان است

اینکه قلیل مدتیست که در میان ایشان بجهة محافظت از آب جسمی [illegible] بظهور رسیده است که نهایت غرابت و تازگی را
دارد و آن جسمی است که از درخت مخصوصی بعمل میآید برنگ سیاه و شیره درختی است سابقا نیز آن جسم در میان ایشان بوده
و فایده آن جسم منحصر است باینکه مرکبی که در چرم کاغذ نفوذ کرده با آن پاک نشده زغال و مداد و سایر سیاهی آن صنعه مداد مذکوره را
از روی کاغذ محو گرداند بدون اینکه آثاری از خط باقی باشد و آن جسم بسیار بسیار منجمد است که هیچ چیزی منضم نمیشود و بسیاری از
حکماء و صنایع فرنگ بجهة اضمحلال و آب کردن آن جسم مشقتها کشیده و مشقتها کرده اند و مقصود بعمل نیامده است تا اینکه
در ده سال قبل از این یکنفر از شاگردها که بجهة تحصیل علم شیمی اوقات خود را مصرف ترکیب ادویه با دانش و حرکت [illegible]
آن جسم را با چیزهای چند مکلس نموده و آب کرده چیزی بطریقه مرهم که [illegible] بعمل آمد بعد از آن پارچه را با جسم مذاب شمع
نموده ملاحظه کرده که مطلقا آب از آن نفوذ نمیکند و بعد از آن هوا را از آن دمیده دید که مطلقا هوا از آن خارج نمیشود
چند روزی بهمان قسم باقی گذاشته معلوم شد که هیچ چه آب و هوا از آن خارج نشود و دانست که از آن صنعت نفیس جسیم و
بدایع تران اختراع نمود و فایدها خواهد بود تا بعد از آن کیفیت را بدولت عرض کرده چندین هزار تومان جایزه گرفت
و مقرر شد که مدت پنجسال آن شخص خود بهمان کسب مشغول و اشتهار آن شمع و البسه که بعمل میآید خود فروخته و منفعت [illegible]
کند و در آن مدت از اطراف ممالک بخریدن آن متاع هجوم کثیری از خلایق شده نفعی بی اندازه حاصل نمود و بعد از انقضای
مدت پنجسال جمعی که طالب آن هنر و کسب بودند اجماع نموده مبلغ سی هزار تومان با آن شخص داده طرز و طریقه آب
کردن آن جسم را تعلیم گرفته اکنون [illegible] در کل بلاد اروپ آن صنعت مفید منتشر است مثلا جبه و لباس که
رفع باران از آن میدوزند چنانچه یکدو سال متصل هم باران آید ذره رطوبت نفوذ از آن پارچه نخواهد کرد و همچنین

تو شنگ در جنوب از آن پارچه سید زند که او را کرده در جیب میگذارند و هر وقت احتیاج بجواب شود دم از آن دمیده
تو شنگ در حال نرمی و خوبی افتاده میشود و بر روی آن خواهند خوابید و چنان نرم و استراحت است که اسباب بسیار از حریر و پرنیان
بهتر است و بالش او را نیز بهمین طریق میسازند و هر جا که شخص برود میتواند که ملبوس رختخواب را در جیب گذارده روانه شود
و نیز که به طوفان منطقه در حشه اند و بر کمر می بندند اگر خدای نخواسته در کشتی طوفان شود آن پارچه را دم دمیده و بند هایش را
بر دوش و کمر می بندند چنانچه کشتی غرق شود هر قدر که طوفان و موج باشد بواسطه آن شخص از سرما و از سنگ تلف شده صدمه
از موج دریا نخواهد دید و بسیاری بواسطه آن کمربند ها کمال از بلای غرق شدن نجات یافته اند و بسیاری از صنایع بواسطه
القصیع بظهور رسیده است که ذکرش بر حسب تطویل است باری صنعت چیز بسیار خوب است ولی قیمتش گران است
و اهالی آن مملکت و حکمای انگلیس اعتقاد به ظهور کیمیا ندارند و لیکن اطبا و حکمای ایشان علی الدوام مشغول کیمیا شده اند
و از ترکیب ادویه اعتقاد با نفع و فایده دیده اند که زیاده از کیمیا برده است و از دانش کیمیا تمام تجربیات و صنایعی که
نتیجه ایشان هست باقی مانده است بنا بر این اغلب ایشان مشتاق کیمیا شده اند و منافع بحساب میبرند و اهل انگلیس
پس از فراغت از کار و شغل بعیش و عشرت مشغول میشوند و چنان آزاد و فارغ البال میباشند که هر یک در خانه خود
سلطان مقتدر است و از اعلا تا ادنی فی حد ذاته بنفسه مختارند و چیزی را اختیار بازاری نیست و اسباب
عشرت بهر و حساب در آن مملکت آماده و مهیا است و هر جا که روی و هر چه خواهی خلق الساعه موجود است
همینقدر که پول باشد آنچه بخواهی از متاع هر مملکت در ساعت موجود است و عصیان و زنا در آن مملکت قحبه زاده (?)
و معتاد است و هفتصد و هشتاد و هزار شاهد (?) آن شهر تعلیم آمده است که علی رؤس الاشهاد و صلای (?) ...

اظهار محبت و حسن طلب در ظاهر میکنند برای آنکه در باطن در کار زند و ظاهر کتمان میکنند بقصد هشتاد هزار نفر در کمال حسن
و جمال خود را آراسته و از خانه ها بیرون می آیند با آرایش و زیور و در کوچه ها هر کس را که می بینند با او تعارف کرده و ملتفت
اند دختران و شاهدان را چون مرغی که دانه برچیند غربا و خلق آن مملکت تا سه ساعت بعد از غروب آفتاب دست در
دست انداخته در کوچه ها و میدان ها گردش کرده بخانه و حجره که میخواهند میروند و بهترین حالات لندن حسن و جمال شاهدانست که بعضی در
اپره و مجالس بزرگان میروند در شبی هشتصد تومان و هزار تومان حریفانه میگیرند و لطافت و جوانی و حسن مقال ایشان
تحریری نیست اللهم ارزقنا جمیع المؤمنین والمؤمنات و قاعده عروسی و زفاف ایشان بر این طریقت
که جوانان ایشان مادامی که در کمالات و علوم و کسب فنون کارآگاهی عیار و پر کار نشوند و عمری از ایشان نگذرد و
که بتوانند معیشت خود را از کسب و هنر خود تحصیل کرده بمصرف دارند اقدام بر تزویج نخواهند کرد و همچنین دختران ایشان
ما دامیکه از هنرها با بهره و آراسته نشوند و اقلا بیست سال از عمر ایشان نگذرد شوهر نخواهند کرد و طریقه ازدواج و نکاح
ایشان بر این طریق است که اغلب جوانان و دختران در سیرگاهها و مهمانیها و باغات و بستانها بی پرده و حجاب
با یکدیگر مصاحبت و معاشرت میکنند چنانچه جوانی را بدختری میلی حاصل گردد بعد از اینکه مدتی اطوار و رفتار او را پسندید
نوشته بدختر میدهد که من با تو میل و صحبت داشتم در خصوص شوهر چه فرمایش است و چنانچه دختر را میل و رغبت به آن شخص نبوده باشد
او را جواب نوشته و اظهار خواهد نوشت که او را نخواهد و بکسی دیگر خواهد پیوست و اگر دختر را هم میل باشد خواهد که
زن جوان شود جواب که فلان روز در حضور خویش نوشته و ارسال میدارد و وعده میدهد که در فلان روز در فلان کلیسیا در
حضور فلان قسیس شما را ملاقات خواهم کرد و در روز وعده آن جوان با پدر و مادر خویش و دختر با همراهان خویش در آن کلیسیا حاضر

میشوند در خدمت قسیس رفته و بقانون و قرار داد خود نمازی گزارده عقدی در میان ایشان منعقد میگردد و دست یکدیگر را گرفته
و بر کالسکه سوار شده از نظر اقوام و عشایر مدتی پنهان میگردند و هر روز بباغی و هر لحظه بتماشائی رفته و خوش گذرانی نموده که احدی
از ایشان خبر نمیدهد و گاه میشود که باتفاق یکدیگر بممالک بعیده میروند تا یکسال و دو سال سیاحت و تفرج در ممالک
میکنند و در هر مملکت بعضی باغات و عمارات مخصوص همین امر ساخته اند که اگر کسی مراجعت کند زن و مرد در آنجاها بهای خوش
آب و هوا رفته هر قدر مایل بتوقف باشند بفراغت خاطر با یکدیگر بسر خواهند برد و بعد از انقضای ایام سیر و تفرج که بخانه
و منزل خود مراجعت میکنند آنوقت دوستان و یاران به تهنیت و مبارکباد نزد ایشان خواهند آمد و هر زنی که شوهر کند
اسم شوهر را بر میدارد و بعضی اسم مرد را اطلاق بزن میکنند مادام که شوهر نکرده است اسم قبیله بر او اطلاق میشود و بعد از
اینکه شوهر کرد او را باسم شوهر میخوانند و دختر تا شوهر نکرده است او را مس میگویند بعلاوه اسم طایفه همینکه شوهر کرد او را
مستر گویند بعلاوه اسم شوهر و در فرنگستان اسامی بر دو قسمت است یکی اسم عام و مشترک است که همه قبیله و سلسله مرسوم باین
اسم میباشند و دیگر اسماء مخصوصه است که اختصاص بشخص خاص دارد مثلا فریزه اسمی است عام و تمام سلسله را که
وصیت تفرقه با آنها یا کمتر باشند تمام را فریزه میگویند خواه زن باشد یا مرد و مثل لفظ جاج و جان و ول
و ان اسمائیست خاص که همه سلسله را فریزه گویند و لیکن به جهت امتیاز خواهند گفت جاج فریزه و جان فریزه
و غیر آن و اگر دختر طلاق شود هر گاه دختر باشد مس فریزه و اگر شوهر کرده باشد مستر بعلاوه اسم شوهر بر او اطلاق
میشود و حرمت نسوان در نزد ایشان اعظم و اکثر و جهات است ادنی زنی مقدم بر سلاطین عظام در نزد ایشان میباشد
و خدمت زنان بر ایشان واجب و لازم است و امرا و وزرا و شاهزادگان کبرا در مجالس نزد زنان ایستاده

و خدمت زنان را در کمال تعظیم و تکریم بجای میآورند و در خدمت نسوان با یکدیگر سبقت میجویند و طلاق در مذاهب ایشان
امر بسیار صعب و دشوار واقع میشود مگر اینکه زن خود را از نیه چند و زنای زن را از روی علم ثابت کند در آن وقت بسته طلاق و جدا
و لیکن بعد از وقوع طلاق زن و مرد هر دو مرد و در نظرها خوار و زار میباشند و بعد از آن در مجالس بزرگان و محافل ایشان
راهی نیست و کسی ایشان را بمهمانی نمی طلبد بمهمانی ایشان کسی نمیرود و دوستان از وی کناره میجویند و دشمنانش طعنه ها میزنند
باری از قواعد و مرسومات ایشان آنچه بخاطر بود باقتضای بضاعت و عدم استطاعت نوشته شد و بهمین قدر از حالات
خلق لندن اکتفا رفت و السلام خیر ختام   خلاصه یوم شنبه بیست و سیم جمادی الاولی ۱۲۵۳ باتفاق مستر فریزه و جماعتی
از که با ما همسفر گشته همه جا در عمارات و شهرهای معمور آمدیم تا اینکه بعد از قطع مسافت چهار فرسخ راه بمعبره سنتیبان (?)
هنگام مغرب رسیدیم و در مهمانخانه بسیار عالی نزول نموده و از هر چیز که تصور شود در مهمانخانه مهیا بود از فروش و ظروف
مستعمله و خوابگاهها از هر طرف کرسی ها گسترده بودند و غذا های خوب بسته از هر جهت آسوده و فارغ البال گشتیم و بعد از صرف غذا
چون منزل اجنبی بود با استراحت مشغول گشتیم و یوم یکشنبه بیست و چهارم بعد از صرف غذا و نهار در ساعت قبل از ظهر
از آنجا سوار کالسکه گشته همه جا آمدیم تا شهر کنتربری رسیدیم شهری بنهایت آراسته و ملک از نقاشی پیراسته بنظر در آمد
و بوستان و باغات بسیار در اطراف آن شهر میبود و با وجود اینکه فصل خزان بود تمام از سبزی چمن خرم و سبز
و خرم بود و در آن شهر چند دقیقه توقف کرده ابتیاع کار ناچاری نموده و از آن شهر گذشته بشهر دوور رسیدیم و به مهمانخانه
بسیار عالی مشرف بر دریا نزول کرده و آن شهر از کثرت مشتهی الیه جزیره انگلند و بر لب دریا واقعست که آن
دریا بفاصله بیست و پنج میل زیاده یا کمتر تحدود فرانسه متصل میگردد که در روزی چند مرتبه جهاز کشتی میروند و میآیند

و رفت آرزو باشد بعضی از عمارات مملکت فرانسه از این طرف نمایانست و مردم کب سیه و شماری در خود آنجا ایستاده
آمد و رفت میکردند و در آنروز سی و دو میل قطع مسافت نمودیم و هنگام نزول کرنیل آنجا بدیدن ما آمده اظهار مسرت
نموده و در آن شب بنا بود که هنگام صبحی سوار بر جهاز سرکاری به مملکت فرانسه رفته باشیم و هنگام حرکت باد و باران
و طوفان بسیار شدیدی واقع گشته که امکان حرکت نداشت ناچار آنروز توقف کرده تا چهار ساعت بعد از ظهر
دوشنبه که هوا اندکی آرام گرفت بر جهاز سوار گشته از خاک انگلند متوجه بلاد فرانسه گشتیم و در مدت دو ساعت و نیم
آن شعبه دریا را که سی و دو میل مسافت باشد طی کرده بشهر کالس فرود آمدیم و در مهمانخانه نزول نموده جمیع اسباب و اوضاع
ایشان آنچه دیدنی از مرتب آنچه بود دیدیم و یوم سه شنبه بیست و ششم از آنجا حرکت همه جا بشهرهای معتبر و حصارهای مستحکم
عبور می نمودیم و جمیع آن مملکت چون زمرد سبز و از کثرت اشجار و فرط خلایق باغی بر آن متصور نبوده و در عوض راه
گوسفند ایشان که بنظر میرسید دنبه گوسفند ایشان نشد و گاو و اسب ایشان [illegible] بزرگتر از آن مملکت و مردم بسیار
طی می نمودند و در هر جا نظر تازه و لهجه تازه خلایق آن ملک ملاحظه میکردید تا غروب آفتاب وارد شهر سن [illegible]
که یکی از مداین فرانسه است گشته و بمهمانخانه بسیار عالی فرود آمدیم و در آنروز پنجاه و پنج میل قطع مسافت نمودیم و یوم چهارشنبه
بیست و هفتم از آنجا حرکت کرده بشهر عظیمی رسیدیم که آنجا را بیلو میگفتند و از آنجا بشهر لیلی درآمدیم و چهار ساعت
در آن شهر عظیم توقف نموده خلق بسیار بدور ما جمع گشته و تماشای سیاحت و لباس ما میکردند ما نیز سیاحت آنها را
میکردیم و آن شهرها شهرهای خاک فرانسه بود اما مملکت فرانسه از جمله ممالک مشهوره است در اروپ اگرچه بوسعت و
کثرت رعایا از انگلند بیش ولی بر حسب اوضاع و ترتیب انگلند معمورتر است و شهر پای تخت فرانسه پاریس است

که از جمله معتبر شهرهای عالم محسوب میگردد و اعتدال آب و هوایش بهتر از انگلند میباشد و حدود شرقش از طرف
منتهی میگردد به نیدرلند و سویتزرلند و جنوب و مغرب و شمالش متصل میشود بدریای محیط و جنوبش منتهی میگردد به مملکت
اسپانیه و دریای مغرب و طول مملکت فرانسه ششصد و پنجاه میل و عرضش پانصد و شصت میل است و بلاد معتبر [illegible]
فرانسه در خارج مملکت از اینکه دنیا و مملکت جزایر بسیار است و رسم حریت و آزادی زیاده از انگلند مراعات میکردند و اغلب
قانون و قواعد ایشان از قراریست که در قواعد و مرسومات انگلند نوشته شده است و حکامات کانسیل و پارلمنت
همانقسم در میان ایشان جاریست و اسم پادشاه فرانسه الحال [illegible] است و کثرت آن مملکت از [illegible]
که هشتاد کرور جمعیت باشد برآورد کرده اند و ششصد هزار لشکر رکابی بر حسب [illegible] در آن مملکت آماده و موجود است و همچنین [illegible] اسب
بسیار در آن سرکار هم [illegible] از ممالک [illegible] دنیا نیز در تصرف آنها است [illegible] که بالفعل متصرف شده و در زمان
سلطنت بناپارت اهل فرانسه بر اغلب اروپ مسلط و حکمران بوده اند و اغلب ایشان بمذهب [illegible] و
[illegible] ارواح با جسام و [illegible] قائل هستند و لغت ایشان غیر از لغات سایر فرنگستانست و [illegible]
مملکت [illegible] از انگلند [illegible] زیاده از آنجاست و نشانه دولت فرانسه [illegible] اعلام [illegible] ایشان [illegible]
که بر دو طرف آن [illegible] لغت فرانسه در فرنگستان مشهورترین لغات [illegible]
از ممالک اروپ [illegible] است ولیکن لغت فرانسه در میان ایشان عرض عالیست و مکاتیب سلاطین با یکدیگر
اغلب بلغت فرانسه است و از خواص [illegible] که تجار به مملکت فرانسه میروند بجهة [illegible]
است که خاصه آن مملکت است [illegible] و اشیاء و متاع [illegible] ملاحظه کرده آنچه از محصولات آن مملکت است

که در [illegible] و یکسال [illegible] منفعه میدهند و هر کس که [illegible] در آن مملکت [illegible] خریدار است
میگیرد و [illegible] که تجار از هر مملکت با آنجا رفته معامله میکنند و در سایر بلاد اروپ [illegible] خریدار از تجار
[illegible] میگیرند [illegible] و از [illegible] بعد از توقف در شهر لیلی از آنجا حرکت نموده باول مملکت [illegible] که از بلاد [illegible] رسیدیم
بعد از طی مسافت چند شهر [illegible] درآمدیم شهری بنهایت آراسته و عظیم ملاحظه کردیم و بجهة [illegible]
[illegible] کرده که [illegible] هزار نفر زن و مرد بدور ما جمع نمودند و گویا آنروز خلق ایران ندیده بودند و آن جمعیت [illegible]
سوار گشته و بر جاهای مرتفع برآمده که تماشای ما کرده باشند [illegible] از آن شهر [illegible]
و همه جا درگرچه [illegible] سایر [illegible] میآمدیم تا وارد شهری [illegible] گشته بمهمانخانه عالی درآمدیم و در آنروز شصت میل [illegible]
نموده بودیم و یوم پنجشنبه بیست و هشتم از آن شهر حرکت کرده و همه جا در باغات و عمارات قطع مسافت نموده [illegible]
پنج میل راه که آمدیم وارد شهر [illegible] که پای تخت [illegible] است گشته عجب شهری عظیم و عمارتی دو [illegible] ملاحظه کردیم
چون پایه عرابهای ما شکسته بود و آن شهر نیز پای تخت محسوب میشد آنروز و شب را بجهة سیاحت در آن شهر توقف
کرده و تیمور میرزا بعزم سیاحت در آن شهر گردش کرده و بمکانی بسیار مرتفع برآمده بود که تمام شهر از آنجا [illegible]
نمایان بوده و در آنجا کلیسای بسیار عظیم که در ششصد سال قبل از این آنجا را بنا نهاده بودند واقع گشته و چون
آنروز عید [illegible] نصاری بود از اهل مملکت از خاص و عام [illegible] در آن کلیسای بزرگ [illegible] نموده بودند و دختران نصاری
[illegible] با قسام مختلف خود را آراسته و در [illegible] ملبوسات [illegible] بودند و صدای ناقوسهای کلیسا [illegible]
[illegible] تفصیل [illegible] در [illegible] کلیسا [illegible] یکی از سلاطین را با لباس مرصع و تاج [illegible]

که در [illegible] است با اوضاع سلطنت خوابیده و در آنجا کشیده اند و آن پادشاه را [illegible] میگفتند و در چهارصد
سال قبل از این وفات یافته است و چون مردی خیر بوده است او را زیارت میکنند و بر کرانه دیگر آن کلیسا تصویر
حضرت عیسی علیه السلام را از طلای ناب [illegible] ساخته اند و همچنین تصویر حضرت مریم را از نقره ساخته بودند و در
بالای سر آن دو تصویر آن ضعیف المعقول [illegible] تصویر [illegible] از حضرت [illegible] تصویر نموده [illegible]
کشیده اند که کاسه از گلهای رنگارنگ در دست دارد و نظاره کنندگان [illegible] آن [illegible]
خوب کشیده بودند که بهتر از آن تصویر [illegible] و آن هر سه تصویر را [illegible] خلق [illegible] کشیده و بر طرف
دیگر آن کلیسا تصویر [illegible] کشیده بودند که [illegible] شمشیری در دست دارد و حضرت آدم و حوا را از بهشت بیرون میکند
و ایشان رو به [illegible] نهاده [illegible] کرده [illegible] تصویر [illegible] بودند و خارج از کلیسا مکانی بسیار
با صفا ملاحظه نموده بود که چهار هزار نفر [illegible] از [illegible] بطریق نظام در ردیف یکدیگر دفن نموده بودند و کیفیت
[illegible] چنان [illegible] است که در صد سال قبل از این در میان اهالی آن شهر نزاع واقع گشته و هر دو طرف رو به [illegible]
آورده و بجهة اینکه در [illegible] خصومت با یکدیگر [illegible] را تصرف کرده [illegible] با یکدیگر [illegible] از [illegible]
[illegible] تصرف نصفی از اهل شهر آمده و نصف دیگر بتصرف نصفی دیگر [illegible] از صفوف یکدیگر [illegible]
نزاع نمودند در حمله اهل آن چهار هزار نفر [illegible] کلاه و چهارپاره و [illegible] از طرف [illegible]
نموده و آن چهار هزار نفر را در [illegible] آورده و دفن نمودند و بعد از ملاحظه آن [illegible] عظیم با یکدیگر صلح کرده و
مراجعت نمودند خلاصه کلام در آنروز تیمور میرزا سیاحت معقولی کرده بود از اوضاع آن شهر و عصر آنروز [illegible]

امیر دولت انگریز که در آنشهر بود بدیدن ما آمده اظهار دوستی و مهربانی زیاده از حد نمود و در شب جمعه بتماشاگاهی از آنشهر رفتیم که بطریق اپره لندن از هر قسم سازها و بازیگرها و رقاصی های غریب بسیار و تماشای مقبولی از هر جهت نمودیم و یوم جمعه هم بجهة تعمیر عرابه تا قریب بظهر در آنشهر توقف نموده و بعد از صرف نهار از آنجا بیرون آمدیم اما مملکت بلجیم که مشهور به نثرلند است و در سابق جزو مملکت هولند بوده است که پادشاه هولند حکمران در آن مملکت بوده و چند سال قبل از این اهالی نثرلند بقانون حریت مایل گشته و بر پادشاه هولند عاصی گردیدند و پسر پادشاه که او را پرنس اورانژ گویند و ما خود او را در لندن ملاقات نمودیم لشکر به مملکت نثرلند کشیده مقهوراً مراجعت نمود و کرة الثانی لشکر بکرانی آراسته و بر سر ایشان معاودت نمود و این دفعه در قوه خود مقابله با آن پادشاهزاده را ندیده تسلیم کردند و در جزو مملکت دولت فرانسه متحیر گشته چون دولت فرانسه مایل بحریت بودند یکی از جنرالهای معتبر را با چهل هزار سرباز در کمک مأمور کردند که آمده و شاهزاده هولند را از مملکت بیرون کرده و اهالی مملکت را آسوده خاطر سازد و بعد از ورود جنرال شاهزاده هولند حس خصومت با دولت فرانسه را در قوه خود ندیده و مملکت را گذاشته و به مملکت خود مراجعت نمود و اهالی نثرلند از وطن آسوده گشته یکنفر از شاهزادگان فرانسه را آورده و تاج سلطنت بر سر او گذارده و ملک مشهور بسلطنت او را کل سلاطین اروپ مهر زده و با تفصیل پادشاه سیمان بر آهم او لیوپلد و سکه پرنش عبارتی است که انیس ان الهست که اتحاد و اتفاق خلق با یکدیگر مایه نجابت و آزادیست خلاصه اهالی آن مملکت نیز از او فارغ البال و آسوده شدند و از قرار یکه معین شده است جمعیت آن مملکت دو ملیون که بیست کرور باشد میباشند علمه و میوه جات در آن مملکت بیشتر از انگلند و فرانسه ملاحظه کردید و هم در آنجا از چغندر قند مکرر بعمل میآورند و حدود مملکت نثرلند که معروف به بلجیم است از طرف

لنگ

مشرق منتهی میکردد به بلاد هنور و به شط رین و شمال و مغربش متصل میگردد به دریای نمسه و جنوبش مملکت فرانسه و شهر برسل دار الحکومت آن آراسته و عمارات شایسته پاریس که حالا میگویند دار الخلافه عماراتی که مشهور جهانست در آن مملکت که بنیان آن عمارت از پرنس اورانژ شاهزاده هولند است بواسطه استحکام حرکت از شهر برسل بتماشای آن عمارت شاهانه و قصر خسروانه رفتیم که الحق لایق تماشای آن عمارت و قطعاتی که در هر یکی از هر جنس نفیس گذاشته بودند بودیم و تفصیل آن عمارت چنین است که پادشاه هولند که قبل از این پادشاه مملکت نثرلند حکمران بوده آن مملکت را به پسر خود پرنس اورانژ تفویض نموده و در حیثیت خط آب و هوای شهر برسل شاهزاده مذکور بجهة زنش که دختر پادشاه روس است بر کرانه شهر عمارتی ساخته است که اطراف آن عمارت جیبا و گلزار و لاله زاریست که چشم روزگار بهتر از آن بوستانی ندیده و مخارج بسیار آن قصر یک ملیون پول فرنگ شده است که چهار کرور مجسم میباشد و اینقدرها اشیاء نفیسه و بیشتر قیمت دار در آن عمارت بکار برده و نهاده اند که بحیز تحریر نخواهد آمد در اطراف آن عمارات از ستونهای سماق مصقول بارتفاع پنجاه ذرع برآورده که از چشم درو دیوار آن عمارت نمایانست و فرش بیوتات آن عمارت تمام از چوب آبنوس و صندل بطریقه خاتم بندی با الوان و اشکال مختلف طرحی و منقش کرده اند و بجهة دخول در آن عمارت کفشهای مخملی زرشب در انقضای قامت اهالی و منصب را اسباب و اوضاع مجلس در آن عمارت آنقدر و جواهر ساخته اند که پایانی ندارد و از جمله اشیاء نفیسه که در آنجا ملاحظه شد در عمارتی که بجهة نشاط و سرور ساخته بودند گذشته از اسبابهای لازمه چهار ده شمعدان طلا با طرف آنکانه نهاده بودند که هر یک چهل چراغ داشت و بسیار خوب ساخته بودند و هر یک از آن شمعدانها سه هزار تومان تمام شده بود و دیوار هر خانه را از سنگ مرمر صیقلی که هر سنگ برنگ علاحده و بسیرد و بغاصلی سنگها را با طلا و نقره بطلاکاری ساخته بودند که دیده محو در نظاره آن صنایع لطیف میکردید

در و دیوار آن عمارت را از سقف تا زمین روپوشهای مخمل رنگ برنگ از تخته و پرده کشیده و بند و صندلیهای طلا و نقره با قیمتهای گرانبها خانه با نهاده و تصویرات چند با طرف آن تخته بودند که هر پرده از آن تمثالهای پر شال هر شش از بعد و بعضی و بعضی پرده زر برو دوزی بر وارده هر از اقان شاهزاده معزی الیه خریده و در تخته برده و سنگ آبی با پایه دار که از سنگ چقماق ممتاز با الماس تراش لعل از اشیر و ترشهای زرنده داده و برده المسندر پادشاه روس بجهة دختر خود که زن شاهزاده باشد فرستاده و در یکی از اتاقهای بنظر رسید که حق عجب تحفه بود و یکپارچه سنگ دیگر که شبیه زبرجد و بر روی خوش رنگ تر از مرمری بود در میش آیینه جزو عمارت نصب کرده بودند که از اصد هزار تومان قیمت میکردند و همچنین گلدانی با پایه دار و سنگی دیگر از آن از امیر تران چیزی شاه کرد در عمارت دیگری از عمارانش ملاحظه کردید که آن دو پارچه را بدویست تومان هزار تومان قیمت میکردند و بعضی از عمارانش را که بستر نهالی مرمر بسیار سفید پایه عمارت قرار داده بودند که از لطافت و نظافت آن سنگها شمه بیان نتوان نمود غرض عمارتی با آن خوبی و دل نشینی چشم روزگار کمتر دیده و طرفه اینکه بعد از اتمام چنان عمارتی اهالی مملکت چنانچه در سابق ذکر یافت بحریت مایل گشته و بر آن شاهزاده شورش و بر پادشاه فرانسه نیز حمایت با اهالی بلجیم نموده آن شاهزاده بیچاره را از مملکت بیرون کردند و قسمت آسایش و عشرت را در آن عمارت چون بخت بیچاره و نصیب بنزار حسرت چنان عمارتی را گذاشته و به مملکت پدر شتافت ولی از آنجا که آن عمارت را از پول خود ساخته بود و آنچه در آن عمارت است بر از مال او بود پادشاهی که بالفعل از شاهزادگان فرانسه است و اهالی آن مملکت بر خود پادشاه نموده اند قدرت آن ندارد که در آن عمارت های تصرف را گذارده و هر قدر نیز با آن شاهزاده اظهار در فروختن آنکانه نموده اند شاهزاده هولند قبول نکرده است و گفته است که اگر تمام آن عمارت معدوم شود که سنگی از حصار آنجا را نخواهم فروخت و قیمت

آن

آن عمارت با آنچه در او هست ملیون که شانزده کرور مجسم باشد پادشاه بلجیم داده و شاهزاده هولند قبول نکرده است الکنون چگونگان جمعی از خدام خود را شاهزاده هولند مأمور کرده است که در آن عمارت سرای داری کرده و مترجه اسبابهای آنکار شوند و مردم را هر روزه مانع تماشای آنکانه میرسید و در حسرت آن شاهزاده افسوس میخوردند و تمام اسباب عمارت تازه و نو است بطوریکه گویا تازه از دست استاد در آمده است خلاصه بعد از تماشای آن عمارت سر راه آورده و از شهر برسل کم خارج شدیم و در خیابانی افتادیم که هفت میل و هفت میل راه در جنگهای بسیار قوی و بلند بجهه دکل جهازات کشته بودند و هیچ سالخورده گشته هنگام بریدن شان رسیده بود و در آن هفت میل طول و عرض در هر سمت خیابانهای هفت میل بهم پیوسته بود که در هر خیابانی کاری آمد و شد نموده و ذره آفتاب بسطح آن زمین نمی افتاد و الحق عجب مکانی با صفا و درختان گرانبها میبود خداوند عالم قیمت آن اشجار را داند که چه قدر است بازی بعد از گذشتن از آن اشجار روان و بشهری از شهرهای آن مملکت کردیم که او را لریس گفتند شهری نجابت آراسته و مروش بسیار جمیل بنظر رسید عبور را دیده و راه آبی داده گذشتیم و خانه بسیار عالی در آنشهر بسیر و که اهالی آنشهر آنکار را بجهة افتخار خود ساخته بودند و بعد از ملاحظه آنشهر همه جا آن تا وارده شهر ترلمان شدیم چون در آن روز بعد از آنحضرت از منزل حرکت کرده بودیم با آنکه از سی و دو میل قطع مرحله نموده و یوم شنبه غره شهر جمادی الثانیه از آنشهر حرکت نموده و همه جا در باغات و عمارات آمده تا بشهری رسیدیم که اینجا را ریس آن گفتند از دو جاه در اهالی غریبی در آنشهر بنظر رسید اسبهای عرابه سالار در آنشهر تبدیل نموده و گذشتیم تا هنگام زوال بشهر بسیار عظیم که آخر مملکت نثرلند و بلجیم میبود رسیدیم و نام آنشهر را لیج می گفتند عجب شهری دلکش و فضائی با طراوت ملاحظه گردید مردمش بسر خوش از بابه نشاط و از به ردیان و بستانش در هر گوشه بساط و طرب آراسته

و شطی بسیار عظیم در وسط شهر جاری بود و کشتیهای بسیاری در روی شط آمد و شد مینمود و آنشهر در دو طرف رودخانه واقع
گشته مدت سه ساعت در یکی از مهمانخانهای آن مدینه فرود آمدیم و قریب بهزار جمعیت از اطراف بجهة تماشای ما
اجتماع نموده و از هیکل و هیئت و لباس ما تعجب میکردند و حالات غریب از ایشان ملاحظه میکردیم باری بعد از
مخصصه از آنجا حرکت نموده بهنگام غروب همه جا در عمارت و معموره می آمدیم تا باول خاک مملکت پروسیه رسیدیم بعد از
ملاحظه پاسپرت که در دست ما بود تحقیق گمرک پروسیه ما را از نو دخول در مملکت داده و بآنخاک قدم نهادیم تا سه ساعت
از شب گذشته وارد شهر آیس لاشاپل گردیدیم و در آن روز پنجاه و پنج میل راه سپرده بودیم و آنشهر از بلاد مشهوره مملکت پروس
است و از جمعیت و کثرت نفوس در آن شب بجهة مهمانخانه خواستیم منزل کنیم مکان نزول بجهة ما نبود و بهر قسم بود در مهمانخانه
نزول کردیم و یوم دوشنبه دوم را از آنجا حرکت کرده بعد از قطع مسافتی چند بشهر جولیه که یکی از بنادر معتبره پروسیه بود رسیدیم
چند حصار محکم بدور آنشهر کشیده بودند و کنار خندق آن حصار رودخانه عظیم واقع گشته محکمه بسیار محکمی بنظر در آمد و از آنشهر گذشته
بشهر دیگر رسیدیم که انگار از کلیسای سنگ عجب و عالی آراسته و خلایق فرخ آسته بنظر در آمد در مهمانخانه بجهة نهار خوردن فرود
آمدیم و قاعده نهار خوردن در آن مهمانخانه آنست که صاحب مهمانخانه ساعتی را معین کرده است که در سر همان ساعت میزها
چیده و از هر قسم طعام و ماکول مهیا نموده است و زیاده از پانصد نفر از بزرگان و اعیان و خواه اشخاصی که از اهل مملکت باشند
و خواه کسانی که غریب آن دیار باشند در سر ساعت آن مجمع حاضر گشته هر کس در جای معین و بر سر میزها نشسته
هر چه بخواهند در آن مجمع حاضر و موجود خواهد بود و در هنگام غذا خوردن سازندهای بسیار خوب نیز جهت ارغنون و
موسیقار برده و تا دو ساعت اهل جمعیت بطریقه زفاف با یکدیگر گرم صحبت و شرب نموده بعد از فراغت

هر کس پول داده و از پی کار خود میروند و در آن مجلس زن و مرد همگی با هم نشسته و در حین غذا خوردن صحبتها و خطابها با
یکدیگر میکنند و بسیار خوشمزه است و در آن روز ما نیز مرافقت ایشان نمودیم و بسیار از طریقه الفت و وداد ایشان لذت بردیم و از آنجا حرکت
پروسیه در شهر و اهل آن از فرنگستان متفاوت است و بعد از آن شهر حرکت کرده قدری راه که آمدیم بسر شطی بسیار عظیم
رسیدیم که آن شط را شط رین گفتند و سرچشمه آن شط ما بین مملکت فرانسه و ایطالیا میباشد و از مملکت پروسیه میگذرد و در مملکت
هولند بدریای شمال میریزد و آبش شبیه بدجله بغداد است و بسیار بسیار گوارا است و جهازات بر روی آن شط تردد میکنند
و طول شط از سرچشمه تا جائی که متصل بدریا میشود نهصد میل است و در آن نهصد میل راه در طول شط و جبری از
زمین نیست که آباد و معموره نباشد قصرها و قلعهای محکم در کنار آن شط بنا نهاده اند و باغات و بساتین اطراف شط
از حیطه حساب خارج است و مکانی با نظراوت و صفا کم یا کمتر در عالم بوده باشد و آب آنجا بهترین آبهای ممالک
اروپ است باری همه جا در طول شط تفرج کنان در هوای معتدل و مرغزار زمرد فام با وجود ترشح باران می آمدیم بهنگام
غروب آفتاب بشهر بان رسیدیم و در هوتلی بسیار بسیار عالی نزول نموده از جمله چیزی که تازگی داشت و تا آن وقت بنظر
نرسیده بود آن بود که در موسم تابستان هوتلی بعوض بخاری تنوره از آهن ساخته بودند و لوله از آن تنوره در دیوار خانه گذارده
بودند و متصل بتنوره نموده بفاصله نیم ساعت چنان گرم میشود که تمام خانه را چون حمام مینمود و اصلا ... و دود در آن خانه
یافت نمیشود و تعلیق نیز هر قدر خانه وسیع باشد گرم مینماید و صنعت بسیار خوب بصنعتی غریب ... از آنجا
فراغتی حاصل نموده و آن شهر را در مسافت شصت و سه میل قطع طریق کرده بودیم و در یوم سه‌شنبه سیم از آنشهر حرکت
نموده و همه جا در کنار شط رین و در میان مرغزار و بوستانها و گلزار اشجار می آمدیم و از راه چنان اتفاق افتاده بود که

از دو طرف شط دو کوه بسیار طولانی و عظیم بفاصله در بین فاصله واقع گشته و آن شط از وسط آن دو کوه جاری میباشد و تمام
جبال و اطراف شط از هر قسم اشجار جنگل از اثمار بارور گشته آنچه در مد نظر میبود تمام گلزار و درختان میوه دار میبود و از آنجمله
سیبی در آنجا ملاحظه نمودیم که در مدت عمر سیبی با آن نظم و لطافت نچشیده بودیم و انگور بسیار در آنجا بسیار بسیله اش را
غرس نموده بودند و عجب آنکه از اراضی که در آن نوع بوده از عبور و مرور لهذا صخره و سنگها را چنان نقاری نموده و بعضی کار
ساخته بودند که حیرت بسیار از آن تصنع هم بسر یابی در فصل خزان آن مرغزار و بوستان رشک روضه رضوان
میبود و جمال غرابت داشت و گرچه در آن اعتدال و گلزاری بدان جمال ملاحظه نکرده بودیم و همه جا در عمارات و معابر
مشهوره می آمدیم تا اینکه بر سر بلندی برآمده سواد شهری عظیم و قلعه وسیع در کنار آن شط ملاحظه نمودیم و آن قلعه بسیار وسیع
از کثرت عساکر و سپاه تیره و سیاه گشته از وضع غریب از هجوم خلایق برابر آنشهر از مرحب ... سواره و پیاده
سرابان و دشت و مرغزار چون بحر ذخار مواج گشته از اجتماع خلایق و ترتیب آن سپاه سؤال نمودیم گفتند که قانون
مملکت پروسیه بر آنست که تمام اهل مملکت از شاهزاده و امیرزاده و سپاهی و کسبه و دهقان و علما و از صغیر و کبیر
هر کس که باشد پس از حد تکلیف و سن تمیز رسیدن در نظام سواره و پیاده و در نظام پیاده تا مدت سه سال هر کس از پی
و عمل خود رفته بشغل و گذران معیشت خود مشغول میشوند و در هر شهری و قریه عمارات بسیار عالی بجهة لشکریان ساخته اند
که لباس و اسلحه ایشان در آن عمارات موجود و مهیا گذاشته و جمیع ... متوجه آن اسلحه و اسباب سپاه باشند هر گاه
دشمنی قوی بجهة آن دولت بهم رسد که سپاه رکابی و مرتب خوارها شاه ... دفع آن خصم قوی را نکنند اهل آن
مملکت از صغیر و کبیر و برنا و پیر لباس سپاهی پوشیده بطریقه جهاد و مدافعه خصم را جواب میکنند و بجهة اینکه اهل مملکت

عاری از مشق و عاطل از قواعد رزم نشوند و فراموش نکنند در سالی سه روز قرار داده اند که خلق هر ولایت از مملکت پروسیه
در آن سه روز لباس خود را پوشیده بقاعده رزم با یکدیگر مشق کنند و یراق و حربه خود را از ماشین کرده مذاکره در آن باب
بعمل آورند امروز یکروز از آن سه روز است و سپاه آنشهر که سمت ... کلیکبس است زیاده از چهل هزار سواره و سرباز میشود
و چهار نفر از شاهزادگان پروسیه در اینجا مشغول باب تعلیم و مشق سربازی هستند و در هر یک از ولایات از ممالک پروسیه
امروز و دو روز دیگر همین عرضه و شکاه خواهد بود باری از این خبر بسیار خوشوقت گردیدیم و گفتیم از حسن اتفاقات امروز را
تماشای معقولی خواهیم کرد و می آمدیم تا نزدیک آن دستگاه و سپاه رسیدیم معادل چهل هزار سواره و پیاده بنظام با ترتیب تمام سپاه
در کمال آراستگی و استعداد کارزار حاضر بودند لکن سرداران ... آلات آتش و اسبهای ایشان نهایت اعتبار را میداشت و سواره ملک پروسیه
در کل ممالک اروپا مشهور است و سواران ایشان را اسلحه منحصر است به نیزه که در کله آن دو سپهر کوچک یک سفید و آبی یکی
زده آویخته بودند و چون طپانچه و شمشیر هر یک دارند که در هنگام جنگ ... از دور آن سپر قهاء عالم غریبی بر سر نیزها داشت
و سربازان آنها را اسلحه منحصر به تفنگ و شمشیر کوچک است باری تماشای معقولی از آن اسباب و اساس نمودیم و تماشائی که در آن
صحرا از اطراف اجتماع نموده بودند زیاده از صد هزار نفر میشدند و جمالهای غریبه در آن اجتماع ملاحظه کردیم و در
اتفاق انکرده مرافقت نموده تا وارد شهر کبلیس گردیدیم و بجهة صرف نهار در هوتلی که خواستیم فرود آئیم از کثرت
خلایق ممکن نبود ما شتهر از ... اکابر آن مملکت اطلاع بر حال ما یافت نزدیک بآن هوتل بار او دعوت بخانه خود نمود ما نیز اجابت
نمایش او را نموده بخانه او فرود آمدیم چای و شیرینی حاضر ساخته فرش و محل آسایش مهیا نموده دو ساعت در خانه آنشخص آسایش
کرده و در راه آورده ایم باز همه جا در کنار شط رین و در میان ... و عمارات می آمدیم تا بهنگام غروب بقصبه رسیدیم که

۳
بنشان داده شود

آنجا از استنکوار میگفتند بهشت فرود آمد شب را آسایش نمودیم و در آن روز نیز نشست و داخل راه بودیم و یوم یکشنبه
چهارم از آنجا حرکت نموده همه جا در کنار شط رین به باغات و عمارات از قرار سابق تماشا و تفرج میکردیم و قلعه جاتی که شمن
قصور بیحد بود بر قله آن جبال مشرف بر آن شط که چه مثال میدیدیم تا اینکه وارد هیاکس گشته و از مملکت پروسیه داخل گشته
و اما مملکت پروسیه از جمله ممالک مشهوره اروپ و شهر برلین که دار اعظم مدار ایالت و پایتخت آن مملکت میباشد
و آب و هوایش بهتر از انگلند و فرانسه گشت و تسعیرات آنجا خیلی ارزانتر از سایر ممالک میباشد و معدن کاهربا در آن
مملکت میباشد و از آنجا بسایر بلاد عالم میبرند و طلبه علوم در آنجا زیاده از سایر بلاد میباشند و علم طبابت در آنجا در نهایت
کمال دارد و خاصه کحالی و کحالان آن مملکت مشهور جهان میباشند و سرداران آن مملکت نیز به سرداران اروپ مستند و
پادشاهان آن مملکت را نام فردریک میباشد و ششصد و پنج هزار سوار و سرباز مواجب خوار موجود و مهیا است و در هنگام
ضرورت از قراری که مرقوم گردید تمام خلق مملکت لباس و اسلحه سپاهیگری پوشیده و شر ... از ملک دور مینمایند دارد
قانون ایشان کانستیتوسیون و شورت وزراء و قانون سایر فرنگستان و کمین پارلمنت و شورت عامه مرارند و کثرت
جمعیت پروسیه دوازده ملیون که بیست و چهار کرور باشد بر آورد گشت و نشان سلطنت ایشان نسر طایر سیاه ... است
که در دستی شمشیر دارد و در دستی سیب گرفته است باری بعد از گذشتن از خاک پروسیه بشهر مایانس وارد گردیدیم شهری بسیار
عظیم که از قدیم الایام بنیان آن شهر را در کمال استحکام و استواری نهاده بودند بنظر در آمد و شط رین در وسط معموره آن شهر واقع است
و بنای آن شط را که قریب به هفتصد و پنجاه ذرع میشود جسری در کمال استحکام بسته بودند که چهار کالسکه پهلوی یکدیگر از آن جسر
میگذشت و آن شهر و نواحی آن متعلق گشت به سه پادشاه که پادشاه نمسه و پادشاه پروسیه و پادشاهی دیگر که اولاد اردوک هستند

گردیده و لشکر آن سه پادشاه و ایلچیان ایشان در آن شهر میباشند و مصلحت یکدیگر در صلح آن ملک میپردازند اگر چه حکمرانان مملکت
با دوک هس هستند چون ما بین پادشاهان رابطه اتحادیه آن مملکت حصانت کامل دارد از تصرف پادشاهی خارج و اگر ضرر بسیار بمملکت نمسه و پروسیه
خواهد رسید بدین سبب پادشاه نمسه و پروسیه در آنجا لشکر فرستاده محارست میکنند که آن مملکت محفوظ باشد خلاصه بعد از تماشای آن شهر
همه جا قطع مراحل نموده و مسافت پیموده تا اینکه بعد از ظهر وارد شهر فرنکفورت گردیدیم و در آن روز نیز نشست و در راه آهن
آمده بودیم و شهر فرنکفورت عروس این اروپ و کوچه و بازارش بطریقه شهر لندن آراسته و وسیع و عمارات مرتفع خوب
در آن شهر بنا نهاده اند رود خانه مین که متصل بشط رین میشود در کنار آن شهر واقع گشته و اهل آن مملکت با هفت شهر دیگر که در توابع
آن محسوب میشود بدون پادشاه و حکمران آزاد و مطلق العنان میباشند و جمعیت فرنکفورت از قراریکه مشخص گشت ششصد و پنجاه هزار
کس میباشند ولیکن سلاطین اروپ رعایت احوال ایشان را از جهت منظور دارند و ایشان را بحال خود گذاشته اند و احدی از سلاطین
را در عمل ایشان کاری نیست و از هر یک از سلاطین اروپ ایلچی و خیرخواه در آن شهر بجهت احکام ایشان بوضع پارلمنت
چهار ... نفر میگیرند و آن اشخاص منقسم به سه فرقه اند فرقه تجار و فرقه اعاظم مملکت و فرقه رئیس و وکیل عامه خلق میباشند و قانون
ایشان بر این است که جمیع مهمات را بشورت یکدیگر قطع کرده و در سالی یکنفر را از اعاظم بسلطان بر خود قرار میدهند و سال جدید او را
عزل و دیگری را نصب مینمایند و قانون ایشان بر این رویه گشت و در هنگام ورود بآن شهر به هوتلی بسیار عالی که چنان مرتفع که کمتر از آن
یافت میگردد نزول نموده و در هنگام عصر در کنار رود خانه مین بجای بسیار عالی با صفا رفتیم ... و تفرج کرده
ملکانه ... ما برپا کرده در روز چهارشنبه پنجم تا هنگام زوال در آن شهر توقف کرده برادر پادشاه روس که او را میخائیل
میگفتند در آن روز از مملکت روس وارد بآن شهر گشته و او را دیده است که بعزم سیاحت و ملاقات همشیره اش که در ... بوده

میباشد رفته و از آنجا در ممالک فرنگستان سیاحت و عشرت نموده باشد در آن روز هنگام حرکت از فرنکفورت مستر نام ایلچی دولت
انگریز که در آن شهر از جانب دولت ... نزد ما آمد و از طرف ایلچی سلام رسانید که اکنون ما را از آمدن شما اطلاع بهم رسید
و تمنا داریم که بطریق تفصیل صحبت شما را درک کرده باشیم و نیز همشیره پادشاه انگریز در این شهر میباشد و خواهش او چنین است
که شما را ملاقات کرده باشد اگر رفتن امروز را بفردا قرار داده و امروز را در این شهر تفرج کرده و شب را بعزم ملاقات همشیره
پادشاه انگریز بخانه مرقوم که فردا ... خواهد بود بر حسب استدعای ایشان رفتن آن روز را موقوف داشته و بنای تفرج را نهادیم
بعد از آن استفسار از تماشاخانه و سیرگاه آن مملکت کردیم بالیوز بیان نمود که اگر شما را میل تفرج و تماشا باشد در عمارت
شاهی خواهیم رفت که تماشاگاه مردم باشد در همان لحظه باتفاق بالیوز در کالسکه نشسته بباغی در آمدیم که نهایت طراوت
و صفا را رسیده است و در آن باغ عمارتی چند ساخته در آن عمارات از سنگهای مرمر و غیره تصویری چند ساخته بودند که کمال
استادی را داشت از آنجمله تصویر دختری برهنه که سوار بر شیری گشته بود چنان ساخته بودند که از مشاهده آن صورت بدیع
الجمال و تمثال بیمثال دیده عقل حیران گشتی و از نزاکت حرکات آن دختر را چنان نقاری کرده بودند که گفتی روح مجسم است
و همچنین صور بسیار ساخته بودند و تصویرات از سنگ مرمر از چهار هزار تومان تمام کرده بودند بعد از تماشای آن
نقشها و تصاویر بعمارتی دیگر رفتیم که آن عمارت را چندین طبقه بر روی یکدیگر ساخته بودند و در طبقه اول که در آمدیم پر تماشای بسیار ملاحظه
گردید که در آن پر تماشات از هر قسم حیوانات بری و بحری که شنیده و نشنیده ایم و در کتابها ذکر آن مذکور گردیده است و از هر نوع بنظر
در آمد جمله آن حیوانات را از طرز ... که هیچ تفرقه در میان از حیوان زنده نداشت و از اطراف عالم آورده و در زیر آینه ها
نهاده اند و زیاده از صد هزار جنس از جمله حیوانات ملاحظه کرده که اگر ذکر هر یک از آنها را بخواهیم کرد چندین جلد کتاب نوشته میشود

آنچه در جانور خانه لندن دیده بودیم بعلاوه جانورهائی که در چندین هزار سال قبل از این در هر جائی از اطراف که بهم رسیده جلد او را
بهمان وضع آورده و در آنجا نهاده اند که از تماشای هر یک از آن حیوانات هوش از سر ما بدر رفته از آنجمله حیوانی بهیکل دوازده پیل و بهیات
کرگدن که در سر چشمه رود نیل بعهد فراعنه مصر بهم رسیده بود پوست او را کنده و پنبه در آن نهاده با ... استخوان در آنجا نهاده بودند و
دندانهای آن حیوان عاج میبود تماشای غریبی داشت و دیگر از جمله حیوانات بحری ماهی ملاحظه گردید که از سر تا کمر بنیاد و معاینه بشکل آدم
بود و شکل بسیار زنان پستان میداشت و اگر بیان آن حیوان چنانچه میبود آن حیوان را از نقطه جنوبی دریای ... دنیا آورده بودند
و دیگر از جمله جرنیلها که ملاحظه گردید دوال و شترپایان بود که بترکیب شتر میماند ولیکن دست و پای او چندین ذرع میشود و شکل ...
و جرم در ... گشته گرینده آن حیوان را از نقطه جنوبی افریقیه می آورند و دیگر ... بود که او را بفارسی ... میگفتند شبیه بموز ... است
ولیکن هیات بسیار عجیب غریبی است گویند آن حیوان بسیار کاهل و تنبل در حرکت است بدین جهت کاهلی در لغت فارسی اسم آن را
تنبل گذارده اند و دیگر حیوان دریائی بود که از قطب شمال روس نزدیک نقطه شمال از دریا آورده بودند ...
او چندین مقابل شتر و پیر و چشمها چون دو قدح معصفر بر کاسه سرش در آمده و دندانهای او از عاج بطول سه ذرع که دندان
هیچ پیلبانی بزرگی نمیشود و روی شبیه آدم بچه عجب هیاتی داشت که صاحب عجایب المخلوقات هرگز تصور چنین حیوانی ننموده است
و دیگر چندین قسم پرنده و ... که از جزایر مملکت حبشه آورده بودند بعضی دو سر داشت و یک تنه و پاره دو تن و یک سر داشت
و برخی چندین دست و پا و پاره بخلاف عادت آنها معکوس واقع گشته و متصل یک سر و ... خلاصه انواع غرایب و اقسام
عجایب ملاحظه گردید و سایر حیوانات دیگر در آن عمارات الی غیر النهایه میبود و بعد از تماشای آن حیوانات بمرتبه فوقانی آن
عمارت در آمدیم و همین قسم انواع طیور غریبه زیاده از هزار بنظر در آمد که تفصیل آن موجب ملال خواهد شد و در عمارت دیگر

اقسام حیوانات و ماهی های دریائی دیگر ملاحظه کردیم و پس از تماشای حیوانات بحری بچندین عمارت دیگر رفتیم که استخوانهای
حیوانات طیری و بری و بحری را جمع آورده و بطریق تشریح برهم نصب کرده بودند آنقدر تماشا کردیم که شمه از آن مشاهده را
نمیتوان ذکر نمود و در عمارت دیگر رفتیم که جمعی از اهرامات قدیمه آدمی را که هر یک در سه چهار سال قبل از این در خاک پنهان و مصر
مرده بودند آورده و با همان کفنها در زیر آئینه ها گذارده بودند و اصلا اعضای ایشان از یکدیگر متفرق نگشته و غلبه را شکل [illegible]
تابوتی از سنگ مجوف ساخته و اهرام را در آن تابوت سنگی که بصورت آدمی میبود دفن کرده بودند بیاری دور آن روز اندرون تماشا
خسته گشته مراجعت بمنزل نمودیم و مستر کارت ریت ایلچی دولت انگریز در از وقت بیرون با آمده و [illegible] بخانه خود
ما را دعوت نموده وعده باو دادیم و در آن شب بخانه ایلچی مزبور رفته مجلسی آراسته [illegible] از بزرگان و ایلچیان متعدده [illegible]
در خانه همین ایلچیان صاحب جمال که هر یک در [illegible] و کمال عدیم المثال بودند در صدر مجلس بر کرسیها نشسته [illegible]
پادشاه انگریز که لورد لنکر دین هس همراه گفته و در آن مجلس با چهار نفر از ایلچیان بگنجفه بازی مشغول بودند [illegible]
که دارد و در آن محفل گشتیم همشیره شاه باستقبال آمده تعظیم و تکریم زیاده از حد بجای آورده و کمال مهربانی و التفات را نموده
ما نیز شایسته ملکه تعارفات لائقه تقدیم نمودیم و بر جای خود نشستیم و همشیره پادشاه بعد از تعارفات و تکلفات مشغول با
شطرنج بازی گنجفه گردید و ایلچی روس نزد ما آمده تعارفات نمود و اظهار کرد که برادر پادشاه روس میل شهر دارد دیدن مملکت
شما [illegible] دارد و که شما را ملاقات کند گفتم اگرچه ما مسافر و سیاحیم چنانچه درک خدمت ایشان میسر شود مرزوق گردد
غنیمت خواهد بود و بعد از صحبت ایلچی روس با ایلچیان ممالک اروپ یکیک آمده هر یک تعارفی شایسته و
[illegible] علیحده بظهور رسانیدند و بعد از صرف چای [illegible] ایلچیان زنان ایشان و ایلچیان یک یک نزد ما آمده [illegible]

دیم

تقدیم نمودند و در اطراف ما آن مهوشان زیبا حلقه زده و مشغول صحبت و خوشی شدند و هر یک بر یک زبانی از زبانها
[illegible] که هیچیک زبان دیگر را نمیدانست ولیکن خواجه [illegible] باشی ترجمان ما که [illegible] اروپائی بود از جمیع لغات
و اصطلاحات با وجود صغر سن اطلاع کاملی داشت و با هر یک از ایلچیان چون بلبل هزار دستان جواب و سؤال می نمود و همه ایشان
از طلاقت بیان و طلب اللسانی او حیران بوده آفرین میگفتند و از هر گونه صحبت در آن مجمع بمیان آمده بسیار خوش
گذشت و همچنان اخبار ممالک فرانسه و پروسیه و روس و استرالیه و سکس و سردینیه و ترکیه و ایطالیا بود که
تمام در آنجا حضور داشتند قدری از شب رفته از آن مجلس بنقل و صحبت گذرانیده و برخاستیم و در خدمت همشیره شاه لندن
وداع کرده مراجعت بمنزل نمودیم و روز پنجشنبه ششم ربیع [illegible] میرزا [illegible] واقع گشته تا قریب بزوال در شهر میبودیم و بعد از ظهر
ایلچی [illegible] ما آمده و از او وداع کرده و از آنشهر حرکت کردیم و بعد از ساعتی چند از ملک فرنگ [illegible] گذشتیم و قدم بمملکت برابیه
نهادیم و [illegible] اول صحرا و [illegible] ملاحظه کرده [illegible] وارد [illegible] قسم در مملکت برابیه
می آمدیم و بعد از مسافت بیست و پنج میل راه بشهر [illegible] رسیدیم شهری بسیار خوب و مملکتی بسیار مرغوب جلوه
گر نظاره کردید و در همه جا نزول نموده شب را آسایش کردیم و روز جمعه هفتم از منزل حرکت کرده و همه جا در ممالک برابیه
میآمدیم و تمام راه با هموار و بیشه و بلند بوده و اشجار بیحد و حساب در صحرای آن مملکت بطرز [illegible] جنگل گشته که از
[illegible] عبور و مرور [illegible] غرض در آن روز بعد از قطع پنجاه میل راه و مسافت شهر [illegible] رسیدیم
شهری عظیم و مدینه شاهی بود و شطی عظیم از وسط آنشهر گذشته و مرکبهای بسیار بر روی آن شط عبور می نمودند و پل بسیار عظیم که از اهرام
[illegible] و قسیسان چند را از سنگ مرمر تراشیده بر روی آن شط ساخته بودند که با آن خوبی و عظمت کمتر بنائی ملاحظه شد

بود و آنشهر مخصوص است بقسیسان کلیسا و بناهای عجیب عظیم در آنشهر بنا نموده اند و پس از دو روز در آنجا بسر برده آمدیم روز
شنبه هشتم بواسطه اینکه عرابه [illegible] شکسته بود تا قریب بزوال در آنشهر توقف کرده چون وقت رفتن [illegible] بود [illegible]
آنروز امر توقف داشتیم و بجهت مکانی که تماشاگاه و باغ و بنائی که شایسته سیاحت بود سؤال کردیم گفتند که در اول بلاد
معبد قریم که با پاپها و قسیسان را در ممالک اروپ استیلائی بوده است یکی از ایشان که ادرا ...... میگفتند در اول بلاد
قصری ساخته است که دیده روزگار چنان بناهای بزرگ [illegible] بنائی و [illegible] در آنشهر [illegible] وجود مثل آن بنائی نهاده است
بعد از اطلاع بر آن [illegible] در کار نشسته و در آن روز بتماشای آن قصر عظیم البنیان [illegible] الحق دیدنی و تماشا کردنی بود مختصر اینکه آنچه در
فرنگستان عمارات و قصور ملاحظه کرده بودیم چندین برابر اسباب و تصاویر و حجار سنگهای مرمر بطرزهای مختلف در آنجا
بیشتر و پاکیزه تر بلکه بهتر و میدان بسیار وسیعی در یکطرف آن عمارت واقع گشته و سه طرف دیگرش بوستان و گلزاری اتفاق
افتاده است که در حقیقت رشک باغ جنانست و طول آن عمارت ششصد ذرع و عرض او چهارصد ذرع میباشد [illegible]
که دارد و در آن عمارت شدیم و در دهلیز آن عمارت فضائی بسیار وسیع و [illegible] بودند که تمام حجر از سنگ
آن عمارت یکپارچه از مرمر حجاری کرده بودند که هر [illegible] در سقف آن عمارت نقشه عالم را که مشتمل بر اقسام
اربعه [illegible] بطریق بسیار خوشی نقاشی کرده بودند که همان پرده قصر چندین هزار تومان تمام شده بود و هر یک از اقسام
آسیا و افریقا و اروپا و امریکا را با اشخاص و حیواناتی که خاصه آن اقسام و اقالیم باشند مصور کرده کشیده بودند که نهایت
اعتبار [illegible] بعد از تماشای آن دهلیز بعمارت و قصور در آمدیم [illegible] که از [illegible] تفصیل آن قصر [illegible]
جزئی از اسباب و تصاویر آن عمارات چندین [illegible] خارج گشته است از آنجمله حجره از حجرات آن عمارت که ملاحظه شد

که تمام

که تمام آن آئینه و طلای ناب بوده و در زیر آئینه های بزرگ [illegible] از تصاویر و اقسام طیور و عمارات و اشجار و حیوانات و اشکال
مختلف چنان استادانه از آن [illegible] کرده بودند که تا شخص بچشم خود ملاحظه نکند تصور نخواهد کرد که چگونه [illegible] لطیف و
هنرهای [illegible] بعمل آورده اند [illegible] خارج همان یک حجره [illegible]
قیاس توان نمود [illegible] اسباب و اختراع و اشیای نفیسه در آن عمارت ملاحظه کردیم که پایانی بر آن متصور نخواهد بود در یکی
از عمارات در وسط عمارت [illegible] از آهن بر روی زمین گذاشته بودند و چهار ستون [illegible] آن حوض بشکل صلیب قرار داده بودند
و بر سر هر ستونی اسبی از [illegible] از سنگ مرمر ساخته بودند چهار نفر از انسان بر آن چهار اسب سوار گشته [illegible] حرکت [illegible]
آن اسبها [illegible] خود بخود بدون [illegible] حرکت می نمودند و تماشای خوبی داشت و بر طرفی از آن عمارت در هزار سال قبل از این کلیسائی
ساخته بودند که با آن خوبی و نازکی در عالم عمارتی کمتر بهم میرسد [illegible] ستونهای سنگ مرمر [illegible] در آنجا ملاحظه شد که چشم روزگار چنان
سنگ لطیف ندیده و تصویر حضرت عیسی علیه السلام از طلای ناب و نقره خام سنگهای مختلف در آن کلیسا ساخته بودند که
نهایت امتیاز را داشت از آنجمله در طاقی دیگر مرجانی در زیر آئینه گذارده بودند که آن مرجان [illegible] داشت چندین
شاخه بود و بقدر [illegible] طول آن مرجان بود [illegible] درختی بسیار خوش ترکیب که تا حال چنین مرجانی باین بزرگی [illegible]
دیده نشده بود غرض در آن روز آنقدر تماشا و تفرج کردیم که [illegible] چندین [illegible] اطراف و اکناف آن عمارت
گردش کرده و سیاحت نموده بالاخره مراجعت بمنزل نمودیم و از جمله بناهای عظیم در آنشهر قلعه ایست که پادشاه آنجا
بر سر کوهی در میان [illegible] ساخته است و عمارات و بنیان قوی در آنجا بنا نهاده اند که در [illegible] استحکام [illegible]
[illegible] غرض اینکه چون آن مملکت سابق بر اینها تصرف [illegible] نموده است در آنجا بناهای محکم از کلیسا و قلاع و عمارات

عالیه بنا نهاده اند چون ما مسافر بودیم اجمالا سیاحتی نموده در نهایت بی‌مجالی ملاحظه [illegible] و یوم یکشنبه نهم از آن
منزل حرکت تا دو ساعت از شب گذشته می‌آمدیم و همه جا در [illegible] و درهای سخت [illegible] در آهن و [illegible] های معتبر عبور کرده پس از
قطع شصت و سه میل داخل شهر تورن برک گردیدیم شهر بغایت آباد و مملکتی معمور و خوش بنا بنظر درآمده و در نیم شب [illegible] که از
از کثرت جمعیت مکان نزول بهم نمیرسید در آن شهر [illegible] خارج از آن [illegible] راه آهن و کارخانجات [illegible] ساخته اند که [illegible] نموده در آب
بهر طرف ببرد بمهمانخانه فرود آمده آن روز را نشستیم و یوم دوشنبه دهم از آنجا حرکت کرده هفتاد میل قطع مراحل نموده در قریه [illegible]
منزل نموده و [illegible] بود آب آن [illegible] و یوم سه شنبه یازدهم از آنجا حرکت بعد از قطع یازده میل شهر ریزین بجهه نهار
خوردن در مهمانخانه فرود آمدیم و آن شهر از جمله مداین مشهوره [illegible] و شط دنیوب که بقدر رود نیل است در حوالی آن شهر
چند شاخه و شعبه گشته و در محلات متعدده آن شهر عبور کرده و در [illegible] بسته میگردد و پلهای بسیار خوب
بر روی آن شط از هر طرف بسته اند و باغات بسیار در کنار شط [illegible] در کمال باصفا و [illegible] خوش آب و هوا
آن شهر واقع گشته و سرچشمه دنیوب قریب بشط رین از کوههای بسیار بلند که در حوالی [illegible] است می‌آید و از [illegible] میانه
ایطالیا و فرانسه [illegible] و آن شط همه جا در ممالک پروسیه و [illegible] عبور کرده بمملکت نمسه میرود و از آنجا گذشته بدریای
قره دکنیز میریزد و از ابتدای آن شط الی انتهای آن شط هزار و [illegible] میل [illegible] بسیار [illegible] و از آن طرف شهر [illegible] که پای
تخت مملکت نمسه است آن آب عبور میکند و از کثرت [illegible] در چهار ماه از زمستان چنان آن شط یخ می‌بندد
که کاروانهای [illegible] و ارابه [illegible] دریای قره دکنیز روی آن آب عبور میکنند [illegible] روز بعد از صرف نهار از شهر ریزین
حرکت نموده غروب در شهر استراوبین [illegible] فرود آمده منزل نمودیم و در آن روز [illegible] میل قطع مسافت کرده بودیم

و یوم چهارشنبه دوازدهم از آن منزل حرکت نموده قبل از زوال بشهری رسیدیم که او را [illegible] گفتند بجهه نهار خوردن
در مهمانخانه فرود آمده و خلق آن شهر که از آمدن ما اطلاع بهم رسانیده خرد و بزرگ آن شهر از هر طرف بجهه تماشای ما آمده [illegible]
[illegible] ازدحام و جمعیت شده و انگور بسیار خوبی بجهه ما صاحب مهمانخانه آورده قدری از آن خوردیم و چند خوشه از آن انگور را [illegible]
خان افشار که همراه ما بود برداشته بود که بخورد و چون تعجیل در رفتن ما بود مجال انگور خوردن نیافته ناچار چند خوشه انگور را در [illegible]
پیچیده و [illegible] گذاشته و در آن جمعیت [illegible] که [illegible] تمام [illegible] سوار [illegible] در حالتی که
[illegible] سوار شده [illegible] سقف [illegible] انگور [illegible] کلاه و خوشه های انگور در میان کلاه [illegible] در میان آنجماعت بزمین خورد
بر آن اشخاص چنین مفهوم شد که [illegible] انگور را در کلاه ذخیره کرده که صدای خنده [illegible] و از آن [illegible] انقدر خجالت
و فضاحت حاصل گردید که توان شرح نمود [illegible] تمام [illegible] و از آن شهر بیرون آمدیم الحمد لله که در آن شهر کسی ما را نمی‌شناخت
و نمیدانستند که کیستیم و کجا میرویم [illegible] از آن اتفاق [illegible] انقدر خندیدیم که توان شرح نمود خلاصه از آن شهر گذشته و پس از
طی مسافتی چند بشطی بسیار عظیم رسیدیم که آن شط را [illegible] گفتند و آن شط نیز متصل بشط دنیوب [illegible] و بر روی آن شط پلی بسته‌اند
که نصف آن پل متعلق بمملکت باواریه و نصف دیگرش [illegible] مملکت نمسه متعلق است و اما مملکت باواریه از جمله ممالک مشهوره [illegible]
و پادشاهش از [illegible] ممالک اروپ [illegible] و پای تخت آن مملکت شهر [illegible] است و اسم پادشاه آنجا [illegible]
[illegible] اهالی آنجا [illegible] و علامت [illegible] است که [illegible]
[illegible] دولت [illegible] و [illegible] جمعیت آن مملکت [illegible]
[illegible] و تمام خلق آن مملکت بعد از [illegible] تا شش سال در نظام سرباز و سوار [illegible] سپاهی‌گری [illegible] بعد از [illegible]

از [illegible] تسلیم نظامی [illegible] اشخاص [illegible] معین [illegible] چند روزی را معین کرده اند که آن
اشخاص لباس [illegible] بجهه [illegible] چنانچه دشمنی بجهه ایشان بهم رسد [illegible] باشند بجهه دفع
خصم هجوم عام کرده باشند و در قاعده ایشان [illegible] مجلس وزراء [illegible]
سایر فرنگستان [illegible] قرار است [illegible] آن مملکت [illegible] جنس غله و حبوبات از سایر
جاهای دیگر [illegible] آن روز از مملکت باواریه [illegible] قدم نهادیم [illegible] گمرک نمسه رسیدیم
و مستحفظین سرحد مملکت [illegible] مطالبه پاسپورت کردند و بعد از ملاحظه پاسپورت ما را [illegible] دخول داده از آنجا
گذشتیم اما پاسپورت قاعده ایست در تمام ممالک فرنگستان که مصطلح و برقرار است که هرکس از شاه و گدا از اعلا
و ادنی از سپاه و رعایا که بخواهد در مملکت فرنگستان مسافرت کند و از هر شهری و مملکتی که حرکت میکند و منظور دارد که به مملکتی دیگر
رفته باشد ایلچی [illegible] ممالک [illegible] آن شخص [illegible]
ایلچی [illegible] که فلان شخص [illegible] آن کاغذ را پاسپورت [illegible]
در ابتدا و انتها در هر مملکتی گمرکی و مستحفظی [illegible] پاسپورت [illegible] صحت
احوال مسافر [illegible] پاسپورت [illegible] امکان عبور [illegible] و در هر منزلی که مسافر عبور میکند [illegible] صاحب
منزل کاغذ [illegible] آورده [illegible] اسم [illegible] که اگر از کسی خطائی سر زند و فرار کند از [illegible]
اسم او را [illegible] که آن شخص [illegible] از چه راه رفته است و مستحفظین پاسپورت [illegible]
هر مملکت [illegible] پاسپورت [illegible] که از آن مملکت عبور کند [illegible]

لازم است

معبر و پاسپورت خود را [illegible] و قدم [illegible] نهادیم و بعد از قطع مسافت [illegible] میل [illegible]
بمهمانخانه نزول نمودیم و آسایش کردیم و یوم پنجشنبه دوازدهم از آن منزل حرکت نموده [illegible] همه جا در [illegible]
[illegible] بمقام [illegible] مراحل نموده و شهرهای معتبر عبور کرده و بعد از قطع مسافت [illegible] میل [illegible]
[illegible] در [illegible] منزل نمودیم و [illegible] جبال و صحرای آن مملکت [illegible]
جنگل و بیشه [illegible] که [illegible] امکان عبور [illegible] و بعد از [illegible] آن [illegible]
[illegible] و در آن شب [illegible] و یوم جمعه [illegible] از آن منزل حرکت [illegible]
قریب بزوال بشهری رسیدیم که آن شهر را [illegible] گفتند [illegible] آن شهر [illegible] آن [illegible]
[illegible] آن شهر واقع گشته و بر روی آن [illegible] رهبانان [illegible]
[illegible] آن [illegible] بنا نهاده و [illegible] عمارت [illegible] بجهه تماشای آن عمارت [illegible]
بر بالای آن کوه برآمده و بنائی عظیم [illegible] عمارت [illegible]
رهبانان [illegible] و قرار رهبانان چنانست که اگر کسی [illegible] شریعت حضرت عیسی علیه السلام [illegible]
[illegible] ترک [illegible] لباس [illegible]
رهبانان میرود و [illegible]
و در هر [illegible] رهبانان [illegible] و همچنین بجهه [illegible]
[illegible] که [illegible] آن [illegible]

و املاک بسیار وقف دیر مزبور کرده‌اند که از تربیت رهبانان و راهبه‌ها از مداخل آن املاک بگذرد و دائم الدهر در آن دیرها
توقف کرده بطریقه خود بعبادت مشغول‌اند و در تمام عمر رجال رهبانان و زنان راهبه‌ها تزویج نمی‌شوند و [illegible]
و این قاعده از قدیم الایام در ملت نصاری شایع بوده است ولیکن در این زمان که در دنیا دارای اجتهاد ایشان کامل شده است
و اعتقاد بی‌مرادات مشایخ رواج امر دنیا مدارند این قاعده و مراسمات اندکی منسوخ گشته است معذلک بقیه آن در
بعضی از بلاد اروپا باقیست باری در آن روز بطور تفصیل تماشای آن دیر را نمودیم الحق عجب بنائی نهاده‌اند که نهایت تماشا و بسیار خرج
دارد و در کلیسای آن دیر نیز آنقدر طلا و نقره و اشکال بدیعه غریبه نهاده‌اند که شرح آن در قوه تحریر نیاید و از جمله غرایب
دو نفر از خلفا و پیشوایان مذهبشان را که در ایام قدیم مرده بودند استخوان آنها را جواهر بسیار بر روی هیکل بطرز غریبی که مطلقا اثر
از آن استخوانها ظاهر نشود تا استخوان انگشتان آنها را از انگشترهای قیمتی پر کرده و بر روی فرش مخمل و جواهر در زیر آینه در آن کلیسا جای داده
بودند و دهان آن میت‌ها باز بوده و دندانهای ایشان پیدا بود و آن جنازه را از جهه تعظیم تمام میکردند یکی را [illegible]
گفتندی بوده و دیگری را [illegible] بوده است و اسم آن دیر [illegible] میبرد و چهل نفر از رهبانان در حجرات آن دیر میبودند
و چندین هزار جلد کتاب در کتابخانه آن دیر ملاحظه کردیم بعد از تماشای آن دیر رو براه نهادیم همه جا آمدیم تا اینکه پس از
طی مسافت چهل فرسنگ بقصبه رسیدیم که او را اشترم برگ گفتندی در آنجا فرود آمده گشتیم و یوم چهارشنبه دهم از آنجا
حرکت نموده بعد از قطع مسافت چهل میل بشهر وینه که پای تخت امپراطور قیصر نمسه است در عمارت بسیار عالی فرود آمده
و هنگام ورود از جانب حشمتان امپراطور بسیاری از اهل شهر ملاقات و خوش آمد گفتند [illegible] که بعد از [illegible]
کسی را ندیدیم بعد از ساعتی که از راه دور گذشته بحمام رفتیم و از کسالت راه برآمدیم و شب شنبه بتماشاخانه از آن مملکت رفتیم

که از هر نوع اسباب طرب در آن مجلس فراهم آمده بود از جمله چیزی که [illegible] شنیده بودیم در کمال صنعت و تازگی
را دیدیم و آن اسب است که شخصی در جلو او نیز رفته و معاینه آن جوان با چو حرکات میکرد که مطلقا شخص تمیز نمیداد که او زنده یا
انسان است و صد هزار مرتبه چالاکتر از اسب زنده بود و تفصیل حرکات او در قوه تحریر نیست و همچنین از ساعتهای [illegible]
جلو [illegible] و هما شخص در جلو [illegible] صنعتهای چند بطوری بر سر نیز که عقل متحیر میگشت [illegible] و در آن شب برای اهل مجلس از
حرکات تقلیدیه از این جوان دست داده و در واقع تماشای خوبی داشت و یوم یکشنبه پانزدهم را نیز در وینه توقف نموده
و ایلچی دولت انگریز مرا [illegible] ملاقات کردیم و شب دوشنبه ایلچی مهمان ما بوده و در منزل ما شام خورده و از
جمله چیزیکه در مجلس آورده بودند و بسیار تازگی داشت قرحی مملو از هر قسم میوه بر سر میز که مهیا نهاده بودند و هر یک از
اهل مجلس بمقتضای میلی که داشتند بطرف میوه دست دراز کرده که آن میوه را تناول نمایند چون برداشتند همگی آن میوه‌ها از نخ
و سبز نموده بطرز تقلید آن میوه‌ها را از اشیاء مختلفه بسته بودند که اهل مجلس با میوه حکمی نبود که تفرقه کنند باری بعد از صرف طعام
بتماشاخانه رفتیم که بطریق اپره لندن از هر قسم اوضاع طرب مهیا بوده و دختران حورسرشت و مه رویان چین بهشت
در آن محفل بیارایش بوده و الحق بی جلوه گر آمده [illegible] حکایات بازی نموده و شرح آن مجلس و تفصیل آن
محفل بصحبت [illegible] عاقل [illegible] تماشای خوب در آن شب از هر جهه نمودیم و یوم دوشنبه
شانزدهم را نیز در آن شهر توقف کرده بجهه سیاحت و تماشای شهر تغییر لباس داده در بازار و محلات شهر رفتیم
و آن روز را تا عصر در شهر وینه بتماشا مشغول بوده و دقیقه آرام نگرفته چه قدرها اشیاء نفیسه و صنایع بدیعه بنظر ما رسید
از هر جهه سیاحت [illegible] و یوم سه شنبه هفدهم را نیز تماشا کنان بسیاحت شهر رفتیم و در شب چهارشنبه بتماشاخانه

بسیار خوبی رفته و یوم چهارشنبه هیجدهم را نیز در آن ملک توقف کرده بتماشای جبه‌خانه امپراطور قیاصره مملکت نمسه رفتیم و آن
جبه خانه از چندین هزار سال قبل از این با کمال اسباب و اوضاعی که در سرکار هر یک از قیاصره بوده است تا این زمان و بعد از
دولت آن پادشاهان آن اسباب و اسلحه را آورده و در آن کارخانه بطرز مرتب بترتیب زیبائی چیده‌اند که عقل متحیر میشود که چگونه بدین ترتیب
و سلیقه تمام یراق و اسلحه را آراسته که خلفا بعد سلف آمده‌اند هر یک بر آن اسباب و اسلحه افزوده‌اند و در غزوه‌ها از
غزوات که پادشاهان آن مملکت غالب بر خصم آمده‌اند غنیمتهائی که از خصم بدست ایشان افتاده است با اسلحه دیگر آنجا
تمام و کمال را آورده و در آنجا بطرز خوشی نصب کرده‌اند تصویر سلاطین و بزرگان و پهلوانان ایشان را با همان لباسهای قدیم
که داشته مجسم [illegible] ساخته‌اند و لباسهای آهن را که از فرق سر صورت حتی روی چشمها و لبها بالتمام الی
پنجه پا از آهن است و دور تا دور در آن عمارت [illegible] و پایه‌ها با اسلحه نصب نموده‌اند بنحوی که چهار هزار سال قبل تا این زمان لباسهای
غریب باقی مانده است ولیکن البسه و اسلحه ایشان نهایت غرابت داشت و هر قدر که بخواهم تفصیل از آن اوضاع و اسباب بنویسم
نمیتوان باری چندین هزار از هزار دست اسباب و اوضاع اسلحه حرب پیشینیان از هر چیز که تصور شود در کتابهای تواریخ ذکر شده است
در آنجا ملاحظه کرده و هر ترکیبی و شکلی که آدمی تصور کند البته بهمان ترکیب و شکل آن اسلحه را بر روی هم چیده‌اند و طرح
کرده‌اند و اشیاء غریبه چند در آن کارخانه ملاحظه شد که بسیار بسیار دیدنی بود و در آن کارخانه شخصی را ملاحظه کردیم که او را کپیتان
ملک دانول گفتندی که از هندوستان بایران رفته و آن روز تازه از طرف ایران آمده بود و زبان فارسی را خوب تلفظ
میکرد و با او آشنا گشته در هنگام مراجعت او را بمنزل خود آوردیم و از حالات گزارش ایران از او استفسار کردیم
و مستر فرزیره نایب ایلچی دولت انگریز که در مملکت نمسه بود بدیدن ما آمد چون هنگام غذا خوردن بود آن شب را با ایشان

غذا خوردیم و صحبت داشتیم و یوم پنجشنبه نوزدهم از شهر وینه حرکت نموده و [illegible] راه آمدیم تا هنگام غروب بقریه از ممالک
هنگریه رسیدیم و در آن قریه دو ساعت توقف کرده و غذائی صرف کردیم و بعد از فراغت از غذا بر کالسکه نشسته و [illegible]
از شب [illegible] تا ظهر جمعه بیستم بشهر پست رسیدیم و در آن شبانه روز [illegible] قطع مسافت کرده بودیم و در شهر پست
فرود آمدیم و آسوده گشتیم و شهر پست پای تخت مملکت هنگریه بود و مملکت هنگریه سابق بر این بالاصاله پادشاهی
داشته و خودسری از ممالک اروپ محسوب بود اکنون چندیست که آن مملکت متصرف دولت نمسه [illegible] امپراطور نمسه
مملکت از دولت نمسه میشود و قرار دولت ایشان بر اینست که بعوض مالیات از ایشان لشکری خواهند و لشکریان آن مملکت
بنهایت چالاک و شجاع و سپاهی‌اند و شهر بود و شهر پست شهر بست دلکش و شط دنوب در وسط شهر عبور میکند و جسری بسیار عظیم بر
بالای آن شط بسته‌اند و هوایش نسبت بفرنگستان گرم تر است و هوایش شباهت تمامی به بعضی از ممالک ایران دارد
و [illegible] هزار نفر جمعیت آن شهر برآورد شده است باری در آن روز و شب [illegible] در آن شهر گردش و سیاحت کرده و یوم شنبه
بیست و یکم از آنجا حرکت کرده و [illegible] آب [illegible] که تمام آن [illegible] عرابه‌های کالسکه [illegible]
هر قسمی لازم بود که از کالسکه پیاده شده و عرابه‌های کالسکه را از [illegible] بیرون آورده بسیاری از آن روز پیاده رفتیم و در جهت بسیاری روی داد
و تا دو ساعت از شب گذشته بقریه از قرای مملکت هنگریه فرود آمدیم و [illegible] غذائی [illegible] خوردیم
و خوابیدیم و در آن روز پنجاه میل آمده بودیم و یوم یکشنبه بیست و دوم از آن منزل حرکت کرده راهی صعب تر از راه روز گذشته
در جلو ما آمد همه جا عرابه‌ها در رمل فرو رفته و میخواستیم پیاده براه برویم تا زانو در رمل فرو میرفت که قوت حرکت بر ما
باقی نمانده بود و با وجود آن شفقت همه راه را پیاده [illegible] و همه جا اسب کالسکه غلطیده و در رمل [illegible] فرو میرفت

هر جهته به سه قسم بود افشان و خیزان تا هنگام زوال خود را به قریه رسانیدیم و بجهت تبدیل اسب کاری ساعتی در آن قریه توقف کردیم
با غمچه در آن قریه میبود و از شدت زحمتی که بر ما رسیده بود قدری در سایه درختان آسوده گشتیم و هنگام سوار شدن اسعدالله خان را در
زیر درخت خواب برده و ما غافل از اینکه او همراه نیست روبراه شده رفتیم بعد از قطع مسافتی چند مشخص شد که اسعدالله خان
در آن قریه مانده و همراه نیامده است در آن صحرا توقف کرده بعد از دو ساعت دیگر آن بیچاره به هر طرف در بیابان دویده
تا بما رسید و از شدت اضطراب و دوندگی قریب به هلاکت رسیده بود و ما نیز در آن روز زحمت زیاد از آن راهها پیاده آمدیم تا چهار
ساعت از شب گذشته بقراول رسیدیم و از شدت زحمت و گرسنگی احوالی بر ما باقی نمانده بود و چشمها را از گرسنگی جائی را
ندیده بقدری در آن زحمت تامل نموده تا قریب بصبح غذائی هم رسیده چون مانده بودیم کرسنگی را با تحمه هر قسم بود خورد
و خوابیدیم و در آن روز بیچاره سیمی بلد را آمده بودیم و یوم دوشنبه بیست و سیم زن الحجه را که بسیاری از صدمات گذشته روی داد
بجهته استمالت احوال او تا هنگام زوال در آن قریه مزبوره توقف کرده و بعد از ظهر از آنجا حرکت نموده بعد از قطع مسافت
بشهر سگدین رسیدیم چون از صدمات روز گذشته بسیار خسته بودیم در آن شهر توقف کرده و آن شهر از مدائن هنگریه است
رودخانه عظیمی از کنار آن شهر جاریست و بر روی آن رودخانه از تخته پلی بنا کرده حمامی ترتیب داده بودند بعد از ورود بدان شهر
بهمانخانه فرود آمدیم و در آن حمام رفته شست و شوئی کردیم و یوم سه شنبه بیست و چهارم قبل از زوال از آن شهر حرکت کرده
برودخانه عظیمی رسیدیم که آنرو در آنرا تیس میگفتند کشتی حاضر نموده و کالسکه ها را در کشتی نهادند و از آن رودخانه عبور نمودیم
تا سه ساعت از شب گذشته بچاپاری بیست قطع مسافت کرده بقصبه رسیدیم که او را بندکرش میگفتند و بمهمانخانه فرود آمدیم
و از جمله غرایب که در آن مهمانخانه دیده شد کلیسائی ملاحظه کردیم که بمضمون کلیسای بالا آتشی بود که در شب ... از نازل گشته و آن

کلیسا بقدر آنکه گاو پیش بند میبود و سر بسیار بزرگ و قدری طولانی بود بیشتر از چنین کلیسائی کمال در هیچ جا ندیده بودیم و گفتند
مگر به هیچکس با کمال چنین کلیسای با آن عظمت ندیده بود و از بلاد و اطراف بتماشای آن کلیسا میآمدند خلاصه آن شب را در آن قصبه بسر
بردیم و یوم چهارشنبه بیست و پنجم از آن منزل حرکت کردیم و آمدیم تا قریب بظهر بشهری رسیدیم که آنجا را تمشوار میگفتند
و آن شهر را حصاری مستحکم و قلعه محکم میبود و بجهت نهار خوردن در ساعتی در آنجا فرود آمده غذائی صرف کرده و از جماعت عثمانی
بسیاری در آن شهر میبودند و بعد از صرف غذا از آن شهر حرکت کرده تا سه ساعت از شب گذشته بقریه رسیدیم که آنجا را
زمان بورس میگفتند بمهمانخانه رسیدیم و در آن روز شصت و پنج میل راه پیموده شب را آسوده گشتیم و یوم پنجشنبه بیست و ششم از آن
منزل حرکت کرده چهل و پنج میل قطع مسافت نمودیم و قریب بکوهساری در منزلی فرود آمدیم که آنجا را ... میگفتند و یوم
جمعه بیست و هفتم از آنجا حرکت کرده و همه راه را جنگل و زمین مرتفع را قطع کرده و راهی بغایت صعب بنظر آمد ولیکن همه طور قرار
بجهته عبور کالسکه ها و عراده ها کرده بودند در نهایت سهولت از آن راه عبور میشد و در آنروز بعد از ظهر از خاک مملکت هنگریه
گذشته باول مملکت سرویا رسیدیم ولیکن آنچه از خاک مملکت هنگریه بنظر رسید معموری و ترتیب سایر بلاد ارونا را نداشت و
خلق آن مملکت نسبت بسایر بلاد که معروض داشت روستائی و شهر بستانی محسوب میگردید و نعمت وافر در آن مملکت بسیار است
و اکثر جزو دولت نمسه محسوب میشود ولی دیوانی بر دولت نمی دهند و بعوض مالیات ترک میدهند و کالسکه های آن مملکت بسیار
قوی هیکل و خوش منظر میباشند و شاخهای بسیار ظریف و طرحی دارند بازی در آن روز بعد از قطع مسافت پنجاه و یک میل
رسیدیم شب را در آنجا توقف کرده و یوم شنبه بیست و هشتم از آنجا حرکت کرده و همه جا در کوه ها که در جنگل واقع بود عبور
تا اینکه هنگام مغرب بعد از قطع مسافت پنجاه و هفت میل وارد شهری گشتیم که آن شهر را ... میگفتند و آن شهر پایتخت

مملکت سرویا میباشد و آن مملکت نیز جزو ممالک نمسه محسوب است شب را در آنجا توقف کرده و یوم یکشنبه بیست و نهم
نیز در آن شهر متوقف گشته چون اراده چنین بود که از راه کوهستان ... به پایتخت عثمانی برویم بسبب اشتغال از آن راه نمودیم مذکور گردید که راه کوهستان
ناخوشی و با شایع و بجهته آن مرض تردد نمیشود و دیگری که ... است که تمام آن راه جبال مرتفعه و کوهسار صعب است و کالسکه را
عبور از آن راه مخاطره عظیم میباشد چون در راه کوهستان ناخوشی بود ناچار بر فتن کوهسار و طی مسافت و شدائد آن در داده
یوم دوشنبه غره شهر رجب المرجب از آنجا حرکت کرده بعد از قطع مسافت چند میل باول جبال سخت رسیدیم که راهی بغایت
صعب و طرفین سنگلاخ و بر ترتیب منظر آمد و با وجود راهها باریک که تمام آن کوهسار را بر روی سنگ عبور کالسکه ساخته بودند
از یکطرف آن راه دره عمیقی بود که رودخانه و سیلی از وسط آن دره میگذشت و یکطرف آن راه کوههای بسیار بلند که بدرو آن
نسر طایر نشو اتی پرید و عقاب تیز پر قله آن کوهسار نشواتی دید و اتفاق گشته و همه جا از آن راههای صعب و پست کالسکه ها
پرتعب عبور میکردیم تا قبل از زوال در میان دو کوه بسیار بلند و کنار رودخانه رسیدیم که آنجا منتهای خاک نمسه و اول خاک
مملکت فلاخ میبود و در آنجا حصاری کهنه کارنتین کشیده بودند که از ممالک شرق و مملکت بنی عثمان هر کس که به ممالک اروپ
و فرنگستان آمدی در آن حصار کارنتین نگاه داشته و توقف نمودی و قواعد کارنتین از قراریست که سابقا مستحضر بیان داشت و مملکت
اتریه که معروف و شهر ... است از جمله ممالک اروپ محسوب میشود و دو هم او شش نمایت سرحدی است و حدود شش از آن دو
منتهی میشود به مملکت تورانیه و لاسیه که آن دو مملکت در عرب شهر بفلاح و بغداد است و از طرف مغرب متصل است
بممالک بندمت و ترکیس پرلیه و لهرانیه و شمالش سیبری بولانیه سلدینیه و بولنده و لهرانیه و جنوبش متصل است
به بلاد بنی عثمان و بحر بندقیه و ایطالیه و شط دنوب که اعظم شطوط اروپ است در اکثر آن مملکت جاریست و پایتخت سلطنت آن

دولت دارالسلطنه است که در میان دو شعبه ... واقع است و بر سر راه شهری بزرگ ... حاجی واقع است که در آن دست ... در دست دیگر کره
که عبارت از کره زمین است نقش کرده اند و آن ستون علامت آن است که مملکت عظیم است که در تصرف آن دولت چنین میباشد
که استرالیه و بوهیمیه و هنگریه با شمشیر در گرفته و کنایه از آن است که باستعانت شمشیر کره ارض را بتصرف در آورده اند و جمعیت آن
مملکت سی و سه کرور است که شصت کرور بار و لشکر که پای آن دولت سیصد هزار سرباز و سوار است و مداخل آن مملکت که از جنس
بخزانه میشود در سالی چهل و هشت کرور است و اسم آن پادشاه فرانسیس ژوزف است و شهرهای بزرگ آن مملکت وینه است که از جمله
هشت شهر دارالسلطنه اروپ و جمعیت شهر وینه سیصد و هفتاد و هزار کس است و بطریقه سایر فرنگستان پارلمنت و مشورت خانه دارد
میان ایشان متداول نیست در قطع و فصل مهمات مکفایت و ... وزراء است خاصه وزیر اعظم که نهایت شوکت و اقتدار
دارد و در این اوان پرنس مترنیک وزیر اعظم است که با صاحب عقل و درایت و تدبیر مشهور تمام ممالک است و مدت
اقتدار او در آنجا از حد است و عمر او به نود سال رسیده و اعتماد کل خلق آن مملکت نسبت باو دارند و پادشاه نمسه از سلطنت
در جهات مملکت سیاسی و میتواند تصرفی در امور تکلیف کرده باشد و در سنوات قبل در اغلب اوقات میانه سلاطین بنی عثمان و
پادشاهان نمسه غزوات کثیره واقع گشته و کاهی ممالک نمسه بتصرف عثمانی بیرون آمده و سلاطین اروپ اعانت
بقیصر نمسه نموده آن ممالک را استرداد نموده اند و بجهته زیادتی صرب حصاری مستحکم بعرض بارو آن پنجاه ذرع میشود بر اطراف
شهر وینه سابق بر این کشیده بودند و خلایق بجهته حراست و آل کار قریب بشهر در آن حصار خانه ها ساخته اندیمه بجهته
معابر و طرق شهر وینه اغلب تنگ است ولی اکثر خارج از آن حصار عمارات و باغات بسیار بنا نهاده اند و نام ... که شهر
به پاپا نا پوست است بر آن مملکت بعد از جنگهای نمایان و غزوات با پاپان تسلط و استیلا یافته دختر قیصر نمسه را

از نواح خود در آورده و پادشاهان نمسه را قیصر و امپراطور میگویند و در شهر ویینه از اعاظم ممالک اروپ هرکس که غریب باشد
و لباس فرنگی نپوشیده باشد از اهل اروپ تا چهار ساعت اذن توقف ندارد و اگر بخواهد توقف کند با مرخصی سفیر ... که ما دام
توقف در آن شهر از وی خطا ... الا در ایام ... خواهند کرد و این فقره اختصاص بأهل فرنگستان دارد و غربای سایر ممالک را این حکم
نمیگذارند و قرار این ستاره را در آن مملکت بسیار است چون توقف زیادی نشده که استحضار کامل حاصل کرد لهذا همین قدر اکتفا رفت
باری در آن روز بعد از گذشتن از کارنتین نمسه باول خاک فلاخ قدم نهادیم چون امیر فلاخ که او را ... الکساندر میگفتند از وصول
ما بآن مملکت باخبر بود جمعی برادران ... را با اسبهای بسیار و اسباب کالسکه باتفاق یکنفر از حکام آن مملکت بواسطه سختی راه و
صعوبت کوهسار باول خاک آنها فرستاده که مراقب احوال ما بوده سلامت ما را از آن راه سخت که از آنجا باشند
پس از تصدیق فرستاده گان امیر اظهار مهربانیها که تقدیم یافته بود همه جا در آن کوهساران می آمدیم و بر کالسکهای ما هر یک
... راس اسب و کالسکه ... بسته بودند و طنابهای محکم بر اطراف کالسکه و بر عرابه محکم کرده بودند و پیاده گان
طنابها را گرفته که اگر از آن راههای باریک بتاب شویم کارها را گرفته باشند بدین زحمت و مشقت قطع آن مسافت کردیم
تا قریب بزوال با دروازه یکی از سرداران مملکت بودند که او را ... بیگ میگفتند و زبان ترکی را خوب میدانست و
عمرش بصد سال رسیده بسیار مهربان و متواضع بود و نهایت مهربانی و خدمتگذاری را معمول داشته و نهاری
مرتب ساخته بود بعد از صرف نهار از آنجا حرکت نموده باز بهمان قسم ما را از گردنه بسیار از آن کوهسار گذرانیدند و تمام آن جنگل
سبز و خرم بود و از هر دره چشمه سار و رودخانه عظیم جاری گشته آتش ... بحر شکار و ... بود که در آن روز چهار مرتبه غذا صرف
نمودیم و کوهساری بنظر ما در آمد وصف ... نکردیم و در آنکوهسار و چشمه سار گاهی سواره و گاهی پیاده می آمدیم تا هنگام غروب

بقریه رسیدیم که او را ...... میگفتند چون خسته و بیحال بودیم در آن قریه آسوده گشتیم و بواسطه سختی راه در آن روز زیاده از پنج
میل شرعی نتوانستیم آمد و یوم سه شنبه دوم از آنجا حرکت کرده راهی بغایت صعب تر از روز گذشته در پیش آمد فرستاده گان امیر فلاخ
در آن سنگلاخ همه جا ما را سواره و دست ... میکشیدند تا قریب بزوال بمعموره رسیدیم که خانه برادر حاکمی بود که باستقبال ما
آمده بود در آنخانه پیاده گشته نهاری پاکیزه حاضر نموده بودند و از لوازم تعارفات از هر قسم بعمل آوردند و بعد از صرف نهار از آنجا
حرکت کرده در عرض راه نایب ایلچی دولت انگریز که در مملکت فلاخ و شهرستان ابوکرش میبود با جمعی از خواصان ایلچی
باستقبال آمده سر کردهان ایلچی فلاخ کمال تعارفات را مرسوم و تعظیم را بتقدیم رسانید بعد از ملاقات نایب ایلچی بدیری
رسیدیم که آنجا را دیر مریم میگفتند بنائی عظیم و عمارتی قدیم بود و در حوالی دیر جمعی از سواره و پیاده گان و کالسکه با اسبهای جدید
باتفاق یکنفر از سرداران از جانب امیر فلاخ باستقبال آمده ... نیز ملحق بفرستاده گان سابق گشتند و در عبور از آن معبر سخت
ما را امداد و اعانت میکردند و همه جا می آمدیم تا چهار ساعت از شب گذشته بقصبه رسیدیم که آنجا را ...... میگفتند در خانه
حاکم آنجا پیاده گشته شامی پاکیزه آماده نهاده بودند در غایت اشتها غذائی صرف نموده و از آنجا حرکت کردیم تا
بصبح بتجدید تمام میراندیم کوهسار را بانتها رسیده جنگل بسیار وسیعی در پیش آمده یوم چهارشنبه سیم را نیز تا زوال بسرعت میراندیم
تا اینکه شهر ابوکرش بنظر در آمد قریب بشهر جماعتی بسیار از سرداران و سپاهیان خود امیر فلاخ باستقبال ما فرستاده
و ... در غایت مهربانی و تواضع ... استفسار احوال ما نگاشته و ... و اعلام بسیار از دولت ... همه جا
در اطراف کالسکه ما اسب تاخته اعزاز و اکرام و احترام داشته تا میهمانخانه که امیر بجهة ما معین کرده بود ما را پیاده نمودند و
سپاهیان بسیار بجهة اکرام و حراست ما بر در خانه معین ساخته سر کردهان ایلچی دولت انگریز بر خانه ایستاده و ما را ...

نشیمن را اهتمامی کرده عمارتی عالیه و خدام چند در آنجا معین ساخته بودند بعد از ورود بمنزل تعارفات ایلچی از حد ... کرده
در آن روز و شب ... مسافت کرده بودیم و همه را در جبال سخت و کوهسار سنگلاخ آمده بودیم و چنان ...
گردید که آنکوهسار ... با اینهمه معبر بزرگ ... تردد عرابه و کالسکه ... در زمان سلف قیصر روس لشکر بر سر قسطنطنیه
کشیده و اغلب از ممالک بنی عثمان را بتصرف در آورده و چون بلاد و ولایتی که شهر بخارست و فلاخ است معبر لشکر روس بود
آنکار را متصرف و آن جبال صعب را به تیشه تردد کالسکه سطح و هموار نموده کوه‌ها را خارج کرده اند که چنان راهی پر آورده اند
و اغلب آن راه را تخته بندی کرده و ستونهای آهنی زده اند که کمال حیرت از آن صناعت حاصل میگردد باری در آن روز
هنگام عصر ایلچی ما را برفتن حمام تکلیف کرده و باتفاق ایلچی در کالسکه نشسته بحمام رفتیم بعد از مدت ... که حمام ندیده بودیم
و بدن خود را کیسه نزده بودیم در آنروز حمامی بسیار خوب ملاحظه شد ایلچی بر سر حمام نشسته و ما داخل حمام شدیم و ...
کرده بیرون آمدیم و شب پنجشنبه میهمان ایلچی گشته و بخانه وی رفتیم همشیره ایلچی که او را ... میگفتند در آنجا
میوه بسیار ... و مهربانی ... از هر قسم ما کولات و مطبوخات در میان آوردند غذائی صرف شد تا ...
از شب را مشغول صحبت داشتیم بودیم استفساری از راه اسلامبول در میان آمد گفت دو راه باسلامبول میرود یکی از راه
خشکی که دوازده روزه میرود و از شهر ... عبور میکند که اکنون تمام آن راه را ناخوشی طاعون گرفته و راه دیگر آنست که به
کلاس رفته از شط دنیوب ... سوار کشتی میروید و پنجروزه باسلامبول خواهید رفت و در اسلامبول ناخوشی طاعون شیوع دارد
لذا استماع اینخبر حیرتی تمام حاصل گشت و ندانستیم که چه باید کرد پس از فکر بسیار از خانه ایلچی بمنزل خود آمدیم و یوم پنجشنبه
چهارم جواب ... دوک الکساندر امیر فلاخ را نوشته مصحوب خواجه اسعد باشی ترجمان روانه نزد امیر ...

نمودیم و کمال احترام و اکرام را درباره ترجمان نموده خواهش ملاقات ما شده بود و نیز در باب ناخوشی طاعون در اسلامبول
و توقف ما در ابوکرش قرار چنین شد که شرحی ما و پاسپورت ایلچی دولت انگریز که در اسلامبول است نوشته شود و هر قسم که ایلچی آنجا
صلاح داند قلمی دارد که از آن قرار معمول کرده و قرار توقف در ابوکرش چهار روزه یوم مقرر گردید و در شب جمعه بخانه ایلچی میهمان
شده جمعی از ... انگریز در آن مجمع حاضر بودند تا آخر شب بصحبت داشتن و تکلم لغات مختلفه مشغول بودیم و یوم جمعه پنجم
از اسلامبول خبر رسید که ناخوشی طاعون در آنجا شدت کرده است و روزی جمعی کثیر تلف میشوند و نیز در آن روز یکی از ... دولت
امیر فلاخ باحوال پرسی ما فرستاده و هر دوم ... تازه محبت خود را اظهار میساخت و در شب شنبه بخانه ... که یکی از تجار انگریز است
میهمان گشتیم و زن ... بزرگ ... و محفلی نمایان آراسته آوازهای ... چنانچه در آنجا هرکس ... آوازه کان ...
گشته و جلیس ... پر ... و ... مجلس مسرت افزا
و مجمع ... ساعت در آن محفل بصحبت یاران ... و تماشای ... خوشگل مشغول گشته مراجعت
بمنزل نمودیم و یوم شنبه ششم بجهة اظهار محبتهای امیر الکساندر با ایلچی مصلحت بر این داشته که امیر معظم الیه را ملاقات نمائیم
اینخبر که بامیر رسید کالسکه طلای خود را با جمعی از بزرگان مملکت و سرداران ... با برادران و سپاهیان و اسباب سلطنت بر جانب
ما فرستاده در کالسکه امیر سوار شدیم و ایلچی نیز در کالسکه علیحده نشسته و در اتفاق ما بود تا بمجلس امیر در آمدیم امیر کمال تواضع
و تعارف را بتقدیم رسانید و مجلس ... از بزرگان و اشراف و بارگاه ... از عظم و کبر او بنظر در آمد و بعد از
لوازم تعارفات صحبت از هر جا در میان آمده پاره با یکدیگر بزبان ترکی از وقایع حال ... گفتگو کرده پس از
صرف شیرینی و قهوه اعاظم دولت خود را معرفی کرده با هر یک از ایشان تعارف و تکلف که لایق بود بظهور رسانید

ده هنگام مراجعت قدری راه امیر مشایعت آمده بود امیر کاری امیر برگشته با همان اثاث و اسباب بمنزل آمدیم روز
یکشنبه نیز در خانه بالیوز مهمان بوده جمعی از اشراف و اقربای امیر در آنجا مهمان بودند و عموی امیر که او را ......
[illegible] مرد معمر بود و از اعیان لبنان استحضار کاملی داشت با او پاره‌ای بزبان ترکی صحبت داشته و از آن بسیار بسیار
خوش گذشت و یوم یکشنبه هفتم هنگام زوال امیر اسکندر در کمال جلال بعزم بازدید با چند نفر از اقارب بمنزل آمده
جمعی از اعیان مملکت و سرداران سپاهی نیز آمده و تعارفاتی که مستلزم قدوم چنان میهمان عظیم الشأن بود بظهور رسید و از هر
صحبت و محاورات در میان آمده پس از ساعتی برخاسته رفتند و عصر آن روز باتفاق [illegible] همشیره بالیوز خارج
از شهر [illegible] بقصر خواهر امیر که بسمت آن شهر واقع است رفته آن قصر در باغی خوش آب و هوا اتفاق افتاده زمینش بسیار بلند
بطریق بعضی از باغات ایران مرتبه دارد و دو کلیسای پاکیزه بر کنار آن قصر ساخته‌اند قدری تفرج و تماشای آن باغ و عمارات
نموده بمنزل مراجعت نمودیم و یوم دوشنبه هشتم جمعی از اعیان مهمان ما آمدند و شب سه‌شنبه را در خانه بالیوز مهمان بودیم و یوم
سه‌شنبه نهم و چهارشنبه دهم از قسطنطنیه اخبار رسید که ناخوشی طاعون شدت کرده و روزی هزار نفر هلاک می‌شوند و شب پنجشنبه
در خانه بالیوز مهمان بودیم و همشیره امیر فلاح که ساز ارغنون را خوش می‌نواخت و صورتی خوش و حسنی داشت در آن مجلس حضور
داشته بعد از تعارفات و تکلفات لازمه از راه محبت [illegible] بر [illegible] ارغنون گشته تحقیق نمود که شما
میل دارید که استماع ساز و آواز کرده باشید گفتم زهی سعادت [illegible] ترانه استماع [illegible]
و ارغنون را نواخته تا نصف اللیل [illegible] گذشته [illegible] نغمه پردازی مشغول بود [illegible] آراسته [illegible] گشاده کردیم
و یوم پنجشنبه یازدهم بعد از ظهر بقصر همشیره امیر فلاح خارج از شهر رفته در آنجا با جمعی از عظمای مملکت [illegible] طبیعت

مهمان مستر کرمان بالیوز بودیم و مرداب در کنار آن قصر در بستان بود ساعتی در کنار آن مرداب چند دانه ماهی صید کرده
بعد از آن در آن بستان با خوانین و الیزابان دست یکدیگر را گرفته تفرج تمامی در اطراف گلزار کرده و هنگام غذا حاضران
بر سر میز رفته هر چیز در آن مجلس حاضر گشته غذا صرف کردیم و بعد از صرف غذا در شعاع ماهتاب باتفاق الیزابان
آفتاب چهار بهار [illegible] تفرج کنان همراه بمنزل آمدیم و یوم جمعه دوازدهم و شنبه سیزدهم و یکشنبه چهاردهم و دوشنبه
پانزدهم حالات بدستور سابق گذشت و یوم سه‌شنبه شانزدهم از قسطنطنیه اخبار آمد که طاعون شدت کرده و
روزی دو هزار نفر تلف می‌شوند و در این صورت چاره نبود که بعد از مدت سه سال مسافرت آن در ولایت
چه سازیم و چاره آن غایله را چه نمائیم که هر خیال بجا برای رفتن به قسطنطنیه و تصورات بیجا در پیش داشتیم
و بکرات و رق تفکر را می‌گردانیدیم که حکم عقل عنان عزیمت را به مملکت [illegible] شنیده [illegible]
[illegible] رسیدیم و از سیر بستان و جمع روزها در حسرت [illegible] و [illegible] نیکو
شبانه را بروز می‌آوردیم و [illegible] کجا رویم و در چه مملکت توقف کنیم از هر طرف که رفتیم [illegible]
[illegible] این راه پر مخافت عاقبت رای حضرت قاضی الحاجات نموده باز در جهاز [illegible] بودیم
یوم چهارشنبه هفدهم الی روز بیستم گاهی بتفرج صحرای خارج از شهر رفته و دیدنیها را ملاحظه می‌کردیم و منتظر [illegible]
و یوم یکشنبه بیست و یکم و دوشنبه بیست و دوم از لارد [illegible] رسید که الحمد لله ناخوشی [illegible]
تخفیف یافته و در ترابیه که قریب قسطنطنیه است [illegible] و حضرت سلطان محمود بعد از استماع آمدن [illegible]
سرای خود را در ترابیه تخلیه نموده محمود ندیم بیک از خواص سلطنت [illegible] اسباب و اثاث لازمه جهان [illegible]

معین نموده و از غایت مرحمت و نوازش عنایت در هر باب قصوری نگذاشته و منتظر ورود شاهزادگان [illegible] شده‌اند بعد از
اطلاع بر مضمون نوشته با مهمانی بسیار خوشوقت گردیدیم و مدت چند روز در ابوکرش بعد از وصول این خبر بجهة آمدن جهاز چهار دو
روز معطل قرار دادیم که بعد از انقضای مدت مذکوره که وعده آمدن جهاز است بقسطنطنیه رفته باشیم و یوم سه‌شنبه بیست و سوم
و چهارشنبه بیست و چهارم نیز از قرار گذشته توقف در ابوکرش گذشت و در آن ایام لاینقطع رحمت الهی نزول نموده
بسیار شدید واقع گشت و یوم پنجشنبه بیست و پنجم برف بسیار بارید و سرمای سحاب واقع گشت و مذکور نمودند که سرمای هوا
باعث رفع طاعون گشته است و در آن روز جهاز [illegible] منتظر جهاز نماری بودیم و جمعه بیست و ششم و شنبه بیست و هفتم
والی را تب شدید عارض گردیده و ناخوشی احوال او [illegible] بود و یوم یکشنبه بیست و هشتم عید بزرگ طوایف نصاری بود جمعی عظیم
از اطراف و نواحی مملکت فلاح شهر ابوکرش گرد آمده جمیع رجال و نسوان خود را با البسه فاخره و آرایش نفیسه آراسته در کنیسه
و معبد به عبادت و جشن عید مشغول تماشای لایق بر پا گردیده بود و یوم دوشنبه بیست و نهم صبح بسیار زود [illegible]
همیشه بود برخاسته نماز کردیم و پس از نماز عادت هر روزه قلیان طلبیده معلوم شد که در شب گذشته سر قلیان طلا
از منزل دزدیده‌اند برخاستیم و از هر طرف سراغ کرده بجهة وصول سر قلیان تفحص و تجسس می‌کردیم و در آن طرف منزل
باغی بود که چند اطاق خرابه داشت که بجهة فصیله باغ و مرتبه عمارات مقرر داشته بودند که تمام آن خرابه‌ها را از
گشادگی و زباله بود و تیمور میرزا در حوالی آن باغ در هر طرف آن عمارت گردش می‌کرد و چند قلاده سگ که در فرنگستان
تعلیمی گرفته خریده بود و با خود آورده بود آن کلاب شامت [illegible] می‌کردیم در اتفاق او گردش می‌کردند
آن حیوانات بی زبان چون صاحب را در تجسس دیدند آنها نیز بهر طرف گردش کرده در هر [illegible] تفحص نموده در طلب

مهمان مستغرق بحر تجسس تفحص کردند آن حیوانات باطراف جهات گردش کرده سعی نمودند که از مردم آنجا خون جاری
گشته هر قدر که آنها را منع می‌کردیم فایده نبخشید باز بطرفی می‌رفتند تا اینکه عاقبت مأخوذ گشته بکار ششم تسلیم بعد از چند
دقیقه یکی از آن سگها نزد تیمور میرزا دیده و در و بجانب باغ مراجعت کرده او را متحمل نشده و دیده اشتیم که بازی می‌کند فقره ثانی نیز بهمان
دستور رفتار نموده باز او را اعتنائی نکرده در فقره سیم آن حیوان پیش آمده دامن قبای او را گرفته و خود بطرف خرابه‌ها دوید
گفتم همراه آن سگ برود گاه باشد که سر قلیان را پیدا کرده باشد تیمور میرزا همراه آن سگ رفته در خرابه و خاشاک و دیوار ... او را در عقب
او شتافته و قیشبه در آن نزد او رفتیم خاشاکی چند را دیدیم که آن سگ بر کنار کرده و در زیر آن خاشاک و تاریکی برق چراغ
و پاره اسباب بنظر آمده درست که ملاحظه کردیم دیدیم که اثاث و اسباب خود ما است که از خانه ما دزدیده و در آنجا پنهان
کرده‌اند که هنگام شب آمده از آنجا برده باشند و زیاده از ده هزار تومان در آنجا پنهان کرده بودند و منتظر فرصت بودند خدا وند
عالم را منتها برده و شکرها کرده رحمتی خدای بر نمک خوار که سگ [illegible] بخیانت و نمک بحرامی خادم کرده آن اسباب را
بمنزل آورده و خادم دزد را تادیب بلیغ نموده و از حسن آن اتفاق مسرت و شادی بیاندازه حاصل گشت و شب سه‌شنبه
سلخ شهر مذکور تا مدتی از شب گذشته برادران گرد هم گرد نشسته و بکتاب خواندن و صحبت و انس مشغول بودیم و برادرم
والی را تب شهری که بودن فرشته [illegible] ولیکن قلیل در وی در حضور من هم سبب بود ولیکن شدتی نداشت و صحبت بسیار داشت و هنگام آمدن شب
برخاسته هر یک بمنزل خود خوابیدیم چون عادت اینجانب چنانست که با بودن روشنائی چراغ بخواب رفته
باشم و در هنگام خواب چراغ را خاموش نموده بودم هنگام سحر ملاحظه کردم چراغ روشن است و کسی در زیر پای من خود را انداخته
خادم خیانت کار سارق است که دستی بر [illegible] آورده و در این وقت آمده خود را در پای من انداخته معذرتی از خطای خود

اوقات میرزا چون اینجانب را از او خیر بسیار بود و حالا بیست روز گذشته اطبای حاذق از او حاصل کرده بودم و در آن وقت میرزا
انجمن لیکن از خواب خوش در حالت خمار تریاک از خواب بیدار گشته بودم و در حال تغیر چند لگدی بر کله اش فرو کوفتم
اصلاح حرکتی از من بظهور رسید و دشنامی چند بدرقه لگد نموده و برخواستم که او را از جامه خواب بیرون کنم خوب ملاحظه کردم
دیدم که بیچاره را حالتی است که در آن نیم شب از شدت حرارت چون خناقی بسیار شده بر درکاوش عارض گشته دگرگون او
بیکدیگر متصل گردیده است که مطلقا نفس از وی بیرون نمی آید از بیچارگی و بیکسی در آن نیمه شب خود را ببالین میرزا [illegible] که مرا مطلع
سازد و در انجا نفسش قطع گردیده بنحوی که مرده بود و من در این خیال بودم که خادم نمک بحرام است دگری چند بر سرش زده از
شدت درد غلبه نکشته بود و باری از حالت دوانی مضطرب گشته تیمور میرزا و خواجه اسعد را بیدار کردم و در آن نیمه شب
که دست ما طبیبی و معالجی نمی رسید پاره تجربیات و ادویه که در جعبه تیمور میرزا بود و بهر چیز که نوشته بودند کیفیت در کار
نافعست پاره ادویه را بغرغره و طلایه مصرف داشتیم فایده نکرد و لیکن باعتقاد بود که آن ادویه مرض را تسکین گشته
و حیاتی مستعار در برادر مشار الیه باقی بود تا صبح بسیار زود دستر فرزند را اخبار کرده طبیبی از اطبای انگلیسیه که او را [illegible] ....
میگفتند و عمری از وی گذشته و در خدمت یوسف پاشا باری میکرد و سالهای سال بوده بر بالین برادر مشار الیه آوردیم
و گرم که چشمش بر والی افتاد گفت مریض را بحال چنین خناقی ندیده ام چنانچه تا نیم ساعت دیگر از زیر هلاک خواهد شد
جمعی را از هر طرف بطلب حجام در اطراف ساکن نصف آبادی شام گشته که بزودی زالو و حجام آماده گشت آن حکیم با هر خود
نشسته و در هر طرف گلوی برادر مشار الیه هفت عدد زالو انداخته بمحض اینکه چند دقیقه گذشت چشمهای او از [illegible]
باز گشته و کم کم نفس بنای بیرون آمدن را گذاشت همینکه جرعه چند از جوشانده خوراندند آوازش باز گشت و در سخن آمد

چون همگی قطع امید از حیات برادر مشار الیه نموده بودیم همینکه او را خرم و خندان دیدیم شکر الهی را بجای آورده و سر از پا نشناختیم و دلها فرحی
گرد که ساعت بساعت دستمال گرم کرده و بطور خیر گرم بر روی زخمها انداخته که خون او قطع شود ما نیز چنان کردیم الحمد و المنه بحسب
دیروز چهارشنبه غره شهر شعبان المعظم برادر مشار الیه احوالش رو بخوبی گذاشته و تا یوم یکشنبه پنجم شهر مذکور بکلی رفع کسالت او گردید
و یوم دوشنبه ششم مستر کاپتان بالیز که چند یوم قبل از این با قنصل(?) [illegible] چند بمکتب [illegible] رفته بود در آن روز وارد گشته و مذکور نمود
که جهاز بار و عده آمدنش کلاس قریب است خود را مهیای رفتن کرده باشید ما نیز تهیه خود را دیده آماده بودیم و هم از نزد یکی از
حکمای آن مملکت نزد ما آمد [illegible] بالیز او را نزد ما فرستاده و آن حکیم در معالجات چنان ادعا میکرد که اغلب امراض مزمنه را
من معالجه میکنم و نیست مرضی در عالم مگر اینکه دوای او نزد من خواهد بود الا اینکه شخص اجل مرگ او رسیده باشد لذا او عار از حکیم مشهور
متحیر گشته از بعضی اشخاص که [illegible] بقول ایشان بود از حالات وی استفسار نمودیم جمعی تصدیق بقول او کردند معلوم شد که او از تلامذه حکمای
در مملکت نمسه که چند سالی از عمر او میگذرد و تمام عمر را بتجربیات و معالجات و استعلام امر جداول ادویه جات گذرانیده و برای خود
کتابی در علم طبیعی نوشته و خود مخترع ادویه چند بجهة رفع امراض کثیره است و چنان جوهری از ادویه کشیده بود که هزار مثقال [illegible]
خشخاش جوهر حاصل کرده از آنجمله حکیم مذکور کتابچه در جیب داشت که او را خانه بخانه ساخته بودند و شیشه های بسیار کوچک از آن
ادویه های چون خشخاش مملو ساخته بیان میکرد که همین کتابچه چند نزد دکان عطاری که تمام ادویه آن از چه هر یک دوا وارد
جمله بهمراه در تربت باری [illegible] تسلیم ببلاد اختراع طب جدیده [illegible] حکمای فرنگستان گردیده و جدی جرأت معالجات
او نمیکردند و قول او را [illegible] تا آنکه بعضی اشخاص در امراض مهلکه بجهة تجربه ناچار گشته پاره از معالجات او را بعمل
و بوی رجوع کردند چون اثر کلی از معالجات آن دیدند جمعی او را تصدیق کرده اکنون دو سال است که حکمت او مشهور است و

فاً منید او در کل ممالک سیاحت بیشتر لندن و شهرهای عظیم در فرنگستان نموده است خلاصه پاره از ادویه جزئی از حکیم گرفتیم و در شب
سه شنبه بخانه بالیز مهمان گشته بعد از رسم تعارفات قرار شد که مستر کاپتان بالیز ما را تا کلاس مشایعت کرده و در اتفاق ما باشد از آنجائیکه
بسیار خوش حرکت کرده بودیم و در یوم سه شنبه هفتم که یوم حرکت ما بود لذا از کرایش بهر خیر فلاح جمعی از اقربا و بستگان خود را بدرقه
فرستاده حال تعظیم و احترام را بجای آورده شب چهارشنبه را بجهة وداع سفر بخانه بالیز و هنگام تنفس رفته غذائی صرف کردیم
مستر دانشه همشیره بالیز و مستر فریزه را در آنجا وداع کرده دو ساعت از شب گذشته باتفاق بالیز و مستر فریزه بر کالسکه نشسته
و رو براه آوردیم جمعی از سرداران و سپاهیان امیر نیز در اتفاق [illegible] فرسخ مسافت ایشان را مرخص کرده مراجعت کردند و [illegible]
در جائی درنگ نکرده همه جا می آمدیم تا یوم چهارشنبه هشتم هشت ساعت از شب گذشته وارد [illegible] گشتیم که آنجا را ابراییل
میگفتند در خانه نایب بالیز کالسکه فرود آمدیم چون بسیار خسته و بیحال بودیم استراحت کردیم و آن دو شبانه روز را
مقصد [illegible] آمده بودیم و ابراییل آخر مملکت فلاخ است و در کنار رودخانه واقعست و در سابق برابر اینها [illegible] کنار
رودخانه در آنجا قلعه بوده است که بحصانت و متانت آن قلعه مشهور آفاق بوده است و آن حصن حصین در تصرف دولت
بنی عثمان بوده در سنه ۱۲۲۵ هزار و دویست و بیست و پنج هجری که لشکر روسیه بعزم تصرف قسطنطنیه روی آورده مملکت فلاخ را
متصرف بود ابراییل بواسطه حصانت آن قلعه مبارزت کلی در میان دولتین وقوع یافته جمعی کثیر از طرفین
مقتول گردیده عاقبت آن قلعه حصن حصین نیز بتصرف روسیه در آمده و تفصیل استیلای روسیه بر آن قلعه چنان بود که بعد
از محاصره قلعگیان هر روزه [illegible] ایشان اشتغال داشته و دو شاه برج بسیار بزرگ که منظم به توپخانه و عساکر بسیاری
در مقابل لشکر روسیه با برادر بر قرار ایستاده و در محلی آن برج عظیم واقع شده بود که تیر زمین جاری حوادث [illegible] و گلوله

بر آن برج میریزد چند بن شبانه روز اهالی آن برج مانع از تصرف و عروج لشکر روس بر آن حصار و برج بودند و مقابله نموده بودند
عاقبت الامر که دست تصرف روسیه از انحصار کوتاه گشته چاره را در نقب زدن دیده از سابق [illegible] زیر آن برج را نقب زده
باروت بسیاری ریخته و از خارج یورش سرباز و توپخانه برده در هنگامیکه لشکر ایشان با لشکر آل عثمان در آن برج بودند که یکدفعه نقب را
آتش زده و چهارده هزار از روس و عثمانی در طرفة العینی بر خاک هلاک افتادند و انحصار تصرف لشکر روس در آمد و مقتولین لشکر مذکور را
در یکجا مدفون ساختند و قبرستانی عظیم بر یکطرف از معموره از ایشان فراغ گشته بود که بعد از هفت سال که عبور ما در آنجا
هنوز استخوانهای آن اموات و کشتگان بر روی زمین ریخته بود باری ابراییل آخر بلاد فلاخ است و در کنار رودخانه [illegible]
واقعست اما بلاد ولاشیه که در عرب مشهور بفلاخ است از ممالک متصرفه آل عثمان است حدودش از جانب شرق [illegible] است
بر بلاد و طراوبه و سمت مغرب آن منتهی میشود بممالک [illegible] و شمالش [illegible] و جنوبش بلاد ترک و بنی عثمان [illegible]
طولش [illegible] و پنجاه میل و عرضش یکصد و شصت میل است هوایش سرد و سیر است و در آن مملکت کوهسار و جبال خوش
آب و هوا دارد و سابق بر اینها سلاطین قسطنطنیه نهایت تسلط را در آن مملکت داشته اند و منافع بیشمار از محصولات
آن دیار بدولت عثمانی میرسید و بعد از تصرف روسیه و قرار مصالحه فیمابین دولت روس و بنی عثمان من الطرفین چنین مقرر
گردید که حکام ولاشیه و طراوبه خارج از دولت عثمانی باشند و در سالی بیست هزار کیسه که دویست هزار تومان باشد
بدولت سلطان محمود برسم مقاطعه ارسال دارند و در ظل حمایت دولت روس باشند اکنون بقانون مذکور حکمرانان آن
مملکت [illegible] نظام و احکام آنجا بطریقه و قانون روسیه میباشد [illegible] از آلات [illegible] است که از
آنجا بسایر بلاد میبرند زمین آن مملکت حاصلخیز و تسعیر است آنجا بسیار رخیص است و اغلب [illegible]

و مرورش بنابت عیاش و بعضی در مناهی مباشند و معموره و پای تخت آن ملا بائیه ابراکرش است که قریب یکصد هزار نفس
در آن شهر عیانیش اگرچه بنای عالی و عمارتی بیادگار دور از آنجا دیده نشد ولی از حسن سلوک امیر در آنجا و آثاری که تازه بنیان نهاده اند
معلوم گردید و عنقریب آبادتر و نیز بطریق ممالک اروپ معمور خواهد شد و امر تجارت در آن مملکت رواج کلی دارد و عساکر
امیر فلاح چهار هزار از ... سواره سرباز می باشد و کثرت جمعیت ملا و فلاح و دولتمندان بیش از آن است که به شمار در آید و در آن مملکت
ابریشم نیکو بعمل می آورند بارے در یوم پنجشنبه نهم جمادی الاخر [illegible] حاکم مملکت [illegible] را حاکم کلاس در ایراامیف باستقبال ما فرستاده
بود و بعد از هنگام زوال از ایراامیف متوجه کلاس گردیدیم و راه را با چندین زحمت و حیل طی کردیم و از رودخانه عبور
عبور نموده بلنگر قطع مسافت بیست سی [illegible] در خانه بالیوز کلاس که اورا [illegible] سرکیس [illegible] بود نزول نموده چون هنگام غذا خوردن
بود بر سر سفره رفته مجلس پاکیزه آراسته از هر قسم ماکولات در میان نهاده و در بین غذا خوردن حاکم کلاس با بزرگان و جمعی
از سرداران ملا و علماء بعزم ملاقات ما آمدند و کمال خدمتگزاری و مهربانی را بجای داشته خدام و عساکر چند بجهت محافظت و
تعظیم ما در کارخانه گماشته مراجعت نمودند چون جهاز ناری تا آن وقت از قسطنطنیه نرسیده بود در خانه بالیوز بنای توقف گذاردیم
آن شب را استراحت نمودیم و یوم جمعه دهم تب بسیار شدیدی بر اینجانب عارض گشته و کسالتی عظیم رو داد [illegible] سرکیس بالیوز
کلاس دکتری از اهل جرمانیه که اورا دکتر [illegible] می گفتند به بالین اینجانب فرستاده شرائط معالجه کرده دارو آورد و تب بسیار بحرارت
بود که هوش از سرم رفته در بستر افتاده بودم و بالیوزان و جمعی از دوستان و اخوان بر بالین من نشسته و غمخواری میکردند
و صحبت میداشتند [illegible] از تب شدت [illegible] در [illegible] آمده بالیوز کلاس گفت که مدت [illegible] سال من در
لندن بودم و یکقطره آب نخوردم که بدانم گوارا است یا نه و هر وقت که تشنه میشدم رفع عطش را انفقاع میکردم این

غرابیب است بارے آن شب را نیز بیمارانه [illegible] از صحبت دوستان و التهاب شعله جگر سوزان بروز آورده و یوم شنبه یازدهم مرض شدت
کرده دکتر جناب استفعال و استفراغ تجویز نمود و آن روز به بدترین احوالی که شد بالیوز روس [illegible] آن روز بعیادت آمده سرکار
بالیوز ابراکرش که در اتفاق ما آمده بود ما را وداع کرده روانه ابراکرش گشت و شب یکشنبه دوازدهم بر طبق معالجه دکتر چند عدد
زالو بجهة دو دهلو بر شکم انداخته خونی فاسد و تیره رفع گردید و در آن روز بالیوز دولت نمسه بعیادت ما آمده و نیز خبر رسید
که جهاز ناری در اسلامبول چرخش شکسته و تا ده روز دیگر نخواهد آمد و شب دوشنبه و یوم دوشنبه اندکی در ناخوشی احوال افاقه بهم رسیده
مجدداً باز چند زالو [illegible] خون فاسد از طرف چپ نمود و شب سه شنبه از طرف راست فصد [illegible] کرده سه و نیم
مثقال خون گرفته شد و در بین آمدن خون ضعفی شدید عارض شد و آن چند شبانه روز ایام مرض با وجود آنکه استفراغ
و اطلاق دم متوالی [illegible] که باعث قوت روح حیوانی شود علت زیادتی حرارت غریزی گردد [illegible] بکلی من فرو رفته بود و شبها
خواب در آئینه ضمیر ندیده ام و دقیقه [illegible] لحظه بلحظه بر ضعف و نقاهت افزوده و تا یوم سه شنبه چهاردهم بدین حال
در بستر ناتوانی و ملال افتاده و تکلم و تنفس را هیچ نداشتم و در شب چهارشنبه نیز از دست چپ فصد قیفال کرده سه و نیم
مثقال دیگر خون گرفته [illegible] ضعف [illegible] روی نمود و تمام آن شب کسالت مرگ افتاده بودم و حواس ظاهر و باطن
معدوم گردیده و خود را هیچ نشناختم و در یوم چهارشنبه پانزدهم نیز همان ضعف و نقاهت در بستر ناتوانی افتاده و فاقد
امراض بودم [illegible] و یوم پنجشنبه شانزدهم همان طریق احوالی باقی بود [illegible] و اعضای خود را از خود ندانسته [illegible]
شب جمعه با وجود آنکه ضعف [illegible] ادویه مشروب و مسهل تجویز نموده مرهمی که جهة [illegible] سینه بر سینه ام انداخت که بعد از
دوازده ساعت آن مرهم را از سینه ام برداشتند بر جلد سینه ملاحظه کردم که بقدر [illegible] بسیار بزرگ تا ولی نمایان شده

با مقعر جوش آن پوست را [illegible] منقض [illegible] آب زرد بسیاری از سینه گرفته بمرتبه که استخوان سینه نمایان گشت و بعد از روغنی
بر روی زخم نهاده و پنبه بالای آن گذارده و با وجود آن آلام و بیخوابی از سر شب تا صبح با آشوب دل و اسهال مبتلا بوده حالتی
داشتم که در قوه تحریر نیست و یوم جمعه هفدهم نیز بدان منوال گذشت و شب شنبه باز بیست عدد زالو باطراف شکم انداخته و
خون بسیاری رفع گردید و آن شب نیز چون سایر شبها بخواب نرفته و بیتابی برقرار بود داشتم و یوم شنبه هیجدهم جمعی از اطباء و حکما
و جوانب را جمع کرده بر بالین من آوردند و [illegible] گفتند و محضری نوشتند که در معالجه خطائی واقع گشته و یوم یکشنبه نوزدهم
الحمد لله اندکی حرارت و خشونت تسکین یافته بعد از چند شبانه روز که خیال خواب در آئینه ضمیرم نقش نبسته بود یکدو
ساعت خوابیدم و یوم دوشنبه و سه شنبه بیست و یکم الحمد لله افاقه کلی در احوال بهم رسیده و تب بکلی رفع گردید و اشتهای غذائی
بهم رسیده ولی شبانه روزی یکدانه سیب پخته زیاده تجویز نمیکردند و بنیه ام آنقدر نبود که از جای خود توانم حرکت کرد
و آنقدر ضعیف و نزار بودم که تصور میکردم [illegible] که تمام [illegible] ولی هر لحظه صد دفعه
عالم را صد هزار بار شکر میکردم که [illegible] صحت عطا نمود و جانی تازه عطا کرده بود و در یوم چهارشنبه بیست و دویم الحمد لله
افاقه کلی در احوال بهم رسیده و یوم پنجشنبه بیست و سیم مراکب ناری از قسطنطنیه بکلاس وارد گردید و اخبار قسطنطنیه
ناخوشی طاعون نسبت بسابق تخفیف یافته است بانطریق که سابق بر این در روزی چهار هزار نفر بدین بلا هلاک گشتند
در این اوقات تخفیف کرده روزی هزار کس رحلت [illegible] و تا حال بقدر صد هزار کس از شهر قسطنطنیه بدین مرض تلف
شده اند هرگز چنین استدادی در آن ناخوشی نبوده است و کمتر کسی بخاطر داشته است که در اسلامبول آنقدر با مرض تلف
نموده باشد باری نعوذ بالله من غضب القاهر الجبار با وجود چنین خبر و صورت آشفته چون در کلاس مزاج ما از حالت

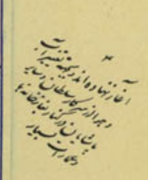
اعتدال انحراف یافته بود از کثافت مکان و بی آب و هوای آن حدود نمیخواستم توقف کرده و فیض در آن [illegible] وطن مسافرت
و مخاطره دریای قراول کنیز را در فصل زمستان بر خود گوارا داشته در یوم جمعه بیست و چهارم در ساعت از ظهر گذشته حاکم کلاس
کارهای خود را درست او برکاری حاکم مذکور سر انجام گشته و بجهاز ناری [illegible] فرود رفته بود در آمدیم و در شهر کلاس [illegible] شط
گشته روانه شدیم و اما معموره کلاس کثیر الاجناس من توابع ملداویه که ممالک مذکور در عرب معروف به بغدان است و نزدیکی
بممالک روس رسد و سرحدش بلاد پرنس وینه و شمالش پولنده و استریه وصل گردد و جنوبش بممالک ترک و بنی عثمان
انتها پذیرد و طولش [illegible] عرضش یکصد و بیست میل و مدینه پای تخت و شهر معتبرش یاس است و آن بلاد دیر از
ممالک متصرفی بنی عثمان محسوب میگردد و در این اوقات که لشکر روس بعزم تصرف قسطنطنیه در حرکت آمده آن بلاد در [illegible]
بلاد ولاشیه متصرف گردید و بعد از مصالحه با دولت عثمانی مقرر شد که آن بلاد در احریت و اداره حکمران از خود اهالی آنجا
حاکم سازند و هر ساله برسم مقاطعه مبلغی معین بدولت عثمانی ارسال دارند و الکنون نیز برای همین قسم مقرر است و در احکام
و نظام تابع و در ظل حمایت روس میباشند و جمعیت آن بلاد یک کرور است و معموره کلاس اسکله است که بر کنار
شط [illegible] واقع گشته ولی [illegible] عالم [illegible] آن معموره چنان [illegible] و در [illegible] مینمایند [illegible]
و حمل نقل [illegible] تمام [illegible] آنجا [illegible] که حکم [illegible] در آنجا [illegible]
بر بلد [illegible] در آن روز شدت باران در آن [illegible] رحمت [illegible] آمده [illegible] کلاس
گشتیم [illegible] فرود آمدیم [illegible] جهاز که [illegible] گفتند [illegible] اعزاز و اکرام [illegible] آورده
در کمال [illegible] تنزل [illegible] کرده [illegible] ولکن کشتیبانی آن مرکب [illegible]

جمعی از تجار عظیم الشأن و اغنیاء فرنگستان ملیاشند و با یکدیگر شرکت کرده مراکب چند در دریای قرادکنیز و شط دنوب
الی ممالک نمسه و از قسطنطنیه تا صد و دو زمان و از برمیس قرار داده اند که متصل هم مسافرت و تجارت مشغول است و در هر پانزده
پانزده روز لازم است که از کلاس تا اسلامبول آمده باز از کلاس بقسطنطنیه مراجعت کند و در تمام سال از همین قرار است مگر
سه ماه زمستان که شط دنوب بسته و آن جهاز موقوف میشود و بکار دیگر خواهد رفت و منافع آن جهازات بسیار است
چون پادشاه نمسه که فردیننداست یکی از شرکاء ایشان محسوب میگردد و اعلام و نشان آن مراکب علامات دولت نمسه است
الحق هر کس با کبر رفته و تکلم برود از هر چیز در آن جهاز هم میرسید و در آن شب را در جهاز استراحت کردیم و دیدیم پنجم آتش را در کار
جهاز کرده ترتیب چند انداخته و در بوغاز قسطنطنیه روان گشتیم و هوائی در غایت اعتدال و آفتابی در نهایت صفا و فروغ
پرتو افکن میبود و بعد از مدت دو ساعت از کنار بحر و چند کذشتیم که اکثر در ولایت [illegible] میکفتند و سرابیه [illegible] است از
ممالک روس و جمعیت بسیار در آن عرض و دیار از پیاده و سواره قزاق بکنار شط دنوب فوج فوج در کردش و تجارت
و محافظت میکردند که مبادا از جماعت عثمانی بواسطه ناخوشی طاعون احدی قدم در مملکت روس گذارد و در آن نواحی تمامی
بنی عثمان و سایر عابرین آن سامان مبتلا بناخوشی طاعون در قسطنطنیه مرده و در کارنتین [illegible] و امکان ندارد که از آن تند
روی بجائی آورند و در آنکروه بکناره شط دنوب هر از چند قدم برای ایستاده و مراقبت میکردند که مبادا از آن طرف شط کسی
عثمانیت بالنهر مرا اگر که بر روی شط عبور کند جهاز بخاک روسیه قدم گذارد و به محض اینکه جهاز ما یکی از آن کنار میرسید
آنکه در مقابل جهاز ما [illegible] تا آنکه [illegible] سایر و کذالک آنکه از برادر دیگر رسانیده و بهمین قسم [illegible]
احوال برده تا آنکه ما را بدریا رسانیدند و تمام سرحد دنوب که متعلق بولایات روس است بهمین قسم احتیاط

کارنتین

کارنتین را در داشته اند و همه جا در طرف یمین بلاد عثمانی است و سمت یسار ممالک روس است و هنگام غروب آفتاب بیکی
از سمره های بسیراییه رسیدیم که در آنجا شط دنوب دو شاخه گشته و در آن مکان مراکب بسیاری از دولت روسیه ایستاده بود
و در آنجا قریب بمملکت عثمانی که آن را [illegible] کفتندی بواسطه اعوجاج شط دنوب و تاریکی شب لنگر انداخته و در آن
شب حسن پاشا که محمد پاشا او را [illegible] در غایت جمال [illegible] با جمعی از اعیان [illegible] در جهاز بعزم ملاقات
ما آمده اظهار خدمتکاری نموده و آن شب را در برابر [illegible] بسر بردیم صبح یکشنبه بیست و ششم از آنجا لنگر برداشته در میان شط
و در همه جا بطریقی که [illegible] بکناره شط از لشکر روس عساکر روسیه حارس نگهبان میبودند در منتهای شط و ابتدای قرادکنیز
سمره بود که آنجا را سولینه گفتندی مراکب جنگ دولت روس در جائیکه آب شط محو بدریا میشود ایستاده بمحافظت آن حدود
میبودند و از آنجا نیز عبور نموده و متصل بدریا گشتیم از روز آن شب را از قرادکنیز میراندیم با وجود فصل زمستان و انقلاب دریا الحمد
لله بطریقی سهل گذشت تا آنکه بروز دوشنبه بیست و هفتم یکساعت قبل از ظهر در مقابل شهر وارنه که یکی از اسکله های بلاد عثمانی است
لنگر انداخته و جمعی از اهل جهاز بشهر وارنه رفته بجهة اینکه مدت سه ساعت [illegible] توقف کردیم با اهالی آن شهر [illegible]
سکفتند و جمعیت نفوس آنجا را ده هزار کس میشمردند خلاصه دو ساعت از ظهر گذشته که کپیتان کار خود را پرداخت
از خور وارنه لنگر برداشته تا قریب بمغرب [illegible] کشتی بطریق خوشی سیر رفت بعد از مغرب باد مخالف شدت کرد
و طوفان سر از دریا برداشت و بطریقی که کمتر در آن کشتی حالت شور و صحبت نبود و انقلاب حالت [illegible] گذشته
یکی تا بصبح بخود [illegible] کردیم و قریب صبح افاقه در انقلاب دریا بهم رسیده و هنگام طلوع آفتاب بروز سه شنبه بیست و هشتم
با دول بغاز [illegible] رسیدیم و همه جا در بغاز می آمدیم و از دو طرف بغاز جبال خوش آب و هوا و خضرا با صفا میبود

که چنان مکانی کمتر از امکنه عالم واقع خواهد شد و آنمکان محلی میباشد که دریای قرادکنیز تنگ میشود در میانه دو کوه که فاصله آن دو کوه
از یک میل بیشتر و در بعضی از اماکن نیز کمتر است و آن جبال چون زمرد سبز و خرم و باطراوت است و از طرف کوه بجانب
طول کناره و شرف دریای بغاز باغات و عمارات ساخته اند و قصرهای مرتفع بنا نهاده اند که از آن کوهسار خرم [illegible]
چشمه ها و نهرهای صغار بخانه ها و قصرها جاری است و از انهارات آب روان بدریا میریزد و اشجار بسیار خاصه درخت سرو
بر کنار دریا از هر خانه سایه افکنده و مساجد و مصلی عظیم در کنار بغاز واقع است که هر یک از آن عمارات و باغات جلوه
آراسته و فرحی میرساند خصوصا قصری از قصور سلطان محمود که آن جا را [illegible] سرای میگفتند و در طرف شرقی بغاز واقع است
و بان از استحکام و ترکیب کمتر عمارت دیده شده و نیز عمارات بسیار خوب در آن روز عبورا از کنار دریا بنظر رسید خلاصه
در منتهای بغاز با بین مدینه قسطنطنیه در اسکله لنگر انداختیم اما سمت غربی بغاز [illegible] انتهای خاک اروپ میباشد و طرف شرقی
بغاز ابتدای خاک آسیا است و ابتدای ممالک آناطولی [illegible] طرف شرقی بغاز مذکور خواهد بود و اما قسم اروپا یکی از اقسام اربعه
جهان است و اقسام اربعه از این قرار است آسیا افریقا اروپا امریکا و حدود هر یک بطریق اختصار ذکر خواهم
یافت و قسمت اروپا که اغلب از ممالک آن را بطریق اجمال سیاحت کردیم هر چند بحسب وسعت کوچکتر از اقسام ثلاثه
دیگر است و لکن عمارت و جمعیت آن زیاده از اقسام دیگر است و در اغلب ممالک اروپ [illegible] خرابه نیست مگر
پاره در بلاد روسیه که بواسطه وسعت مملکت در عمارات آن امکنه بعیده از هم [illegible] باشند و بعضی از اراضی که
بسبب بعد از آفتاب سرد و بی حاصل است در آنجاها صورت نداشته الا تمام اراضی ممالک اروپ آباد و معمور است
عرضش دو هزار و طولش سه هزار میل است و از طرف حدود اراضی اروپ را دریای اتلانتیک که عبارت



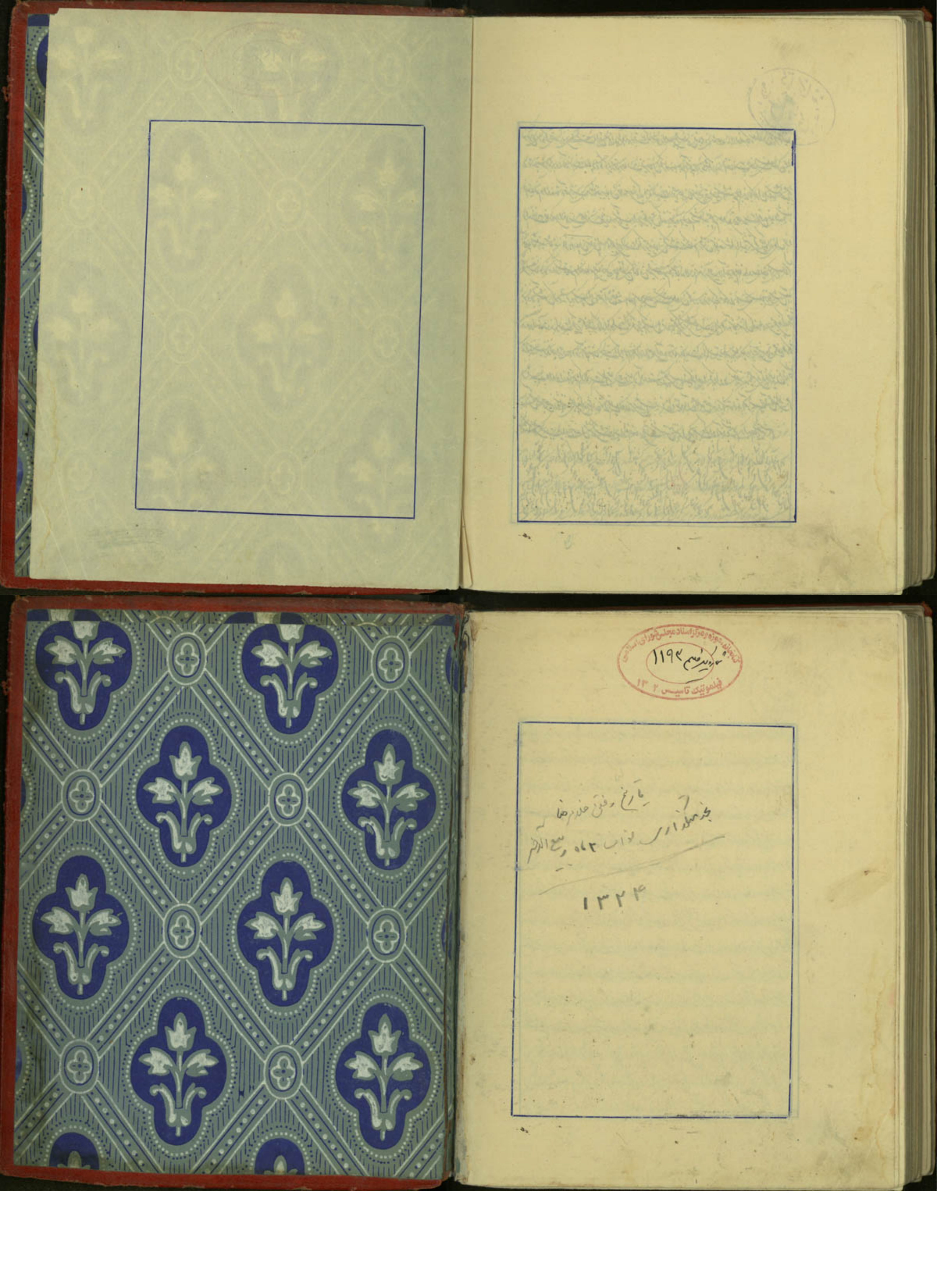
از بحر محیط باشد با سایر بحور دیگر احاطه نموده اند مگر از طرف آسیه که منتهی بشط دن و مملکت روسیه میشود و حدود اروپ از
طرف شرق با آسیا و بلاد عثمانی میرسد و مغربش بدریای محیط اتلانتیک و [illegible] و شمالش بحر بالتیک منتهی گردد و جنوبش
بدریای مغرب میرسد و ممالک مشهوره اروپ که هر یک پادشاهی و شهرهای مخصوص دارند در قسمت اروپا بدین ترتیب
بلاد روسیه فرانسه اتریش پروسیه اسپانیه [illegible] پرتگال هولنده بلجیم [illegible]
سردینیه ناپولی رومیه [illegible] که
حکمران ممالک مذکوره هر یک صاحب تاج و سکه میباشند مگر [illegible] که حکمران آنجا را امیر گویند و جزایر اروپ
بسیار است و از آنجمله جزایر معموره و کبار اروپ که در بحر [illegible] است بدین تفصیل است اما جزایر معموره واقعه در بحر
محیط بریتانیه [illegible] که معروف است بانکلتره و جزایر واقعه در بحر مغرب شش است سیسیلیه [illegible]
[illegible] کریت [illegible] و آنچه در دریای شمال که او را بالتیک خوانند واقع گشته نیز شش جزیره است زلاند [illegible]
[illegible] و جزایر کبار غیر مرتبه در قسم اروپ بسیار است و ایسلند یکی از جزایر است که در بحر محیط
واقعست و عجایب بسیار در آن جزیره [illegible] و انهار و رودخانه های اروپ [illegible] است و [illegible]
رین تیمس [illegible]
و مردابهای ممالک اروپ بدین ترتیب است آنچه واقعه در ممالک روسیه است لادوگا انیگا [illegible]
واقعه در مملکت سوید [illegible] و واقعه در بلاد [illegible] جبال واقعه در مملکت اروپ
بدین ترتیب [illegible] الپس پیرنه [illegible] و جمعیت سکنه اروپ

از قرار یکه در سنه هزار و دویست و سی و یک هجری برآورد کرده اند مقبوضه دشت و دو کرور و نیم معین کرده اند جمیع اهالی انکلیس
مذهب پیاپی شنند الا قلیلی از اینها که یهود و عده شرقی اروپ مغرب بغاز قسطنطنیه است باری در آن روز هنگام ورود بقسطنطنیه
بجهت اخبار ایلچی دولت انگریز از ورود خود مستر فرزیر را نزد ایلچی فرستاده ما خود در جهاز فرود نشسته بودیم و از کلاس تا قسطنطنیه
را چهار صد میل برآورد کرده اند بدین تفصیل که از کلاس تا سولینه که انتهای دنیوب است ابتدای فراز فرات مقبوضه روده میل
و از سولینه تا درنه یکصد و پنجاه میل و از درنه تا ابتدای بغاز [illegible] سی میل که کلاً چهار صد میل میشود و لیکن از آنجا که آنها
از روی دریا خشک و جبال مرتفع نمایانست و همه جا از کنار فرات نیز میگذرد [illegible] که از سایر بحور بسیار است و الله الحمد که
بر ما بطور نیکی گذشت خلاصه بعد از فرستادن مستر فرزیر نزد ایلچی از طرف رئیس افندی ناظر امور خارجه معتمدی نزد ما فرستاد
پیام نمود که حضرت سلطان قبل از آمدن شما در ینگی کوی کناره بغاز که مکانی است با صفا و سبز از برای خانه معین کرده
و ما یحتاج و خدام مقرر داشته اند که هروقت که بدانجا رفته باشید کشتی سلطانی بجهت شما حاضر است و بعد از وصل خبر از
طرف ناظر امور خارجه قرار شد که آن مراسم سلطانی را بکار آورده چون وقت دیر بود و تا ینگی کوی مسافت بعید بود [illegible]
[illegible] در همان جهاز فرود آمده توقف کرده پاره مکاتیب از لندن و بغداد رسیده بود بمطالعه آن مکاتیب
مشغول گشته و یوم چهارشنبه بیست و نهم مرکب کرجی از مال سرکار حضرت سلطان آوردند و ما را در آن مرکب سوار کردند و به ینگی
کوی که از سرکار معین شده بود در ینگی کوی برده عمارتی عالی مشرف بدریا [illegible] تمام ما یحتاج مهیا داشته [illegible]
از خواص سلطان [illegible] ابتدای تمام اسباب [illegible] خود را [illegible] رفع کرده [illegible]
[illegible] آمدیم و از خستگیهای سفر برآسودیم و یوم پنجشنبه سلخ شهر مذکور محمد آقا نام خوئی که از طرف دولت ایران ایلچی

دولت عثمانی میرود با جمعی از اعیان بدیدن ما آمده از هر جا گفتگو در میان آمده تا اینکه صحبت بر سر سیاحت ممالک اروپ
و واقعه هندوستان و فرنگستان رسید و کتاب سیاحتی که [illegible] حوادث و وقایع پاره از بلاد که در دست داشتم
حضرات تمنا کردند که دیده باشند چون چند جزوی از آن کتاب را در دستمالی با قلمدان پیچیده و در جهاز همراه داشتم که
وقایع یومیه را بنگارم بنابر احتیاط با خوشی طاعون قلمدان و جزوهای کتاب را خواستم بخار دود داده باشم بیچاره از نوکرهای خود که در علم
ادراک بی نظیر بود گفتم که جزوهای کتاب و قلمدان را بر روی منقلی که در مجلس برده گرفته بخار داده و آورده باشد آن احمق دستمال
قلمدان و اوراق کتاب را در برابر منقل گرفته و اطراف خود را ملاحظه کرده چیزی که بکار [illegible] از آن صادر شود [illegible]
ز سیر و ما نیز سرگرم صحبت و غافل از کردار آن نابکار بودیم و نسخه نیز منحصر بهمان بود در شعله آتش انداخته و از دود و بخار آن
اوضاع و قلمدان و دستمال را [illegible] دیده [illegible] برآمد تا آمدیم او را منع کرده باشیم که بجای اوراق
کتاب سوخته بود و دودی از آن اوراق باقی نمانده اهل مجلس را نهایت بی اندازه از آن تماشا حاصل گشته چون امر بود
گذشته لهذا از تادیب و شناعت خادم احمق نیز گذشتیم بعد از آن آنچه بخاطر بود از بسیار اندکی را مجدداً نگاشته
و ملحق بکتاب نمودیم خلاصه آن روز برخی از وقایع مملکت ایران و عراق عرب را آگاهی حاصل نمودیم و یوم غره شهر رمضان
المبارک لارد پانسان ایلچی دولت انگریز و نایب ایلچی دولت فرانسه بدیدن ما آمده و کمال تلطف و
تعارف را بظهور رسانیده [illegible] لارد معزی الیه مرد بزرگ منش و پخته [illegible] مجلس
نشسته بعد از گفتگوی مجانبه برخواسته رفتند و یوم دوشنبه دوم [illegible] بسیار شدید شده [illegible]
سفر [illegible] قریب [illegible] آمدند و یوم سه شنبه سیم تیمور میرزا [illegible]

عارض [illegible] انقلاب احوال روی نمود چون مرض طاعون در قسطنطنیه و نواحی آن شیوع داشت و کسی نزد کسی تردد نمی نمود
نشد که طبیبی بر بالین او بجهت معالجه آورده باشیم عاقبت ناچار گشته پاره ادویه سهله که با احتیاط سفر از لندن برداشته بودیم
بجهت [illegible] بکلام الله [illegible] و استفراغ و استفصال ما بود داده و چندین مجلس اجابت کردید و خدامی که بجهت خدمات او را در آنجا بودند
آن خبر را به پسر مهماندار داده [illegible] ایشان نیز [illegible] ناخوشی طاعون واهمه کرده در خانه را
بر روی خود بسته و قدم از خانه بیرون نگذاشت و خدامی که بودند از ما دوری کردند و چندی روز در ما باقی نماند از مشاهده آن احوال
و غریبی و بیکسی خود و بد احوالی تیمور میرزا آرام و قرار از ما سلب گشته در ناخوشی او یقین کردیم که طاعون است و لیکن از آنجا که بفضل [illegible]
کفیلی و پرستاری [illegible] ما خود او را پرستاری کرده و متوجه گشتیم و بر حالت خود از آن مهلکه [illegible] آن روز مستر فریزر
بعیادت هر روزه از خانه ایلچی در منزل ما آمد [illegible] کپتان جهاز سرکاری با یکنفر دیگر از فرنگان همراه او نزد ما آمدند و تفصیل
احوال تیمور میرزا را که بجهت ایشان بیان کردیم بمجرد استماع آن همه ایشان [illegible] گشته از مجلس برخاستند و رفتند و
[illegible] باعث بر تشویش و اضطراب ما گشته نزدیک بهلاکت بودیم و آن روز و شب از هجوم غصه و غم
نمیدانستیم چه بر سر کردیم تا اینکه در شب دوشنبه [illegible] و دوائی [illegible] استخاره بکلام الله مجید میرزا معزی الیه داده دو ساعت بعد
عرق [illegible] صحت [illegible] تب بیکباره رفع کردید و اشتهای غذائی بهمرسانید [illegible] صد هزار بار شکر خداوند عالم را
بجای آورده که احوالش بکلی خوب آمد بالاخره کم کم خدام [illegible] جمع گشتند و آمده خاطرنشان [illegible] الحمدلله ناخوشی طاعون نبود
و یوم دوشنبه چهارم وزیر دول خارجه که او را [illegible] افندی میگفتند از جانب وزارت دولت بجهت عذرخواهی از حرمان حضور
بسبب آنکه در کار [illegible] از خانه قدم بیرون نمی نهند مرا فرستاده و سلام میرسانند که هر نوع خدمت و فرمایش باشد

رجوع شود که قصوری در خدمت واقع نخواهد شد و هر وقت که شما را میل رفتن بغداد باشد مهماندار از سرکار سلطان با فرامین
و تهیه سفر حاضر و آماده است و پاره دیگر از تعارفات نیز بیان کرده ما هم آنچه لازمه شکرانه التفات حضرت سلطان بود
پیغام داده تا آخر شب سه شنبه بزبان فارسی و ترکی با نایب از صحبتهای متفرقه میداشتیم جوانی باکمال و با استعداد [illegible]
و لغت فارسی را خوب حرف میزد ما بقی شب را بدین طریق گذرانیدیم و یوم پنجشنبه پنجم معلوم گشت که صورت وقوع نیافته و شب
چهارشنبه گذشته خانه لارد پانسان ایلچی دولت انگریز [illegible] هنگام رفتن بخانه مشار الیه کشتی کرجی از مال خود
فرستاده سوار گشتیم و از روی بغاز همه جا تفرج کنان میرفتیم تا بخانه لارد معزی الیه در آمدیم خانه او سابقا در اسلامبول
بوده آتش گرفته بود و پس از احتراق خانه اسلامبول حضرت سلطان محمود در ترابیه که مکانی است بسیار خوش آب
و هوا خانه بدولت انگریز بخشیده که از دولت انگریز هر کس با سر ایلچیگری قسطنطنیه بیاید در آنجا منزل کند باری ایلچی مذکور در خانه
مذکور [illegible] از ورود در آنجا نهایت اکرام و اعزاز را معمول آورده تعارفات شایسته بظهور رسانید و بزم خسروانه [illegible]
ترتیب داده از هر قسم آلات طرب [illegible] در میان آوردند و ایلچی اسپانیه [illegible] میگفتند با جمعی دیگر از اعیان وزراء
در آن مجلس حضور داشته ایلچی مذکور زبان ترکی قلیلی از فارسی میدانست و زن او نیز در آن مجلس حضور داشته و تا آخر شب در آن محفل
مشتاقان بصحبت یاران [illegible] گشته و بعد از انقضای وقت نشستن بمنزل مراجعت کرده آسوده گشتیم و یوم چهار شنبه ششم
[illegible]


کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۱۱۹۲
۱۳۲۴

